

T. Lawson

جزء اول از جلد اول

فاهوسر ابقان

تالیف

عبدالحمید اشراق خاوری

ب
ری
س
م
ن
وضیح
نار
و
کمک

هو الله

احیای عزیز الهی ، کتاب حاضر قاموس کتاب
مستطاب ایقان است . در آبان ماه سال ۱۳۴۵ هجری
شمسی (۱۲۳ بدیع) نامه از محفل مقدس روحانی ملی
بہائیان ایران شیدالله ارکانہ بمعنوان این عبد واصل
گردید بشرح ذیل :

فاضل جلیل جناب عبدالحمید اشراق خاوری

علیہ بہاء اللہ

چون کتاب مستطاب ایقان اولین کتاب استدلالیہ
این ظہور اعظم افخم الهی است کہ بہ قلم معجز
شیم جمال قدم جل اسمہ الاعظم عز نزول یافتہ ،
خواہشمند است در صورت امکان قاموس در توضیح
و تبیین مطالب مندرجہ آن مرقوم فرمایند کہ بیادگار
از آن دانشمند ارجمند ہمعرون و اعصار باقی و
وبرقرار بماند .

یقیناً جہت احیای عزیز الهی و متحریران حقیقت کمک

مؤسسہ ملی مطبوعات اموی

سنہ ۱۳۸۰ بدیع

مؤثری در فهم مواضع مختلفه نازله آن سفر عظیم
خواهد بود .

باتقدیم تحیات منیعه

منشی محفل

حسب الامر محفل مقدس ملی شروع بکار کردم و پس از مدتی
متجاوز از دو سال بتألیف کتاب حاضر توفیق حاصل گردید .
کتب و منابعی که مورد استفادۀ این عبد بود در ذیل
هر مطلب مذکور گردیده است . مطالب مورد نظر بترتیب
حروف الفبای مرتب شد تا به سهولت یافته شود . امید
است که این بضاعت مزجاء مورد قبول باشد .
جناب هاشم فرنوش در تایپ نسخه بیاض و تجلید آن به
صرف لطف و صرافت طبع اقدام فرموده و این زحمت ایشان
موجب امتنان و تشکر است .

طهران

اشراق خاوری

فروردین ماه ۱۳۴۸ هـ . ش

شهرالجلال ۱۲۶ بدیع

مقدمه

در سال ۱۲۷۸ هـ . ق که جمال قدم جل کبریائمه
در بغداد تشریف داشتند جناب میرسید محمد ملقب
به خال اکبر که به عزم زیارت عتبات مقدسه وارد بغداد
شده بود به حضور مبارک جمال قدم جل جلاله مشرف شد
و در باره ظهور مبارک حضرت رب اعلی جل اسمه الاعظم
سوالاتی از محضر مبارک نمود و کتاب مبارک ایقان در همان
سال در جواب سوالات مشارالیه در دو شبانه روز از قلم
مبارک جاری گردید . سوالات خال چنان که از متن کتاب
مبارک ایقان مستفاد میشود عبارت است از :

- ۱ - علامات ظهور موعود
- ۲ - مسأله خاتم النبیین
- ۳ - قیامت کبری
- ۴ - رجعت پیغمبر و ائمه اطهار
- ۵ - لقاءالله در قیامت
- ۶ - مسأله تحریف کتب آسمانی
- ۷ - حشر و نشر و قیامت

۸ - زنده شدن مردگان

و مسائل دیگر که شرح همه آنها در کتاب مبارک ایقان نازل شده است .

نزول ایقان مطابق بیان مبارک حضرت ولی امرالله در گاد پاسزبای (نسخه انگلیسی ص ۱۳۸) در سنه ۱۸۶۲ میلادی بوده است که مطابق با سال ۱۲۷۸ هجری است در کتاب ایقان نیز بسال نزول اشاره شده ، قوله تعالی :

" این انوار مقدسه هیچده سنه میگردد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید . " انتهى

(چاپ مصر ص ۱۹۰)

از این آیه بخوبی آشکار است که نزول ایقان هیچده سال بعد از ظهور مبارک حضرت اعلی یعنی سال ۱۲۷۸ هـ ق بوده است .

در یکی از الواح جمال مبارک شرح نزول ایقان را بدینگونه بیان فرموده اند ، قوله تعالی :

" یومی از ایام حضرت مرفوع جناب حاجی سید جواد علیه بها^۱ الله معروف به کربلائی به حضور فائز ، عرض نمودند خال حضرت ، جناب میرزا سید محمد و خال دیگر علیهما بها^۱ الله به زیارت نجف و کربلا فائز شده اند و حال مراجعت نموده اند و اراده رجوع بوطن دارند جمال قدم

۲

فرمودند بایشان چیزی گفته ای ؟ عرض کرد خیر . فرمودند چرا شما باید به تبلیغ امرالله مشغول باشید حال برو و از قیل ما سلام برساز و ایشان را به حضور آور کُنْ دلیلمها الی ساحة العز والجلال تشریف برده یوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و بحضور فائز و لکن جناب خال کبیر تشریف آوردند من دون اخوی دیگر بعد از حضور بحر بیان مقصود عالمیان بشأنی ظاهر که احدی قادر بر احصاء نبود ، بالاخره فرمودند ما دوست نداریم که شما از سدره مبارکه که بین شما روئیده و به اثمار حکمت و بیان مزین محروم مانید . عرض نمود مولای ۱۲۰۰ سال شنیدیم که حضرت قائم در مَدَن مشهوره معروفه ساکنند و اولادهای آن حضرت هر یک به کمال عزت و عظمت در آن مَدَن موجود و هر نفسی کلمه در تولد آن حضرت ذکر مینمود فی الحین اعتراض مینمودند و خونس میریختند و از این گذشته حکایت ناحیه مقدسه چه شده و ذکر بحر و قالیچه کجا رفت و هم چنین از علمای حزب شیعه شنیدیم که آن حضرت میآید و ظاهر میشود و دیون شیعیان را ادا میفرماید و جمیع ارض را مسخر مینماید و همچنین زکراهائی که این عبد از زکرش عاجز است چه مطلب بطول می انجامد بالاخره عرض نمود مع عظمت و جلاله و ذکر خوارق عادات حال میگویند

خواهرزاده شما است این عید چگونه قبول نمائید
آنچه از قبل گفته شده حال خلاف آن بمثابه اکتساب روز
روشن و ظاهر تکلیف این عید چیست نمیدانم چه لسان
عظمت به این کلمه علیا ناطق یا خال حال بمقر خود عود
نمائید و اخبار و شبهات مذکوره و آنچه که سبب توقف
شما است درست در آن تفکر کنید و معین نمائید مع
جناب اخوی تشریف بیاورید لوشاء الله بیدل الشبهات
بآیات محکمات انه علی کل شیئی قدیر . یوم بعد من غیر
اخوی تشریف آوردند و یک یک شبهات را ذکر نمودند
و جواب نازل شد ، ما بین عباد به رساله خال معرروف
و نظر به حکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و به
کتاب ایقان موسوم گشت . * انتهى

این لوح به افتخار عبدالحمید شیرازی و در سنه

۱۳۰۶ نازل شده است .

حرف
آ - الف

آنچه را یهود و نصاری بآن نمسک جسسه و بر جمال محمدی

اعراض می نمودند بعینه در این زمان اصحاب فرقان بهمان

نسبت نموده و بر نقطه بیان روح من فی ملکوت الامر

فداه اعراض می نمایند

یهود به حضرت رسول ص می گفتند که موعود تورات
در شهر پنهان بنام بنی موشه سکونت دارد و باید از آنجا
بیاید و تواز مکه آمده ای پس تو موعود ما نیستی .
نصاری به حضرت رسول ص می گفتند که موعود ما باید از
آسمان سوار بر آبر با ملائکه بیاید و تواز مکه آمده ای پس
تو موعود ما نیستی . مسلمین شیعه به حضرت نقطه اولسی
گفتند که موعود ما باید از جاهلقا و جابلسا بیاید و بسن
جوانی باشد و تواز شیراز آمده ای ، پس موعود ما نیستی .
یهود به حضرت رسول ص می گفتند که موعود ما باید احکام
تورات را ترویج کند و تو نسخ کردی ، پس موعود ما نیستی
نصاری به حضرت رسول گفتند که موعود ما باید احکام

انجیل را ترویج کند و تو نسخ فرمودی پس تو موعود ما نیستی . شیعیان اسلام به حضرت نقطه اولی گفتند که موعود ما باید احکام اسلام و قرآن را ترویج سازد و تو ترویج نکردی پس موعود ما نیستی .

یهود به حضرت رسول و نصاری به آن حضرت گفتند که احکام و شریعت تورات و انجیل ابدی است و تو آن را نسخ کرده‌ای ، پس تو موعود ما نیستی . شیعیان مسلمین و اهل سنت به حضرت نقطه اولی گفتند که شریعت اسلام ابدی است و تو آن را نسخ کردی پس تو موعود اسلام نیستی .

یهود به حضرت رسول گفتند که بعد از موسی پیغمبری مبعوث نمیشود و تو مدعی بعثت و رسالت هستی پس تو موعود ما نیستی . نصاری به حضرت رسول گفتند که رسولی بعد از مسیح مبعوث نخواهد شد و تو مدعی رسالت هستی پس موعود ما نیستی . مسلمین سنی و شیعه به حضرت نقطه اولی گفتند که حضرت رسول الله خاتم النبیین است و تو مدعی رسالت هستی پس موعود ما نیستی .

یهود و نصاری به حضرت رسول ص گفتند که موعود باید دارای قدرت و سلطنت ظاهری باشد و توفیق و بی چیز هستی پس تو موعود ما نیستی . مسلمین سنی و شیعه به حضرت نقطه اولی گفتند که موعود باید دارای سلطنت و

قدرت ظاهری باشد و تو همواره محبوس و گرفتار هستی پس تو موعود ما نیستی .

یهود و نصاری حضرت رسول را مورد اهانت و تحقیر و اذیت و آزار قرار میدادند . مسلمین سنی و شیعه نیز حضرت نقطه اولی را مورد تحقیر و اذیت و آزار قرار دادند و مانند یهود که موعود خود حضرت مسیح را مصلوب ساختند شیعیان هم موعود خود قائم آل محمد را مصلوب ساختند .

یهود و نصاری در باره حضرت رسول تهمت ها زدند . مسلمین سنی و شیعه نیز در باره حضرت نقطه اولی نسبت های ناروا دادند و یهود و نصاری کتب ردیه مملو از اکاذیب و شبهات در باره اسلام و حضرت رسول نوشته و هنوز هم می نویسند . مسلمین سنی و شیعه نیز کتب متعدده در رد حضرت نقطه اولی مملو از شبهات و اکاذیب نوشته اند و هنوز هم می نویسند .

خلاصه از این قبیل بسیار است و چون مسلمین و اصحاب فرقان مانند یهود و نصاری در باره موعود آسمانی و مظهر امر الهی رفتار کردند لهذا جمال قدم جل جلاله در کتاب ایقان آنان را بیکدیگر تشبیه فرمودند و شرح آن در کتاب مبارک ایقان است .

آیات واضحہ آفاقیہ

اشاره به آیه قرآن است که فرموده "سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ"
 مضمون آنکه برای شناسائی خداوند منان حضرت آفریدگار جهان در آفاق و جهان امکان علامت و آیات بسیار قرار داده که صاحب نظران چون در آن آیات باهرات تفکر کنند و با دقت بمشاهده آن پردازند بی بوجود و قدرت و احاطه و علم و جمال و جلالِ خلاق عالم برند که فرموده "الَّذِينَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا"

هر موجودی در این جهان به افصح بیان و به لسان وجدان و حقیقت اقرار و اعتراف بوجودِ صانع مقتدر قیوم مینماید و صاحب نظران در هر چیزی قدرت حق را مشاهده می کنند "إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ"

عارف معروف مولوی در مجلد سوم مثنوی می فرماید قوله :

جمله ی ذرات عالم در نهان

با تو میگویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

چون شما سوی جمادی میروید

محرمان جان جمادی کی شوید

از جمادی در جهان جان روید

غفلت اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت

وسوسه تأویلها برآیدت

چون ندارد جان تو قندیلها

بهر بینش کرده ای تأویلها

علامه فیض کاشانی در کتاب (قره العیون) و (کلمات

مکنونه) و (علم الیقین و عین الیقین) و سایر مؤلفاتش

در این خصوص بسیار تحقیقات فرموده و سایر بزرگان نیز

هریک در این باب سخن فرموده اند و حجة الاسلام غزالی

در کیمیای سعادت و احیاء علوم الدین، حق مطلب را

ادا فرموده است مراجعه فرمائید .

خود آورده است . علمای شیعه نیز بعضی از مندرجات کتب او را انتخاب کرده و در کتابهای خود نوشته اند مانند فیض کاشانی که در کلمات مکتونه و در قره العیون و امثال آن از کتب بررسی نقل فرموده و علامه مجلسی نیز بعضی از مندرجات کتب او را انتخاب کرده و در بحار الانوار و غیره نقل نموده و لکن نظرش در باره شیخ بررسی نظر خاصی است که در بحار الانوار چنین فرموده است
قوله ره :

" و کتاب مشارق الانوار و کتاب الالفین للحافظ رجب البرسی ولا اعتمد علی ما تقرّد بنقله لاشتمال کتابه علی ما یوهیم الخبط و الخلط و الارتفاع و انما اخرجنا منهما ما یوافق الاخبار المأخوذة من الاصول المعتمده انتهى
می فرماید که کتاب مشارق الانوار و کتاب الالفین محدث حافظ رجب بررسی شامل برخی مطالب است که بنظر میرسد به خبط و تخلیط آمیخته است و لهذا من در بحار الانوار از دو کتاب حافظ بررسی فقط اخبار و روایاتی را نقل کرده ام که دارای مأخذ صحیح و اسناد معتبر می باشد .
شیخ حرّ عاملی نیز در باره شیخ رجب می فرماید قوله ره :
" و فی کتابه افراط و ربما نسب الی الغلو انتهى
میفرماید که شیخ بررسی در کتاب خود در باره ائمه افراط

آیا نغمه طیره هویه را شنیده اید که میفرماید الف فاطمه

نکاح نمودم که همه بنت محمد بن عبد الله

خاتم النبیین بودند

این حدیث را جمال اقدس کبریاء در ضمن تشریح معنی قیامت و رجعت و حل مسئله خاتم النبیین در ایقان شریف ذکر فرموده اند و شاهد مثال برای تبیین موضوع آورده اند . این بیان مبارک منسوب به حضرت امیر علیه السلام است که در کتاب الالفین شیخ رجب بررسی روایت شده است .

شیخ رجب بررسی عالمی بود محدث و شاعر و ادیب که در بین علمای شیعه معروف است و تألیفات او مانند کتاب الالفین و کتاب مشارق الانوار شهرتی دارد . شیخ بررسی در این دو کتاب روایات و خطب و بیانات مبارکه رسول الله و حضرت امیر ع و ائمه اطهار را ذکر فرموده و خطبه های امیر المؤمنین ع را مانند خطبه البیان و خطبه طنجیه و خطبه معرفه الامام بالنورانیة و امثالها را ذکر کرده است و روایات مانند الف فاطمه نکاح نمودم . . . را در کتب

کرده و غلو نموده است .

علامه خوانساری در کتاب روضات الجنات درباره شیخ
بُرسی فصل مبسوطی نگاشته و او را از اهل بُرس از قرای
کوفه معرفی کرده و از اشعار او هم نقل کرده و سخنانی
ناشایست درباره او گفته است که ناشی از تعصب اوست
ولکن شیخ اجل اکبر احسائی در شرح الزیارة و جوامع
الکلم بسیاری از روایات بُرسی را نقل کرده و خطبه -
البیان و خطبه طُتُجیه را که بعضی منکر صحت آن شده اند
تصدیق فرموده و از بیانات حضرت امیر ع دانسته و بسیاری
از احادیث و خُطَب و روایات وارده در کتب بُرسی را نقل
فرموده است . از جمله شیخ احسائی در رساله شاهزاده
محمود که درباره خطبه البیان و خطبه طُتُجیه سوال
کرده است و این رساله در جوامع الکلم مندرج و به چاپ
رسیده می فرماید ، قوله علیه الرحمة :

" اَعْلَمُ اَنْ خُطْبَةَ الْبَيَانِ ذَكَرَ مُحَمَّدٌ باقر المجلسي
في بعض ما نقله منه بعضُ العلماء . . . ان اهل الخلاف
نقلوا خطبة البیان انتهى و معلوم عند كل احدٍ من الشيعة
نسبتُها اليه بحيث لا يکان احدٌ شكَّ في نسبتها اليه
نعم ذكر بعضهم ان فيها زيادات و نسخها مختلفة . . .
و اما الطعن فيها بانها ارتفاع فما لا يلتفت اليه . . . و

الذي يترجحُ عندي صحه نسبتها اليه . . . و اما الخطبة
الطُتُجِيَّةُ فلا عيبَ فيها . . . " الى قوله ره :

" . . . مثل هاتين الخطبتين و ما اشبههما لا
يكونان من غير اهل بيت العصمة ع و من تأمل فيهما عرف
ذلك " انتهى

خلاصه مضمون آن است که بعضی از علماء از قول محمد باقر
مجلسی نقل کرده اند که گفته خطبه البیان مجعول است
و گفته ی امام نیست ولی حقیقت حال غیر از این است و من
معتقد به صحت صدور آن از امام هستم و نیز خطبه
طُتُجیه عیب و نقصی در آن مشاهده نمیشود و در صحت
صدور آن شکی ندارم و آنان که گفته اند این خطبه شامل
غلو و ارتفاع است سخن بیهوده گفته اند که قابل اعتنا
نیست . . . و بعد از شرح درباره احادیث صعب
مستصعب میفرماید که مسلماً این خطبه از امام علیه السلام
است و هر کس که تأمل کند به صحت این مسئله پی میبرد .

در شرح الزیارة نیز در موارد مختلفه از خطبه
طُتُجیه و خطبه البیان و سایر احادیث وارده در کتاب
مشارق الانوار بُرسی نقل فرموده فی المثل در شرح الزیارة
در ذیل شرح جمله المکرّمون المقربون بسیاری از احادیث
و خطب مشارق الانوار را ذکر کرده و آن قسمتی از خطبه

معرفت امام به نورانیت است که در مشارق الانوار وارد شده و مجلسی هم در بحار الانوار مجلد هفتم آن را روایت کرده قوله علیه السلام :

” يا سلمان ان مَيِّتَنَا اِذَا مَاتَ لَمْ يَمُتْ وَ مَقْتَوْلُنَا اِذَا قُتِلَ لَمْ يُقْتَلْ وَ غَايِبِنَا اِذَا غَابَ لَمْ يَغِبْ وَ لَا يُقَاتِسُ بِنَا اَحَدٌ مِنَ النَّاسِ اَنَا تَكَلَّمْتُ عَلَى لِسَانِ عِيسَى فِي الْمَهْدِ اَنَا نُوْحٌ اَنَا اِبْرَاهِيْمُ اَنَا صَاحِبُ النَّاقَةِ اَنَا صَاحِبُ الرَّجْعَةِ اَنَا الزَّلْزَلَةُ اَنَا اللُّوْحُ الْمَحْفُوْطُ الَّذِي اَنْتَهَى عِلْمُ مَا فِيهِ اَنَا اَتَقَلَّبُ فِي الصُّوْرِ كَيْفَ مَا يَشَاءُ اللهُ مِنْ رَأْهِمْ فَقَدْ رَأَيْتِي وَ مَنْ رَأَى نِسِي فَقَدْ رَأَاهُمْ وَ نَحْنُ فِي الْحَقِيْقَةِ نُوْرُ اللهِ الَّذِي لَا يَزُوْلُ وَ لَا يَتَغَيَّرُ يا سلمان بنا شَرَّفَ كُلُّ مَبْعُوْثٍ لَا تَدْعُوْنَا اَرْبَابًا وَ قَوْلُوا فِينَا مَا سِئَلْتُمْ فَفِينَا هَلْكَ مَنْ هَلَكَ وَ نَجَى مَنْ نَجَى ... ”

و در ذیل همین جمله از زیارت روایت کرده که قال علیؑ فی خُطْبَتِهِ ظَاهِرِيْ اِمَامَةٌ وَ باطنِيْ غَيْبٌ لَا يَدْرُكُ وَ فِي خُطْبَتِهِ اَيْضًا اَنَا الَّذِي لَا تَقَعُ عَلَيْهِ اسْمٌ وَ لَا صِفَةٌ ... الخ

متصود این است که همه اینها از مندرجات کتاب مشارق الانوار شیخ رجب بررسی است و بغیر از چند نفر متعصب از علمای ظاهر سایر علمای متفکر و نکته سنج مندرجات کتابهای او را تصدیق فرموده اند و صحیح دانسته اند . و از جمله بیان مبارک حضرت امیرع است که جمال اقدس

کبریائی آن را در ایقان شریف نقل فرموده اند که حضرت فرمودند ” الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بمن عبدالله خاتم النبیین بودند ” و این حدیث را حافظ رجب بررسی در کتاب الالفین و سایر کتب خود که متجاوز از ده کتاب است ذکر کرده و نزد نگارنده در حین نگارش ، کتاب مشارق الانوار موجود است ولی بیان مبارک مزبور در کتاب الالفین بررسی است که فرموده :

” انا صاحب الادوار انا صاحب الرجعات انا كنت مع الانبياء انا الذي تزوجت فاطمة بنت محمد بن عبد الله خاتم النبیین ألف مرة في الادوار الغابرة انا الذي يقتل مرتين ويحيى مرتين ... الخ

و حضرت شیخ احساسی در تفسیر جمله اخیره یقتل مرتین و یحیی مرتین شرح مبسوطی مرقوم فرموده است که در آثار مشارالیه بطبع رسیده است . برای اطلاع به کتاب عصمة الرجعة صفحه ۱۰۲ مراجعه شود .

آیه مبارکه که در حق حمزه سید

الشهداء و ابوجهل نازل شده مینویسند:

أَوْ مِنْ كَان مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ

این آیه در قرآن مجید در سوره الانعام نازل شده

که می فرماید:

"أَوْ مِنْ كَان مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي

بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا . . ."

مضمون آنست که میفرماید آیا کسی که مرده بود و ما او را

زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که با آن نور بین

مردم مشی کند در رتبه و مقام می تواند مساوی باشد با

کسی که همیشه در تاریکی می گذراند و هیچ وقت از تاریکی

نمی تواند خارج شود . مقصود از آن مرده که زنده شد

حمزه سید الشهداء عم رسول خدا بود که بآن حضرت

مؤمن شد و مقصود از کسی که در تاریکی بسر می برد و از آن

نمی توانست خارج شود ابوجهل بود ، جمال قدم جل

کبریائه در ایقان می فرمایند قوله تعالی :

" این آیه در وقتی از سماء مشیت نازل شد که

حمزه به ردای مقدس ایمان متردنی شده بود و ابوجهل

در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود از مصدر الوهیت کبری

و ممکن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت در باره

حمزه شده و بر خلاف در حق ابوجهل این بود که نائره

کفر در قلوب مشرکین مشتعل شده و هوای اعراض بحرکت

آمد چنانچه فریاد برآوردند که حمزه چه زمان مرد و کس

زنده نند و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت"

در تفسیر منهج الصادقین ملا فتح الله کاشانی

در ذیل همین آیه "أَوْ مِنْ كَان مَيِّتًا . . ." فرموده است

قوله ره :

" در آثار آمده که این در شأن حمزه بن عبد

المطلب و ابوجهل نازل شده در وقتی که نسبت به

حضرت رسول بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال

نبوت و موافق اَسْمَاعِ مخلصان امت نیست حمزه در آن روز

در شکار بود ، چون باز آمد شکایت بی حرمتی ابوجهل

را با او حکایت کردند ، حمزه خشمناک بر سر آن بی باک

رفت و گمان بر سر آن ناپاک زد و کلمه شهادت بر زبان

راند ، پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات

کفر و آثام ابوجهل است انتهی

در بعضی اخبار وارد شده که این آیه در باره عمار یاسر

پس از قبول اسلام و ابوجهل نازل شده و روایت از حضرت باقر است و بعضی سخنان دیگر گفته اند و لکن روایت نزول آیه در باره حمزه و ابوجهل از حیث سند محکم تر است و جمال کبریا نیز همین معنی را ذکر فرموده اند .

ابن الانسان

ابن الانسان و پسر انسان از اصطلاحات کتاب مقدس است و در ضمن آیاتی که جمال قدم جل جلاله از انجیل متی در بحث علامات ظهور در کتاب ایقان مبارک فرموده اند **ابن الانسان** ذکر شده که می فرماید **"وَيَرُونَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابِ السَّمَاءِ . . ."** و نیز فرموده **"حِينَئِذٍ تَظْهَرُ عَلَامَةُ ابْنِ الْإِنْسَانِ . . ."** مقصود از ابن الانسان در این دو موضع از گفتار متی همانا حضرت مسیح است که خبر رجعت او در آیات مزبوره ذکر شده است و در سایر مواضع عهد جدید نیز از حضرت مسیح و موعود عظیم که رجعت مسیح است به **ابن الانسان** تعبیر شده است که احصای آن موجب تطویل است و به چند موضع اشاره میشود ، از جمله در انجیل متی آیه

بیست و هفتم باب شانزدهم فرموده :
" زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود ."

و نیز در باب بیست و چهارم متی که آیاتش را جمالقدم جل جلاله در ایقان نقل و شرح فرموده اند ذکر پسر انسان شده و مقصود همان مظهر امرالله است و در مواضع دیگر عهد جدید هم که متجاوز از پنجاه موضع است ذکر پسر انسان شده است و در همه جا مقصود حضرت مسیح است .

در کتاب مقدس اعم از عهد عتیق و جدید پسر انسان بمعنای دیگر هم غیر از مسیح آمده است که بطور فهرست می نگارم :

در عهد عتیق پسر خدا به بنی اسرائیل خصوصاً و به بنی نوع بشر عموماً اطلاق شده و به مسیحیان نیز در عهد جدید در مواضع متعدده پسر انسان و پسر خدا اطلاق شده است . برای اطلاع بیشتر به کتاب کشف الایات کتاب مقدس تألیف مستر الدر طبع طهران مورخ ۱۹۳۵ میلادی در ذیل کلمه پسر خدا مراجعه شود .
بشرحی که در آیات انجیل وارد شده و در کتب استدلالیه مسطور است مسیحیان منتظر رجعت مسیح از

آسمان هستند که در جلال پدر سوار بر ابر خواهد آمد و
 معنی این آیات را در کتاب ایقان بیان فرموده اند .
 و در الواح ملوک خطاب به مسیحیان از قلم اعلی نازل -
 شده که وعود الهیه که در انجیل مذکور بود ظاهر گردیده
 است ، از جمله در لوح خطاب به پاپ پیشوای کاتولیک
 بی نهم می فرمایند ، قوله تعالی :

" . . . قَدْ أَتَى رَبُّ الْآرِبَابِ فِي ظُلَلِ السَّحَابِ
 وَقَضَى الْأَمْرَ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُخْتَارِ . . . إِنَّهُ أَتَى
 مِنَ السَّمَاءِ مَرَّةً أُخْرَى كَمَا أَتَى مِنْهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ إِيَّاكَ أَنْ تَعْتَرِضَ
 عَلَيْهِ كَمَا أُعْتَرِضَ الْقَرِيسِيُّونَ مِنْ دُونِ بَيْتِنَا وَبُرْهَانِ . . .
 يَمْشِي قَدَامَهُ مَلَائِكَةُ الْفِرْدَوْسِ بِرِايَاتِ الْآيَاتِ . . ."
 در الواح دیگر نیز این قبیل مضامین نازل شده است ،
 برای تحقیق نزول حضرت موعود از آسمان بذیل جمله
 " طلعت موعود " مراجعه شود .

ابن صوری

نام یکی از علمای یهود بود که با حضرت رسول الله
 معاصر بود و در فدک از قرای خبیبر سکونت داشت و حضرت
 رسول ص در مسئله اثبات تحریف حکم تورات توسط علمای

یهود در مسئله حد زانی مُحِصِن و زانیه مُحِصَنه از رَجْم
 به تازیانه زدن او را بین خود و سایر یهودیان که مُنْکِر
 تحریف حکم تورات بودند شاهد و حَکَم قرار دادند .
 شرح این واقعه در این کتاب در ذیل " حکایت ابن صوری " .
 مندرج است مراجعه شود .

ابواب علم الاهی بمفاتیح قدرت ربانی

مفروح گشته

فرقه شیعه در دوران غیبت امام باب علم الاهی را
 مسدود می دانند و شرح این موضوع به تفصیل در این
 کتاب در ذیل جمله " باب علم را مسدود دانسته " مسطور
 است مراجعه شود .

جمال قدم جل کبریائه می فرمایند که باب علم الاهی بظهور
 مظهر امرالله در این کور عظیم مفتوح شده و انوار شمس
 حقیقت در جمیع اشیا تابیده و هر ذره به نحوی خاص
 از آن انوار ساطعه مستفیض هستند و لکن خلق غافل و از
 این حقیقت ساطعه بی خبرند ، شرح این موضوع در لوحی
 از قلم جمال الاهی جل جلاله به لطیف ترین گفتار نازل شده

قوله تعالی :

"آفتابِ حقیقی کلمه الهی است که تربیتِ اهلِ
 دیارِ معانی و بیانِ منوط به اوست و اوست روحِ حقیقی
 و ما؛ معنوی که حیاتِ کلِ شیئی از مدد و عنایت او بوده
 و خواهد بود و تجلی او در هر مرآتیی به لَوْن او ظاهر
 مثلا در مرایایِ قلوبِ حکماء تجلی فرمود حکمتِ ظاهر
 شد و هم چنین در مرایایِ افئدۀ عارفین تجلی فرمود
 بدایعِ عرفان و حقایقِ تبیانِ ظاهر شده جمیع اهل عالم
 و آنچه در او ظاهر بانسان قائم و از او ظاهر و انسان از
 شمسِ کلمه ربانیه موجود و اسما و حسن و صفات علیا
 طائفِ حولِ کلمه بوده و خواهد بود اوست نارِ الهی
 و چون در صدور بر افروخت ما سوی الله را بسوخت
 افئدۀ عشاق از این نار در احتراق و این نار حقیقتِ ماء
 است که به صورتِ نار ظاهر شده ظاهرها نَار و باطنها
 نُور و از این ماء کَشِیئِ باقی بوده و خواهد بود و مِن
 الماءِ کلُّ شیئی حی" . . . انتہی

ابوجہل

از دشمنان سرسخت اسلام و از معاندین متعصب

و مخالفان شدید حضرت رسول ص است . شرح احوال
 او را زیلا از تواریخ معتبره و از جمله از ناسخ التواریخ
 سپهر کاشانی نقل می نمایم :

"ابوجہل در بدر کبری بدستِ معاذ بن حارث و -
 برادرش معوذ بن عفرآء (عفرآء نام مادرش بوده) به قتل
 رسید پس از زد و خورد بسیار معاذ ساقی پای ابوجہل
 را با شمشیر جدا کرد . عکرمه پسر ابوجہل که هنوز مسلم
 نبود بخونخواهی پدرش دستِ معاذ را از بازو قطع کرد
 که بر پهلویش آویخته شد ولی معاذ همچنان به جنگ
 مشغول بود و چون دستِ آویخته ، او را آزار میداد انگشتان
 دستِ آویخته را زیر پای نهاد و با یک حرکت آن را جدا
 کرد و بدور افکند و بجهد پرداخت در این وقت مسلمین
 فتح کردند و خیر قتل ابوجہل را برسول الله ص دادند
 ابوجہل را هنوز رمقی در جان بود و در میان کشتگان
 افتاده بود عبدالله بن مسعود به اشاره حضرت رسول ص
 برفت و او را بیافت و آهنگ قتل او کرد ، ابوجہل گفت یا
 عِبْدَاللہِ اِنَا حَزَزْتُ رَاسِی فَاَحْتَزَّ مِنْ اَصْلِ العُنُقِ لِیْرِی
 عَظِیْمًا مُہِیًّا فِی اَعِیْنِ مُحَمَّدٍ وَ قُلْ لَہِ مَا زَلَّتْ عَدْوًا اِلَی سَایِرِ
 الدَّہْرِ وَ الْیَوْمِ اَشَدَّ عِدَاوَةً " یعنی ای عبدالله سر مرا از
 ریشه گردن قطع کن تا به نیزه از سایر سرها بلندتر نمایش

دهد و در چشمان محمد عظیم و مهیب جلوه کند و به
 محمد بگو که من برای همیشه با او دشمن سخت و در نهایت
 عداوت خواهم بود . عبدالله چون شمشیرش کند بود با
 شمشیر ابوجهل سر او را برید و نذر رسول الله برد حضرت
 بالای سر او ایستادند فرمودند " الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَجْرَاكَ
 يَا عَبْدُ وَاللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَصَرَ عَبْدَهُ وَأَعَزَّ دِينَهُ "
 حسان بن ثابت شاعر رسول الله این ابیات در هجو
 ابوجهل بگفت :

لَقَدْ لَعَنَ الرَّحْمَنُ جَمْعًا يَقُودُهُمْ
 دَعَوْهُ بَنِي شَجْعٍ لِحَرْبِ مُحَمَّدٍ
 شُعُومٌ لَعِينٌ كَانَ قَدَمًا مَبْقُضًا
 يُبَيِّنُ فِيهِ اللَّوْمَ مَنْ كَانَ يَهْتَدِي
 فَانزَلَ رَبِّي لِلنَّبِيِّ جُنُودَهُ
 وَأَيَّدَهُ بِالنَّصْرِ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ

و نیز گوید :
 أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ اتَى مَكَةَ الَّذِي
 قَتَلْنَا مِنْ الْكُفَّارِ فِي سَاعَةِ الْعُسْرِ
 قَتَلْنَا سِرَاهُ الْقَوْمِ عِنْدَ رِخَالِهِمْ
 فَلَمْ يَرْجِعُوا إِلَّا بِقَاصِمَةِ الظَّهْرِ
 قَتَلْنَا أَبَا جَهْلٍ وَعُتْبَةَ قَبْلَهُ

و شَبِيهًا أَيضًا عِنْدَ نَاجِيَةِ الْجَنْسِرِ
 تَرَكْنَاهُمْ لِلخَامِسَاتِ تَنُوشُهُمْ
 وَيَضْلُونَ نَارًا ثَمَّ نَائِيَةَ الْقَمَرِ
 لَعَمْرِي لَقَدْ قَلَّتْ كَنَائِبُ غَالِبِ
 وَمَا ظَفَرْتُ يَوْمَ التَّقِينَا عَلَى بَدْرِ

عکرمه پسر ابوجهل در سال هشتم هجرت که سال فتح مکه
 بود ایمان آورد و دین اسلام را پذیرفت و در دوره خلافت
 ابوبکر در ضمن جهاد با کفار به شهادت رسید .

ابوجهل اسمش عمرو و نام مادرش حنظلیه اسماء دختر
 مخرمه از جماعت بنی نهمشل بن داد مبن مالک بن حنظله
 است در روز بدر کبری قبل از شروع جنگ ابوجهل برای
 اینکه مردم عرب را بر ضد رسول الله تهییج کند پیش روی
 لشکر میدوید تا لشکر بجوش آمدند آنگاه ابوجهل پیش
 روی لشکر ایستاد و گفت " يَا رَبِّ أَنْصُرْ أَحَبَّ مِنَ الْفِئْتَيْنِ
 إِلَيْكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا بَدِينَنَا الْقَدِيمِ وَدِينِ مُحَمَّدٍ الْحَدِيثِ فَسَائِلُ
 الدِّينَيْنِ كَانَ أَحَبَّ إِلَيْكَ وَأَرْضِي عِنْدَكَ فَانصُرْ أَهْلَهُ الْيَوْمَ "
 ابوجهل را در میان عرب لقب ابوالحکم بود و در اسلام
 ابوجهلش گفتند . حسان بن ثابت شاعر رسول الله در
 باره او گفته :

سَمَاءُ مَغِيرَةٌ أَبَا جَكِيمٍ

وَاللَّهُ سَمَاءُ آبَا جَهْلِيلِ
 فَمَا يَجِيئُي الدَّهْرَ مُعْتَمِرًا
 إِلَّا وَمِرْجَلُ جَهْلِيلِ يَفْلِسِي
 أَبَقَّتْ رِيَّاسَتُهُ لِمَغْيِرَةِ
 غَضَبِ الْإِلَهِ وَزَلَّةِ الْأَصْلِ

ابوعامر راهب

از نفوسى که در آغاز بعثت رسول الله با آنحضرت
 همراه شدند و بعدها اعراض نمودند یکی ابوعامر راهب
 مسیحى بود که پس از اسلام و ایمان مرتد شد و جمعسى
 را هم گمراه نمود و همین ابوعامر راهب بود که مسجدى بنا
 کرد و مردم را به عبادت در آن مسجد دعوت نمود و در قرآن
 شریف مسجد او بنام مسجد ضرار نامیده شد و بانى مسجد
 ضرار را خداوند منان در قرآن مجید لعن و طعن فرموده
 در ناسخ التواریخ مجلد هجرت رسول الله ص در ضمن
 وقایع سال نهم هجرت داستان ابوعامر راهب و مسجد
 ضرار ذکر شده است بقرار ذیل ، قوله :

... این هنگام قصه مسجد ضرار پیش آمد ...

ابوعامر راهب که از بزرگان مردم خزرج بود مکرر در این
 کتاب ذکر حالش مرقوم افتاد و قصه پذیرفتن او دین
 نصارى را و فرار او را از مکه و تحریص قریش را به جنگ
 رسول خدا در اُحُد باز نمود و این ابوعامر پدر حنظله
 غسیل الملائکه است ...

و در ضمن وقایع سال سوم هجرت در باره ابوعامر میگوید ،
 قوله :

... این ابوعامر از قبیله خزرج بود و مسلمانى
 گرفت آنگاه برنجید و مرتد شد سپس با رسول خدای
 گفت این چه آئین است که آورده ای ؟ فرمود این دین
 حنیف است گفت همانا بدعتى چند بر افزوده ای پیغمبر
 فرمود " بَلْ جِئْتُ بِهَا عَلَى وَجْهِهَا يَا فَاسِقُ " گفت در قریش
 خدایت مرگ دهد و پیغمبر فرمود " فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكُ
 بِالْكَذِبِ " یعنی خدای با دروغ گوی این کند و از این
 روی عامر در روم غریب و اربمرد بالجمله با آنکه قبل از
 بعثت خود مژده ظهور پیغمبر مى رسانید گفت آن کس
 که من گفتم محمد نیست و دل از اسلام بر گرفت و پنجاه
 تن از اقوام او متابعت وی کردند و از مدینه بسوی مکه
 شدند از بهر آنکه مردم مدینه در جاهلیت سخنان او را
 وقعی تمام مى نهادند این هنگام نیز چنان مى دانست

که آن مکان و حشمت باقی است از این روی پیوسته با
 قریش می گفت که آسوده خاطر جنگ محمد را تصمیم عزم
 دهید که چون روز مقاتلت پیش آید و مردم مدینه مراد ر
 صف شما بنگرند یکباره از محمد دست باز دارند و بسه
 نزدیک من آیند پس باین اندیشه با مردم خویشتن تا ختن
 کرده به میدان آمد و در برابر صف مسلمانان بایستاد و آواز
 داد ای مردم مدینه اینک منم ابوعامر دست از محمد باز
 دارید و بسوی من شتاب کنید انصار یکباره زنان بدشنام
 گشادند و او را سخت بد گفتند ، ابوعامر از کردار انصار
 نزد قریش بی نهایت شرمسار شد و از آن خجلت که
 داشت دیگر بسوی قریش باز ننگریست و آغاز مُناضَلَت
 کرده خدنگی بسوی مسلمانان گشاد . . . الخ
 بالاخره ابوعامر برای آنکه اسلام را از بین ببرد به نزد
 قیصر روم می رود و در آنجا به مقصود خود نمی رسد و قیصر
 با و اعتنائی نمیکند و در روم غریب وار می میرد و نفرین
 رسول الله درباره او تحقق می یابد ، داستان مسجد
 ضار هم در تواریخ و کتب تفاسیر مشروحا ضبط است
 مراجعه شود .

ابی عبدالله

ابی عبدالله کنیه حضرت صادق آل محمد جعفر بن
 محمد علیهما السلام امام ششم شیعه اثنی عشریه است .
 شرح حال آن بزرگوار در ذیل جمله " صادق بن محمد "
 مسطور است مراجعه شود . حضرت ابو عبدالله جعفر بن
 محمد ع بصادق آل محمد معروف است و مورخین وجه
 تسمیه و علت شهرت آن حضرت را به صادق آل محمد
 چنین روایت کرده اند که چون ابو جعفر منصور دوانقسی
 خلیفه عباسی بمسند خلافت نشست هر وقت اسم حضرت
 جعفر بن محمد ع را می شنید می گفت اوست صادق آل
 محمد و علتش آن بود که حضرت صادق ع خیر خلافت او
 راه صراحت فرموده بودند و مجمل داستان بر حسب تاریخ
 اسلام بقرار ذیل است :

حضرت امام حسن مجتبی بن علی بن ابی طالب ع
 پسری داشتند بنام حسن که او را حسن مثنی می گفتند
 حسن مثنی با فاطمه دختر حضرت حسین بن علی سید
 الشهداء ع ازدواج نمود و در واقع که بلا هم خدمت

حضرت سید الشهداء حضور داشت و زخم برداشت و در میان کشتگان افتاد وقتی که لشکر عمر سعد خواستند سرهای شهیدان را از بدن جدا کنند اسماء بن خارجه که از قبیله مادری حسن مثنی بود از عمر سعد و سایر رؤسای لشکر درخواست کرد که از کشتن حسن مثنی صرف نظر کنند. عمر سعد داستان را به ابن زیاد نوشت و او هم موافقت کرده حسن از کشته شدن نجات یافت و بعدین به مراجعت کرد حسن مثنی از فاطمه بنت الحسین چند اولاد داشت از قبیل عبدالله محض و حسن مثلث و ابراهیم و غیرهم عبدالله محض با هند دختر ابو عبیده ازدواج کرد و فرزند ی بنام محمد آورد محمد چون متولد شد پدرش عبدالله و جدش فاطمه بنت الحسین ع او را مهدی موعود نام کردند زیرا در میان دو کتف این طفل خال سیاهی بقدر بیضه مرغ موجود بود که می گفتند شبیه به مهر نبوت است که رسول الله ص میان دو کتف خود داشتند و از این جهت گفتند که محمد عبدالله مهدی موعود است و احادیثی در این خصوص از حضرت رسول ص نقل کردند که فرمود مهدی موعود اسمش اسم من و اسم پدرش اسم پدر من است " یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی " البته این احادیث را جعل کردند ولی تا امروز هنوز این

احادیث در کتب شیعه و سنی موجود است و علماً در این خصوص بحث ها کرده اند و مخصوصاً شیعه امامیه که می خواهند این احادیث را با امام غائب محمد بن الحسن العسکری تطبیق نمایند تأویلات عجیبه کرده اند که در غیبت بحار الانوار (جلد سیزدهم) و در اکمال الدین صدوق و سایر کتب معتبره شیعه موجود است و در کتب اهل سنت هم مانند ینابیع الموده و امثال آن مذکور شده است، ولی در حقیقت این احادیث در همان ایام از طرف عبدالله بن حسن مثنی و هواداران بنفع مهدی بودن محمد پسر عبدالله جعل شد کما اینکه هواداران خلفای عباسی هم در اوایل امر احادیث بسیار بنفع آل عباس جعل کردند که بر محققان و متبعین پوشیده نیست و نظر به مصلحتی در اینجا از نمونه آن احادیث چیزی را نقل نمی کنم.

باری محمد بن عبدالله از استماع وعده های پدر و جدّه و احادیث مجعوله و امثال آن بتدریج بخیال خروج افتاد و خلفای اموی رو بضعف نهاده بودند لهذا بنی هاشم بفکر خلافت افتادند و انجمنی فراهم شد و در این انجمن ابراهیم امام و سقّاح و منصور و عبدالله بن حسن مثنی و پسرش محمد و ابراهیم و امثالهم حضور داشتند صالح بن

علی که از حاضرین انجمن بود بپا خاست و خطابه ای ادا کرد که نص آن در تواریخ ثبت است بعد عبدالله بن حسن مثنیٰ بپا خاست و بسیار سخن گفت و عاقبت اظهار کرد که حال وقت آنست که با پسر محمد همه شما بخلافت بیعت کنید زیرا او مهدی موعود است ، اعضای انجمن همه با محمد بن حسن مثنیٰ بیعت کردند و بعد قرار شد که خدمت جعفر بن محمد ع که از بزرگان بنی هاشم بود و در آن انجمن حضور نداشت مشرف شوند و از آن حضرت هم برای محمد بن عبدالله بیعت بگیرند ، عبدالله بن حسن با این پیشنهاد مخالف بود و می دانست که حضرت صادق آل محمد هرگز با این رفتار موافق نیست ولی سایرین اصرار کردند و فرستادند تا حضرت تشریف آورند ، اعضای انجمن شرح بیعت خود را با محمد بن عبدالله بن حسن مثنیٰ به حضور مبارک عرض کردند حضرت صادق ع پس از استماع مطالب به عبدالله بن حسن مثنیٰ فرمودند تو برای خلافت از پسر مناسب تر هستی . ای عبدالله به یقین مبین بدان که خلافت به پسر محمد نخواهد رسید . عبدالله بر آشفت و سخنان ناشایسته گفت و گفتار آن حضرت را حمل بر حسد کرد . حضرت صادق ع فرمودند قسم بخدا سخنان من از روی حسد

نیست و همه از راه حقیقت است آنگاه دست مبارک را به پشت ابوالعباس سفاح زدند و فرمودند که تو خلیفه خواهی شد و سپس دست مبارک را بشانه عبدالله بن حسن زده فرمودند خلافت بتو و د پسر تو خواهد رسید و هر دو پسر تو کشته خواهند شد ، بعد به عبدالعزیز عمران زهری فرمودند آیا صاحب ردای زرد رنگ را می بینی ؟ (شیخ ابو جعفر منصور دوانیقی) عرض کرد بلی . فرمودند می بینم که این شخص میکشد آنها را . (یعنی دو پسر عبدالله بن حسن را) عبدالعزیز میگوید که من در آن وقت سخنان حضرت صادق را حمل بر حسد کردم ولی طولی نکشید که آنچه را فرموده بود بچشم خود دیدم .

باری انجمن بنی هاشم بهم خورد و همه متفرق شدند و ابو جعفر منصور خود را بآن حضرت رسانید عرض کرد آیا آنچه فرمودید یقین است ؟ فرمود آری . عرض کرد خلافت در آل عباس تا کی باقی خواهد بود ؟ فرمودند تا آن زمان که خلافت با طفال برسد و در امور مملکت با زنان مشورت شود عاقبت آنچه را جعفر بن محمد ع فرموده بود تحقق یافت و محمد بن عبدالله بن حسن مثنیٰ بقتل رسید و خلافت بسفاح و منصور دوانیقی منتقل شد و ابو جعفر

منصور وقتی بخلافت رسید هر وقت اسم حضرت جعفرین محمد ع را می شنید می گفت جعفر بن محمد صادق آل محمد است و از آن زمان بیعد حضرت جعفر بن محمد ع به صادق آل محمد معروف و مشهور و ملقب شدند .

(ملخص از یادداشت اعتضاد السلطنه قاجار)
مرحوم ادیب اریب سید علی خان کبیر در شرح صحیفه کامله سجادیه در خصوص اشتهاار حضرت جعفر بن محمد به صادق آل محمد فرموده است که مطابق حدیث مبارکی که از حضرت امام سجاد علی بن حسین علیه السلام روایت شده وجه شهرت جعفر بن محمد به لقب صادق آنست که چون مقدر بود که جعفر فرزند امام علی نقی چهارمین سلسله نژاد آن حضرت بعد از برادرش حسن عسکری ع بدروغ مدعی امامت شود و مشهور به جعفر کذاب گردد ، حضرت جعفر بن محمد ع ملقب به صادق شدند که در آینده بواسطه تشابه اسمی جعفر بن محمد با جعفر بن علی النقی اشتباه نشود و چون جعفر علی به کذاب می بایست شهرت بیابد جعفر بن محمد بملقب صادق معروف شدند و این است عین عبارت سید علی خان کبیر در مقدمه شرح صحیفه سجادیه قوله ره :

” قَالَ ابْنُ خَلَّكَانَ لِقَبِّ بِالصَّادِقِ لِصِدْقِهِ فِي مَقَالِهِ

وَ كَانَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ إِذَا حَدَّثَ عَنْهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ وَ كَانَ وَاللَّهِ صَادِقًا كَمَا سُمِّيَ وَ الْوَجْهَ عِنْدَنَا فِي تَسْمِيَّتِهِ بِالصَّادِقِ مَا رَوَاهُ أَبُو خَالِدٍ الْكَلْبِيُّ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَ مِنَ الْإِمَامِ بَعْدَكَ قَالَ مُحَمَّدٌ ابْنِي يَهَيِّقُ الْعِلْمَ يَقْرَأُ وَ مِنْ بَعْدِهِ ابْنُهُ جَعْفَرُ اسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ صَادِقٌ قَالَ قُلْتُ كَيْفَ اسْمُهُ الصَّادِقِ وَ لَكُمْ الصَّادِقُونَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَسَمُّهُ الصَّادِقَ فَإِنَّ الْخَاسِ مِنْ وُلْدِهِ الَّذِي اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعَى الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً مِنْهُ عَلِيُّ اللَّهِ وَ كَذِبُهُ عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابِ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ ثُمَّ يَكُونُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع فَقَالَ كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَّابِ وَ قَدْ حَمَلْتُ طَائِفَةً زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيهِ أَمْرٍ وُلِّيَ أَمْرَ اللَّهِ وَ الْحَبِيبِ فَمَنْ حَفِظَ اللَّهَ ” انتهى

در جمله فرموده است که قاضی ابن خلکان فرموده که جعفر بن محمد ملقب به صادق بود زیرا آن حضرت هر چه میفرمودند صدق و راست بود و سفیان ثوری هر وقت که از آن حضرت روایت میکرد می گفت چنین شنیدم از حضرت جعفر بن محمد صادق و قسم بخدا که آن حضرت هر چه می فرمود صدق و راست بود اما آنچه نزد ما (شیعه)

امامیه) در باره وجه شهرت آن حضرت به صادق معتبر است آن است که ابو خالد کابلی روایت کرده و گفته از حضرت سجاد علی بن الحسین پرسیدم که امامت بعد از شما به چه کسی خواهد رسید فرمود که بعد از من پسر محمد بن علی الباقر امام خواهد بود و اوست که اسرار و رموز علم را به کمال و تمام ظاهر و آشکار فرماید و بعد از او پسرش جعفر امام خواهد بود و آن وجود مبارک در نزد اهل آسمانها ملقب به صادق است .

کابلی گفت عرض کردم چرا جعفر به صادق ملقب میشود بسا آنکه همه شما امامان به حق و صادق هستید فرمود پدرم از حضرت رسول ص روایت فرمود که رسول الله فرمودند هر وقت که جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد او را بصادق ملقب نمائید زیرا پنجمین نژاد از فرزندان او که نامش جعفر خواهد بود از روی جسارت و دروغ مدعی امامت خواهد شد و در نزد خداوند به جعفر کذاب ملقب است و بواسطه ادعای امامت بر خداوند دروغ می بندد و افتراء می زند ، بعد حضرت سجاد علیه السلام گریه کردند و فرمودند گویا می بینم که جعفر کذاب نزد طاغیه زمان خلیفه عباسی رفته و او را وادار کرده که در جستجوی حجت الهی کس فرستد و لکن

حجت الهی و حبیب واقعی در حفظ و امان خداست . .
(شرح صحیفه سجادیه سید علی خان کبیر)

اَللّٰهُمَّ عَلِّمْنَا اللهَ
يَعْلَمُكُمْ اللهُ

این آیه را جمال قدم جل جلاله از قرآن مجید در ضمن اوصاف طالبان سبیل هدایت و بندگان مقرب درگاه حضرت احدیت ذکر فرموده اند و در فرق بین علم الهی و علم شیطانی بیان کرده اند و خلاصه آنکه علامت علم الهی آن است که به مضمون " اَتَقُوا اللهَ يَعْلَمُكُمْ اللهُ " آن علم از راه تقوی و پرهیزگاری بدست آید و علم شیطانی آنست که حجاب اکبر شود و مانع از عرفان حق گردد و سبب غرور و استکبار شود . در باره " اَلْعِلْمُ حِجَابُ الْاَكْبَرِ " بذیل همین جمله در این کتاب مراجعه شود .

معنی آیه اَتَقُوا اللهَ يَعْلَمُكُمْ اللهُ این است که میفرماید اگر تقوی پیشه کنید خداوند حقایق را بشما می آموزد و دارای علم الهی می شوید ، این آیه مبارکه در سوره بقره نازل شد و اَتَقُوا اللهَ وَيَعْلَمُكُمْ اللهُ وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ انتهى

در این کتاب نوشته شده است .

جمال قدم جل جلاله در ایقان مبارک این آیات را بحاجی کرمانی تأویل میفرمایند و وجوه تأویل را ذکر کرده اند یکی آنکه می فرماید " إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ طَعَامُ الْاَثِيمِ " و حاجی کریم خان در تألیفات و کتب خود در آغاز کسه می خواهد نام خویش را ذکر کند همه جا می گوید " يَقُولُ الْعَبْدُ الْاَثِيمُ كَرِيمُ ابْنِ اِبْرَاهِيمِ " و خود را (اثمی) مینامد و نام خود را هم کریم ذکر می کند و این هر دو کلمه اثمی و کریم را خداوند در سوره دُخان در باره دوزخیان ذکر کرده که طعام آنان زقوم است ، بنابراین مصداق کامل اثمی و کریم مذکور در قرآن همین حاجی کرمانی است زیرا خود را اثمی خوانده و نامش هم کریم است و خدای فرموده " ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ " و در باره عزیز هم که در آیه ذکر شده می فرمایند که او عزیز بین الانعام است یعنی مردم نادان و جاهل او را محترم و عزیز می شمارند بنابراین نظریه آیات قرآنی که ذکر شد خداوند در قرآن مجید به تلویح ابلغ از تصریح در باره حاجی کرمانی و عناد او بیان فرموده و اسم و لقب او را هم ذکر کرده و از قیام او علیه امرالله و مخالفت او با مظهر امرالله هم اخبار کرده و او را اهل دوزخ و جحیم اعراض و انکار

اَشْرَفُ فِي الْكِتَابِ عَزِيزُ بَيْنِ الْاَنْعَامِ

كَرِيمٌ فِي الْاَسْمِ

این فقرات اشاره به حاجی کریم خان کرمانی است که بعد از حضرت سید کاظم رشتی در کرمان لوای ادعای رکن رابعی برافراشت و خود را جانشین سید مرحوم دانست و مدعی مقام شیعه کاول و رکن رابع گردید . در این خصوص شرحی مفصل در جلد دوم ریحی مختوم نوشته شده و در اینجا هم مطالبی نگاشته میشود :

در قرآن مجید سوره دُخان میفرماید : " إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ طَعَامُ الْاَثِيمِ . . . اِنَّهَا شَجَرَةٌ تَنْبِتُ فِي اَصْلِ الْجَحِيمِ . . . طَلَعُهَا كَأَنَّهَا زُفُوسُ الشَّيَاطِينِ . . . ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ " .

ظاهر این آیات در باره اهل دوزخ است که می فرماید خوراک آنان از درخت زقوم است که در دوزخ می روید و شکوفه های آن مانند سرهای شیاطین است و به گناهکاران می گویند که از این زقوم تناول کنید زیرا که تو هستی عزیز و کریم .

اقوال مفسرین اسلام در این باره در ذیل شجره الزقوم

دانسته و طعام او را هم زقوم قرار داده که طعام مخصوص اهل دوزخ و انکار است . در کتاب ایقان شریف در این مقام بعد از نقل آیات مزبوره می فرمایند قوله تعالی :

" ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب مُحَكَّم مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خَفِضِ جَنَاحِ عَبْدِ اَیْمِیْمِی ذکر نموده اَیْمِیْمِی فِی الْکِتَابِ وَ عَزِیْزٌ بَیْنَ الْاَنْعَامِ وَ کَرِیْمٌ فِی الْاِسْمِ . . . " انتهى

در آثار مبارکه نازله از قلم مقدس حضرت رب اعلى جل ذکره نیز آیات وارده در سوره دخان ذکر شده است ، از جمله در توقیعی منیع می فرمایند قوله تعالی :

" . . . بِسْمِ اللّٰهِ الْخَالِقِ الْبَارِئِ الْمُصَوِّرِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِیْرِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی تَجَلّٰی عَلٰی الْاِمْکَانِ بِاِشْرَاقِ اَنْوَارِ وَجْهِهِ الطَّالِعِ مِنْ اَفْقِ مَشِیَّتِهِ الْمُبْدِعِ الَّتِی اَوْجَدَهَا لِنَفْسِهَا بِنَفْسِهَا . . . وَلَا یُرِی فِی شَیْءٍ اِلَّا اَیَّاتٍ تَجَلّٰتِ ظَهْرِهِ وَ لَقَدْ مَلَأَ اَرْکَانَ کُلِّ شَیْءٍ مِنْ طَرَازِ جَلَالِهِ . . . اِلٰی قَوْلِهِ تَعَالٰی . . . فَجَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ اَمْرُ اللّٰهِ وَ الْیَوْمَ یَوْمَ اللّٰهِ عَلٰی الْکَافِرِیْنَ شَدِیْدٌ اِنْ هَذِهِ هِیَ السَّاعَةُ ظَهَرَتْ وَ اَنْشَقَّ الْقَمَرُ وَ اِنَّ الْاَیَّاتِی نَزَلَتْ وَ قَالَ الْمُعْرِضُونَ هَذَا سِحْرٌ مُّسْتَمَرٌّ . . . قُلْ زُوقُوا الْعَذَابَ بِشُرْکِکُمْ هَذِهِ شَجَرَةُ الزَّقُوْمِ . . .

اَمَّا اَوْهَدْنَا الْاَیْمِیْمِیْمِ بِالْعَذَابِ الْاَلِیْمِی وَ السَّمُوْمِ وَ الْحَمِیْمِ وَ نَارِ

الْجَحِیْمِ قَدْ قُضِیَ الْوَعِیْدُ ذُقْ یَا اَیْمِیْمِی الْعَزِیْزُ الْکَرِیْمُ . الخ ذکر ائیم در قرآن مجید مکرر نازل شده است ، در سوره بقره فرموده " وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ کُلَّ کَافِرٍ اَیْمِیْمِی " یعنی خداوند گناهکاری را که در کفر اصرار دارد دوست نمی دارد و در سوره نساء فرموده " اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ مَنْ کَانَ خَوَّانًا اَیْمِیْمِی " یعنی خداوند گناهکار خائن را دوست نمی دارد و در سوره الشعراء فرموده " هَلْ اُنْبِئْکُمْ عَلٰی مَنْ تَنْزَلَ الشَّیْطٰنِیْنُ تَنْزِیْلًا عَلٰی کُلِّ اَفَّاكٍ اَیْمِیْمِی " یعنی آیا می خواهید بشما خبر بدهم که به چه کسی شیاطین نازل می شوند شیاطین بر مرد می نازل میشوند که دروغ پرداز و گناهکار باشند و در سوره دخان هم آیاتی نازل شده که قبلاً اشاره به آنها شد و در سوره جاثیه فرموده " وِیْلٌ لِّکُلِّ اَفَّاكٍ اَیْمِیْمِی یَسْمَعُ اَیَّاتِی اللّٰهِ تَتَلٰوْا عَلَیْهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا کَانَ لَمْ یَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابِ الْاَلِیْمِی وَ اِذَا عَلِمَ مِنْ اَیَّاتِنَا شَیْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا اُولٰٓئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ " مصداق کامل این آیات همانا حاجی کرمانی است . می فرماید وای بر هر دروغگوی گناهکاری که آیات الهی را میشوند و نا شنیده می گیرد و استکبار می ورزد و بشارت باد او را به عذاب دردناک . و چون از آیات الهیه چیزی می شنود بسخریه و استهزاء می پردازد و برای آنها عذابی خوار کننده مقدر شده

است .
 در سوره القلم می فرمایند " وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلَالٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ
 مَشَاءٍ بِنِعْمٍ مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عَتَلٍ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ إِنْ
 كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ إِذَا تَتَلَوْا عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ
 الْأَوَّلِينَ " یعنی پیروی نکن آن کس را که قسم دروغ میخورد
 و رذل و پست است تسخر و استهزا میکند و سخنان
 چینی و فتنه انگیزی را پیشه خود می سازد مانع خیر
 میشود و از راه حق تجاوز می کند و گناهکار است بسیار
 خسیع طبع و رذل و بد سرشت است چون خود را
 صاحب مال و فرزندان بیند و چون آیات الهیه را بشنود
 می گوید که این سخنان افسانه های گذشتگان و داستانها
 مردم پیشین است .

در سوره مطفقین نیز درباره اثیم آیاتی ذکر شده است .
 حضرت اعلیٰ جلّ ذکره مقدس خراسانی را با آیات
 الهیه به کرمان فرستادند تا حاجی را دعوت کند ولی
 خان کرمان به اعتراض قیام کرد و در ارشاد العوام و رساله
 سلطانیه شرح ورود مقدس خراسانی و داستان مذاکرات
 خود را با مشارالیه نگاشته است ، در کتاب اقدس هم
 آیاتی چند در شأن او خطاب با و نازل شده است و لوح
 معروف به لوح قناع هم از قلم جمال مبارک جلّ جلاله خطاب

با و نازل شده است . در مجلد سوم ظهور الحق فاضل
 مازندرانی و بهجت الصدور حاجی اصفهانی علیهما البها
 و الرحمة در باره حاجی کریم خان به تفصیل نوشته شده
 است . صاحب کتاب معروف طرائق الحقایق نیز در مجلد
 ثانی شرحی مفصل در باره حاجی کریم خان نوشته است .
 در چند سال قبل صاحب جریده اتحاد ملی که شهرتسی
 دارد مقالاتی مسلسل در باره تاریخ کرمان و اوضاع
 سیاسی و روحانی آن سرزمین نگاشته و شرحی مبسوط
 در باره شیخیه و حاجی کریم خان و اختلافات حادثه
 در دوره او و شرح زندگانی و وفات مشارالیه و حصول
 اختلاف شدید بین شیخیه بعد از وفات حاجی کریم
 خان بر سر جانشینی مشارالیه و انقلابات گوناگون که
 پس از آن وقوع یافته همه را مفصلاً برشته تحریر آورده
 است و با نهایت تحقیق و دقت آن مقالات را بقول خود
 فراهم نموده و اینک همه آن سلسله مقالات در نزد این عهد
 حاضر است و قسمتی را هم صاحب کتاب شیخیگری نقل
 کرده است . مشارالیه در سلسله مقالات خود برای شرح
 احوال حاجی کریم خان سه مرحله قرار داده است مرحله
 اولی زندگانی حاجی کریم خان در دوره حیات سید کاظم
 رشتی است که در این مرحله تاریخ ظهور شیخ احمد و

عقاید شیخیه و سائر امور مربوط بان را به تفصیل نگاشته است و معتقدات شیخ و شیخیه را در باره معاد و معراج و قائم موعود و غیره شرح داده است و سخنانی در باره قیام حضرت رب اعلیٰ جلّ ذکره گفته و در این موضوع بخصوص یا از راه عدم اطلاع یا از روی تعصب هرچه بوده رطب و یابس بسیار بهم بافته است و مدعی است که اسنادی محرمانه هم در نزد او هست که حال مناسب اظهار آن نیست و این مطالب را در دوره و مرحله دوم از حیات خان کرمان آورده است در مرحله سوم ، شرح پیش آمدهای مختلف که برای خان کرمانی پیش آمده شرح داده شده است که چگونه حاجی کریم خان مسرور اعتراض علماء قرار گرفت و شاه ناصرالدین قاجار او را به طهران احضار کرد ، حاجی با هیجده نفر از اولاد و خواص خود به طهران رفت و عواملی موجب شد که حاجی بر اعدای خود غالب شد و فاتحانه به کرمان برگشت و یکی از علل موفقیت حاجی کرمانی آن بود که خواهرزاده حاجی کریم خان یعنی شکوه السلطنه زن ناصرالدین شاه و مادر مظفرالدین میرزای ولیعهد بود و او قدرتی داشت و ملکه ایران بود و بیاری دای خود قیام کرد و عامل دیگر آنکه عده ای از درباریان به مسلک شیخیه بودند و حتی

مظفرالدین شاه هم بقرار معروف شیخی بود و عامل دیگر آنکه حاجی کریم خان از نژاد قاجار و با شاه وقت قرابت داشت ، باری در مقالات مزبوره نوشته شده که حاجی کریم خان در دربار شاه بی گناهی خود را اثبات کرد و به کرمان برگشت چون مخالفین در طهران او را خیلی خسته کرده بودند مدتی گوشه گیری اختیار کرد و بسیاری از ادعاها و گفته های خود را در تألیفات جدیدش انکار نمود چنانکه در رساله سی فصل لعنت فرستاده به هر کس که مدعی مقام رکن رابعی باشد و یا او را رکن رابع بدانند و از بسیاری از فتاوی خود بازگشت کرد و حتی - الإمكان آراء خود را با آراء علمای بالاسری تطبیق کرد اما این همه در اصل مطلب اثری نبخشید . در این مرحله سوم حاجی اغلب مشغول تألیف بود و سالی چند مسافه در قریه لنگر خاج از شهر کرمان بسر می برد و در امور سیاسی و محاکمات دخالت نمی کرد . . . الخ در مقدمه کتاب نقطه الکاف هم ادوارد براون مشهور شرحی در باره شیخیه نوشته که همه جا موجود است ولسی بعد از مرگ ادوارد براون محمد قزوینی که به اسم علامه او را معروف کرده اند در جرائد و مجلات اعلانی کرد که جمیع این مطالب را او می نوشته و به امضای براون نشر

و طبع می شده است در باره معرفی کامل براون و قزوینی مزبور بهتر است که خوانندگان گرامی به کتاب کشف الغطاء عن حیل الاعداء نوشته محقق متبحر کامل حضرت ابوالفضا گلپایگانی علیه الرحمة و الرضوان مراجعه فرمایند .

باری حاجی کریم خان در سال ۱۲۸۸ هـ ق به مرض اسهال درگذشت و جسد او را به عتبات عالیات حمل کردند . حاجی در بهجة الصدور نوشته اند که حاجی کریم خان چهل فرزند داشته است . بعد از وفات حاجی کریم خان بین پیروان او در باره جانشینی وی اختلاف حاصل شد در سلسله مقالات مندرجه در جریده اتحاد ملی چنین نوشته شده که حاج محمد کریم خان دارای —

اولاد متعدد بود که از آن جمله هشت پسر بود ، پسر بزرگ وی حاج محمد رحیم خان مردی فاضل و شاعر و بسیار جُرَبزه بود و عامه شیخیه و اولاد ابراهیم خان او را احترام می نمودند ، پسر دیگر حاجی کریم خان حاجی محمد خان بود که مادرش دختر ملك آرا پسر فتح علی شاه بود حاج محمد خان در حیات پدر چندان به تحصیل علوم نپرداخت و بیشتر به جلب رضایت پدر اقدام می کرد بعد از وفات حاجی کریم خان عامه شیخیه به حاجی محمد خان گرویدند و معدودی از خواص و اهل سر حاجی محمد رحیم خان

را اولی به نیابت پدر دانستند . . . و بعد از این شرحی می نویسد که جمعی از علمای پیروان حاجی کریم خان از ارشی شدن ریاست شیخیه ناراضی بودند جمعی از اینها چیزی نمی گفتند و باجریان زمان می ساختند و چند نفر هم کناره گرفتند و برای خود مقامی ایجاد کردند که از جمله اینها حاجی میرزا محمد باقر درجه ای بود که بعداً به همدانی معروف شد (برای تفصیل به ذیل شیخیه در این کتاب مراجعه شود) ، باری این حاج میرزا باقر با جمعی دیگر از قبیل ابوتراب مجتهد نفیسی بعنوان اعتراض از کرمان خارج شدند میرزا محمد باقر خود مدعی مقامی شد و در همدان و نائین و اصفهان و جندق و بیابانک پیروان بسیار یافت بهر حال این دوستگی بین پیروان حاجی کریم خان منجر به نتایج سوئی شد که شرح آن را باید در سلسله مقالات روزنامه اتحاد ملی مطالعه کرد .

حاج محمد کریم خان پسر ابراهیم خان ظهیر الدوله پسر مهدی قلی خان پسر محمد حسن خان پسر فتح علی خان قاجار بود و ابراهیم خان پسر عمو و داماد فتح علی شاه بود چندی حکمران خراسان و بعد حاکم کرمان و بلوچستان شد مشارالیه از پیروان شیخ احمد احسائی

بود و شیخ مرحوم در یزد بخانه ابراهیم خان تشریف بردند و این در وقتی بود که ابراهیم به طهران میرفت و به یزد رسید و شیخ به منزلش تشریف بردند با آنکه اعتنائی به هیچ یک از حکام و ولات امور نمی فرمودند آثار خیریه او در کرمان هنوز باقی است و از جمله مدرسه ابراهیمیه است در مجله معروف و مفید مردم شناسی در ذیل کرمان شرح مفصلی در باره ابراهیم خان و شیخیه - کرمان نوشته شده و آن مجله اینک در نزد نگارنده حاضر است و عکس ابراهیم خان و بزرگان شیخیه در آن موجود است .

حاج کریم خان در شهر کرمان لیله پنجمینبه هیجدهم ماه محرم سال ۱۲۲۵ هـ ق متولد شد و ابراهیم خان که آرزوی فرزندى داشت پس از تولد این فرزند مدرسه عالی ابراهیمیه را بنا نهاد ، حاجی کریم خان به شرحی که ذکر شد در سال ۱۲۸۸ هـ ق در بین راه عتبات روزیست و سوم شعبان به مرض اسهال در گذشت و جسدش را به قریه لنگر کرمان مراجعت داده امانت گذاشتند و بعد از دو سال به عتبات (کربلا) بردند . وی تألیفات بسیار دارد که در ذیل ارشاد العوام در این کتاب نام بعضی از کتب او نوشته شده است .

إِذَا ظَهَرَ نُورُ رَأْيَةِ الْحَقِّ

لَعْنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ

این حدیث شریف از طرق مختلفه روایت شده باین مضمون که چون رأیت و پرچم حق آشکار شود مردم شرق و غرب جهان آن را لعنت کنند و با او به معارضه و مخالفت برخیزند . مرحوم مجلسی در سیزدهم بحار الانوار یعنی مجلد غیبیت در باب سیرت و اخلاق قائم ع روایت کرده میفرماید : "... أبان بن تغلب گفت شنیدم از حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد ع که میفرمود إِذَا ظَهَرَ رَأْيَةُ الْحَقِّ لَعْنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ ... الخ

و نیز از منصور بن حازم روایت کرد که حضرت صادق ع فرمودند : " إِذَا ظَهَرَ رَأْيَةُ الْحَقِّ لَعْنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ ... الخ

در سایر کتب معتبره شیعه نیز این حدیث شریف ذکر شده است .

الصادق ع وَعَرَفَ مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ وَهُوَ قَوْلُهُ
 تَعَالَى وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ أَيُّ يَمَا خَتَمَ لَهُ بِهِ مِنْ
 أَعْمَالِهِ وَهَذَا الْمَعْنَى بِتَجْدِيدِ جَمَلِهِ فِي طَائِفَتَيْنِ مِنَ النَّاسِ
 الْأُولَى مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا فَإِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ يَقُولُ لَهُ أَمَّا
 مَا كُنْتَ تَحَذَرُهُ فَقَدْ أَمَّنَكَ اللَّهُ مِنْهُ وَأَمَّا مَا كُنْتَ تَرْجُوهُ فَقَدْ
 أَدْرَكَكَ إِبْشُرُ بِالسَّلَفِ الصَّالِحِ مُرَافَقَةَ رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى وَفَاطِمَةَ
 ع وَالثَّانِيَةَ مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ وَالنِّفَاقَ مَحْضًا فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ
 الْمَوْتِ . . . الى قوله عليه الرحمة وللقيامه الصغرى إطلاقاً
 من حيث المعنى ويراد بها قيام القائم من آل محمد كما
 ورد في الحديث عن الصادق عليه السلام إذا قام القائم
 قامت القيامة أو رجعتهم الذي أولها خروج الحسين ع أو
 مطلق ظهور دولتهم التي أولها ظهور قائمهم وأخرها
 خروج رسول الله ص ومما يدل على ذلك حشر كثير من
 الأموات ومن الآيات كثير مثل قوله فارتقب يوم تأتي السماء
 بدخان ينفسخ الناس هذا عذاب اليم انه عند قيام القائم ع
 وآية القيامه الكبرى بعد هذه الآيات . . . الخ

در ضمن این بیانات اول قیامت صغری را به موت نفوس
 و خروج از دنیا و ورود به نشأه اخرى تفسیر فرموده و به
 حدیث من مات فقد قامت قیامتة استدلال فرمود و بعد از
 آن قیامت صغری را به ظهور قائم و رجعت اهل البیت و

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ

این حدیث از احادیث مشهوره مرویه از صادق آل
 محمد است که در باره قیامت فرموده و آن را به ظهور و قیامت
 طلعت موعود منتظر قائم آل محمد تأویل فرموده است .
 شیخ اکبر شیخ احمد بن زین الدین الاحسائی علیه
 الرحمة و الرضوان در شرح عرشیه در ذیل بیان قیامت
 و اقسام آن از قیامت صغری و کبری باین حدیث شریف
 اشارت فرموده است ، قوله علیه الرحمة :

"القیامة قیامتان صغری و کبری اما الکبری فهی
 المعلومة التي تعاد فيها الاشياء الموجودة في الدنيا
 بعد تفريق اجزائها (برای شرح این مطلب به ذیل قیامت
 در این کتاب مراجعه شود) و اما الصغری فالمسماة بالقیامة باعتبار
 التأویل و العجاز من مات نفسه كما امره الله فقد قامت
 قیامتة و صارت سموات حواسیه الباطنة مطوية و سیرت جبال
 انبیاته و شهواته و قام قائم عقله حتى یملاء ارض جسده
 قسطاً و عدلاً كما ملیت جوراً و ظلماً و من مات فی هذیه
 الدنيا و خرجت من جسده فقد قامت قیامتة كما قال

و ظهور دولت آل محمد که آغازش ظهور قائم و انتهایش خروج رسول الله است تأویل فرموده است و به احادیث و اخبار و آیات قرآنیه تطبیق کرده و تأیید فرموده است قطع نظر از این حدیث که ذکر شد در اخبار آل محمد احادیث بسیار وارد شده که در آنها الفاظ ساعت و قیامت را به ظهور قائم آل محمد تفسیر فرموده اند از آن جمله حدیث مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ است که در ذیل حدیث مُفَضَّلِ بِنِیهِ شرح احوالش اشاره شده است ، در حدیث مُفَضَّلِ وارد شده که مقصود از ساعت در آیه شریفه یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ آیَاتٍ مُرْسَاةٍ و در آیه شریفه یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ . . . و در آیه مبارکه وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ و در آیه کریمه هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ و در آیه وَ مَا یُذَرِّکَ لَعَلَّ السَّاعَةَ . . . و در آیه شریفه إِنْ الذِّیْنَ یُحَارُونَ فِی السَّاعَةِ در همه اینها مقصود از ساعت ظهور مهدی قائم آل محمد است ، حدیث مُفَضَّلِ را مرحوم مجلسی در بحار الانوار جلد سیزدهم و سایر علمای اعلام شیعه در کتب مهمه خود و حضرت شیخ احسائی در شرح الزیارة و حاجی کریم خان کرمانی در کتاب کبیر فصل الخطاب خود نقل نموده اند ، مرحوم حاجی میرزا حسین نوری مُحَدِّثِ قَرْنِ اٰخِرِیْنِ در کتاب نَجْمِ الثَّاقِبِ در باب دوم الثَّاقِبِ و اَسْمَاءِ خَاصَّةٍ قائم موعود را ذکر کرده و از جمله

الثَّاقِبِ آن حضرت یکی هم کلمه ساعت را در ذیل لقب شصت و پنجم آن حضرت آورده و به حدیث مُفَضَّلِ هم در همین موضع اشارت کرده و بعد می گوید قوله ره :

در غیبِ فَضْلِ بْنِ شَاذَانَ مَرُویِ است که حضرت امام حسن مُجْتَبِیِ پرسید از رسول خدا که ای رسول خدا کی خواهد خروج کرد قائم ما اهل بیت ؟ فرمود ای حَسَنُ جَزَائِمِنِ نِیْسَتِ کِه مَثَلِ او مَثَلِ سَاعَتِ یَعْنِی رُوزِ قِیَامَتِ اسْتِ کِه پنهان داشته خدا علم آن را بر اهل آسمانها و زمین نمی آید مگر ناگاه و بی خبر .

و در کاتبی مَرُویِ است که فرمود در آیه شریفه حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا یُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ که مراد از مَا یُوعَدُونَ ، خروج قائم است و اوست ساعت پس می دانند آن روز که چه نازل می شود بر ایشان از خداوند بر دست قائم او .

انتهی

در قرآن مجید در باره شیطان فرموده است که " إِنَّكَ لَمِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَىٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ " یعنی شیطان را خداوند تا روز وقت معلوم مهلت داده است یعنی تا روز قیامت و در احادیث ائمه وارد شده که مراد از وقت معلوم ظهور قائم موعود است . مرحوم حاجی نوری مُحَدِّثِ قَرْنِ اٰخِرِیْنِ عَلَیْهِهِ الرَّحْمَةُ در کتاب نَجْمِ الثَّاقِبِ بَابِ سَبْعِمِیْنِ در این باره میفرماید ،

قوله ره : در انوار العُصیَّة سید علی بن عبد الحمید مروی است از جناب صادق ع که فرمود آیه شریفه إِنَّكَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ که وقت معلوم روز بهر خاستن قائم است . . . الخ انتهى

علامه کاشانی مرحوم فیض در تفسیر صافی در ذیل آیه مبارکه اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَاَنْشَقَ الْقَمَرُ می فرماید ، قوله : " الْقَمَرُ قَالَ اِقْتَرَبَتِ الْقِيَامَةُ فَلَا يُكُونُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ اِلَّا الْقِيَامَةُ وَقَدْ انْقَضَتِ النُّبُوَّةُ وَالرِّسَالَةُ قَالَ وَرَوَى اَيْضًا قَالَ خُرُوجُ الْقَائِمِ " انتهى

مقصود از قیامت در این مقام ظهور قائم و ظهور جمال مبارک جل جلاله است به مفاد یَأْتِيهِمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ در احادیث وارد از ائمه اظهار آیات قرآنیه را اغلب به ظهور قائم تفسیر فرموده اند مرحوم مجلسی در اول جلد سیزدهم بحار الانوار که مجلد غیبت است قسمتی از آیات قرآنیه مَوْالَهُ يَظْهَرُ قائم را ذکر کرده است مراجعه شود و از جمله آن آیات که در باره قیامت است و به ظهور قائم تفسیر شده یکی آیه اِنَّا نُنَقِرُ فِي النُّاقُورِ است که از علامات قیامت و در باره قائم تفسیر شده و دیگری يَوْمَ الدِّينِ است که فرموده ظهور قائم است و دیگری آیه اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَايَةٌ وَعَدُّ الْاِخِرَةِ است که به ظهور قائم تفسیر شده است ، این

مطالب را در همه کتب معتبره شیعه می توان یافت . در دیوان منسوب به حضرت امیرعاشقاری است که آن حضرت به پسرش حسین بن علی ع فرموده بقوله :

حُسَيْنٌ اِذَا كُنْتَ فِي بَلَدٍ
غَرِيْبًا فَعَاشِرًا بِاٰبِهَا

تا آنکه می فرماید :

سَقَى اللّٰهُ قَائِمَنَا صَاحِبَ الْقِيَامَةِ
وَالنَّاسُ فِيْ دَابِهَا

هو المَدْرِكُ الثَّارِلِيْ يَا حُسَيْنُ

بَلْ لَكَ فَاصْبِرْ لَا تَعَابِهَا

در این بیت حضرت امیرع قائم موعود را صاحب القیامه خوانده می فرماید ای حسین پسر من صبر کن و با رنج و مشقت بساز که چون حضرت قائم صاحب القیامه ظاهر شود خونخواهی خواهد فرمود و مصائب مرا و تورا که تحمل کرده ایم جبران خواهد کرد .

این قطعه در دیوان حضرت امیرع موجود است و علامه مجلسی هم در مجلد دهم بحار الانوار در باب ما اَخْبَرَ بِهِ الرَّسُولُ . . . نقل فرموده است .

.....

إِذَا الْفُؤُكُمُ قَالَُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَابَتِكُمْ

الْأَمَامِلِ مِنَ الْعَيْطِ ...

این آیه در سوره آل عمران نازل شده و خداوند مسلمین را از حال منافقین اخبار می فرماید که منافقین وبدخواهان چون از طرفی عزت و اعتلای دین الله را می بینند چاره جز آن ندارند که در نزد شما مسلمین اظهار ایمان و اعتراف و اقرار به حقانیت اسلام کنند ولی چون با نفوس منافقی امثال خود تنها می مانند از شدت خشم و غضب سرانگشت حسرت و تأثر بدندان می گزند ای رسول الله باین منافقان وبدخواهان بگو که بروید و از شدت خشم و غضب بمیرید خداوند از افکار فاسده شما که در قلوب خود پنهان کرده اید خبر دارد و دین الله روز بروز در پیشرفت و تقدّم است .

این آیه را جمال قدم جلّ جلاله در کتاب ایقان در موضعی که در باره پیشرفت امر مبارک سخن گفته اند که بحکّی امر الله شیوع یافته که مخالفین هم مجبور به اظهار اعترافند ذکر فرموده اند ، قوله تعالى :
" در این ایام بحمد الله سطوت الهی چنان غلبه فرموده

که جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب بحق را که صد هزار جان بدل و جان رایگان در ره دوست ایشان مینماید ملاقات نمایند از خوف اظهار ایمان می کنند و چون خلوت می کنند به سب و لعن مشغول می شوند چنانچه می فرماید " وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا ... الخ انتهى

اربعین

اربعین به معنی چهل (۴۰) است و کتب بسیار باین اسم تألیف شده است و میتوان گفت هر یک از علمای شیعه و جمعی از اهل سنت کتابی باین اسم تألیف کرده اند و چهل حدیث در کتاب خود نقل نموده اند .
و این اقدام به تألیف اربعین نظر به حدیثی است که روایت می کنند شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب آمالسی در حدیث سیزدهم از مجلس پنجاهم چنین فرموده است قوله ره : " حَدَّثَنَا أَبِي رَه قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع قَالَ مَنْ حَفِظَ مِنْ شِيعَتِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَحَقِيقًا وَكَمْ يُعَذِّبُهُ " .
یعنی امام صادق فرمودند هر کس از شیعیان ما چهل

حدیث حفظ کند خداوند او را روز قیامت دانشمند و فقیه محشور کند و عذابش ننماید ، این حدیث از طُرُق دیگر هم روایت شده و مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ است و لهذا هر يك از علماء کتابی بنام اربعین حاوی احادیث مختلفه تألیف کرده است مانند اربعین مجلسی و اربعین شیخ بهائی و صدها اربعین دیگر که اسامی آنها با نام مؤلفش در کتاب الذریعه دانشمند معاصر آقا بزرگ طهرانی ساکن عتبات عالیات مندرج و مطبوع و در دسترس است . حدیثی را که در کتاب ایقان نقل فرموده اند در کتاب اربعین محدث بحرینی روایت شده نسخه خطی این کتاب موجود و تا کنون به طبع نرسیده است محدث بحرینی کتب معروف دیگر هم دارد که در این کتاب از تألیفات او نقل شده است از آثار او غایه العرام و مدینه المعاجز به طبع رسیده و نزد نگارنده موجود است .

ارشاد العوام

از تألیفات مهمه حاجی کریم خان کرمانی است که به فارسی نوشته است و نام آن را ارشاد العوام نهاده در

مقدمه کتاب مزبور چنین فرموده است قوله :
 " چنین گوید بنده اشم کریم بن ابراهیم (به ذیل اشم فی الكتاب مراجعه شود) که چون دیدم بعضی از مؤمنین را که طالب تصحیح اعتقادات حقه بودند و از فهم زبان عربی محروم و جمله کتابها که در این علم نوشته شده بود بزبان عربی بود و اگر تلیلی هم به زبان فارسی بود بر فهم های ایشان گران بود و بقسم مشکلی نوشته شده بود بحدی که بعد از توجه کردن باز نمی توانستند که آن را بفهمند و هم لفظ آنها مشکل بود و هم دلیل هائی که آورده بودند و عوام از فهم آنها بکلی محروم مانده بودند باوجودی که درست کردن اعتقادها بر همه آنها واجب و لازم بود و بعضی هم التماس کردند از این فقیر که کتابی برای آنها بنویسم بلفظ هائی که مأنوس طبعهای ایشان باشد و دلیل هائی که همه کس از عوام از زن و مرد و بزرگ و کوچک بتوانند آنها را بفهمند و بآنها یقین حاصل کنند و استخاره از خداوند عالم کردم پس از رخصت در نوشتن این کتاب شروع کردم و امیدوارم که بطوری بر قلم من جاری شود که همه کس از آن بهره برند چه عالم و چه جاهل و چه زن و چه مرد و چه کوچک و چه بزرگ و امیدوارم که بسیاری از سخنهاى بلند را هم در

آن با لفظ آسانی بگذارم تا از مطلب های بلند هم محروم
 نباشند و صاحبان عبارات فصیحه بر این کتاب نکته
 نگیرند زیرا که مقصود فهمانیدن عوام است نه سجع و الفاظ
 فصیحه و با هر کس باید بطور او سخن گفت و شاید که
 همین عین بلاغت باشد و نام این کتاب را هم اِرشادُ
 العوام گذاردم و آن را بر چهار قسمت کردم قسمت اول
 در شناختن خداوند ، قسمت دوم در شناختن پیغمبران
 قسمت سوم در شناختن امامان ، قسمت چهارم در شناختن
 پیروان ایشان و نیکان و بزرگان . . . الخ ، انتهى
 و قسمت بندی کتاب مزبور مطابق ارکان اربعه توحید و
 نبوت و امامت و معرفت شیعه کامل است که رویه شیخ احمد
 احسائی بوده است و هر قسمت از کتاب منقسم به چند
 مطلب و هر مطلب دارای چندین فصل است و مطالب
 قسمت اول از این قرار است که خود گفته قوله :
 قسمت اول در شناختن خداوند عالم و در این قسمت چهار
 مطلب است ، مطلب اول در شناختن یگانگی ذات خدا ،
 مطلب دوم در شناختن یگانگی در صفات خدا ، مطلب سوم
 در شناختن یگانگی در افعال خدا ، مطلب چهارم در
 شناختن یگانگی خدا در عبادت . . . الخ ، انتهى
 این کتاب که حاوی مطالب عجیبه و تحقیقات غریبه ، و موجب

حیرت و شگفتی عاقلان است تا کنون مکرر به طبع رسیده
 یکی در بمبئی با خط نستعلیق خوبی در شهر شوال
 سال هزار و دو بیست و هفتاد و یک هجری چاپ شده که
 اینک در نزد نگارنده حاضر است و دیگری چند سال
 قبل در کرمان در مطبعه سعادت که متعلق به شیخیه
 کرمان است طبع شده با حروف سربی و در چهار مجلد
 است . برای نمونه از تحقیقات غریبه و عجیبه مندرجه
 در این کتاب بذیل " چه دعوی های زیاده از حد " و نیز
 بذیل " چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله " در این
 کتاب مراجعه فرمایند .
 در مقامی از کتاب اِرشادُ العوام در تعریف کتاب خود
 چنین فرموده است قوله :
 " امری خطیر من در این کتاب متصدی شده ام و کاری
 بزرگ پیش گرفته ام که این مطالب را عامیانه می نویسم
 و این کتاب را کسی قدر نمی شناسد مگر آنکه قلم بردارد
 و بنویسد و آنگاه ببیند که نمی تواند یک مطلب را از مطالب
 به این طور عامیانه بیان کند آنگاه تصدیق این کتاب را
 خواهد کرد و قدر آن را خواهد دانست و لکن بسا باشد
 که متوسطین مآلها بر این کتاب بخندند و از عامیانه
 بودن آن حمل بر عجز من یا عامی بودن من کنند سایر

کتاب علمی ما حاضر است و آنها جواب از خنده متوسطین خواهند داد باری غرض بیان حق است هرکه خواهد بخندد و هرکه خواهد تصدیق کند . . . الخ

(مطلب چهارم بحث معراج)

از این گونه سخنان بسیار فرموده و به تصریح خود این کتاب را بدرخواست عوام الناس و بخصوص زنان نوشته است در آخر کتاب ارشاد العوام صفحه آخر که کتاب را می خواهد ختم کند می گوید قوله :
" وانگهی که سائلین این کتاب زنان بودند که خواستند در اصول عقاید چیزی برای ایشان بنویسم و نوشتنم ولا حول ولا قوة الا بالله . . . الخ انتهى

ارض طَفّ

ارض طَفّ یکی از اسامی سرزمین کربلاست که حضرت سید الشهداء ع در آن سرزمین در روز دهم محرم الحرام سال شصت و یکم هجری بدست لشکر کوفه بشهادت رسیدند سرزمین کربلا که امروز بهمین اسم کربلا معروف است و از قدیم هم به همین نام مشهور بوده در تاریخ و اخبار و احادیث دارای اسامی متعدده است از قبیل قاضیه ،

نینوی ، ماریه ، عمورا ، عواویس ، شَطَّ الفرات ، شاطی الفرات ، ارض الطَفّ ، طَفّ الفرات ، حائِر حَسین و بقول مؤلف کتاب کربلا کمتر سرزمینی میتوان یافت که دارای این همه اسم باشد . یاقوت حَمَوی در مُعْجَم البلدان در ذیل طَفّ فرموده :

" الطَّفّ ، بِالْفَتْحِ وَالْفَاءُ مُشَدَّدَةٌ وَهُوَ فِي اللَّغَةِ مَا أَشْرَفَ مِنْ أَرْضِ الْعَرَبِ عَلَى رِيفِ الْعِرَاقِ قَالَ الْأَصْمَعِيُّ وَاتَّعَا سَمِي طَفًّا لِأَنَّهُ دَانَ مِنَ الرِّيفِ مِنْ قَوْلِهِمْ خُذْ مَا طَفَّ لَكَ أَي مَا دَنَى وَأَمَكَّنَ وَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ سَمِيَ الطَّفّ لِأَنَّهُ مُشْرِفٌ عَلَى الْعِرَاقِ مِنْ أَطْفَ عَلِيٍّ الشَّيْخِيُّ بِمَعْنَى أَطَّلَ . . . وَالطَّفُّ أَرْضٌ مِنْ ضَاحِيَةِ الْكُوفَةِ فِي طَرِيقِ الْبَرْيَةِ فِيهَا كَانَ مَقْتَلُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . . . الخ (جلد چهارم)

در جمله گوید که سرزمین طف از آن جهت که مشرف بر سرزمین عراق و نزدیک به آن است طف نامیده شده زیرا طف به معنی مشرف بر چیزی و نزدیک به چیزی است و ارض طف نزدیک کوفه است و جایی است که حضرت حسین بن علی ع در آنجا به شهادت رسید .

است از همه جالب تر داستان ورود شیطان است به کشتی نوح که حضرت نوح او را راه نمی داد و شیطان با مکر و حيله وارد کشتی شد ، این داستان عجیب را مرحوم شیخ علی اکبر نهایندی در کتاب کشتی نجات که از تألیفات اوست نوشته است .

نوح سه پسر داشته ، یکی از آنان با کفار پیوست و غرق شد ، خداوند در قرآن مجید ذکر کرده که نوح از خدا خواست تا پسرش را نجات دهد خداوند در جواب فرمود :

”إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ“ :

”پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد“
 در سوره هود فرموده ” وَ نَادَى نُوْحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ قَالَ سَأُوِيْ اِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَجِمَ وَ خَالَ بَيْنَهُمُ الْعُوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ . . . وَ نَادَى نُوْحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ اِنَّ ابْنِي مِنْ اَهْلِيْ وَ اِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ اَنْتَ اَحْكَمُ الْحَاكِمِيْنَ قَالَ يَا نُوْحُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْئَلْنِيْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنِّيْ اَعْطَاكَ اَنْ تَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ . . . “

می فرماید نوح پسر خود را که از او کناره گرفته بود ندا کرد و گفت ای پسر بیا با ما به کشتی بنشین و با کفار یار

از جمله انبیاء نوح بود

نوح نبی پیغمبری است که ذکرش در قرآن مجید در سوره نوح و سوره هود و سایر مواضع آمده است ، آن حضرت به نص قرآن و تورات نهصد و پنجاه سال مردم را به خداوند دعوت فرمود . در سوره العنکبوت آیه سیزدهم فرموده :

” وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِيْنَ عَامًا فَآخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُوْنَ فَانْجَيْنَاهُ وَ اصْحَابَ السَّفِيْنَةِ جَعَلْنَاهَا اٰيَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ . “

یعنی حضرت نوح را برسالت فرستادیم و نهصد و پنجاه سال در میان قوم بسر برد و آخر کار طوفان کفار را در بر گرفت و آنها ستمکاران بودند و ما نوح و آنان را که به کشتی نوح در آمدند از عذاب نجات دادیم و برای جهانیان علامت قدرت قرار دادیم .

مرحوم مجلسی در بحار الانوار مجلد پنجم شرح احوال نوح و سفینه و غرق ظالمان و معاندت کفار را با وی و داستان او را با شیطان و سایر مطالب را از غث و سمین ذکر کرده

و قرین میباش پسرش گفت می روم بالای کوه که از غرق شدن محفوظ باشم . نوح گفت امروز جز خداوند پناهی نیست و از عذاب خداوند نتوان گریخت ، در این بین موجی عظیم برخاست و بین پدر و پسر جدائی افکند و پسر نوح غرق شد نوح عرض کرد خدایا تو وعده فرمودی که اهل بیت مرا حفظ کنی و پسر من از اهل بیت من است خدا فرمود پسر تو از نژاد تو نیست و پسری نا خلف است و از مطالبی که نمی دانی از من سؤال نکن و خود را در زمره مردم نادان در میاور خداوند به نوح دستور فرمود که کشتی بسازد *وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا* ، ای نوح کشتی را مقابل دیدگان ما و مطابق دستور ما بساز و نوح هم کشتی را ساخت و پس از مدتی قوم مستوجب عذاب شدند و در طوفان غرق گشتند ابتدای طوفان *بَنَصَّ* قرآن از تنوری بود که گفته اند مال پیرزنی بود که دید از تنور منزلش آب می جوشد خاقانی *شروانی* در قصیده مداین از تنور پیره زن مزبور که در کوفه بوده یاد کرده و او را با پیره زنی که در دوره انوشیروان بوده و منزلش را به شاهنشاه نداده که جزو قصر مداین کند و شاهنشاه هم او را بحال خود گذاشت ذکر کرده است بقوله :

نه زال مداین کم از پیر زن کوفه

نه حُجره ی تنگ این کمتر ز تنور آن
در قرآن سوره هود فرموده *حَتَّى إِذَا جَاءَ أُمَّنَا وَفَارَ التَّنُورَ*
داستان کشتی نوح را اغلب بظاهر نقل کرده اند و در عهد عتیق سفر تکوین حتی عرض و طول آن را هم ذکر کرده است و در قرآن و سفر تکوین مذکور است که نوح به امر خدا از هر جانوری *يَكُ جُفَّتْ* یا بیشتر مأمور شد که برای بقاء نسل آنان به کشتی ببرد و او هم بامر خداوند عمل فرمود و نسل جانوران محفوظ ماند در کتب و اخبار اسلامی مطالبی در این خصوص مذکور است که برای مزید اطلاع به کتاب بحار الانوار مراجعه شود .

بدیهی است آن کشتی که عرض و طولش را در سفر تکوین ذکر کرده اند ایدا گنجایش آنهمه حیوانات روی زمین را نداشته است که یکسال بتوانند در کشتی بمانند مثلا فرض می کنیم که *يَكُ جُفَّتْ* شیر نر و ماده را در کشتی قرار داد ، بسیار خوب برای هر کدام چقدر محل لازم است که *يَكُ* سال به راحتی بسر ببرند ؟ برای هر *يَكُ* دو متر مربع جا در نظر می گیریم اما این دو شیر نر و ماده در عرض *يَكُ* سال که در کشتی بودند محتاج به غذا بودند و هر روز لا اقل *يَكُ* گوسفند چاق خوراک آنها بود و باید نوح در محلی از کشتی سیصد چهارصد گوسفند برای خوراک

یکساله دو شیر تر و ماده در نظر بگیرد و آن گوسفندها هم محتاج به آزرغه و علف بودند و باید انبارها پر از علف داشته باشد و اگر وقت کنید این همه در کشتی نوح بعرض و طولی که در سفر تکوین گفته جا نمی گیرد تا چه رسد به آنکه برای جمیع جانوران روی زمین که میلیونها نوعند جا و خوراک و منزل و آزرغه و شیره انباشته کرده باشد درست فکر کنید من یک شیر نر و یک شیر ماده را مثال زدم و هزاران حیوان درنده و چرنده خزنده و گزنده و غیره هستند که همه غذا می خواهند، جامی خواهند و . . . اینها در کجای کشتی بآن کوچکی که ذکرش در سفر تکوین شده است جای گرفته است ؟ مقصود اینست که کشتی نوح شریعت او بود که هر که در او وارد شد از عذاب الهی و کفر و نفاق نجات یافت و گرنه داستان طوفان بر حسب ظاهر مورد بحث است و داستان کشتی ظاهری هزاران اشکال دارد .

پیغمبر اکرم اهل بیت خود را به کشتی نوح تشبیه میفرماید و محبت آنان را سبب نجات می داند در همان کتاب کشتی نجات تألیف شیخ علی اکبر نهاوندی علیه الرحمه که از علمای معروف اخیر شیعه بود این حدیث سفینه نقل شده و اساس تألیف کتاب مزبور بر همین حدیث است که

پیغمبر فرمود مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِي كَسْفِينَةِ نُوْحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَ مَنْ خَالَفَهَا غَرِقَ .

در این امر مبارك هم شریعت الله به سفینه حمراء تشبیه شده و راکبین آن که اهل بهاء هستند در پناه حفظ و حمایت حق منیع بوده و هستند ، حضرت اعلی جلال شأنه در کتاب قیوم الاسماء ذکر سفینه حمراء را فرموده اند و در الواح جمال مبارك که بسیار و متعدد است و لوح ملاح القدس ذکر این سفینه الهیه شده است .

از صور حیات علوی زنای شده بودند

مقصود از صور حیات علوی ایمان به آن حضرت و محبت و اطاعت او امر آن بزرگوار است زیرا محبت و ایمان آن حضرت سبب حیات معنوی و زندگانی جاودانی است بشرحی که در ذیل جمله صور اسرافیل در این کتاب مندرج است و چون آن دو نفر که مشتری و بائع خانه بودند هر دو از محبت و ایمان به حضرت علی بن ابی طالب محروم بودند لهذا حضرت در قباله ای که برای بیع آن خانه نوشتند هر دو را میت معرفی فرمودند

با آنکه بر حسب ظاهر هر دو نفر زنده بودند ولی چون از حیات معنوی که محبت و ایمان آن حضرت است محروم بودند لهذا حکم مرده بر آن دو نفر جاری گردید .
 بذیل جمله " قَدْ اِشْتَرَى مَيْتًا عَنْ مَيْتٍ " در این کتاب مراجعه شود .

از هئینه کلمات از بحر اسماء و صفات

ممنوع نشوند و از مصباح احدیه که

محل تجلی ذات است محبوب نگردند

مقصود آن است که طالبان حقیقت برای درک معانی اصلیه کلمات الهیه که در کتب آسمانی وارد شده باید به مظاهر مقدسه مراجعه کنند و معانی اصلیه بیانات الهیه را از آن شعوس حقیقت که صاحبان علم لدنی هستند سؤال نمایند و اگر چنین کنند هئینه و ظاهر پیچیده و مبهم کلمات مندرجه در کتب سماویه آنان را از عرفان حضرت موعود در هر عصر و زمان مانع نشود و چون حقیقت معانی آیات را از منبع اصلی دریافته اند و عارف به حقایق کلمات

الهییه شده اند لهذا در حین ظهور موعود از عرفان آن جوهر وجود محروم نمی مانند از جمله کلمات که دارای هئینه و جلال است آیات وارده در باره علائم ظهور موعود است ، اغلب مردم که آن کلمات را می خوانند و به حقیقت آن پی نمی برند در مقابل هئینه و جلال آن کلمات مبهمه مجمله حیران و سرگردان می مانند و چون میپندارند که آن کلمات باید مصداقش بظاهر آشکار و واقع شود و در ظاهر هم مصداق آن کلمات تحقق پیدا نمی کند لهذا از عرفان موعود آسمانی محروم می مانند و از بحر اسماء و صفات که عبارت از مظهر مقدس امرالله است ممنوع میشوند و از انوار مصباح احدیه که قلب منیرش محل تجلی انوار ذات غیب است بی بهره می مانند ولی اگر در حین ظهور معانی حقیقیه کلمات الهیه را از نفس مظهر امرالله سوال کنند البته به حقیقت مطلع شوند و به عرفان آن جوهر وجود فائز گردند جمال قدم جل کبریا در ایقان مبارک قسمتی از معانی حقیقیه آیات و کلمات ربانیه را که در باره علائم ظهور موعود نازل شده است شرح و بسط می دهند تا طالبان حقیقت به اصل مقصود پی ببرند و به عرفان ذات مقدس خلاصه وجود فائز شوند ، در بیان مبارک مزبور مقصود از بحر اسماء و صفات مظهر مقدس امرالله

است که مظهر اسماء حسنی و صفات علیای الهی است
یعنی مظهر مقدس امرالله محل تجلی و ظهور جمیع
اسماء و صفات خداوند است که چون به نظر حقیقت بین
در او بنگری اسماء و صفات حق قیوم مانند امواج خروشان
از بحر وجود مظهر امرالله پیاپی بنظر می رسد و آشکار
میگردد که آن وجود مسعود جامع جمیع اسماء و صفات
الهییه است و مصداق کامل " آیاتاً تَدْعُو لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ " ^{ست}
و نیز مظهر امرالله مصباح احدیه و محل تجلی انوار ذات حق که
روشن و نورانی است و از پرتو خود جهان را روشن و
جهانیان را بهره مند می سازد و عارف کامل تجلی ذات
و صفات و اسماء حضرت حق تعالی را واضح و آشکار به
عین بصیرت در مظهر مقدس امرالله مشاهده می کند ،
قلیش را محل تجلی ذات می بیند " مَبْصَاحُ الْمُبْصَاحِ فَبِئْسَ
زُجَاجَةٌ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ
زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيئُ وَكَلَّامٌ تَمَسُّسُهُ
نَارٌ نُّورٌ عَلِيُّ نُورٍ . . . " و در اسم مبارکش تجلی اسم الهی
را می نگرد و در افعال و صفاتش تجلی صفات و افعال
حق جل جلاله را مشاهده می کند ، قَطُوبِي لِلْعَارِفِينَ .

.....

استقامت آن جمال ازلی

بر امرالهی .

از جمله دلائلی که جمال قدیم در کتاب ایقان ^ک
اثبات حقانیت حضرت اعلی جلّ ذکره الاعلی اقامه
فرموده اند استقامت حضرت اعلی است بر امرالهی و شرح
مبسوطی در باره آن ذکر کرده اند ، علمای اخلاق
می گویند که اساس و اصل جمیع فضائل عالم انسانی و سر
چشمه همه اخلاق حسنه و صفات مستحسنه همانند و
موضوع است ، یکی صدق و دیگری ثبات و استقامت و از هر
یک از این دو اصل فروع مختلفه فضائل انسانی متفرع
میشود ، اگر صدق و استقامت نباشد هیچ یک از فضائل
بخودی خود موجود نشود و تحقق نپذیرد . شرح این
مسئله را جرجی زیدان نویسنده معروف در کتاب " مختارات "
در ضمن مقاله ای به تفصیل بیان کرده و شواهد بسیار
آورده است . به هر حال موضوع استقامت در همه جا
و در همه احوال اساس پیشرفت امر و حصول مقاصد است
در قرآن مجید فرموده " إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ

اُسْتَقَامُوا تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ " و در مقام دیگر خطاب
 برسول الله فرموده است " فَاسْتَقِمْ كَمَا اُمِرْتَ " و این آیه
 با حفظ الفاظ در دو سوره هود و شوری از سوره قرآن
 مجید نازل شده است و شرح آن را در این کتاب در ذیل
 " شَبَّيْتَنِي الْآيَاتِنِ " نوشته ام .

در الواح مبارکه صادره از قلم جمال قدم جلاله در
 باره استقامت نصوص بسیار موجود است ، از جمله می-
 فرمایند قَوْلُهُ تَعَالَى :

" سَوْفَ تُفْتَحُ عَلَيَّ وَجُوهَ الَّذِينَ اسْتَقَامُوا اَبْوَابًا اِذَا دَخَلُوا
 يَرَوْنَ اَنْفُسَهُمْ سَالِطِينَ الْوُجُودِ " انتهى

و در کتاب مستطاب اقدس و امثال آن از این قبیل
 نصوص بسیار و قسمتی از آن را در مائده آسمانی
 نوشته ام .

در الواح حضرت عبدالبهاء نیز در باره استقامت تأکید
 بسیار شده است ، در لوح ابن اصدق میفرمایند :

" استقامت بر امرالله از اعظم مواهب حی قیوم است و
 شخص مستقیم به نصرت جنود ملائع اعلی موقوف و ایمن
 از خصائص جواهر وجود ولی صعب و مستصعب فاستقیم
 كما اُمرت برهانی است عظیم و شَبَّيْتَنِي الْآيَاتِنِ دلیلی

است مبین انتهى

و در لوح برادر ریونس خان فرموده اند :

" بدون استقامت موفقیت ممتنع و محال انتهى
 قسمتی از این الواح مبارکه مرکز میثاق در مائده آسمانی
 درج گردیده مراجعه شود .

وجود مبارك حضرت رب اعلی جل جلاله جوهر استقامت
 بر امرالله را با استقامت خود بر اعلای شریعت الله
 بر عالیمان ظاهر و مشهود ساختند ، جمیع شیون ظاهره
 و باطنه را فدای امر الهی فرمودند و در همه احوال
 از اعلای کلمه الله خود داری نفرمودند ، زندان و حبس
 شدید آن حضرت را از نشر کلمه الله مانع نشد و از درگاه
 خداوند در راه نصرت امرالله تقاضای شهادت و فدا
 می فرمودند و ندای " مَا تَمَنَّيْتُ اِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ " .
 از جان و دل بر می آوردند و عاقبت الامر جان خود را
 در راه حضرت مقصود فدا نمودند .

جمعی از معاندین و متعصبین در این ایام که شدائد
 و بلایا از شش جهت احبای الهی را در ایران احاطه
 کرده ورقه مجعوله ای را بنام توبه نامه طبع و نشر کرده
 و می کنند و سعی بلیغ در خصوص نشر و توزیع آن بین
 مردم مبذول میدارند و می خواهند از این طریق آذنان
 را مخدوش سازند ، با آنکه این ورقه مجعوله که بحضرت

اعلی نسبت می دهند نه مهر دارد و نه امضاء و بیه
 فرموده‌ی حضرت ولی امرالله جل سلطانہ این گونه اوراق
 و اسناد بن مهر و امضاء از درجه اعتبار ساقط است .
 در این مقام به مناسبت می خواهم اندکی درباره این
 ورقه مجعوله بحث کنم و مطالب لازمه را بنگارم :
 مطلب اول - این ورقه را اول مرتبه ادوارد برون مستشرق
 معروف انگلیسی منتشر ساخت ، مشارالیه در کتابی که
 بنام " مدارک درباره تحقیق دین باب " نگاشته گراور
 ورقه مجعوله را ضمیمه کتاب کرده ولی در صحت انتساب
 آن به حضرت اعلی تردید نموده است . این کتاب به
 انگلیسی نوشته شده و در سال ۱۹۱۸ میلادی در -
 انگلستان به چاپ رسیده است . محتویات این کتاب
 همه از آثار ناقصین و اعداء امرأتخان شده و گراورها
 و عکس های متعدد دارد این کتاب اینک در نزد
 نگارنده موجود است ، ورقه مجعوله را در صفحه ۲۵۶
 کتاب مزبور گراور کرده و در صفحه مقابل هم اصل آنرا
 به فارسی چاپ کرده است و به انگلیسی هم ترجمه
 کرده است . در مقدمه این موضوع می گوید :
 " . . . به هیچ وجه معلوم نیست که این ورقه خطاب
 به چه کسی است و نیز معلوم نیست که آیا این ورقه همان

است که در جمله های اواخر نامه ولیعهد به محمد شاه
 بدان اشاره شده که می گوید توبه کرد و سند پا به مهر
 سپرد یا آنکه ورقه دیگری است :
 ملاحظه می فرمائید که ادوارد برون درباره حقیقت ایسن
 ورقه سرگردان است اگر بگویند که این همان ورقه ای است
 که در نامه ولیعهد به محمد شاه بدان تصریح شده ، در
 آنجا می گوید " سند پا به مهر سپرد " ولی این ورقه که
 مهر و امضاء ندارد پس آن نتواند بود ، پس این ورقه
 کدام است ؟ معلوم نیست که این ورقه مجعوله از کجا
 سبز شده است و بوجود آمده است . احمد کسروی در -
 کتاب بهائیکری که رد بر امرالله نوشته و با کمال عناد
 و تعصب آن را تألیف کرده درباره این سند پا به مهر
 که در نامه ولیعهد به محمد شاه مذکور است بعد از آن که
 اصل نامه ولیعهد را ذکر کرده می گوید قوله :
 " آن توبه نامه ی پابمهر که در گزارش ولیعهد یادش شده
 ما نمی دانیم چه بوده و آیا مانده یا از میان رفته ولی يك
 نامه ای از سید باب به ولیعهد که نیز توبه نامه خوانده
 میشود با پاسخ آن از شیخ علی اصغر شیخ الاسلام وازسید
 ابوالقاسم نامی در دست است که برون و دیگران در کتابهای
 خود آنها را آورده اند . . . انتهی

ملاحظه بفرمائید که کسروی میگوید آن ورقه پا به مهر از زمین رفته است ، بسیار خوب پس این ورقه مجعوله آن ورقه اصلی نیست و در باره آن ورقه اصلی هم سخن بسیار است زیرا ولیعهد که جریان را بشاه می نویسد از کجا که سخنان اخیر نامه خود را جعل نکرده باشد و نسبت صدور ورقه را به سید باب به دروغ نگفته باشد ؟ آری دشمن از هر جهت راه عداوت می سپرد اگر ورقه پا به مهر داده بود دیگر چوب کاری شیخ الاسلام چه معنی داشت ؟ اگر ورقه پا به مهری سپرده بود دیگر حکم قتل چرا صادر شد ؟ در ورقه که آن را جواب شیخ الاسلام می پندارند نوشته است که " توبه مرتد فطری قبول نیست " و می گویند چون باب مرتد فطری بود لهذا توبه اش قبول نشد ولی این سخن بی اصل است زیرا اولاً اطلاق کلمه مرتد فطری نسبت به سید باب غلط است زیرا او مرتد نبود و کاری نکرده و سخنی بر خلاف دین اسلام نگفته بود و منکر ضروریات دین نشده بود که مرتد فطری باشد و توبه اش را آقایان حجج الاسلام و پیروان و شیعه ائمه قبول نکنند و از این گذشته در باره توبه مرتد فطری عقیده و فتوای علماء یکسان نیست و فتوای بعضی بر آنست که توبه مرتد فطری هم قبول است چنانکه ملا محمد مامقانی که خود از

مذعیان و مخالفان سید باب بود و با او سخن گفته بود به صراحت به سید باب گفت من توبه مرتد فطری را مقبول می شمارم و فتوای من این است که اگر تو آزار ادعای خود تائب شوی من تو را خلاص می کنم و توبه ات را قبول می کنم ولی سید باب اعتنائی بقول او نفرمود و از گفته خود تائب نشد ، مدرك و سند این مسئله که گفتم مندرجات کتابی است که پسر ملا محمد مامقانی در این خصوص نوشته است و اصل آن کتاب الان موجود است و قسمتی از آن هم به چاپ رسیده و من عنقریب عبارات او را مینویسم حال اگر سید باب چنان ورقه ای نوشته بود و بقول آقایان توبه کرده بود دیگر ملا محمد مامقانی ثانیاً او را وادار به توبه نمی کرد و در این خصوص اصرار نمی ورزید همین اصرار مامقانی بتوبه سید باب دلیل است که انتساب این ورقه مجعوله توبه نامه به آن حضرت ابتداً و اصلاً صحت ندارد و نمی توانند بگویند که این همان ورقه پا به مهر مذکور در نامه ولیعهد به محمد شاه است زیرا این ورقه مجعوله مهر و امضاء اصلاً ندارد و ملاحظه فرمودید که کسروی صریحاً نوشته که اصل آن ورقه پا به مهر را ما نمیدانیم چه شده است ؟ و برون هم در باره آن اظهار بی اطلاعی کرده بود .

مطلب دوم - سید باب توبه نکرده است .
 در بارهٔ ورقهٔ مجعولهٔ معروف به توبه نامه در ضمن
 مطلب اول حقیقت حال آن ورقه معلوم شد که در حقیقت
 سندیت ندارد و انتساب آن به سید باب معلوم نیست
 و مهر و امضای اصلاً ندارد و امثال کسروی و مستربرون
 هم در بارهٔ آن حیران و بی اطلاع بودند ، از این گذشته
 اسناد مهمه و محکم و متین دیگری موجود است که سید
 باب توبه نکرده و از گفتهٔ خود نادم و پشیمان نشده و در
 گفتار خود استقامت تمام داشته و در آن راه جان خود را
 هم فدا کرده است ، این اسناد مهمه اقرار و اعتراف
 معاندین و مخالفین سید باب است که در کتب ردییه
 خود بر سید باب صریحاً نوشته اند که سید باب از ادعای
 خود باز نگشت و توبه ننمود و با وجود اصرار بسیار علماء
 و دانشمندان و پیشوایان شریعت لب به توبه و یا
 کلمه ای که مشعر بر آن باشد نگشود تا آنکه او را به
 شهادت رسانیدند از جملهٔ این اسناد موثقه که صراحت
 دارد به توبه نکردن سید باب از ادعای خود نوشته
 میرزا مهدی خان زعیم الدوله است در کتاب مفتاح
 باب الابواب که ردّ بر حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی
 نوشته و تاریخ مخصوصی جعل کرده و در بارهٔ امر الهی

آنچه خواسته نوشته است ولی این مسئله را صریحاً ذکر
 کرده که هر چه سید باب را بتوبه و اظهار پشیمانی از
 ادعای خود وادار کردند قبول نفرمود و چون چنین
 دیدند ناچار به قتل حضرتش فتوی دادند ، این کتاب
 امروز در همه جا موجود است و زعیم الدوله در اوقات
 توقف در مصر آن را به عربی تألیف کرده و در این اواخر
 هم یکی از پیشوایان شیعه ساکن طهران آن را برای
 اطلاع عموم شیعیان از عربی به فارسی ترجمه فرموده
 است از جمله در مسئله ملاقات سید باب با ملا محمد
 مامقانی چنین می گوید :

"آنگاه او را (باب) به خانه مرحوم ملا محمد مامقانی
 مجتهد و رئیس علمای شیخیه بردند و در آن مجلس جد
 و پدرم (پدر زعیم الدوله) حاج میرزا عبدالکریم میرزا
 حسن زنوزی که هر دو ملقب به ملا باشی بودند و تعداد
 بسیاری از اعیان حضور داشتند ، هنگامی که باب وارد
 مجلس شد صاحب خانه مقدم او را گرامی داشت او را در
 صدر مجلس پهلوی خودش نشانیده مبادرت به سخن
 فرموده به باب چنین گفت آیا این کتاب و نوشته ها از تو
 میباشد ؟ باب گفت آری اینها کتب من است و من آنها
 را بدست خودم نوشته ام . صاحب خانه (ملا محمد

مامقانی) پرسید به صحت آنچه در این کتابها می باشد
 اقرار و اعتراف داری ؟ باب گفت آری ، من به صحت
 اینها اعتراف دارم . صاحب خانه پرسید آیا تو بر عقیده
 خود باقی می باشی ؟ خودت که میگفتی من مهدی منتظر
 قائم از اهل بیت محمد هستم . باب گفت آری حجت
 الاسلام گفت اکنون کشتن تو واجب گردید و خونت به
 هدر رفت . چنین گفت و از جا برخاست * انتهى

(نقل از ترجمه فارسی مفتاح باب الالبواب ص ۱۵۷)

این مطلب را زعیم الدوله از قول پدر خود که در آن مجلس
 حاضر بوده نقل می کند و مسلماً از او شنیده است چنانچه
 در این کتاب این قضیه استماع از پدرش را مکرراً ذکر
 کرده است . حال اگر سید باب قبل از اینکه در این
 مجلس با مامقانی ملاقات کند ورقه ای نوشته بود و توبه
 کرده بود دیگر این سوالات ملا محمد مامقانی از باب
 محلّ نداشت و البته به او می گفت تو که چندی قبل توبه
 کردی حال باز اقرار می کنی ؟ و از این قبیل سخنان
 باید بگوید ولی می بینید که ملا محمد اصلاً اسم توبه
 و ورقه توبه نامه نمیبرد و از باب سوالاتی درباره کتیب
 و نوشتجاتش می کند و سید باب با کمال صراحت به
 کتب و رسائل خود و به قائم موعود بودن خود تصریح

می کند و این مطلب بر ملا محمد مامقانی گران می آید
 و فتوی به قتل باب می دهد .

زعیم الدوله در همین کتاب مفتاح باب الالبواب در وصفحه
 بعد در مسئله شهادت سید باب پس از شرح مفصلی
 که درباره میدان شهر و صغوف سربازان و وضع سربازخانه
 کوچک و غیره می دهد چنین می گوید :

" . . . باب را در جاده های بزرگ و بازار بگردانیدند
 پس او را در حالتی که کلاه از نوع شب کلاه بر سر
 داشت با پای برهنه بدون کفش و گیوه فقط با جوراب
 گردانیدند . . . الی قوله . . . آنگاه باب را از در اول وارد
 میدان کردند و چون بروی آب انبار رسیدند قدری در آنجا
 توقف کردند زیرا تعداد زیادی از اعیان و وجوه شهر
 در آنجا حضور داشتند ، پدرم هم با جمعی از دوستان
 بالای پله ای که مردم را به میدان می رسانید قرار داشتند
 و همان جا هم محل توقف باب بود پس پدرم بارفقاییش
 جلو باب آمدند و از وی خواهش کردند که از دعای خود
 دست بردارد و در شهری که اشتها دارد که مردم آن
 بیش از مردم سایر بلاد سادات و اشراف اهل البیت
 را احترام می کنند خون خود را نریزد ولی او به گفته پدرم
 توجه نکرد و همچنان ساکت و آرام بود . . . الخ (ترجمه

فارسی ص ۱۵۹)

ملاحظه بفرمائید که با اصرار پدر زعیم الدوله و همراهانش سید باب جوابی نداد و اعتنائی نفرمود و توبه و انابه نکرد و اظهار ندامت و پشیمانی نفرمود، این مطالب را زعیم الدوله با آن همه بغض و عناد که نسبت بامرالله داشته ناچار به صراحت اقرار کرده است و الْفَضْلُ مَا شَهِدْتُ بِهِ الْأَعْدَاءُ. اصل کتاب بفارسی و عربی همه جا موجود و مراجعه بآن آسان است و محققین مُنْصِف را سَنَدی مُهم و کافی است، اما آنچه را پسر ملا محمد مامقانی در این خصوص نوشته است نیز نهایت اهمیت را دارد، ملا محمد تقی در کتاب خود تمام داستان سید باب را در تبریز از قول پدرش و مشاهدات شخص خودش را به تفصیل نوشته است و مخصوصاً داستان محضرولیعهد را از قول پدرش ملا محمد مامقانی بطور خاصی نقل میکند و شرحی را که ملا محمود نظام العلماء در باره مجلس ولیعهد و حضور سید باب نوشته است عاری از صحت معرفی کرده است، کتابش امروز حاضر است و قسمتی از آن را اخیراً در کتاب معروفی بنام شیخگیری و بابگیری مؤلف آن کتاب که تازه به طبع رسیده نقل کرده است و من از روی همین کتاب اخیر آنچه را از کتاب ملا محمد تقی

نقل کرده است در اینجا درج می کنم: در صفحه ۲۰۷ کتاب شیخگیری و بابگیری چنین مسطور است: " (در باره مجلس ولیعهد و استنطاق سید باب از کتاب ملا محمد تقی نقل می کند) " قوله: " از آنجا که مورخین عهد در آن مجلس مبارك (مجلس ولیعهد و استنطاق سید باب) حضور نداشتند مُحاورات آن مجمع را به استناد سِمَاعَاتِ أَفْوَاهِهِ بکلی تغییر دادند و مقاولاتی که اصلاً اتفاق نیفتاده مذکور داشتند، بیسان واقع را بِالْعَرَّةِ قَلَمِ نَسَخِ بَرَسَرِ گذاشته اند عجب آنست که صورت مجلس را هم به خَطِ حَاجِ مَحْمُودِ نِظَامِ الْعُلَمَاءِ که در آن اوقات سَمِعْتُ مَعْلَمِي اعلیحضرت را داشت نسبت داده اند در صورتِ صدقِ دُورِ نیست که چون آن مرحوم از مُحاورات آن مجلس بعید العهد بوده وقایع مجلس را فراموش کرده در هنگامِ سِوَالِ بَتَكْلِيفِ خِیَالِ چینی نظری آورده و برای مورخین مرقوم داشته وگرنه خاطر حقیقت مظاهر همایونی خود شاهد راستین و گواه آستین است که این مسطورات را با مقاولات آن مجلس تباین کلسی در میان است بنحوی که می توان گفت كُلُّ ذَلِكَ كَمْ يَكُونُ عجبت آنست که منقولات این دو تاریخ (ناسخ و روضه الصفا) نیز در همین قضیه با یکدیگر مبیانت تامه دارد

فلهذا این بنده ضعیف را مدت‌ها در خاطر می گذشت که محاورات آن مجلس را که والد ماجد (ملا محمد مامقانی) از فراغت آن مجمع بر تراخی من البدو والس الختم تقریر فرموده و این بنده حقیر را صورت آن مجلس از کثرت تذکار و تکرار ملکه شده در صفحه خیال الا ماشاء و ندر محفوظ و مرکوز است بقید تحریر بیادگار گذارد .

ملا محمد تقی بعد از این شرحی در باره ورود حضرت اعلی به اورمیه و تشریف بردن به حمام می نویسد و میگوید :

" مردم آب حمام را به تبرک بردند و هر فنجانی از آب خزانه حمام را به قیمت یک تومان خریدند " بالاخره به اینجا میرسد که حضرت اعلی را در مجلس ولیعهد حاضر کردند و می گوید قوله :

" نظام العلماء با استجازه از والد (ملا محمد مامقانی) روبرو باب کرد و گفت این نوشتجاتی که بعضی به اسلوب قرآن و بعضی به اسلوب خطبه های قیصر روم است و ادعیه بتوسط اتباع شما در میان مردم منتشر است آیا از شماست یا بر شما بسته اند ؟ گفت از خداست .

نظام العلماء گفت هرچه هست از زبان شما جاری شده گفت بلی مثل صدور کلام از شجره طوره . گفت این یکی را فهمیدم ، این اسم باب را که برای شما گذارده ؟

گفت خدا . . . الی قوله . . . گفت شما باب چه هستید ؟ گفت انا مدینه العلم و علی بابها . گفت شما باب مدینه علی ؟ گفت بلی ، فادخلوا الباب سجداً .

نظام العلماء گفت باب خطه هم که هستی . گفت بلی گفت حالا که شما باب مدینه علی از هر علی از شما بپرسند جواب خواهی داد ؟ گفت بلی ، شما مــــرا نمی شناسید من همان شخصم که هزار سال بیشتر است انتظار مرا میبرید .

پس والد فرمودند (ملا محمد مامقانی) تو اول دعوی بابیت امام را داشتی حالا صاحب الامر غایب شدی ، گفت بلی من همانم که از صدر اسلام انتظار مرا می برید . الخ

ملا محمد تقی پس از این شرحی مفصل در باره احضار حضرت اعلی از چهریق به تبریز در سال ۱۲۶۶ هـ ق که شهادت هیکل مبارک واقع شد بیان کرده و چنین میگوید ،

قوله :

" در سال ۱۲۶۶ هجری که سال دوم جلوس همایونسی بود از جانب اولیای دولت به مرحوم حمزه میرزای حشمت الدوله حکمران آذربایجان فرمان رفت که سید باب را از چهریق به تبریز آورده اولاً در محضر علماء او را تکلیف توبه و انابه از دعاوی و عقاید خود بکنند و در صورت

امتناع او را به کیفر اعمال خود برسانند . . . تا آنکه میگوید . . . بعد از چند روز مشارالیه را بی خبر وارد شهر کردند در خانه مرحوم کاظم خان فرا شباشی محترماً منزل دادند و ملا شیخ علی نام نیز که در اواخر به حضرت عظیم بجهت تطابق عدد اسم ملقب شده بود با سید حسین خراسانی (مقصود سید حسین یزدی است که اشتباهاً او را خراسانی نوشته) که کاتب او بود همراه بودند ، پس از چند روزی حاج ملا محمود نظام العلماء که از جمله تلامیذ سید اجل آقا سید علی طباطبائی و شیخ اجل احمد احسائی و مدتی در تبریز صاحب مسجد و منبر جماعت بود و بعد بحسب امر شاهنشاه ماضی (محمد شاه) بسمت معلی علیحضرت منتخب شد امر ابلاغی به عامه معتمدین علمای بلد نوشته و ایشان را تکلیف به حضور مجلس محاوره با مشارالیه نمودند هیچیک از علمای شهر اقدام باین امر نکردند و متشبث بعضی اعدا شدند و این فقره بیشتر مایه توهّمات و اهیه عوام الناس شد بجز والد ماجد علام حجه الاسلام که به مجرد اظهار به حضور آن مجلس اقدام فرموده حاج فلا مرتضی ملقب به علم الهدی را نیز که از معارف علماء و از تلامیذ مختار شیخ احسائی و با

والد ماجد غالباً انیس حُجره و جلیس سفره بود بهمراهی خود بآن مجلس که در حضور مبارک حضرت ولیعهد (مظفرالدین میرزا) منعقد بود بردند و نظام العلماء نیز که سمت معلی داشت حاضر بود بالجمله حاضرین مجلس از علماء منحصر به همین سه بزرگوار شد و بس . . . الی قوله . . . باز دحام تمام اهل بلد و بهمراهی دوفتر از اتباعش که یکی آقا محمد علی تبریزی و یکی سید حسین خراسانی (یزدی) بود اولاً بخانه حاج میرزا باقر پسر حاج میرزا احمد مجتهد تبریزی بردند و در آنجا مشارالیه چیزی از عقاید خود اظهار نداشت از آنجا بخانه والد حجه الاسلام (ملا محمد معقانی) آوردند و این داعی حقیر آن وقت خود در آن مجلس حضور داشت ، مشارالیه را در پیش روی والد مرحوم نشانده آن مرحوم آنچه نصایح حکیمانه و مواعظ مشفقانه بود با کمال شفقت و دلسوزی به مشارالیه القا فرمود در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد ، پس والد بعد از یأس از این فقره از در احتجاج درآمده فرمودند دلیل و برهانست بر اینها چیست ؟ گفت دلیل من تصدیق علماء فرمودند (ملا محمد مامقانی) علمائی که تصدیق تو را کرده اند با اغلبشان من ملاقات کرده آنها را صاحب عقل

دُرستی ندیده ام و تصدیق سَفَهَا مَنَاطِ حَقِيقَتِ كَسِي نَمِي
 باشد . . . گفت دلیل من نوشتجات من ، فرمودند
 نوشتجاتِ تورا هم اکثرش را من دیده ام . . . چیزی
 در آنها مشاهده نکردم . . . حال باز در آن دعاوی که
 در مجلس همایونی در حضور ما کردی از دعوی صاحب
 الامری و افتتاحِ بابِ وحی و ایتیان به مثلِ قرآن و غیره
 آیا در سر آنها باقی هستی ؟ گفت آری . فرمودند از
 این عقاید برگرد خوب نیست خود و مردم را عَثَبٌ به
 مَهْلَكَةٌ نینداز . گفت حاشا و کَلَّا . پس والد قدری
 نصایح به آقا محمد علی کردند اصلاً مفید نیفتاد . . .
 بابِ رُوْبِهِ وَالِدٌ كَرَدٌ وَ كَرَدٌ خَالٌ شَمَا بَه قَتْلٍ مَن فَتْوَى
 میدهی ؟ والد فرمود حاجت به فتوای من نیست همین
 حرفهای تو که همه دلیل ارتداد است خود فتوای تو
 هست . گفت من از شما سوال میکنم . فرمودند (مثلا
 محمد مامقانی) حال که اصرار داری بلی مادام که در
 این دعاوی باطله و عقاید فاسده که اسباب ارتداد است
 باقی هستی به حکمِ شرعِ انورِ قَتْلٌ تُوَاجِبُ اسْتِوْلَى
 چون من توبه مرتدِ فِطْرِي رَامَقْبُولِ مِي دَانِمِ اِگَر اَز اِيْمَنِ
 عقاید اظهار توبه نمائی من تورا از این مهلکه خلاصی
 میدهم . گفت حاشا حرف همان است که گفته ام و جای

توبه نیست پس مشارالیه را با اتباعش از مجلس برداشتند
 و به میدانِ سرپازخانه حکومت بردند . انتهى
 ملا حظه کنید پسر ملا محمد مامقانی در آن جلسه دوم -
 حاضر بوده و صریحا نوشته که پدرش مکرر باب را نصیحت
 کرد که توبه کند ولی سید باب قبول نکرد و با کمال
 جرئت گفت " حرف همان است که گفته ام جای توبه
 نیست " آیا با این همه باز برای ورقهٔ مجعولهٔ توبه نامه
 محلّی می ماند ؟ حاشا و کلا اگر باب چنان ورقه ای را
 نوشته بود دیگر این مجالس محاکمه برای چه بود ؟ این
 همه نصیحت و اصرار برای چه بود ؟ اگر توبه کرده بود
 دیگر این حرف ها و سعی و کوشش ها برای توبه باب
 معنی نداشت ، فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِيَ الْاَلْبَابِ .
 سند مهم دیگری که مُشْعِر است بر آنکه سید باب توبه
 نکرد و از دعاوی خود به هیچ وجه باز نگشت بیانات حاجی
 کریم خان کرمانی در ارشاد العوام است ، حاجی کریم
 خان در دورهٔ عمر خود چند ردیه به امر مبارک حضرت اعلی
 نوشت و همه به چاپ رسیده و در آن ردیه ها هر چه
 توانسته بر امرالله تهمت زده و افتراء گفته و بالاخره در
 ارشاد العوام از شنیدن قتل سید باب اظهار سرور و
 نشاط کرده و مؤذنه مزبور را به پیروان خود داده و نوشته

که باب توبه از گفته های خود نکرد و او را گشتند .
 مشارالیه در مجلد چهارم کتاب ارشاد العوام چنین
 گفته است ، قوله :
 " فصل — بدان که مقام بابیت دو مقام است یکی بابیت
 کلیه برای کلِّ مُلکِ یکی بابیت جزئیه . . . الی قوله . . .
 بشارتی به جهت مؤمنان در این ایام بهجت انجام
 رسید ، بطور قطع و یقین و نوشتجات متواتره از تبریز و
 طهران و سایر بلاد رسید که آن خبیث را به تبریز
 برده بعد از امر به توبه از کفر خود و قبول نکردن او او را
 با یکی از اتباعش که بزغی خود باقی مانده در بیست
 و هفتم ماه شعبان امسال که سنه هزار و دو بیست و شصت
 و شش هجری است در میدان سرپازخانه برده بدیوار
 بستند و فوجی از سربازان امر کرده او را نشانه گلوله
 ساختند . . . الخ (ارشاد العوام چاپ بمبئی سال
 ۱۲۷۱ هـ ق ص ۱۰۷)

حاجی کریم خان با آن همه عداوت و بُغض که نسبت به
 امرالله داشته و نوشتجاتش شاهد این مدعاست در اینجا
 صریحا گفته که باب توبه نکرد حال اگر سید باب ورقه
 توبه را نوشته بود دیگر این حرفها پیش نمی آمد و به
 همه جا می نوشتند که ای مردم ای علمای بلاد همه

بدانید که سید باب از ادعای خود توبه کرده و سوار
 نوشته را به همه جا می فرستادند و آن را چاپ میکردند
 و چنان هیاهو و داد و فریادی راه می انداختند که
 بقول معروف " آن سرش ناپیدا بودم عجا زعیم الدوله
 از قول پدرش که ناظر وقایع بوده نقل کرده که سید باب
 توبه نکرد ، پسر ملا محمد مامقانی در کتابش به صراحت
 نوشته که من خودم در آن مجلس حاضر بودم و والد ماجد
 به باب مکررا نصیحت کرد و او را به توبه از ادعای خود
 وادار کرد ولی سید باب قبول نکرد و توبه ننمود و گفت
 حرف همان است که گفتم جای توبه نیست ، حاجی کریم
 خان در ارشاد العوام با سرور و نشاط مزده قتل باب
 را به اتباع خود می دهد و می گوید با و تکلیف توبه کردند
 ولی او قبول نکرد ، احمد کسروی می گوید ورقه پا به مهر
 که می گویند باب نوشته است من نمی دانم کجاست و چه
 بوده ، ادوارد پراون در باره این ورقه مجعوله اظهار
 حیرت می کند با این همه باز مدعیان و مخالفان شریعت
 الله این ورقه مجعوله را هر روز با آب و تابی فراوان چاپ
 می کنند و هیاهویی براه می اندازند که باب توبه کرده
 و این هم سندش ولی چه سندی ؟ سندی که نه مهر
 دارد و نه امضاء .

از این گذشته مضمون این ورقه به هیچ وجه دلیل بر توبه و پشیمانی نیست زیرا در آن نوشته شده که من هیچگونه ادعائی ندارم البته شخص باب و سایر مظاهر مقدسه الهیه هیچکدام از خودشان ادعائی نداشته اند بلکه همه آنها مدعی من عند الله بوده اند نه مدعی من عند هم اگر خداوند سید باب را مبعوث نمی فرمود آن حضرت از پیش خود ادا ادعائی نداشت و همچنین سایر مظاهر مقدسه همه به مفاد کریمه و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوحِیْ مدعی من عند الله بودند . پس از نشر این ورقه به هیچ وجه ضرری متوجه کسی نمی شود جز آنکه مدعیان و مخالفان "عرض خود می برند و زحمت ما می دارند"

مطلب سوم - استدراك برخی مطالب مربوط به موضوع مورد بحث :

در ضمن مطالب قبل سخنی از مرتد ملی و قِطری بمیان آمد در اینجا خواستم شرح مختصری در این خصوص بنویسم که مطلب برای خوانندگان واضح باشد ، در کتاب عقاید الشیعه تألیف مرحوم ملا علی اصغر مجتهد بروجردی که از کتب معتبره شیعه اثنی عشریه است و به طبع رسیده در باره مرتد فطری و مرتد ملی چنین مسطور است قوله :

(در ضمن نور اول از خاتمه کتاب که در بیان کفر و اسلام است) . . . مرتد برد و قسم است یکی مرتد فطری و یکی مرتد ملی ، اما مرتد فطری دو شرط دارد اول آنست که نطفه او باسلام منعقد شده باشد یعنی یکی از پدر و مادر او (یا هر دو) مسلمان باشند دوم آنکه او نیز قبول اسلام کرده باشد و بعد از آن برگردد از دین اسلام و اختیار کفر را نماید یا آنکه انکار یکی از ضروریات دین را بکند و ارتداد به معنی برگشتن از دین است .

پس مرتد فطری یا مرد است یا زن هرگاه مرد باشد باید او را کشت و زن او حتماً بر او حرام می شود و از وقت مرتد شدن زن او عده و وفات که چهار ماه و ده روز است نگاه می دارد و بعد بی طلاق می رود شوهر می کند هرگاه بخواهد و اموال او را (مرتد) در میان ورثه او باید قسمت نمود و نجس هم می باشد و آیا توبه او قبول است هرگاه توبه کند یا نه دَرُ اُورَدَ و قبول است اول آنکه توبه او مطلق قبول نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت پس این احکام بر او جاری است در دنیا و در آخرت مخلد است در جهنم دوم اینست که توبه او قبول نیست در دنیا و اما در آخرت قبول است اما قبول نبودن توبه او در دنیا بجهت اجماع (از ادله اربعه) و بجهت عموم صحیحه

(حدیث صحیح) مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ از حضرت صادق علیه السلام است که فرمودند مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَكَفَرَ بِمَا أُنزِلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص. بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَقَدْ وَجِبَ قَتْلُهُ وَبَانَتْ مِنْهُ أُمَّرَاتُهُ وَيُقَسَمُ مَا تَرَكَ عَلَى وُلْدِهِ وَنَظَرَ بِهِ عَمُومٍ رَوَيْتِ عَمَّارٌ از حضرت صادق ع قَالَ كُلُّ مُسْلِمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا نُبُوَّتَهُ وَكَذَّبَهُ فَإِنَّ دَأْمَهُ مُبَاحٌ لِكُلِّ مَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَأُمَّرَاتُهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ يَوْمَ ارْتَدَّ فَلَا تَقْرُبُهُ وَيُقَسَمُ أَمْوَالُهُ عَلَى وُرَائِهِ (وَرَثَتِهِ) وَتَعْتَدُ أُمَّرَاتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَقَّاتِ عَنْهَا زَوْجُهَا وَعَلَى الْآنَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ . . .

پس از آنکه شرح مفصل قبول نشدن توبه مرتد فطری را در آخرت می نویسد می فرماید قوله :

و بعضی دیگر گفته اند که مطلقاً توبه او قبول نمی شود در دنیا لکن در آخرت قبول است که مخلص در جهنم نخواهد بود . . . و اما مرتد اگر زن باشد چه فطریه باشد چه ملیه باشد کشتن بر او لازم نیست و او را باید توبه داد هرگاه توبه کرد قبیها والا باید او را حبس کرد و او را خوراک بد بدهند و کم بدهند و لباس درشت با و بپوشانند و در وقت نماز او را بیرون بیاورند و توبه دهند و هرگاه قبول نکند او را بزنند و باز داخل در حبس کنند تا آنکه بمیرد یا در حبس توبه کند نظر به صراحت صحیحه (حدیث

صحیح) حَلْبِی از حضرت صادق ع و اما مرتد ملی باید توبه بدهند مثل اینکه شخصی یهودی مسلمان شد بعد باز یهودی شد پس هرگاه توبه کرد و عود به اسلام نمود قبیها والا او را باید کشت و مال او را میان وراثت مسلمانان قسمت باید نمود و هرگاه دو دفعه باز توبه کرد و به مرتد شد بعضی گفته اند در دفعه سوم باید او را کشت و بعضی گفته اند در دفعه چهارم و این احوطست و توبه زن مرتد از آن است که اقرار کند بآنچه انکار او را کرده است و همچنین هرگاه کسی به یکی از ائمه و یا پیغمبر ص فحش بدهد حتی حضرت فاطمه العیاض بالله باید هرکس که شنید او را بکشد پس انکار ضروری دین نمودن کفر است مثل انکار نماز و روزه و حج و جهاد و خمس و فضیلت نماز جماعت و حرام بودن شراب و گوشت خوک و ربا و زنا و غیره از آنچه ضروری دین است خواه کلتی باشد و خواه جزئی . . . الخ انتهى

معلوم شد که مرتد فطری آن است که پدر و مادرش اصلاً مسلمان باشند و خودش هم مسلمان باشد و مرتد ملی آن است که پدر و مادرش یهودی یا مسیحی و غیره باشند و بعد آنها و یا خودش اسلام پذیرفته باشند و به شرحی که گذشت باید رفتار کرد . مرحوم ثقفی -

الاسلام کلینی علیہ الرحمہ در کتاب فروع کافی در باب
 حَدِّ الْعُرْتِدِ مِنْ كِتَابِ الْحُدُودِ مجلدِ هفتم بیست و سه
 حدیث روایت کرده در باره مرتد که باید به قتل برسد
 و کسی که به پیغمبر و ائمه ناشایسته بگوید باید به قتل
 برسد و در همین احادیث وارد است که توبه مرتد قبول
 نیست، از جمله در همین باب حَدِّ الْعُرْتِدِ در حدیث اول
 از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت از حضرت اباجعفر
 محمد بن علی الباقرع در باره مرتد پرسیدم ، فرمودند
 مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَكَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ
 بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَقَدْ وَجَبَ قَتْلُهُ وَبَانَتْ مِنْهُ
 أُمْرَاتُهُ وَوَقَّسُمَ مَا تَرَكَ عَلَى وُلْدِهِ و در حدیث دوم از حضرت
 صادق روایت کرده که فرمودند در دوره حضرت امیر علی
 بن ابی طالب یکی از مسلمین نصرانی شد او را نزد حضرت
 امیر بردند حضرت به او فرمود که تائب شود و به اسلام بر
 گردد او قبول نکرد ، حضرت امیر موی او را گرفتند و به
 مسلمین فرمودند او را زیر لگدهای خود افکندند و لگد
 مال کردند تا مُرد و در حدیث سوم از حضرت باقر و
 حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده که در باره
 زن مرتده فرمودند اگر توبه نکرد او را در زندان ببندازند
 و هر اواز هر جهت سخت بگیرند و از این قبیل در ضمن

هر حدیثی مطلبی ذکر شده است و در حدیث چهاردهم
 از حضرت صادق روایت فرموده که فرمودند در باره شخصی
 که مدعی نبوت بود إِنْ سَمِعْتَهُ يَقُولُ ذَلِكَ فَاقْتُلْهُ یعنی
 مدعی نبوت را باید کشت و در حدیث پانزدهم مذکور
 است که حضرت امیر ع گردن مرد زندیقی را با شمشیر
 زدند و اموال او را به زن و فرزندان و وراث او دادند
 و در حدیث هفدهم مروی است که حضرت امیر فرمودند
 کسی که مرتد شد باید زن او از او جدا شود و اگر
 گوسفندی را آن مرتد بکشد نباید دیگران از گوشت آن
 بخورند و سه روز به او مهلت دهند که توبه کند و در روز
 چهارم اگر توبه نکرد باید او را بکشند . انتهى
 برای اطلاع بیشتر به جلد هفتم فروع کافی باب حدود المرتد
 مراجعه شود .

الاسلام سماء

این بیان مبارك از جمال قدم جل کبریا است
 که برای تشریح مطلب مورد بحث در باره اطلاق شمس
 و قمر در احادیث به صلات و صیام ذکر فرموده اند و پس
 از آنکه علت اطلاق شمس به صوم و قمر به صلات را برای

شخص سائل ذکر فرمودند نتیجه مطلب را باین بیان
مبارک خودشان ذکر کرده اند که **إِلَّا سَلَامٌ سَمَاءٌ وَالصَّوْمُ
شَعْسُهَا وَالصَّلَاةُ قَمَرُهَا...**

الْأَسْمَاءُ نَزَلُ مِنَ السَّمَاءِ

از امثال سائره و مشهوره است . علامه دهخدا
در مجلد اول کتاب امثال و حکم در ذیل همین مثل
فرموده که علامه میداننی در مجمع الامثال این مثل را :
" **الْأَلْقَابُ تُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ** " ضبط کرده است و مقصود
آن است که اغلب اسم مردم و اشیا با آنها و سرشت
آنها برابر و مناسب است ، شعراء هم در ابیات خود
این مثل را آورده اند . دهخدا از انوری نقل فرموده که
گفته :

بر آسمان که نام و لقب را نزول از اوست

فیروز شاه عالم عاقل خطاب تو

و حکیم قانی فرموده :

نازل ز آسمان شده اسماء از آن بسود

نامش نبی که هست نبی سان بگوهرها

إِسْمَعُوا يَا أَهْلَ الْبَيَانِ مَا وَصَّيْنَاكُمْ

بِالْحَقِّ ...

این بیان از جمالِ قَدَمِ جَلِ کبریا است که به
اهل بیان خطاب فرموده و آنان را به متابعتِ حق و عرفان
مظهر امرالله متوجه ساخته و در آغاز با آنان فرموده که
مبادا در یومِ ظهورِ موعودِ بیان مانند امم قبل بیهانه های
مختلف خود را از عرفان حضرت موعود بی نصیب سازند
و به بعضی عبارات کتاب متمسک شوند و خود را از شناسایی
حق محروم نمایند و پس از این نصائح می فرمایند :

ای اهل بیان آنچه را که از روی حق و راستی بشما
خاطر نشان کردم بشنوید تا در روزِ ظهورِ موعود بیان
در سایه مظهر امرالله که بر جهان گسترده خواهد شد
آسوده و مستریح مقام گزینید .

.....

با سطحِ مَقَرَّ كَرِه ماه تماس داشت چهار کره تو در توی را که کره ماه به آنها محیط بود عناصر اربعه و چهار آخشیج و اُمّهات اربعه می نامیدند و هفت سیاره قائل بودند که فلك هريك ديگرى را احاطه کرده بود بدین ترتیب که اول از سیارات سبعة فلك ماه بود که محیط بر کره نار بود دوم از سیارات سبعة فلك عطارد بود که آن را تیر میگفتند و محیط بر کره فلك ماه بود ، سیم از سیارات سبعة فلك زهره بود که نام دیگرش ناشید است و محیط بر فلك عطارد بود ، چهارم از سیارات آفتاب بود که در فلك چهارم قرار داشت و محیط بر سایرین بود و نظریه همین موضوع این اصطلاح درست شده بود که فی المثل برای تشبیه مطلب واضحی به مُشَبَّه به واضح تری می گفتند این مطلب مانند آفتاب در فلك چهارم است ، یعنی خیلی روشن و واضح است ، پنجم از سیارات سبعة مریخ بود که فلكش محیط بر سایرین بود ، فلك ششم مشتری بود و هفتم زحل که فلكش بر سایرین احاطه داشت ، پس از آن فلك البروج یا فلك ثوابت بود که جمیع ستارگان ثوابت در آن بودند و محیط بر كل فلك اطلس یا فلك الافلاك بود که به او عالم وجود جسمانی خاتمه می یافت و در اصطلاح شرع فلك البروج را کرسی و فلك اطلس را عرش می نامیدند و افلاك

اظهار شمس در فلك چهارم

این بیان مبارك اشاره به اصطلاح خاصی است که معروف بوده است و اساس آن مبتنی بر عقیده قدما در باره وضع ساختمان عالم بوده است ، قدما و حکمای قبل زمین را مرکز عالم می دانستند و درباره حرکت و سکون آن بنا هم اختلاف نظر داشتند ، یعنی بعضی بلكی زمین را ساکن می دانستند و بعضی می گفتند که زمین در عین آنکه مرکز عالم است دارای حرکت وضعی است و بدور محور خود می چرخد ، در پیرامون کره زمین کره آب را قرار میدادند بطوری که ربع زمین از آب بیرون بود و آن را ربع مسکون می گفتند یعنی يك چهارم زمین که برای سکونت آدمیان و جانوران اختصاص داشته و بقیه زمین که سه چهارم است در زیر آب مستور است آنگاه کره هوا قرار داشت که کره آب و زمین را احاطه کرده و سپس نوبت به کره نار میرسید که محیط بر کرات ثلاثه قبل بوده و آن را در اصطلاح کره آشیر می نامیدند و کره ماه که از سیارات سبعة بود محیط بر کره آشیر بود و سطح محدب کره آشیر

سبعه سیاراتِ هفتگانه را آباءِ سبعه می گفتند که بسا
 أمّهات اربعه اقتران یافته و در نتیجه موالید ثلاث یعنی
 جماد و نبات و حیوان به معنی اعم بوجود آمده بود و همه
 این اصطلاحات مورد استعمال بود، خاقانی فرموده :
 بمن نا مشفقند آباءِ علیوی چو عیسی زان ابا کردم ز آبا
 حکیم خیام فرموده :

ای آنکه چهار و هفتی زین هفت و چهار دائم اندر رفتی
 چهار و هفت یعنی أمّهات اربعه که عناصر اربعه است و آباءِ
 سبعه که افلاکِ سیاراتِ سبعه است ، در کتبِ هیئت
 قدیم شرحِ ساختمانِ عالم و آثارِ سیاراتِ سبعه در جهان
 و احوالِ جهانیان و داستانِ طالع و شرحِ افلاکِ سبعه
 و خصوصیاتِ هر یک به تفصیل مندرج است ، برای
 تفصیل به کتاب " بیست باب ملامظفر " و شرحِ چغمینسی
 و فارسی هیئت و سی فصل و تشریحِ الافلاکِ شیخ بهائی
 و امثال آن مراجعه شود

و معروف است و در اخبار ائمه اطهار ماثور است که حضرت
 مسیح عیسی بن مریم غ در فلکِ چهارم است و این اشاره
 بآن است که فلکِ چهارم فلکِ آفتاب است که برای عالم
 ماده و اجسام سرچشمه حیاتِ ظاهری است و چون مسیح
 شمسِ حقیقت بود و سرچشمه حیاتِ معنوی برای خلایق

لهدا گفتند در فلکِ چهارم است و بدانجا معبود فرموده
 تا رتبه شمسِ ظاهری و شمسِ معنوی با هم در افلاکِ
 جسمانی و روحانی تنابین داشته باشد و از همین نقطه
 نظیر تنابیرِ ظاهری و باطنی است که مسیحین روزِ آفتاب
 را که روزِ اولِ هفته به عقیده ستاره پرستانِ قدیم بوده
 است روزِ مقدّس و روزِ تعطیل قرار دادند و آن را اختصاص
 به شمسِ حقیقتِ عیسی دادند و حتی قیام آن حضرت
 را هم از اموات در همین روزِ آفتاب که روزِ یکشنبه است
 (Sunday) مقرر داشتند ، بشرحی که در انجیل
 جلیل مسطور است . در این خصوص باز هم در این
 کتاب در جای دیگر بحث خواهد شد . باری نظر
 به این اصطلاحِ معروف بوده که فرموده اند : " اظہراز
 شمس در فلکِ چهارم ... "

أَفْرَأَيْتَ مَنِ اخْتَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ

وَحَمَّرَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ

بَصَرِهِ غِشَاوَةً ...

معنی این آیه قرآن که در سوره الجاثیه نازل شده
 در ایقان شریف از قلم مبارک تفسیر شده به قرار ذیل :

" یعنی آیا دیدی آن غافل را که گرفت خدای خود -
 خواهشهای نفس خود را و اضلال کرد خدای او را بر
 علمی و مهنر نهاد بر گوش و دلش و گردانید بر چشمش
 پرده پس که هدایت می کند او را از بعد خدا آیا پند
 نمی گیرید ؟ " انتهى
 به ذیل جمله " در معنی واضله الله . . ." در این کتاب
 مراجعه شود .

أَفَعَمِينًا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

این آیه در سوره ق قرآن مجید نازل شده و جمال
 قدم جل کبریائه ترجمه آنرا چنین فرموده اند بقوله تعالی :
 " مضمون آن این است که آیا ما عاجز و مانده شدیم از
 خلق اول بلکه این مشرکین در شك و شبهه هستند از
 خلق جدید ؟ " انتهى
 وقتی که رسول خدا می فرمودند به مردم که شماها مرد
 بودید و اینک برای حساب و کتاب در این قیامت که
 ظهور الهی است مبعوث شده اید هر که ایمان آورد به
 حیات ابدیه می رسد ، مشرکین که معنی و مقصود اصلی

را درك نمی کردند و بعث و حشر و قیامت را به ظاهر
 تعبیر می کردند از روی تعجب می گفتند که ما کس
 مردیم و چه وقت زنده شدیم که نفهمیدیم و این سخن را از
 روی استهزاء می گفتند ، حضرت رسول ص به فرمان
 خداوند بآنان فرمود آیا ما عاجز و مانده شدیم از خلق
 اول بلکه این مشرکین در شك و شبهه هستند از خلق
 جدید و مقصود از خلق جدید حیات ایمانی و عرفان
 معنوی بود که در آن قیامت عظیم به مؤمنین عطا گردید
 بود و کفار را به موت ابدی محکوم فرموده بود .

ولی چون کفار و مشرکین از درك این معنی غافل بودند
 لهذا استهزاء می کردند و سخنان اعتراض آمیز می گفتند
 علمای تفسیر قرآن در تفسیر این آیه راه دیگر پیموده اند
 و اصل مقصود را ندانسته سخنانی به خیال خود گفته اند
 در تفسیر این آیه یعنی مفاد این آیه و امثال آن را در -
 باره قیامت موهوم که خود تصور کرده اند دانسته اند
 در تفسیر منهج الصادقین در ذیل این آیه چنین
 فرموده قوله :

" أَعْمِينًا آیا در مانده و عاجز شدیم بالخلق الاول به
 آفرینش اول و راه نیافتیم بوجه آن تا فرو مانیم بافرینش
 ثانی که بعث است . . . یعنی چون مشرکان مکه

معتبرند بر اینکه مبدع خلق اول بی ماده و مدت مائیم
نه غیر ما پس چرا اعتراف نمی نمایند بر قدرت ما بر اعاده
خلق به جمیع مواد و روحيات چه قدرت با بر خلق اول
دلالتی صریح دارد بر آنکه خلق ثانی بر ما آسان تر
خواهد بود پس بر ایشان لازم است به خلق ثانی
اعتراف نمایند و به آن تصدیق کنند .
بَلْ هُمْ بَلَكه ایشان به سبب وساوس شیطانی . . . فسی
لبس در شك و شبهه اند من خلق جدید از آفرینش نو
که بعث و حشر است . . . ؟ انتهى
مفسرین دیگر هم از سنن و شیعه همین راه را پیموده اند
و از طرف دیگر صدر الدین شیرازی معروف به ملا صدرا
متوفی به سال ۱۰۵۰ هـ ق به این آیه " اَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ
الْأَوَّلِ " و امثال آن در کتاب الاسفار برای اثبات حرکت
جوهریه استدلال فرموده می گوید بعضی از حکماء و
دانشمندان بر من اعتراض می کنند که تودر باره
اثبات حرکت جوهریه سعی بلیغ میدول میداری و سخنی
گفته ای که تا کنون هیچ حکیمی نگفته من بآنها می گویم
که بزرگترین حکیم آفریدگار جهان در قرآن مجید حرکت
جوهریه را در مواضع متعدده ذکر فرموده است از جمله
در این آیه که فرموده است " وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَابِدَةً "

و هِيَ تَمْرُ مَر السَّحَابِ . . . و نیز در این آیه مبارکه که
فرموده " اَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقِ
جَدِيدٍ . . . الخ
و به همین قیاس آیاتی از قرآن مجید را برای اثبات
حرکت جوهریه مورد استدلال قرار داده و مطابق نظریه
خاص خود تفسیر فرموده است و این است عین گفتار
صَدْر الْمُتَالِهِيْنَ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ در اسفار قوله ره :
" . . . وَاَمَّا رَابِعًا فَقَوْلِكَ هَذَا اِحْدَاثٌ مَذْهَبٌ لَمْ يَقُلْ
بِهٖ حَكِيمٌ كَذِبٌ وَظَلَمٌ فَاَوَّلُ حَكِيمٍ قَالَ فِي كِتَابِهٖ الْعَزِيْزِ
هُوَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَهُوَ اَصْدَقُ الْحَكَمَاءِ حَيْثُ قَالَ وَتَسْرٰى
الْجِبَالُ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمْرُ مَر السَّحَابِ وَقَالَ بَلْ
هُم فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ . . . الخ
باری علمای تفسیر و حکماء از این گونه سخنان در باره
معنی آیات مزبوره فرموده اند که همه ناشی از تصورات
آنهاست و معنی حقیقی آیه مزبوره همان است که در
ایقان جلیل نازل شده هَذَا هُوَ الْحَقُّ وَ مَا بَعْدَ الْحَقِّ
اِلَّا الضَّلَالُ . (شرح موضوع حرکت جوهریه و اثبات
آن و مقصود اصلی از آن با این کتاب تناسب ندارد
ولهذا طالبان به اسفار صدر الدین جز سوم از سفر
اول و شرح منظومه حاج ملا هادی سبزواری و رساله "

حسینعلی را شید که به فارسی نوشته شده مراجعه فرمایند .)

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ أَسْتَكْبِرْتُمْ
فَفَرَحْنَا كَذِبًا وَفَقَرْنَا نَقْلُونَ

این آیه در سوره البقره قرآن مجید خطاب بیهود نازل شده که در مقام انکار رسالت حضرت رسول ص بر آمدند و لب به اعتراضات غیر وارده گشودند می فرمایند آیا هر زمان که برای شما پیغمبری از طرف خداوند بیاید و بر خلاف احواء و اوهام شما مطلبی بگوید شما را اعتراض می پیمائید و بعضی را تکذیب می کنید و بعضی را به قتل می رسانید ؟ چنانکه حضرت عیسی ع وقتی ظاهر شد و مردم یهود را به صراط مستقیم دعوت فرمود او را تکذیب کردید زیرا بر خلاف احکام تورات حکم سبّت را لغو فرمود باین معنی که به سبّت یهود بی اعتنائی میکرد و احترام او را مراعات نمی فرمود و امر ختنه را الفحشاء نمود و دستوراتی فرمود که مفاخر احواء و اوهام یهود بود اول او را تکذیب کردند و آخر هم او را به صلیب زدند و در دوره رسول الله نیز چون احکام قرآن را بر خلاف

معتقدات تقلیدی خود دیدند حضرتش را تکذیب کردند و بر حسب برخی روایات آن حضرت را با غذای مسموم می خواستند به قتل برسانند .

اگرچه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر

مختلف ذکر نموده اند

مقصود آیه مبارکه قرآن است که در سوره مائده نازل شده قوله تعالی : " وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ . . . " شرح این آیه و تفسیری که جمال کبریاء در باره آن فرموده اند در ذیل جمله " وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ " در این کتاب مندرج است .

جمال اقدس ایهی می فرمایند مقصود حق تعالی از این آیه " يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ . . . " الخ آن است که اشتباه یهود را آشکار فرماید ، یهود معتقد بودند که باب فیض مستمر الهی مسدود شده و بعد از موسی پیغمبری و بعد از تورات شریعتی جدید از طرف خدا نخواهد آمد و از این معنی تعبیر می کردند که يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ یعنی دست خدا بسته شده و قادر به ارسال رسول جدید

وانزال شریعت و کتاب جدید بعد از موسی و تورات نیست ، خداوند در جواب آنان فرموده " غَلَّتْ اَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ " یعنی بسته بساد دست یهود که چنین سخنی را می گویند نه چنین است دستهای خدا باز است و هر طور بخواهد حکم میفرماید .
 اما مفسرین و علمای اسلام در این باره سخنان دیگری گفته اند . در تفسیر منهج الصادقین که به تفسیر کبیر معروف است و ملا فتح الله کاشی آن را نوشته در ذیل آیه مزبوره چنین مسطور است قوله :

" . . . وَقَالَتِ الْيَهُودُ ، كَفَتْنَا بِمُوسَى وَآلِهِ مَا كُنَّا لِنُؤْتِيَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ " . . . و گفتند یهودان ، بدو الله مغلولوه دست خدای بسته است غَلَّتْ اَيْدِيهِمْ و بسط آن مجاز است از بخل و جود و اثبات ايد و غل یا بسط در آن مقصود نیست و لهذا مستعمل می شود در موضعی که ايد متصور نباشد و معنی مراد آنست که خدای بخیل است و چیزی بمانعی نهد و روزی را بر ما تنگ می سازد و گویند معنی آن است که خدای فقیر و درویش است كَقَوْلِهِ تَعَالَى سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ وَ نَزِدْ بِعِضٍ مِّنْ آيَاتِنَا لَعْنَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ عَذَابَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَشَدِيدٌ " . . . و به روایت دیگر یهود از روی کذب می گفتند که حق تعالی فرموده دستهای خود را از هم نگشایم تا پادشاهی

را بشما بدهم حق تعالی فرمود که " غَلَّتْ اَيْدِيهِمْ " بسته باد دستهای ایشان . . . " انتهى
 مفسرین دیگر مانند زمخشری صاحب کشاف و قاضی بیضاوی در تفسیر خود و فخر رازی در تفسیر کبیر خود و سایر مفسرین جمیعاً همین گونه سخنان و امثال آن را در باره تفسیر آیه " وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ " ذکر کرده اند و برای نمونه آنچه ذکر شد در این مقام کافی است .
 جمال اقدس ابهی در ایقان مبارک بعد از ذکر اختلاف اقوال علمای تفسیر در باره آیه مزبوره می فرماید ؛
 قوله تعالى :

" اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند و لکن بر مقصود ناظر شوید که می فرماید نه چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهایش مغلول و بسته شد و قادر نیست به ارسال رسولی بعد از موسی ملتفت این قول بی معنی شوید که چقدر از شریعه علم و دانش دور است و الیوم جمیع این مردم بامثال این مزخرفات مشغولند . . . الخ ، انتهى

.....

از لقاء الله تجلی الله باشد باید تصریح کنند که مقصودشان کدام تجلی است ؟ زیرا در اصطلاح انسان تجلی الله بدو قسم است تجلی عام و تجلی خاص . تجلی عام عبارت است از اینکه " همه اشیا محل و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند " و در ایقان مبارک در این خصوص فرموده اند قوله تعالی :

" ... آثار اشراق شمس مجلی در مرایای موجودات موجود و لایح است بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه می نماید که هیچ شیئی بی ظهور تجلی سلطان حقیقی موجود نه چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه می نماید که حاکی اند از ظهور و بروز آن نور معنوی ... و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی مدلل و مشعر است و ان من شیئی الا یسبح بحمده شاهدی است ناطق و کل شیئی احصیناه کتابا گواهی است صادق ... " انتهى

باری اگر مقصود از لقاء الله همین تجلی عام و جلوه نور وجود و فیض حضرت یزدان باشد که برای همه موجودات ثابت و محقق و در همین دنیا موجود و معین است دیگر اختصاص به روز قیامت نخواهد داشت با آنکه گفته اند که لقاء الله تجلی الله است در قیامت و واضح شد که

اگر گویند تجلی عام مقصود است

جمال کبریا در ایقان مبارک در ضمن بحث لقاء الله فرموده اند که مقصود از لقاء الله که در قرآن مجید بشارت فرموده همانا لقای مظهر امرالله و عرفان آن حضرت است ، هرکس او را شناخت خدا را شناخته و هرکس به لقای او فائز شد به لقای الهی فائز شده و شرح این موضوع به تفصیل در ذیل لقاء الله در این کتاب مندرج است ، در زیارت نامه هم نازل شده " اشهد بان من عرفك فقد عرف الله و من فاز بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ ... "

ولکن در تفسیرین اسلام و علماء و عرفاء و صوفیاء مسلمین در باره لقاء الله سخن به اختلاف است که در ذیل لقاء الله در این کتاب قسمتی از آن اقوال مندرج است . جمعی از صوفیه و عرفای کاملین گویند که مقصود از لقاء الله که در قرآن تصریح شده همانا تجلی الهی است که از آن بِلِقَاءِ اللَّهِ تعبیر شده ، جمال قدم جل اسماء الاعظم پس از ذکر این موضوع می فرمایند که اگر مقصود

تجلی عام در همین دار وجود جسمانی هم حاصل است و احتیاجی بشرط و قید قیامت ندارد .
 و اگر مقصودشان از تجلی الله تجلی خاص است اگر رتبه فیض اقدس را گویند که کسی را به آن رتبه و مقام راه نیست تا به لقاء الله در رتبه غیب ذات فائز شود زیرا عرفان ذات غیب و لقای حضرت غیب الغیوب در رتبه ذات ممتنع و محال است و اگر مقصودشان رتبه فیض مقدس است بدیهی است که باید در عالم خلق باشد و البته مقصود از عالم خلق ظهور و بروز تجلی الهی در عالم خلق است که عالم اول ما خلق الله باشد و این مقام مختص به انبیا و مظاهر مقدسه الهیه است که لقای آنان لقاء الله و عرفانشان عرفان الله است و این همان است که معنی واقعی و حقیقی لقاء الله می باشد .

و اگر غیر از این معنی ، مطلب دیگری در باره لقاء الله ذکر شود بشرحی که قبلاً نوشته شد بجائی نمی رسد و نقض غرض حاصل میشود و لهذا در ایقان شریف بعد از ذکر مطالب مزبوره میفرمایند قوله تعالی :

" معرفت مبدا " و وصول با و حاصل نمیشود مگر به معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل میشود و از علمشان علم الله

و از وجهشان وجه الله . . . الخ
 برای تفصیل به ذیل فیض اقدس و فیض مقدس مراجعه شود .

الْأَلْعَنَةُ لِلَّهِ . . .

آیه مبارکه قرآنی است ، مضمون آن است که میفرماید آگاه باشید ای مردم که لعنت و نفرین خداوند همواره بر مردم ستمکار وارد شده و می شود . به سوره الاعراف و سوره هود مراجعه شود .

إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَنْفَطَحُوا بِكَلِمَةِ اللَّهِ

این بیان جمال مبارک است که می فرمایند حضرت ابراهیم ظاهر شدند و مردم را به حق و حقیقت دعوت فرمودند ولی مردم غافل هدایت نشدند مگر عده ای که به تمام و کمال از همه جا و همه چیز منقطع شدند و به خداوند توجه نمودند و به مساعدت و وبال قوی یقین و اطمینان بجایگاه بلندی پرواز کردند که خداوند منان

آن جایگاه رفیع را از محیط ادراک عالمان بالاتر و برتر قرار داده است .

الْأَلْعَنَةُ اللَّهُ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

این آیه در سوره اعراف آیه ۴۳ و نیز در سوره هود نازل شده " الا لعنة الله على الظالمين " یعنی لعنت و نفرین خداوند برستمگاران است . این آیه را جمال قدم جل جلاله در ایقان در ضمن بحث سلطنت معنویّه آنجا که ذکر حضرت سید الشهداء ع را فرموده و مصائب آن حضرت را اشاره می فرمایند ذکر فرموده اند .

الْأُنْسَانُ سِرِّي وَأَناسِرُهُ

این جمله از احادیث قدسیه است که خداوند منان به حضرت رسول الله الهام فرمودند علمای اسلام احادیث قدسیه را جمع آوری فرموده اند و از جمله در نزد نگارنده کتابی است از تألیفات علامه محمد مدنی بنام کتاب " احافات السنیه فی الاحادیث القدسیه " که

احادیث قدسیه را با حروف تهجی مرتب داشته است و حدیث عنوان از احادیث قدسیه است که درباره عظمت مقام انسان ذکر فرموده است ، در سایر احادیث قدسیه نیز درباره عظمت مقام انسان بسیار وارد شده و در احادیث ائمه اطهار نیز در این خصوص بسیار است از جمله حدیث مروی از حضرت صادق ع است که می فرماید " ان الصورة الإنسانية أكبر حجة الله على خلقه وهي الكتاب السني كتبه بيده وهي الهيكل الذي بناه بحكمته وهي مجموع صور العالمين وهي المختصر من العلوم في اللوح المحفوظ وهي الشاهد على كل غائب وهي الحجة على كل لجاجد وهي الطريق المستقيم الى كل خير وهي الصراط المعدود بين الجنة والنار . و این حدیث را علامه کاشانی در کلمات مکتونه روایت فرموده است .

الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ

إِلَيْهِ راجِعُونَ

این آیه در قرآن مجید سوره بقره نازل شده در وصف اصحاب یقین و اهل ایمان می فرماید که مؤمنین واقعاً آنها هستند که به لقای حضرت پروردگار معتقدند و

می دانند که بسوی خداوند خود مراجعت خواهند کرد .
این آیه را جمال کبریاء در ضمن بحث از لقاء الله و معنی
حقیقی آن استشهاد فرموده اند . برای اطلاع به ذیل
لقاء الله و ذیل وَالَّذِينَ كَفَرُوا . . . در این کتاب مراجعه
شود .

الْم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ

این آیه مبارکه در آغاز سوره عنکبوت در قرآن مجید
نازل شده است و مضمون جریبان امتحانات الهیه در هر
عصر و زمان است می فرماید ای محمد رسول الله آیا
مردم خیال می کنند که به صرف اظهار ایمان ما آنها
را به حال خود می گذاریم و در معرض امتحان و افتتان
قرار نمی دهیم ؟ یعنی البته پس از حصول ایمان دوره
امتحانات شدید پیش می آید تا به فرموده جمال قیدم
در ایقان مبارک " نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از
باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خارا از گل
ممتاز و معلوم شود . " انتهى

برای تفصیل بیشتر به ذیل " امتحانات الهیه . . . " مراجعه
شود .

اللَّهُ الَّذِي فَلَقَ لَكُمُ الْبَحْرَ . . .

وقتی که حضرت رسول ص این صوری را برای قضاوت
و حکمیت در مسئله تحریف تورات نسبت به حکم رجم که
حد زانی محصن بود دعوت فرمودند در آغاز این صوریها
را سوگندها دادند که در گفتار خود راه صدق و راستی
پوید از جمله سوگندها این بود که فرمود تو را سوگند
می دهم بخدائی که دریا را برای شما از هم شکافت . . .
داستان شکافته شدن دریا برای قوم موسی ع و عبور بنی
اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعون و لشکریانش در دریا
در قرآن مجید مکرر نازل شده ، از جمله در سوره البقره
آیه ۴۷ می فرماید : " وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ
أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ "

یعنی ای بنی اسرائیل یاد کنید آن وقتی را که این نعمت
را به شما دادیم که آب دریا را از هم جدا کردیم پس نجات
دادیم شما را و غرق کردیم آل فرعون را و شما نظر میکردید

و در سوره طه میفرماید " فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ " یعنی فرعون و لشکریانش بنی اسرائیل را تعقیب کردند و در دریا غرق شدند و از این قبیل در قرآن مجید مکرر نازل شده است ، مفسرین مسلمین و علمای یهود و مسیحی همه وقوع این مسئله را به ظاهر حمل کرده و می گویند که خداوند به موسی امر کرد که دریا را با عصای خود بزند و دریا از دو طرف بلند شد و از هم شکافت و بنی اسرائیل از آن عبور کردند و بعد که فرعون آمد دریا همانطور باقی بود و فرعون و لشکریانش وارد دریا شدند و ناگهان دریا بهم آمد و همه غرق شدند . در سفر خروج تورات هم واقعه همین طور ذکر شده است ، در فقره شانزدهم از باب چهاردهم سفر خروج میفرماید : " خداوند به موسی گفت . . . عصای خود را برافراز و دست خود را بر دریا دراز کرده آن را منسحق کن تا بنی اسرائیل از میان دریا بر خشکی راه برشوند . . پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را بباد شرقی شدید تمامی آن شب برگردانید دریا را خشک ساخت و آب منسحق گردید و بنی اسرائیل از میان دریا بر خشکی می رفتند و آب ها برای ایشان بر راست و چپ دیوار بود . . الخ

مفسرین کتاب مقدس و علمای تفسیر قرآن در این بساره سخن بسیار گفته اند و اغلب به ظاهر حمل کرده اند . مرحوم سید احمد خان کبیر مصلح شهیر هندی در تفسیر القرآن خود در ذیل آیات سوره بقره که راجع به بنی اسرائیل است شرحی در باره وقایع عظیمه منسوبه به حضرت موسی ع ذکر کرده و همه را جرح و تعدیل فرموده و از صورت عجیب و غریبی که مفسرین اسلام بآن وقایع داده اند بیرون آورده است ، من در اینجا قسمت های را از تفسیر سید احمد خان کبیر نقل می کنم ، چند جلد از این تفسیر در این اواخر توسط فخر داعی گیلانی مرحوم بفارسی سلیس ترجمه و طبع شده ولی بقیه آن منتشر نشد و علت آن مخالفت علمای شیعه با نشر و طبع آن بود بهر حال در مجلد اول در باره انشقاق بحر برای بنی اسرائیل چنین فرموده است قوله :

" از جمله وقایعی که از حضرت موسی در این مقام یاد در این سوره ذکر شده یکی واقعه عبور از دریا و غرق شدن فرعون است که قابل ملاحظه می باشد ، اولاً مردم در اینجا به اشتباه رفته چنین تصور کرده اند که حضرت موسی از رود نیل عبور کرده و حال آنکه این طور نبوده بلکه عبورش از یک شعبه بحر احمر بوده است نه رود نیل ، باری مفسرین عبور

حضرت موسی را از رود نیل و غرق شدن فرعون را معجزه‌ای
 بر خلاف قانون طبیعت یا قدرت دانسته و در بیان
 آن می گویند که موسی با عصای خود دریا را نواخته و
 آن شکافته شد و آب از دو طرف مانند دیوار یا کوهی
 راست ایستاده راهی خشک از وسط آب پیدا شده موسی
 با تمام بنی اسرائیل از آن عبور کرده گذشتند ولی وقتی
 که نوبت به فرعون رسید و خواست با اتباع و جنودش
 از همان راه عبور کنند که دریا بهم آمده همگی غرق شدند
 اگر این واقعه در حقیقت بر خلاف ناموس طبیعت واقع
 شده بود هرآینه خدای تعالی آب دریا را مانند زمین
 سخت میکرد تا موسی از آن عبور کند و اینکه از وسط آب
 راه خشکی بیرون آورده خود دلیلی است که برخلاف ناموس
 نامبرده چیزی واقع نشده بود مفسرین شرحی که در این
 باب نگاشته و مطالبی که ذکر کرده اند حتی از الفاظ
 قرآن هم نمی توان درآورد راجع به باز شدن راه در دریا
 در قرآن مجید در سه جا ذکر آن آمده است اول در سوره
 بقره آنجا که فرموده "إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ" دوم در سوره
 شعراء آنجا که فرموده "أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ
 بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فَرَقٍ كَالطُّوبَى الْعَظِيمِ"
 سوم در سوره طه بدین قرار که "فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ

أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فَرَقٍ كَالطُّوبَى الْعَظِيمِ"
 اول چنانکه ملاحظه می شود يك چنین لفظی نیست که
 بشود این معنی را یعنی جدا شدن یا درهم شکافتن
 دریا را بر خلاف قانون قدرت از آن درآورد در آیه
 دوم عبارات و الفاظی که به نظر می رسد همانها دار
 و ندار تمام بیانات مفسرین ما در این موضوع میباشند از
 جمله یکی "أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ" است که آن را چنین
 معنی می کنند که به موسی گفت دریا را با عصای خود
 بزَن چنانکه موسی عصا زد و دریا عقب رفت یا از هم شکافت
 و یا کف زمین دریا باز شده ظاهر گردید
 بعد از آن که این نظریه را رد می کند و بقواعد نحوی
 استدلال می نماید بالاخره چنین می فرماید : روح قضیه
 آن است که یهود قائل باین بوده که از عصای حضرت
 موسی دریا شکافته شد و زمین نمودار گردید و نیز از زدن
 عصا آب از سنگ بیرون آمد علمای ما که در تفاسیر خود
 در بیان قصص بنی اسرائیل تورات و تفاسیر آن را در نظر
 داشته اند بیاناتشان را اغلب آب و تاب داده موافق
 با روایات یهود می کردند لذا در این مورد هم
 معنی ضرب را زدن گرفتند و يك معجزه ساده و طبیعی
 حضرت موسی را شاخ و برگ داده آن را برخلاف

قانون طبیعت یا قدرت جلوه دادند ولی باید دانست که ضرب در اینجا به معنی زدن نیست بلکه معنی آن حرکت کردن یا رفتن بعُسرَت است چنانکه عرب می گوید ضَرْبٌ فِي الْأَرْضِ یعنی حرکت کرد در زمین یا بعُسرَت رَفَت . در خود قرآن مجید آمده است وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ . . . الی قوله "خدا به حضرت موسی فرمود که به کمک عصای خودت در دریا حرکت کن و برو و آن شکافته یا باز شده یعنی پایاب می شود . . . " الی قوله "خداوند موسی و تمام بنی اسرائیل را بواسطه پایاب شدن دریا از جنگالِ قُرْعُونَ نجات بخشید و برعکس فرعون وقتی که خواست از آن محل پایاب عبور کند آب پُر شده بود و لذا خود و تمام لشکریانش غرق گردیدند . . . " الی قوله "زمانی که بنی اسرائیل در مصر اقامت داشتند و فرعون پادشاه آنجا بود پای تخت وی در آن زمان در رامسیس بوده است طَرَفِ چپ آن به فاصله کمی رود نیل واقع شده و طرف راست یعنی جانب شرق به فاصله سه منزل شعبه بزرگ بحر احمر بوده است و حضرت موسی بنی اسرائیل را از شهر رامسیس حرکت داده منزل اول در سُكُوت بسر برده منزل دوم اینتام و منزل سوم آنها قها حیروت بوده است که در کنار شعبه بزرگ چپ بحر احمر یعنی جانب غرب و نقطه آخر شعبه

مزبور واقع شده بود فرعون وقتی که با لشکریان خود بنی اسرائیل را تعقیب نمود حضرت موسی با بنی اسرائیل از میان نقطه مزبور یعنی نُوكِ شعبه بزرگ بحر احمر . . . عبور نموده و بان طرف رفته بود و چنین معلوم میشود که در آن وقت بسبب جزر و مدّی که همیشه در دریا هست بعضی اوقات آن موضع يك زمین خشک ظاهر گردیده و وقت دیگر پایاب و قابل عبور می شده است چنانکه آیه مبارکه سوره دُخَانُ هم صریح است در آنچه گفتیم که می فرماید " وَاتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا " و مطالب آیه آن است که برو و اگداز دریا را در حالی که ساکن و فرود آمده است صبح که شد فرعون دید بنی اسرائیل از دریا عبور کردند او هم آنها را تعقیب نموده آراه های جنگی و سواره و پیاده را از راه غلط به دریا انداخته در صورتی که هنگام مَدّ رسیده و موقع پُر شدن آب بوده است چنانکه مطابق ترتیب معمول دقیقه به دقیقه آب زیاد شده تا اینکه بالا آمده و فرعون و تمام لشکریانش را غرق نمود ، علمای اسلام که از چندین قرن بحر احمر و شعبه ای را که بنی اسرائیل از آن عبور کرده بودند بغایت عمیق و دریائی قهار دیده و هیچ در مخیله آنها هم نمی گذشته که این نقطه در يك زمانی بواسطه جزر و مدّ دریا پایاب و قابل عبور شده باشد لذا

الفاظ و عبارات قرآن را که بطور صاف و صریح دلالت بر این معنی که گفتیم می کرد ناچار آنها را از معانی خود خارج ساخته این واقعه را واقعه ای بس عجیب و غریب و خارق قانون قدرت قرار دادند . . . " الی قوله : بحر احمر در آن زمان مثل امروز یا از دوازده قری که علمای ما آن را دیده اند دریای عظیم و قهاری نبوده است از تصور این وضع بحر احمر یقین حاصل میشود که موضعی که بنی اسرائیل از آن موضع عبور کردند بواسطه جزر و مد شبها پایاب و روزها عمیق و غیر قابل عبور می شد . . . "

در اینجا نقشه بحر احمر را از جغرافیای بطلمیوس که در نزد مؤلف موجود بوده نقل کرده و در اطراف این موضوع سخن بسیار گفته و اسامی جزیره هائی که در آن ایام قدیم در بحر احمر موجود بوده یکایک از جغرافیای بطلمیوس نقل فرموده است تا اینکه می گوید : " . . . بطلمیوس که جغرافیا نوشته و او را گلا دیس تالی می گویند در ماه دوم مسیحی می زیسته است پس تا دو هزار و هفتصد سال بعد از عبور بنی اسرائیل از شعبه دریای نامبرده این جزائر (جزائر سی گانه بحر احمر) موجود بوده اند این مرد یعنی بطلمیوس یونانی بود ولی در مصر سکونت داشته است و لذا آنچه راجع به بحر احمر نوشته زیاد قابل

اعتبار می باشد پوشیده نیست که جزیره در دریای مدت ها می گذرد تا اینکه پیدا میشود و بعد در یک زمانی از علل و اسبابی که شرح آن در علم زمین شناسی ذکر شده دفعه به زمین نشسته همان مواضع و نقاطی که مردم در یک وقت سکونت داشته اند و یا جاهائی که پایاب بوده مردم عبور می کردند همان جاها وقت دیگر فرسخ ها دریائی عمیق می گردد و همین طور بعد از زمان بطلمیوس در یک وقتی این جزایر هم که در بحر احمر بودند ناپدید شده و امروز دریای بزرگ و قهار بنظر ما می رسد اما در عهد حضرت موسی اینطور نبوده است . . .

حالت پایاب بودن این نقطه دریا بر حضرت موسی مکشوف بوده است و بهمین جهت هم این راه را اختیار نموده زیرا آن طرف دریا یک چنین جنگل و کوههائی وجود داشته که در آنجا برای فرعون لشکر بردن و تعقیب بنی اسرائیل غیر ممکن بوده است . " انتهى

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ . . .

این آیه مبارکه در قرآن مجید سوره نور نازل شده و خداوند را نور آسمان و زمین خوانده است یعنی

ممکنات را که در کتب ظلمت عدم بودند خداوند منان
به عرصه وجود آورد و همه ممکنات مظلومه معدومه از نور
وجود الهی قدم به عرصه شهود گذاشتند .

الوهیت

مقصود ذات غیب منیع لا یدرک است که مستجمع جمیع
صفات کمالیه است و مظاهر مقدسه الهیه قائم مقام آن ذات
مقدس در عالم امر و خلق هستند ادراک حقیقت الوهیت
برای احدی در عالم ممکن نبوده و نیست ، بشرحی که
در مفاوضات به تفصیل شرح فرموده اند و در کتاب ایتقان
و سایر الواح مبارکه نیز در این باره آیات بسیار نازل
شده است ، از جمله در لوح حمد مقدس از قلم اعلی
چنین نازل شده قوله تعالی :
” حمد مقدس از عرفان ممکنات و منزله از ادراک مدرکات
ملیک عزیزی مثالی را سزااست که لم یزل مقدس از ذکر
دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ما سوی خواهد
بود احدی بسماوات ذکرش کما هو ینبغی ارتقاء نجسته
و نفس به معارج و صفش علی ما هو علیه عروج ننموده . .
چه بلند است بدایع ظهورات عز سلطنت او که جمیع

آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم
صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شعونات قدرت بالغه
او که جمیع آنچه خلق شده از اول الا اول الی آخر لا آخر
از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود
هیاکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر
صفات در طور تقدیس رب ادنی بر لسان . . . عرفان
عرفاء و یلوع بلغاء و وصف فصحاء جمیع به خلق او را جمع
بوده و خواهد بود ، صد هزار موسی در طور طلب به ندای
لن ترانی منصیق و صد هزار روح القدس در سماء قرب
از اصغای کلمه لن تعرفنی مضطرب ، لم یزل بعلو تقدیس
و تنزیه در ممکن ذات مقدس خود بوده و لایزال بسموات
تعنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود متعارجان
سماء قرب عرفانن جز بشر منزل خیرت نرسیده اند و قاصدا
حرم قرب و وصالش جز به وادی عجز و حسرت قدم
نگذارده اند چه قدر متحیر است این ذره لاشیئی از تعمق
در غمات لجه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر
در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم به بصیر
در آئی بصیر خود را نبیند چگونه تو را ببیند و اگر گویم به
قلب ادراک شوی قلب عارف به مقامات تجلی در خود
نشده چگونه تو را عارف شود اگر گویم معروفی تو مقدس از

عرفان موجودات بوده ای و اگر بگویم غیر معروفی تو
 مشهورتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی . . . ساحت
 جلال قدست از عرفان غیر مقدس بوده و بساط اجمال
 انست از ادراک ما سوی منزّه خواهد بود به کینونت
 خود معروفی و بذاتیت خود موصوف و چقدر از هیاکل
 عز احدیه که در بیدای هجر و فراق جان باخته اند و چه
 مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهسود
 مبهوت گشته اند بسا عشاق با کمال طلب و اشتیاق از
 شعله ملتهبه نار فراق محترق شده و چه بسیار از احرار
 که بر جای وصلت جان داده اند نه ناله و حنین عاشقین
 بساحت قدست رسد و نه صیحه و ندبه قاصدین و
 مشتاقین به مقام قربت در آید . . . الخ ، انتهى
 در سایر الواح مبارکه نیز از این مسئله مهمه بسیار شرح
 و تفصیل ذکر فرموده اند .

أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا

این جمله از فرمایشات حضرت رسول الله ص است
 که در تفسیر آیه مبارکه قرآنیه فرموده است و در کتب تفسیر
 مضبوط گردیده ، علامه مجلسی ره در مجلد هفتم بحار

الانوار در باب " انهم ع من نور واحد " از کتاب ریاض
 الجنان فضل الله بن محمود الفایسی روایت کرده عن
 انس بن مالک قال بیننا رسول الله ص صلی صلاه الفجر
 ثم استوی فی محرابه کالبدر فی تمامه فقلنا یا رسول الله
 ان رأیت ان تفسر لنا هذه الاية قوله تعالى اولئك الذين
 انعم الله عليهم من النبيين والشهداء والصدّيقين
 والصالحين فقال النبي ص أما النبيون فأنا وأما
 الصّدّيقون فعلي بن أبي طالب وأما الشهداء فعمس
 حمزة وأما الصالحون فأبنتي فاطمة ولداها الحسن
 والحسين . . . الخ آخر الحديث .

یعنی انس بن مالک گفت که روزی حضرت رسول ص نماز
 صبح را ادا فرمود و در محراب عبادت قرار گرفت و رخسار
 مانند ماه تمام می درخشید عرض کردیم یا رسول الله
 آیا ممکن است تفسیر این آیه مبارکه را برای ما بیانی
 فرمائی که خداوند در قرآن فرموده است . . . آنان
 نفوس هستند که خداوند نعمت خود را به آنان مبدول
 داشته یعنی آنانرا با پیغمبران و شهیدان و صدیقان
 و صالحین مانوس فرموده است مقصود از این جمله کیست
 پیغمبر فرمود اما مقصود از نبیون من هستم و مقصود از
 صدیقون حضرت علی بن ابی طالب است ، از شهداء

مقصود عموی من حمزه است و مقصود از صالحون دختر
من فاطمه و دو فرزندش حسن و حسین هستند . . . تا
آخر حدیث .

و نیز در مجلد هفتم در باب "انهم الصديقون والشهداء
والصالحون" حدیثی روایت فرموده قوله *ره* من يطع الله
والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين
والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا
قال النبيين رسول الله والصديقين علي *رع* والشهداء
الحسن والحسين والصالحين الائمة *رع* وحسن اولئك
رفيقا القائم من آل محمد *رع* یعنی مقصود از نبیین درآیه
مبارکه حضرت رسول است و مقصود از صدیقین علی علیه
السلام است و مقصود از شهداء حسن و حسین *رع* هستند
و مقصود از صالحین ائمه علیهم السلام مقصود از حسن
اولئك رفيقا قائم آل محمد است .

و نیز علامه مجلسی در همین مجلد هفتم بحار الانوار در
ضمن همین باب از شیخ طوسی روایت کرده که در کتاب
مصباح الانوار از انس بن مالک روایت فرموده که گفت *صلی*
بنا رسول الله في بعض الأيام صلاة الفجر ثم أقبل علينا
بوجهه الكريم فقلت له يا رسول الله أرايت أن تغسركنا
قوله *تغ* اولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين *ون*

والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا
فقال *ص* أما النبيون فانا وأما الصديقون فأخي علي *ع*
وأما الشهداء فعمي حمزة وأما الصالحون فأبنتي فاطمة
وأولادها الحسن والحسين *ع* إلى آخر الحديث .

از این قبیل احادیث در مجلد هفتم در تفسیر آیه مزبوره
بسیار نقل شده است . حضرت شیخ اجل احمد احسائی
ره در کتاب شرح زیارة در ذیل جمله زیارت جامعه
کبیره که فرموده "سلالة النبيين" این حدیث را روایت
فرموده است محمد بن سلیمان گفت شنیدم که حضرت ابو
عبدالله جعفر الصادق *ع* به ابا بصیر فرمودند یا ابا محمد
لقد ذكركم الله في كتابه فقال فاولئك مع الذين انعم الله
عليهم من النبيين والصديقين . . . الخ بعد فرمودند
"فرسول الله في الآية النبيون ونحن في هذا الموضع
الصديقون والشهداء وأنتم الصالحون . . . الخ

فرمودند مقصود از نبیون درآیه مبارکه حضرت رسول *ص*
است و مقصود از صدیقین و شهداء در اینجا ما اهل
بیت هستیم و مقصود از صالحین شماها هستید . الخ
و بعد حضرت شیخ احسائی در دنباله این حدیث همان
حدیث انس بن مالک را که قبلاً از بحار الانوار نقل کردم
بعینه نقل فرموده است و حدیث دیگری هم نیز به همین

مضمون از تفسیر علی بن ابراهیم نقل فرموده است ، برای اطلاع بشرح الزیارة حضرت شیخ مرحوم مراجعه فرمائید .
 مرحوم شیخ یوسف بحرانی ره در کتاب انیس الخاطرو جلیس المسافر که به کسکول بحرانی معروف است در صفحه ۹۲ - ۹۳ طبع بمبئی حدیث محمد بن سلیمان را که حضرت شیخ بحرینی احسانی در شرح الزیارة نقل کرده است بتعامه از کتاب کافی ثقة الاسلام کلینی نقل کرده است این حدیث بسیار مفصل است و حضرت صادق ع به ابا بصیر درباره مناقب شیعه واقعی مطالبی می فرماید تا میرسد به اینجا که می فرماید يَا اَبَا مُحَمَّدٍ لَقَدْ ذَكَرَكَمُ اللّٰهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ اَوْلٰئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّيْنَ وَ الصِّدِّيقِيْنَ . . . الخ

که از قبل نقل کردم و در اینجا حضرت صادق ع نبیین را به رسول الله ص تفسیر میفرمایند . مرحوم محسن فیض کاشانی ره در کتاب تفسیر صافی در ذیل تفسیر آیه مبارکه اَوْلٰئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّيْنَ وَ الصِّدِّيقِيْنَ " در احادیث مزبوره را جمعاً نقل فرموده است و این آیه مبارکه در قرآن مجید در سوره النساء نازل شده است . (آیه ۷۱)

.....

امامی بیان ابن انسان قد جلس

عن مبین القدرة والقوة

این بیان مبارک حضرت مسیح است که در مجلس استنطاق فرمود به شرحی که جمال قدم جل کبریائه به تفصیل در ایقان شریف نقل فرموده اند و در این مقام احتیاج به ذکر نیست و شرح داستان استنطاق حضرت مسیح در حضور علما و رؤسای یهود در انجیل متی فصل ۲۶ فقره ۶۴ بیعد مسطور است که فرمودند : " بعد از آن پسر انسان را خواهید دید که در دست راست قدرت نشسته . . . الخ ، انتهى

امامت

امامت در لغت به معنی پیشوایی است و در اصطلاح مخصوص شیعه امامیه مقام وصایت جانشینی رسول الله ص پیغمبر اسلام است و این مقام به عقیده شیعه امامیه مخصوص است به حضرت علی بن ابیطالب و فرزندان آن حضرت که از نسل سید الشهداء حسین بن علی ع باشند ، شیعه

اثنی عشری می گویند که بعد از حضرت رسول ص خلافت
 بلا فصل به حضرت امیر رسید و بعد از آن حضرت بر
 حَسَب وصیتش به پسرش حَسَن مُجْتَبی خلافت منتقل شد
 و پس از آن حضرت برادرش حُسَین بن عَلی ع خلافت را
 عهده دار بود و بعد از آن رتبه امامت و وصایت در نسل
 سید الشهداء یکی پس از دیگری تحقق داشت تا نوبت
 به حَسَن عسکری امام یازدهم رسید و پس از آن حضرت
 می گویند که فرزندش محمد غیبی اختیار فرمود ، اول -
 غیبت صغری که هفتاد سال طول کشید و ثانی غیبت
 کبری که هنوز هم ادامه دارد و در باره آن حضرت که
 می گویند غایب است داستان ها دارند و نفوس بسیار
 می گویند که در شهرهای ماورای جبل قاف به دیدار آن
 حضرت و اولاد او رسیده اند و می گویند در آن طرف دنیا
 هزاران شهر موجود است و در هر شهری یکی از فرزندان
 محمد بن الحسن مهدی موعود سلطنت دارد و اسامی
 آنها را هم نوشته اند و گویند مردم آن بلاد همه شیعه
 هستند و امور عجیبه در آنجا اتفاق می افتد و همه
 منتظرند که روزی فرا رسد تا حُجّه بن الحسن آشکار شود
 شرح این مسائل در بحار الانوار مجلد سیزدهم که به
 مجلد غیبت معروف است و در کتب غیبت که علمای شیعه

نوشته اند به تفصیل مندرج است و در قرن اخیر مرحوم
 مُحَدِّث نوری حاج میرزا حسین در این باره کتابها نوشته
 است مانند نَجْم الثاقب و جَنَّة المأوی و امثال آن که
 حاوی همه این مسائل و معتقدات شیعه اثنی عشری
 است ، کتاب کمال الدین و تمام النعمه صدوق نیز شامل
 این مطالب است و این کتابها بسیار عجیب و خواندنی
 است و لکن اهل سنت منکر وجود مهدی مزبور هستند و
 در کتب خود به عقاید مذکوره شیعه اثنی عشریه طعن ها
 زده اند از جمله این حَجَر صاحب صواعق المحرقة گفته :

مَا أَنْ لِلسَّرْدَابِ أَنْ يَلِدَ الَّذِي

سَمِيَتْهُ بِزَعْمِكُمْ إِنْسَانًا

فَعَلَى عُقُولِكُمُ الْعَفَاءُ فَإِنَّكُمْ

ثَلَّثْتُمُ الْعَنْقَاءَ وَالْفَيْلَانَا

و از جمله تعریبی لطیفی است که یکی از علمای سنن
 در شعر گفته و علامه خوانساری آن را در روضات الجنات
 در مقامی به مناسبت نقل فرموده است و آن اینست :

لَمْ يَفِي لَهُ مِنْ نَوْمِهِ فَسَوْقَ الْخُصْبِي

طُولُ الْمَدَى بِمِثْلِ الْعَلِيلِ النَّائِمِ

طَمَعُ الْغَوَانِي فَبِي أَنْتِظَارِ قِيَامِهِ

طَمَعُ الرَّوَافِضِ فِي قِيَامِ الْقَائِمِ

باری مسأله امامت در نظر شیعه آن بود که نوشتم ولسی
 اهل سنت و جماعت به امامت ائمه اطهار ع بطوری که
 شیعه می گویند معتقد نیستند و آنان را مُفْتَرَضِ الطاعه
 و معصوم و خلیفه و وصی پیغمبر نمی دانند بلکه خلافت
 را در اول مخصوص خلفای اربعه راشدین می دانند و پس
 از آنها به امامت ائمه شیعه عقیده ندارند بلی کلمه امام
 در نزد اهل سنت مُصْطَلَح است ولی اطلاق به ائمه
 اربعه می شود که هر کدام پیشوای فرقه ای از اهل سنت
 هستند بقرار ذیل :

اول امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت .

دوم امام شافعی پیشوای شافعیه .

سوم امام احمد حنبل ،

و چهارم امام مالک ، و اینها را ائمه اربعه می گویند .

در کتاب ریحانه الادب مدرّس تبریزی علیه الرحمه در ذیل
 کلمه " ائمه اربعه " چنین مسطور است قوله :

" ائمه اربعه به اصطلاح اهل سنت و جماعت عبارت
 از چهار تن مؤسس مذاهب چهارگانه فروعیه ایشان
 می باشند که نعمان بن ثابت و احمد بن محمد بن حنبل
 و سومی بعنوان شافعی مذکورند و اما چهارمی عبارت از
 ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک است . . .

کتاب العوّطاء فی الفقه الاحمدی که اساس مذهب مالکی
 است و یکی از صحاح سته اهل سنت است از همین مالک
 است . . . گویند مالک سه سال در شکم مادرش ماند و

این از کرامات او محسوب است . . . " انتهى

کلمه امام تعبیرات دیگر نیز دارد در لغت معانی متعدده
 برای امام نوشته اند و آن را مرحوم ابوالفضائل در کتاب
 الفرائد در بحث رسول و امام که مورد اعتراض شیخ الاسلام
 تغلیس بود مشروحاً نگاشته اند مراجعه شود .

مرحوم مدرّس تبریزی در جلد اول ریحانه الادب در ذیل
 کلمه امام چنین فرموده است قوله :

" امام به عربی رئیس و پیشوا و مُقْتَدی و بهمین جهت علاوه
 بر دوازده امام معصوم عالی مقام ارواح العالمین لهم الفداء
 در بعضی از اکابر نیز مُصْطَلَح گردیده " انتهى

و این نفوس مانند امام الائمه سیرافی و امام اعظم ابو
 حنیفه و امام بخاری محمد بن اسمعیل صاحب صحیح بخاری
 و امام ثعلبی و امام جوینی معروف به امام الحرمین و امام
 رازی محمد بن عمر معروف به فخر رازی و مشهور به امام
 المشککین و امام غزالی حجة الاسلام و امام المحدثین احمد
 بن حنبل و عده دیگر از مشاهیر که ملقب به امام بوده اند
 و شرح حالشان در کتب تواریخ و سیر و رجال ثبت است

و در نامه دانشوران ناصری و رؤضات الجنات خوانساری و لغت نامه دهخدا و ریحانه الادب مدرس تبریزی و امثالها می توان یافت .

مرحوم شیخ عباس محدث قمی هم چند کتاب در ترجمه احوال ائمه و مشاهیر نوشته است که مطبوع و منتشر است مانند هدیه الاحباب و فوائد الرضویه و منتهی الامال و تتمه المنتهی و غیرها که در دسترس همه قرار دارد و در کتب و رسائل علماء و محدثین به لفظ ائمه ثلاثه نیز بر می خوریم و بر حسب تصریح صاحب ریحانه الادب - مقصود از ائمه ثلاثه محمد و ابو یوسف و ابو حنیفه است و لفظ امام که بطور اطلاق در کتب تفسیر و اصول و کلام ذکر میشود همه جا مقصود امام فخر رازی است در کتب اهل سنت ابو حنیفه و ابو یوسف را شیخین می گویند .

(و شیخین در اصطلاح مسلمین سنی و شیعه به ابو بکر و عمر هم اطلاق میشود) و نیز در کتب اهل سنت از ابو حنیفه و محمد به طرفین تعبیر کرده اند و لقب صاحبین مقصود ابو یوسف و محمد است (ریحانه الادب جلد اول) در قرآن مجید کلمه امام در موارد متعدده استعمال شده است از این قرار :

ابراهیم خلیل را امام خوانده " اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا "

تورات را امام خوانده ، " کِتَابُ مُوسَى اِمَامًا وَرَحْمَةً " پیشوایان اهل ضلال را امام خوانده ، " وَجَعَلْنَا هُمْ اِئِمَّةً یَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ " امام به معنی پیشوا و مقتدی ، " وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِیْنَ اِمَامًا " . ندعوا کُلُّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ . . . و از این قبیل در قرآن مجید نازل شده و اما اصطلاح خاص شیعه به هیچ وجه در قرآن مجید بمعنی خاص که شیعیان می گویند استعمال نشده است و آن صرف اصطلاح خاص شیعه است که امام را وصی رسول می دانند و مروج احکام قرآن و اسلام می شمارند ولی در قرآن مجید به حضرت ابراهیم با آنکه از رسولان اولوالعزم بوده امام اطلاق فرموده که جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا ولی شیعه امام را به رسول صاحب شریعت اطلاق نمی کنند در کتب شیعه برای ائمه اطهار عَلَیْهِمُ السَّلَام اوصاف و خصائص و فضائل نامعدود مذکور است و مجلسی مرحوم در بحار الانوار در مجلدات متعدده و مواضع مختلفه در باره فضائل ائمه ع احادیث و اخبار بسیار نوشته و سایرین نیز در کتب خود در این خصوص حق مطلب را ادا کرده اند و کرامات و معجزات بسیار به ائمه اطهار نسبت داده اند .

مسأله امامت از ارکان مهمه اصول مذهب شیعه است و

در اصلاح شیخ احمد احسائی که در اصول دین به ارکان اربعه قائل است رکن امامت رکن سبوم است و به رکن تهلیل مصلح است ، برای اطلاع به ذیل " نورین نیرین " در این کتاب مراجعه شود .

در نزد شیعه امامت برای هر امام به نص الهی و تصریح امام قبل صورت می پذیرد و امری است منصوص و ملکت نصی تواند به اکثریت آراء از بین خود کسی را بنام امام انتخاب کند بلکه امامت موهبت الهیه و مقامی است منصوص و لهذا هر يك از ائمه ع امام دینتر بعد از خود را تنصیص فرموده اند و نصوص وارده در باره هر يك از ائمه در کتاب الحجة اصول کافی مفضلاً مندرج است و جمله اولی الامر را که در آیه قرآنیه نازل شده " اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم " را شیعه به ائمه اطهار تفسیر کرده اند ولی اهل سنت اولی الامر را نفوسی میدانند که دارای سلطه ظاهریه و حکومت قاهره در بین مسلمین باشند و امامت را منصوص نمی دانند و انتخاب اولوالامر را به اکثریت آراء مسلمین می دانند و در کتب کلامیه شیعه بحث امامت و لزوم آن به نص الهی از ابحاث عریضه طولیه است ، خواجه در تجرید العقاید در بحث امامت سخن گفته و علامه جلی در شرح تجرید آن را اثبات

کرده و علامه قوشچی که از علمای سنت است در شرح تجرید العقاید خواجه به رد آن قیام کرده و روی هم رفته خواجه و دو شارح کتاب او که یکی شیعه و دیگری سنی است بحث شیرین و جالبی را تشکیل داده اند که اطلاع بر کیفیت آن منوط به مراجعه کتاب مزبور است .

امتحانات الهیه همیشه در مابین عباد اوبوده

در الواح مبارکه راجع به امتحانات الهیه آیات بسیار نازل شده است ، قسمتی از بیانات و الواح مبارکه حضرت مرکز میثاق غصن اعظم جل شأنه را در کتاب مائده آسمانی نوشته ام و در اینجا قسمتی از آن بیانات مبارکه را نقل می کنم از این قرار :

در لوح سید کریم سیدی می فرمایند : " آرزوی نفوس در صورتی حصول یابد که امتحان به میان آید و ثبوت و رسوخ نمایند و محفوظ و مصون مانند ... "

و در لوح ابن ابهر فرموده اند : " از امتحانات الهیه هیچوقت محزون نگردید زیرا امتحان و افتتان حصار اشرار و سبب ظهور کمالات ابرار است لهذا باید بسیار ممنون و

خوشنود بود .

و در لوحی می فرمایند : " الطَّافِ جَمَالِ غَيْبٍ مِّن دُونِ شُبُهَةٍ وَرَيْبٍ شَامِلِ دَوْسْتَانِ اسْتِوَلَىٰ آزْمَايشُ وَ اَمْتِحَانِ نِيْزِ شَدِيْدِ اسْتِ قَسَمِ بِه الطَّافِ رَحْمَنِ رَحِيْمِ كِه اَسْتِخْوَانِ عِبْدِ الْبِهَاءِ اَز خَوْفِ اَمْتِحَانَاتِ جَمَالِ اَبِهِي مِي گُذازد وَ رُوْحِ وَ قَلْبِ وَ جَانَشِ مُضْطْرِبِ . . . "

از این قبیل بیانات مبارکه بسیار است که در مائده آسمانی شمه ای از آن الواح مبارکه را نوشته ام مراجعه فرمائید ، و الواح مبارکه در باره اینکه حق باید خلق را امتحان فرماید نه آنکه خلق حق را امتحان کنند" مطالب بسیار نازل شده و قسمتی از آنها در مکاتیب جلد دوم و - غیره مندرج است .

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ سَمِعُونَ أَوْ يَفْقَهُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا

این آیه مبارکه در سوره الفرقان قرآن مجید نازل شده و مفهوم آن به فارسی چنین است که خداوند میفرماید ای پیغمبر آیا خیال می کنی که بیشتر افراد مردم کلام الهی

را بشنوند یا حقیقت آن را میتوانند درک کنند و تعقل نمایند ؟ هرگز این مردم مانند چهارپایان و بهائم هستند که از شنیدن کلام الهی و ادراک حقایق عالیه و شریعت الله عاجز و محرومند بلکه چهارپایان از این قوم پرلکوم بهترند و اینها از چهارپایان و بهائم گمراه تر و پست تر هستند زیرا چهارپایان و بهائم بواسطه عدم تعقل و فقدان قوه دراکه و عاقله مکلف و مأمور به عرفان و استماع کلمه الله نیستند و لهذا مأخذ و مسئول نخواهند بود و درجه حیوانی خود را حفظ میکنند ولی این مردم که خود را دارای عقل و ادراک میدانند و بهمین جهت مأمور به عرفان و استماع کلمه الله شده اند بواسطه عدم توجه به انجام این وظیفه و تکلیف معنوی و روحانی مقام عالی انسانی خود را از دست داده اند و به درجه بهائم و چهارپایان فاقد شعور و محروم از ادراک و تعقل خود را هبوط بخشیده اند و مقام انسانی خود را حفظ نکرده اند و از دست داده اند لهذا رتبه آنها از رتبه بهائم هم پست تر است زیرا بهایم مقام حیوانی خود را از دست ندادند ولی این مردم مقام انسانی خود را از دست دادند و نتوانستند آن مقام عالی را برای خود نگاهداری کنند .

.....

و خود آن حضرت به عبادت و دعا و نماز گذراندند ، امام
سجاد فرمود که من در خیمه خود بیدار بودم و میشنیدم
که پدرم مشی می فرمود و این ابیات مصیبت بار را زمزمه
میفرمود :

يَا دَهْرُ أَفِّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ صَاحِبٍ وَطَالِبٍ قَتِيلِ
وَالدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِ
وَمُنْتَهَى الْأَمْرِ إِلَى الْجَلِيلِ

در صبح روز بعد که عاشورا و دهم محرم بود جنگ شروع
شد و تا ظهر همه اصحاب و حضرت امام حسین بشهادت
رسیدند و تمام غائله از صبح تا ظهر بیش طول نکشید
بعضی ارباب مقاتل از جاده حقیقت گویی خارج شده
برای این واقعه داستان سرایی ها کرده اند و از همه
عجیب تر موضوعی است که مرحوم ملا آقاي دربندی مجتهد
دوره ناصر الدین شاه در کتاب خود بنام اسرار الشهادة
که به طبع رسیده فرموده است و بسیار شریب است مشاوره
می گوید که اصحاب حضرت سید الشهداء ع هفتاد و دو
نفر بودند و روز عاشورا هر کدام لا اقل یکساعت با لشکر
دشمن جنگیدند و بنا بر این از صبح تا ظهر عاشورا مدت
هفتاد و دو ساعت طول کشید و خداوند آفتاب را در آسمان

امران حضرت از صبح تا ظهر بیشتر

امداد نیافت

مقصود واقعه شهادت حضرت سید الشهداء حسین
بن علی علیهما السلام و اصحاب آن حضرت است که در
روز دهم محرم الحرام (عاشورا) سنه شصت و یکم هجری
از صبح تا ظهر بیشتر امداد نیافت و همه اصحاب و خود
آن حضرت در ظرف چند ساعت از صبح تا ظهر بشهادت
رسیدند و بلا فاصله لشکریان ابن زیاد با امر عمر بن سعد
سپهدار لشکر خیمات عزت حضرت حسین را تاراج و غارت
کرده خیمه ها را آتش زدند و زنان و اطفال آن حضرت
را اسیر کرده به کوفه بردند و قبل از روز عاشورا جنگ
و کشتار نمودند حضرت سید الشهداء ع روز دوم محرم
الحرام سال ۶۱ هجری با اصحاب وارد کربلا شدند و تا
روز نهم (تاسوعا) محرم لشکریان ابن زیاد بسر کردگی
عمر بن سعد می آمدند و روز نهم شعر بن ذی الجوشن
به کربلا وارد شد و عمر بن سعد را که در جنگ با امام
تعلم می کرد تشجیع نمود و پس از مذاکرات امام حسین ع
تا فردای آن روز مهلت خواستند و شب را همه اصحاب

نگاه داشت و فَلَکُ از حرکت افتاد و دستگاهِ عالم تعطیل شد تا اصحابِ امام بتوانند جهاد کنند و پس از هفتاد و دو ساعت که همه شهید شدند آفتابُ راهِ خود را گرفت و چرخِ کاینات مجدداً بحرکت افتاد .

حضرتِ بهاءُ الله جل ثنائه در لوحِ احبایِ زنجان به این مضمون می فرمایند که عمرُ سعد بعد از شهادتِ امام علیه السلام به پاسِ موفقیتِ غلبه بر آن حضرت دو رکعت نماز شکرانه بجا آورد و این مطلب در کتبِ مقاتل نیز موجود است و نیز درباره شمر می فرمایند که از جمله محدثین و زهادِ زمان بود و در کوچه و بازار که راه می رفت از میان راه سنگ و خار اگر بود به کناری میزد که مبادا پایِ مسلمی آزرده شود و با این همه فرزندی پیغمبر را شهید کرد .

علامه مجلسی در مجلدِ عاشورا، بحارِ الانوار شرحی در باره شمر مسطور داشته است ، مختار بن ابوعبیده چون کارش بسامان رسید قاتلینِ حضرتِ حسین را به جزای عمل رسانید و از جمله شمر را تعقیب کرد ، شمر فرار نمود و پنهان شد او را دستگیر کردند ، مختار فرمان داد سر او را ببردند و بدنش را در ریگی پر از روغن داغ افکندند و یکی از غلامان سرِ شمر را زیر پای خود لگدکوب کرد . علامه مجلسی در بحارِ الانوار راجع به اصل و نسبِ شمر

مطالب آورده و او را از نژادِ ناپاک دانسته ، حضرت سید الشهداء ع روزِ عاشورا شمر را مخاطب داشتند و ساو فرمودند : " یا بنِ راعیهِ المعزیهِ اُولی بها صلباً " این بیان مبارک اشاره به ناپاکی نژاد شمر است (سفینه البحار) .

در لغت نامه دهخدا در ذیل ذی الجوشن مسطور است قوله ره :

" اوس بنِ اعرور از بنی معاویه بنِ کلاب صحابی و شاعر است و وجه تسمیه او آنکه وی نزد کسری انوشیروان شد و آن شهریار او را جوشنی عطا فرمود و او نخستین کسبی است از عرب که جوشن در بر کرد و سماعی و دیگران نام او را شرحبیل ضباهی کلابی مکتبی بآبی شمر گفته اند و او پدر شمر است که بقولی قاتلِ حسین بن علی بن ابیطالب ع بوده است و ابن الاثیر در الموضع از قول کلبی نام او را شرحبیل بن قرط بن اعرور بن عمرو بن معاویه بن کلاب آورده است . (مردم گویند مثل شمر ذی الجوشن یعنی سخت قسّ و ستمگار) . انتهی برای اطلاع از عاقبتِ قاتلینِ سید الشهداء ع به تاریخ اسلام در ذیل قیام مختار مراجعه شود . باری همه مورخین نوشته اند که واقعه عاشورا از صبح تا

تا ظهر بطول انجامید از جمله شاهزاده فرهاد میرزا در کتاب مقام که در شرح شهادت شهدای کربلا تألیف کرده در مقامی چنین نقل کرده است ، قوله :

" وَمَضَى الْحُسَيْنُ فِي يَوْمِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ سَنَةَ أَحَدَى وَسِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ بَعْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ مِنْهُ قَتِيلًا مَظْلُومًا ظَمَانًا صَابِرًا . . . " (مقام ص ۴۶۶)

در سایر تواریخ نیز این مطلب مصرح است مراجعه شود .

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ . . .

این آیه مبارکه قرآنی است که در سوره الدهر مندرج است و مضمون آنکه بندگان نیکوکار همانا از جامی که طبیعت آن باره است و حرارت آتش نفس و هوی را از بین می برد می آشامند ، جمال قدم جل کبریائه بعد از ذکر معانی مختلفه شمس و قمر و اطلاق آنها در هر موردی به مطلبی معین مانند پیشوایان دین و نسخ احکام قبل و غیره می فرمایند که این حقایق را که در باره معانی شمس و قمر و سقوط نجوم ذکر کردم هر کس نتواند فهمید و هر کس به درک این لطائف توانائی ندارد درک این

حقایق مخصوص است به ابرار عبار که مظهر امرالله را شناخته اند و به نور ایمان بدرک حقایق الهیه فاعز شده اند و از کأس مزاجها کافور نوشیده اند و حرارت غلبه نفس و هوی را به نوشیدن جام کافور از دست عنایت مظهر ظهور مضمحل و فانی ساخته اند .

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا . . .

این آیه قرآنی در سوره حم سجده نازل شده مضمونش آنست که می فرماید نفوسی که به خداوند نظر دارند و در راه نصرت امرالله استقامت نمایند فرشتگان تأیید الهی بر آنها نازل میشوند و آنان را نصرت مینمایند جمال قدم جل کبریائه در ایقان شریف می فرمایند بندگان خدا اگر مراتب ثلاثه یقین را به هدایت الهیه طی نمایند به مقامی می رسند که در همه احوال به حق و حده نظر دارند و از ما سوای او منقطع هستند و از جمله نفوسی هستند که خداوند در قرآن مجید فرموده " إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ " زیرا هر کس به خداوند توجه کند و مظهر امرالله را بشناسد

و اوامرش را اطاعت کند و شریعت او را نصرت نماید
و در این راه ثابت و مستقیم باشد تا هیداتِ مَلَأَ اَعْلَى
شاملِ حَالش شود و ملائکه نصرت بر او نازل شوند .

اِنَّ الَّذِيْنَ يُبَايِعُوْنَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُوْنَ اِلَهَ

این آیه مبارکه در سوره الفتح قرآن مجید نازل
شده و در این آیه می فرماید افرادِ مسلمین که با حضرت
رسول الله بیعت می کردند و دست باومی دادند این
بیعت آنها در حقیقت با خداوند بود و دستی که روی
دست آنها در حال بیعت کردن قرار می گرفت گرچه
بظاهر دست حضرت رسول ص بود ولی در حقیقت دست
خداوند بود ، جمالِ قدمِ جل جلاله در کتاب ایقان در
ضمن بحث از مراتبِ مظاهرِ مقدسه بعد از ذکر مقامات
تحدید و بشریت و عبودیت در باره مقامِ مظهریت و حقیقت
واقعیه مظاهرِ مقدسه می فرمایند . . . قوله تعالی :
" . . . بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم
الله و صفت الله در ارض ظاهر این است که می فرماید
" وَاَمَّا رَمِيَّتَانِ اِنَّ رَمِيَّتَ وَلَكِنَّ اللّٰهَ رَمَى " و هم چنین " اِنَّ

الَّذِيْنَ يُبَايِعُوْنَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُوْنَ اللّٰهَ . . . " و نیز می فرمایند
قوله تعالی : " جميع این اختلافات کلمات از اختلافات
مقامات است این است که در مقام توحید و علو تجرید اطلاق
ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویت بحثه بر آن -
جواهر وجود شده و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله
ساکتند و هر کس بطنون الله واقف یعنی ظهور الله به
ظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر چنانچه
نعمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شد . " انتهى
آیه مبارکه مذکوره در عنوان در واقعه بیعت الرضوان که در
حدیثیه واقع شد نازل شده و پس از آنکه رسول الله و اصحاب
که برای ادای عمره عازم مکه بودند از حدیبیه که نام چاه
آبی بود مراجعت فرمودند و با کفار قریش که جلوراه مسلمین
آمده بودند مصالحه نامه نوشتند با آنکه قبلاً وعده فرموده
بودند که به مکه می روند بعدینه مراجعت فرمودند و چون هر
اثر عدم وقوع وعده رسول الله ص جمعی از اصحاب را در دل
شبهه و شکی پدیدار شده بود لهذا در حدیبیه از اصحاب
بیعت گرفتند و رسول الله ص در زیر درختی ایستادند و
اصحاب همه با رسول الله بیعت کردند و در حین بیعت
دست رسول الله بالای دست آنها قرار گرفت همه بیست
کردند بجز تنی چند از منافقین و این بیعت معروف به

بیعة الرضوان و بیعة الشجرة است و آن شجره را گفته اند که درخت سمره یا درخت آراك بوده که در پهلوئی چاه آب حدیبیه روئیده بود آن محل که بیعت در آن واقع شده امروز مجهول است و از آن شجره و چاه آب مدتهاست که خبری و اطلاعی در دست نیست و از بین رفته است و بعضی گویند که آن شجره را سیل از ریشه کنده و برده است . داستان حدیبیه و بیعت رضوان در تاریخ اسلام به تفصیل مسطور و در کتب تفاسیر شرح آن موجود است و علامه مجلسی در بحار الانوار مجلد ششم که مخصوص احوال رسول الله ص است آن را به تفصیل ذکر فرموده است در سال ششم هجرت حضرت رسول ص بموجب بیعت روئایی که دیدند بقصد عمره عازم مکه شدند و در همین راه کفار قریش که خبر یافتند مانع از پیشرفت رسول الله بطرف مکه شدند و داستان ملاقاتهای پی در پی نمایندگان قریش با رسول الله مفصل است و بالأخره در حدیبیه خبر رسید که کفار قریش جفعی از اصحاب رسول ص را که از طرف آن حضرت به مکه رفته بودند تا با قریش سخن گویند به قتل رسانیده اند این خبر دروغ در آردوی رسول الله منتشر شد و حضرت رسول در همان جای در زیر درخت سمره بنشست و با اصحاب بیعت فرمود که از

قریش خوفی نداشته باشند و اگر جنگی پیش آمد بدفاع و جهاد پردازند و این بیعت را بیعة الرضوان گفته اند زیرا خداوند در سوره الفتح در باره این بیعت فرموده "لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ" و چون فرموده رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ این بیعت به بیعت الرضوان مشهور شد و چون در زیر درخت پیغمبر نشسته بودند به بیعة الشجره هم نامیده شد ، به هر حال حضرت رسول ص در آن سال به زیارت مکه تشریف نبردند و از همان جا مراجعت فرمودند و شرح آن مفصل و وقایع پس از آن بسیار طولانی است که باید به کتب تاریخی و تفسیر آیات قرآنی در سوره الفتح مراجعه کرد .

إِنَّ اللَّهَ عَاهِدَ الْيَسَانِ لِأَنْتُمْ لِرَسُولٍ...

" این آیه در سوره آل عمران نازل شده است و از قول یهودیان متعرض نقل فرموده که به حضرت رسول عرض کردند خداوند علامتی مخصوص رسول حقیقی سابق مقرر فرموده که از آن علامت او را بشناسیم و آن اینست

که آن رسول باید قربانی بنام خداوند تقدیم کند و آن قربانی مورد قبول خداوند واقع شود و آتشی از آسمان فرود آید و آن قربانی را بسوزاند و ببلعد اگر تو هم ای محمد پیغمبر واقعی و رسول صادق هستی باید این علامت را همراه داشته باشی . حق تعالی در قرآن مجید در جواب یهودان مُعْتَرِض فرمود " قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّنَاتِ وَبِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ " یعنی بگو ای محمد به این یهودان که بتواعتراض میکنند و از تو علامت قربانی می طلبند که قبل از من رسول الهی با آیات و بیّنات برای هدایت شما آمدند و آنچه را هم که می گوئید یعنی تقدیم قربانی و قبول شدن آن را هم دارا بودند پس بگوئید ای یهودان مُعْتَرِض که چرا آنها را کشتید اگر در دعوی خود صادق هستید شما با آنکه علامت مزبور را در رسولان قبل از من دیدید معذک آنها را تکذیب کردید و بقتل رسانیدید حال چگونه از من آن علامت قربانی را طلب می کنید ؟

جمالِ قدمِ جلِ زکرةِ الاعظمِ در ایقان شریف برای تشریح مسئله رجعت که یکی از سوءالات جناب خال اکبر از محضر مبارک جمال قدم جل جلاله بوده است به این آیه استشها فرموده اند و رجعت و صفی را تشریح فرموده اند که شرح

آن در ذیل کلمه رجعت در این کتاب مندرج است . خداوند در این آیه اعمال زشت یهودان سابق را بر عهدۀ یهودان معاصر بار رسول الله قرار میدهد و باینها فرموده که شما رسولان قبل را کشتید با آنکه اینان که معاصر رسول الله ص بودند در زمان یهودان قُرون سابقه نبودند تا بتوانند مرتکب قتل انبیاء بشوند و معنی آن است که شما هم امروز همان صفات و عادات ناپسند یهودان قبل را دارید و به اعمال آنها رضایت مید دهید و اگر در آن عصر هم بودید با رسولان الهی مخاصمه و مخالفت میکردید همانطور که امروز با من که رسول الهی هستم در صدم مخالفت و اعتراض برآمده اید مثل ایسن است که همان یهودان قبل با همان صفات ذمیمه اعراض و انکار و قتل امروز بدُنیا رجعت کرده اند زیرا شما اگر چه عین آن اشخاص نیستید ولی دارای همان صفات و اعمال و اخلاق آنها هستید و بعد از این مطالب جمالِ قدمِ جل جلاله می فرمایند که این گفتار یهود در باره عهد قربانی اشاره به داستان هابیل و قابیل پسران حضرت آدم ابوالبشر است که بر حسب داستانی که در کتاب عهد عتیق و در قرآن مجید نازل شده قابیل در باره زنی که بنا بود به هابیل داده شود با او حسادت ورزید

و خداوند مقرر فرمود که برای تمیزِ خبیث از طیبُ هریک از هابیل و قابیل قربانی سوختنی بدرگاهِ خداوند تقدیم کنند و از آسمان آتشی آمد و قربانی هابیل را سوخت و بلعید و به قربانیِ قابیل اعتنائی نشد لهذا قابیل به عداوتِ هابیل کمر بست و به قتل او اقدام نمود و این اولین قتلی بود که در عالم اتفاق افتاد و بعد قابیل ندانست که با بدنِ برادرِ چکار کند و بر حسب آیات صریحه قرآنیهِ خداوند کلاغی را فرستاد که با کلاغِ دیگر جنگ کرد و او را به قتل رسانید، سپس با چنگالِ خود زمین را حفر کرد و جسدِ کلاغِ مُرده را در زیر خاک پنهان ساخت و قابیل از آن کلاغِ یاد گرفت و جسدِ هابیل را در خاک پنهان کرد. **بشیرحی** که در قرآن مجید نازل شده می فرماید "فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوَاءَ أَخِيهِ" (سوره مائده) برای تفصیل خال به ذیل رجعت در این کتاب و به ذیل هابیل و قابیل و نیز به عهد عتیق سفر پیدایش باب چهارم و قرآن مجید سوره المائده آیه سی و چهارم مراجعه شود.

.....

إِنَّ اللَّهَ يُبْشِرُكَ بِحَبِي ...

این آیه در سوره آل عمران است که می فرماید "إِنَّ اللَّهَ يُبْشِرُكَ بِحَبِي مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَضْرًا" یعنی ای زکریا خداوند تو را بشارت می دهد بفرزندی که نامش یحیی است و کلمه الهی یعنی حضرت عیسی را تصدیق خواهد کرد و پیشوا و آقا و زاهد و بدنیسا و بشئون آن یگلی بی اعتناست و زوجه ای اختیار نخواهد کرد ...

جمالِ قدم در ایقان مبارک در ذیل این آیه فرموده اند قوله تعالی: "مقصود از کلمه حضرت عیسی است که یحیی مبشربه ظهور او بود ...". انتهى
برای تفصیل بذیل ظهور یحیی بن زکریا در این کتاب مراجعه شود.

إِنَّ الْمَلَائِيَةَ تَمْرُونَ بِكَ لِيَقُولُكَ ...

در سوره الشعراء قرآن مجید این آیه نازل شده و

در ضمن داستان احوال حضرت موسی بن عمران علیه السلام آمده که چون آن حضرت قبل از بعثت در مصر يك نفر قبطی یعنی مصری را که به يك نفر سبطی یعنی یهودی ستم روا می داشت به قتل رسانید یکی از هوان خواهان موسی باو خبر داد که زمامداران امور جمهور در باره قتل تو مشورت می کنند و همت گماشته اند که تو را به کفر خون قبطی به قتل برسانند فَأَخْرَجَ اِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ یعنی هر چه زودتر از شهر بیرون برو و ایمن نصیحت را از من بشنو ، حضرت موسی راه مدین پیش گرفت و نزد شعیب رفت و پس از مدتی از جانب خداوند به رسالت مبعوث شد و بدعت فرعون و مردم مصر مأمور گشت و این خود یکی از امتحان های خداوند بود که حضرت موسی را که قاتل قبطی بود و همه می دانستند به پیغمبری برانگیخت .

جمال قدم جل کبریائه در کتاب ایقان ضمن ذکر امتحانات الهیه آیه مزبوره را ذکر فرموده و به امتحانات الهیه اشاره فرموده اند .

.....

إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم

مُقْتَدُونَ

این آیه در قرآن مجید در سوره زُخْرَف نازل شده است و مضمون آنکه کفار و مشرکین در دوران قیام حضرت رسول ص و سایر منکرین در دوره سایر مظاهر الهیه می گفتند که ما هرگز بسخنان این مدعیان گوش نمید هیم همانا ما از آباء و اجداد خود طریقه و راهی را گرفته ایم و بهمان راهی می رویم که پدران و اجداد ما می رفتند و در پی آنان سلوک می نمائیم . جمال کبریاء جل سلطانه در ایقان مبارک در ضمن بحث رجعت و حشر در باره حیات جدید و خلق جدید بیانی مفصل می فرمایند و شرح می دهند که در دوران نوح نبی جمعی بودند که دارای ثروت و مکنّت و شئون ظاهری بودند و بعلاوه تمسک شدید به طریقه آباء و اجداد خود داشتند و می گفتند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ و با این همه جمعی از این نفوس چون باستماع ندای الهی فائز شدند و به خلعت ایمان مخلص گشتند از همه شئون زندگانی و راحتی وزن و فرزند خود گذشتند

و همه را در راهِ حقِّ و حقیقتِ فدا کردند اینست معنی
خلقِ جدید و رَجْعِ بدیعِ جمالِ اقدسِ کبریائی در این
مقام در ایقان می فرمایند قوله تعالی :

" بِالْعَرَّةِ تَغْلِيْبُ مِيشَدَنْد بَقْسَمِی كَه اَز زَنْ وَ فَرْزَنْد وَ اَمْوَالِ
وَ اَشْقَالِ وَ جَانِ وَ اِيْمَانِ بَلَكَه اَز كُلِّ مَا سِوِی مِیْكَدَشْتَنْد بَقْسَمِی
غَلْبَاتِ شَوْقِ الهِی وَ جَذَبَاتِ ذَوْقِ صَمْدَانِی اِيْشَان رَا اَخَذِ
مِی نَمُود كَه دُنْيَا رَا وَ اَنْجَه دَر اَنْ هَسْت بَه پَر كَاهِی نَدَاَنْسْتَه
اَبَا حَكْمِ خَلْقِ جَدِيدِ وَ رُجُوعِ دَر اِيْنهَا نَمِی شُود ؟ " اَنْتَهی

اَنَا هُوَ وَ هُوَ اَنَا

این جمله در حدیثِ قدسی وارد شده که حق تعالی
فرمود : " الْاِنْسَانُ سِرِّي وَ اَنَا سِرُّهُ فَاَنَا هُوَ وَ هُوَ اَنَا . . . " .
و مقصود از انسان در این مقام انسانِ کامل است که مظهرِ
امرالله است و در این خصوص از ائمه اطهار ع روایات
بسیار وارد شده از جمله حدیثی است که مرحوم فیضی کاشانی
در کلمات مکتونه ذکر فرموده از حضرت صادق ع که فرمودند :
" لَنَا حَالَاتٌ مَعَ اللّٰهِ هُوَ فِيْهَا نَحْنُ وَ نَحْنُ فِيْهَا هُوَ وَ مَسَّحَ
ذَلِكَ هُوَ وَ نَحْنُ نَحْنُ " این حدیث را دیگران هم در

کتاب خود ذکر کرده اند .

انبیای اولوالعزم

کلمه اولوالعزم در قرآن مجید نازل شده ، در سوره
الاحقاف آیه ۳۴ می فرمایند : " فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اُولُو الْعِزْمِ
مِنَ الرُّسُلِ . . . " کلمه عزم به معنی استقامت و جدیت و
شکیبائی در مشکلات است ، مفسرین در معنی کلمه اولوا
العزم اختلاف نظر دارند بعضی گفته اند که همه انبیاء
و رسولان الهی اولوالعزم هستند زیرا همه آنها در سبیل
نشر شریعت الله کوشش و جدیت نموده و در بلایا صابر
و شکیبایا بوده اند و برخی گویند که مقصود از اولوالعزم
آنان هستند که دارای شریعت جدید و کتاب و احکام
جدیده بوده اند زیرا این نفوس مقدسه بوده اند که مورد
عتاب و خطاب مردم قرار می گرفتند چه با شریعت و
احکام و قوانین جدید آمدند و به نسخ احکام قبل اقدام
فرمودند و لهذا مورد اعتراض و اذیت قوم خود قرار گرفتند
ملافتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین میفرماید :
قوله ره : " مراد اصحاب شریعت مستأنفه اند که در تاسیس

و تقریر احکام شریعت اجتهاد تمام می نمودند و بـ
 مُعَادَاتِ اَهْلِ عِنَانٍ وَاِذَاءٍ وَاَزَارِ طَاغِيَانٍ وَاَمْرَانِ مَعَادٍ
 مراسم شکیبائی به تقدیم می رسانیدند و لهذا از امام
 محمد باقر و جعفر صادق ع منقول است که اَوْلُو الْعَزْمِ
 بِنَجْ اُنْدَ کِه نَاسَخَ شَرِیْعَتِ غَیْرِ خُوْدُنْدِ ، نُوْحٍ وَاِبْرَاهِیْمِ و
 مُوسَى وَعِیْسَى وَ مُحَمَّدٍ ص که ایشان را سَادَةُ النَّبِیِّیْنَ نیز
 گویند ، ابن عباس و قتاده نیز قائل این قولند . . . انتہی
 بعد از این بیان اقوال دیگر مفسرین را در باره اَوْلُو الْعَزْمِ
 نقل کرده است که در آسامی اَوْلُو الْعَزْمِ با هم اختلاف
 دارند و اِسْحَاقُ وَاِیُّوْبُ وَاِیُّوْسُفُ وَاِیُّوْبُ را نیز از جمله
 اَوْلُو الْعَزْمِ شمرده اند و بعضی از مفسرین " داوود نبی را نیز
 اَوْلُو الْعَزْمِ دانسته اند و برخی هود را هم نام برده اند
 و بعضی گویند اَوْلُو الْعَزْمِ آنان هستند که مأمور به جهاد
 و جنگ با کفار بوده اند و در این باره سخن بسیار است
 و برای اطلاع بیشتر به تفسیر کَشَافِ زَمْخَشَرِی و تفسیر
 بَیضاوِی و مجمع البیان طَبْرِسی و تفسیر صافی مَلَّاحِ مَحْسَنِ
 کاشانی و منهج الصادقین ملا فتح الله کاشی و تفسیر
 ابوالفتح رازی و بحار الانوار علامه مجلسی و سایر منابع
 معروف و معتبر مراجعه فرمائید .
 محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه در اصول کافی کتاب

الْحُجَّةِ در باب طَبَقَاتِ الْاَنْبِیَاءِ در حدیث سَوْمِ بروایت
 ابن ابی یَعْلُوْر از حضرت صادق جعفر بن محمد ع نقل
 کرده که آن حضرت فرمودند سَادَةُ النَّبِیِّیْنَ وَاَلْعُرْسَلِیْنَ
 خَمْسَةٌ وَ هُمْ اَوْلُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ عَلَیْهِمْ دَاوْرُ الرَّحْمٰنِ
 نُوْحٍ وَاِبْرَاهِیْمُ وَ مُوسٰی وَ عِیْسٰی وَ مُحَمَّدٌ ص . انتہی

انجیل

انجیل به معنی بشارت است و اصل آن کلمه
 اَنْجِیُوْنِ یونانی است که به همین معنی است و در عهد
 جدید و رسائل منضمه آن تعبیرات مختلفه ذکر شده است
 در قاموس کتاب مقدس در ذیل کلمه انجیل چنین مسطور
 است قوله :

" انجیل : لفظ یونانی و به معنی مژده و بشارت
 میباشد (لوقا فصل دوم آیه دهم و اعمال رسولان فصل
 سیزدهم آیه سی و دوم) و مقصد از بشارت یغدا و موت
 و قیام عیسی مسیح است که برای ما عاصیان بعمل آورده
 است و همین بشارت در متی " انجیل " (۲۶ - ۱۳) و در
 متی نیز (۹ - ۳۵) بشارت ملکوت و در مرقس (۱ - ۱)

انجیلِ عیسی مسیح و در روم (۱۰ - ۱۵) مؤده سلامت و در افسسیان (۶ - ۱۵) انجیلِ سلامتی و در افسسیان (۱ - ۱۳) انجیلِ الخلاص و در اول تسلونیکي (۲ - ۹) انجیلِ خدا و در اعمالِ رسل (۲۰ - ۲۴) مؤده نعمتِ خدا خوانده شده است و معجزات و وفات و قیام و صعود و تعلیم آن حضرت است که به انجیلِ موسوم گردیده زیرا که بهترین مؤده هائی که را که به انسان می توان خبر داد حاوی میباشد . چهار انجیلِ قانونی داریم یعنی متى ، مرقس ، لوقا و یوحنا . الی قوله . . . وقتی کسی چهار انجیل را می خواند این مسئله بخوبی واضح میشود که انجیلِ یوحنا مثل آن سه انجیل دیگر نیست انجیلِ مرقس و لوقا هر کدام شرح مختصری از زندگانی و تعلیمات و مرگ و قیام مسیح می دهد در صورتی که انجیلِ یوحنا مختصری از اتفاقات مهم را که مربوط به زندگانی مسیح است نقل می کند . . . انجیلِ یوحنا مسئله الوهیت مسیح را بیخی از سایرین متعرض شده . . . انجیلِ یوحنا قدری عقب تر از انجیلِ دیگر نوشته شده . . . بیشتر از مطالب و مندرجات در انجیلِ متى ، مرقس و لوقا بکناخت است خیلی از قسمت های این انجیل متشابه یکدیگر و دارای همان وقایع و اطلاعات می باشد

که در دیگری است . . . برای اظهار و بیان آنکه کدام يك از انجیلِ زودتر نوشته شده رشته عقاید محکم باینجا می کشد که انجیلِ مرقس زودتر از همه نوشته شد و ظن قوی است که استناد او اطلاعاتِ پطرس رسول بود پس از آن متى و لوقا نوشته شدند ، متى در نوشتن انجیلِ خود انجیلِ مرقس و يك نسخه دیگری از گفته های مسیح را که شاید خودش تهیه کرده بود و قبلاً به زبان آرامی نوشته شده بود منبع اطلاعات خود قرار داده ، لوقا نیز مرقس را مدرك قرار داد و همان نسخه گفته های مسیح را بکار برد و علاوه آنها وقایع دیگر را مانند يك مورخ بی غرض حقیقی بآنها علاوه کرد منکرین مسیح در قدیم الایام می گفتند که انجیلِ چون سی سال یا بیشتر بعد از صعود مسیح نوشته شده دارای صحت و اعتباری نیستند اما حالا ما می دانیم که خیلی از محتویات انجیل سالها قبل از آنکه انجیلی نوشته شده برشته تحریر در آمده بودند . . . انجیلِ در قرن دوم معمول بوده منجمه یوستینس شهید است که آنها را در سال صد و چهل (۱۴۰) استعمال می نمود اگر چه برخی نوشتجات بودند که مدعی صحت بوده عمر و اعمال مسیح در آنها مسطور بود از آن جمله انجیلی که ابوکریفا یعنی جعلی

موسوم است و تا به حال باقی است ولی اینها حاوی اقسام غلطها و افسانهها می باشد... الخ ، انتهى

مسیحیان معتقد نیستند که خداوند کتابی مخصوص از آسمان بنام انجیل به حضرت مسیح فرستاده باشد آنها می گویند که مسیح بشارت می داد مردم را به ملکوت خدا و سایر شئون که از قبل نوشته و خواندید و شاگردان مسیح هر کدام آنچه را از احوال و گفتار مسیح بخاطر داشتند در کتابی نوشتند و چون حاوی مژده و بشارت روحانی بود به انجیل معروف شد و به هیچ وجه عقیده ندارند که حضرت مسیح کتابی آسمانی بنام انجیل آورده باشد .

انجیل همین است که از آثار شاگردان اولیه مسیح باقی مانده است و بس ولی چون در قرآن مجید چند موضع تصریح شده که خداوند انجیل را به حضرت مسیح نازل فرمود و آنرا کتاب آسمانی معرفی فرموده است لهذا مسلمین میگویند که آنچه امروز بنام انجیل از آثار شاگردان مسیح است آن کتاب آسمانی که به حضرت مسیح نازل شده نیست بلکه کتب است محرف و قابل اعتماد نیست و انجیل اصلی که به حضرت مسیح از آسمان نازل شده است و خبر آن در قرآن مجید صریحاً ذکر شده امروز در دست نیست و از بین رفته است و مسیحیان آنرا محو کردند و تحریف شده آنرا بجای

آن قرار دادند و می گویند دلیل این سخن هم آن است که معجزاتی را که در قرآن مجید به حضرت مسیح نسبت داده در اناجیل امروزی موجود نیست ، مانند ساختن مرغ از گل اَخْلَقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِاتْنِ رَبِّي و از این قبیل مسائل و اگر اناجیل امروزه از حضرت مسیح بود باید این مسائلی که در قرآن تصریح شده در آن اناجیل موجود باشد ، شیخ رحمت الله هندی در اظهار الحق شرح میسوطی در اعراف اناجیل و نویسندگان آن و مندرجات اناجیل و رسائل عهد جدید نوشته است ، این کتاب در رتبه خود حقیقه شاهکار است و می توان گفت هیچ کس بقدر او واقف به اسرار عهد عتیق و جدید نبوده است و این کتاب را در رد اعتراضات کتاب رب بر اسلام که مسیحیان پروتستانست نوشته اند مانند میزان الحق و منابع الاسلام و کتاب الهدایه و غیرها تألیف کرده است و در مقام تحقیق مطالب و مطالعه عمیق در عهد عتیق و جدید به حدی رسیده که قبل از او کسی با و نرسیده و بعد از او هم کسی مانند او نیامده و اگر نفوسی مانند دکتر صدقی و رشید رضا و غیرها بوده اند از کتاب او استفاده کرده اند ، باری در اینجا من نمی خواهم مندرجات کتاب او را نقل کنم

زیرا موجب اطنابست طالبین بنفس کتاب مراجعه فرمایند . در اظهار الحق در ضمن باب اول راجع به عهد جدید بیانی باین مضمون می فرماید :

عهد جدید بدو قسم منقسم می شود ، قسم اول عهد جدید بیست کتاب است انجیل متی و انجیل مرقس و انجیل لوقا و انجیل یوحنا ، اینها را انجیل اربعه می گویند و استعمال لفظ انجیل مختص باین چهار کتاب است و مجازاً تمام عهد جدید را هم "انجیل" میگویند لفظ انجیل مُعَرَّب از لفظ یونانی است که کلمه آنگلیون بوده است و این کلمه به معنی بشارت و تعلیم است بعد از انجیل اربعه کتاب اعمال رسولان و حواریین است و بعد رساله بولس به اهل رومیته است و بعد نامه بولس به غلاطیان و اهل آفسس و اهل فیلیس و نامه بولس به اهل تسالونیکه که دو رساله است و دو رساله بولس به تیموتاوس و نامه به تیطوس و نامه به فلیمون و نامه به قرنتیان و دو نامه پطرس رسول و نامه اول یوحنا و رساله یعقوب ، و قسم دوم عهد جدید عبارتست از نامه یوحنا و نامه به عبرانیان که بولس نوشته و نامه دوم یوحنا و رساله یهودا و بالاخره مکاشفات یوحنا لاهوتی ، پس از این مطلب شروع می کند بشرح و بسط

در باره این رسائل و گفتار محققین و علمای مسیحی را در این خصوص نقل می کند که بسیار جالب است ، برای شرح احوال و معرفی متی و لوقا و مرقس و یوحنا بذیل هر یک از این اسامی در این کتاب مراجعه شود . من در اینجا شرح مختصری را که دکتر صدقی در رساله النظره در باره انجیل اربعه نوشته است بطور اجمال بفارسی می نویسم تا مطلب از هر جهت جمع آوری شود ، در رساله النظره صفحه ۲ فرموده است :

" انجیل متی — علمای قدماي مسیحیین مُتَفَق هستند بر اینکه انجیل یونانی که امروز بنام او موجود است نوشته متی نیست و متی بعضی از فرمایشات مسیح را به لفظ عبری نوشت و دلیل بر این مطلب گفتار پاپیاس اُسقف هیرا پولیس است که در سال یکصد و شصت و چهار یا شصت و هفت بشهادت رسید این اُسقف در نیمه قرن دوم کتاب قطوری در پنج جلد نوشت که امروز در دست نیست و بجز مقدار قلیلی از آن کتاب بقیه آن مفقود شده است و آن جملات قلیله را از وی اوسابیوس و ایریناوس نقل کرده اند اوسابیوس که در سال ۲۴۰ سیصد و چهل میلادی وفات یافته قسمتی از آن جملات را نقل کرده و از جمله این قسمت است که می گوید : متی مجموعه

مختصری بلغتِ عبری نوشت یعنی بعضی از بیانات حضرت مسیح را نگاشت و در سنه یکصد و هشتاد میلادی (۱۸۰) ایریناوس که در سال هفتصد و دو (۷۰۲) میلادی وفات یافته گفته است که متی انجیل خود را به لغتِ عبری نوشت حال چه شده که این انجیل که به لغتِ عبری توسط متی نوشته شده است مفقود گردیده و چه کسی آن را از عبری بیونانی ترجمه کرده و در چه وقت ترجمه شده ؟ کسی نمی داند در گفتار نفوس مزبوره که از قبل نقل شد مصرح بود که متی قسمتی از گفتار حضرت مسیح را به لغتِ عبری نوشته و بنابراین بنظر می رسد که شخص گمنامی نوشته متی را داشته و آن را از عبری به یونانی ترجمه کرده و مطالب بسیاری هم بر اصل آن افزوده است و نوشته همان شخص گمنام است که امروز بنام انجیل متی معروف شده است ولی معلوم نیست که آیا این انجیل با نسخه اصلی که متی نوشته مطابقت است یا نه ؟ و آیا تغییری در آن داده اند یا نه ؟ و معلوم نیست که اصل عبری آن کجاست ؟ و عجب اینجاست که قدمای علمای مسیحی هیچ یک اظهار نکرده اند که متی انجیلی به لغت یونانی نوشته باشد ولی امروز مسیحیان این انجیل حاضر را بدون هیچ برهانی به متی نسبت

میدهند . . .

انجیل مرقس - پاپیاس می گوید که مرقس بعضی از اخبار مسیح و گفتار آن حضرت را بدون نظم و ترتیب جمع آوری کرد و چون انجیل امروزی مرقس دارای بساب و فصل و نظم و ترتیب است معلوم میشود که کسی در او دست برده و او را مرتب ساخته است ، ایریناوس میگوید که مرقس انجیل خود را پس از وفات پطرس و پولس نوشته و بنابراین پطرس از وقایعی که از قول او در این انجیل ذکر شده اطلاعی نداشته است و بنظر او نرسیده است و نمی توان گفت مورد اطمینان است ، انجیل مرقس مانند انجیل متی در اواخر قرن دوم میلادی شهرت یافت . انجیل

انجیل لوقا - معلوم است که لوقا از حواریین نبوده و جزو شاگردان مسیح محسوب نشده است و حضرت مسیح را ندیده است و دلیلی هم در دست نیست که لوقا انجیل خود را بوحی الهی نوشته باشد و بشرحی که در مقدمه انجیل خود نوشته این کتاب را بر اثر کوشش و تحقیق خود فراهم کرده است (انجیل لوقا فصل ۱ ، ۱ و ۳) این انجیل در قرن اول و دوم شهرتی نداشته و تا سال ۱۸۰ یکصد و هشتاد میلادی مشهور نبوده است و لوقا

در انجیلش تصریح کرده که قبل از او دیگران هم
 انجیل هائی نوشته اند .
 انجیل یوحنا - اما انجیل یوحنا تا اواخر قرن دوم -
 میلادی کسی از آن اطلاعی نداشت و پس از آن شهرت
 کرد مندرجات این انجیل اغلب در سایر انجیل یافت
 نمی شود مثلاً در انجیل یوحنا فصل هشتم آیه ۵۸ پنجاه
 و هشتم می گوید که مسیح فرمود " من قبل از ابراهیم
 بودم " و این بیان مسیح در سه انجیل دیگر موجود
 نیست مسیحیین می گویند که عالم قبل از نگارش انجیل
 یوحنا استعداد قبول این تعالیم و اقوال را نداشت
 ولی این سخن را نمی توان قبول کرد زیرا در انجیل
 یوحنا بحث از کلمه شده است و در آغاز انجیل خود میگوید
 " در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا
 بود . . . " و این بحث و موضوع کلمه قرنهای قبل از حضرت
 مسیح مورد بحث بود و پیشوای رواقیین زینو فیلسوف
 یونانی (۳۴۰ - ۲۶۰ قبل از میلاد) معتقد بود که
 " کلمه یگانه آفریدگار جهان و یگانه موجود واقعی است و در
 فصل اول انجیل یوحنا آیه دهم به این مطلب اشاره
 شده است ، دانشمندان در دوره مسیح در این موضوع
 " کلمه و امثال آن بحث ها داشتند و این اباحت که

در میان دانشمندان یهود و غیرهم شهرت داشت وارد -
 عقاید مسیحیت شد ، ملاحظه فرمائید که فیلسوف معروف
 یهودی که در اسکندریه بود بنام فیلون و معاصر با حضرت
 مسیح بود در نوشتجات خود باین بحث کلمه مطالبی ذکر
 کرده و در کتاب الحکمه منسوب به سلیمان ع نیز به این
 مطلب تصریح شده ، به هر حال موضوع کلمه و بحث در آن
 فقط در انجیل یوحنا ذکر شده و در سایر انجیل ها موجود
 نیست با آنکه بحث روز بوده و در همه جا شهرت داشته
 است . . . باری مطالب بسیار هست که در انجیل یوحنا
 هست و در سایر انجیل ها موجود نیست از جمله میگوید
 که یوحنا (یعنی خودش) با پطرس در روز محاکمه
 حضرت مسیح به خانه رئیس کاهنان رفت و برای پطرس
 اجازه ورود گرفت (فصل ۱۸ آیه ۱۵ و ۱۶) و نیز میگوید
 که یوحنا (یعنی خودش) تنها کسی بود که با مریم
 مادر عیسی وقت بد از زدن مسیح در آنجا ایستاده بود ،
 (فصل ۱۹ آیه ۲۶) و میگوید که یوحنا با پطرس بعد
 از قیام مسیح به جانب قبر مسیح رفت (فصل ۲۰ آیه ۲)
 . (۳)
 یوحنا در انجیلش همواره از خودش به " شاگرد محبوب
 مسیح " تعبیر می کند (فصل ۲۱ آیه ۲۰ و فصل ۱۳ آیه

۲۳ - ۲۶) و این مطالب در سایر اناجیل موجود نیست
 یوحنا در نامه های خود همیشه از خودش به صیغه
 متکلم سخن می گوید ولی در انجیل از خودش به صیغه
 شخص غایب تکلم می فرماید و در آخر انجیلش در فصل
 (۲۱ آیه ۲۴) می گوید : " این است همان شاگردی
 که شهادت می دهد باین گفتار و نوشته است این گفتارها
 را و ما می دانیم که شهادت او راست است) بنظر
 میرسد که این گفتار از دیگری است نه از خود یوحنا و
 شاید آن را بعضی از اتباع یوحنا در افسس نوشته
 باشند ، مکاشفات هم مال همین یوحنا است ولی عبارات
 انجیل یوحنا صاف تر و سلیس تر از عبارات مکاشفات
 است و هر دو پلغت یونانی نوشته شده است . . . انتهی
 پس از این دکتر صدقی بحث مفصلی را درباره مقایسه
 مندرجات اناجیل با هم پیش کشیده و گفتار خود را ادامه
 می دهد که از بحث ما بیرون است و طالبین باید بدان
 کتاب مراجعه فرمایند . در قاموس کتاب مقدس نیز در
 باره اناجیل مطالب بسیاری ذکر شده و تصریح کرده که
 اناجیل به الهام الهی نوشته شده است عقیده اهل
 بهاء در باره اناجیل و عهد جدید عموماً آنست که این
 مطالب بواسطه شاگردان و مؤمنین به حضرت مسیح ع

نگاشته شده و در ضمن آن نوشته ها بیانات و تعالیم
 حضرت مسیح مندرج است و اختلاف مطالب انجیل ناشی
 از نقل نویسندگان اناجیل است که هر یک آنچه را بخاطر
 داشته و یا چنان می پنداشته برشته تحریر در آورده است
 و آنچه مهم است اقوال و تعالیم حضرت مسیح است که
 در آنها مندرج است .

در الواح الهیه تفسیر مطالب مندرجه در انجیل نازل
 شده و در مفاوضات حضرت عبدالبهاء قسمتی مهم از آن
 مطالب را تفسیر و تشریح فرموده اند .
 (بذیل لوقا و متی و مرقس و یوحنا در این کتاب مراجعه
 شود .)

انسان کامل

در این موضع به خصوص از کتاب مبارک ایقان مقصود
 از انسان کامل نفوس مقدسه ای هستند که قبل از ظهور
 مظاهر مقدسه الهیه مردم را بقرب ظهور و قیام مظهر
 مقدس امرالله بشارت می دهند مانند زهاد مسیحی که
 به سلمان فارسی بشارت ظهور رسول الله ص را از حجاز

دادند و مانند نورین نیرین حضرت شیخ احساسی و حضرت سید کاظم رشتی که قرب ظهور موعود را به مردم مژده فرمودند برای اطلاع بیشتر بذیل روزیه و ذیل نورین نیرین مراجعه شود .

در اصطلاح عرفا و صوفیه انسان کامل بسیار استعمال میشود ، در کتاب اصطلاحات عرفا در ذیل انسان کامل چنین مسطور است قوله :

" انسان کامل - قیصری گوید جمیع مراتب الهی و کونی از عقول و نفوس کلی و جزئی و مراتب طبیعت تا آخر تنزلات وجود مرتبه انسان کامل است و از این جهت انسان خلیفه خداست که کتاب جامع کتب الهی و کونسی است ، شاه نعمت الله گوید انسان اسم مرد مک چشم است که چون انسان کامل همه بین است اما خود بین نیست ، ملا صدرا گوید انسان مجموع دو جوهر است نفس و جسد . در ریاض العارفین است که انسان مرد کامل را گویند نه صورت انسانیت ، در ریاض السیاحه است که انسان کامل را به اسمی مختلف خوانند بجهت اعتبارات مختلف از این قرار : ۱ - جبرئیل ۲ - میکائیل ۳ - اسرافیل ۴ - عزرائیل .

جبرئیل از جهت آنکه از عالم حقایق و رقایق خبر میدهد

میکائیل از جهت آنکه از معارف و مکارم به طالبان روزی می دهد اسرافیل از جهت آنکه از معاد و بازگشت مریدان را آگاه می فرماید ، عزرائیل که قتل نفس امّاره مریدان می کند ، ۵ - سیمرغ از جهت آنکه در پس قاف قالب مخفی شده ، ۶ - سواد اعظم و بحر محیط که پرتو شفقت بر هر کس می اندازد ، ۷ - ابرو و سحاب گویند که طالبان را از معارف سیراب می کند ، ۸ - آفتاب را گویند که از پرتو انوار او جهان روشن گردد ، ۹ - آدم گویند که معلم طالبان راه هدایت است ، ۱۰ - نوح گویند که نجات دهنده از طوفان بلاست ، ۱۱ - ابراهیم گویند که از نار هستی گذشته و غرور خواهش را کشته و خلیل خلق گشته ، ۱۲ - موسی گویند برای آنکه فرعون هستی را به نیل نیستی غرق کرده ، ۱۳ - خضر گویند که آب حیوان علم لدنی خورده و به حیات جاودانی پی برده ، ۱۴ - الیاس ۱۵۰۰۰ - اکسیر اعظم ، ۱۶ - خلیفه خدا ۱۷ - بالغ ۱۸ - دانا ۱۹ - صاحب زمان ۲۰ - مکمل ۲۱ - تریاق فاروق ۲۲ - عادل ۲۳ - یگانه ۲۴ - کبریت احمر ۲۵ - ترسا ۲۶ - مرآت ۲۷ - مطرب ۲۸ - درویش ۲۹ - صوفی ۳۰ - مرشد ۳۱ - شیخ ۳۲ - مؤمن ۳۳ - متحن ۳۴ - محسن ۳۵ - عارف

۳۶ - معشوق ۳۷ - عزیز ۳۸ - آئینه ۳۹ - جام جم
۴۰ - شافی ۴۱ - کافی ۴۲ - کون جامع .
مولوی فرماید :

وجه آدم آینه ی اسماء کند عکس خود در صورتش پیدا کند
نقش آدم زارقم نوعی زند که دو عالم را در او بینمان کند
هست انسان بر رخ نورو ظلم مطلع الفجرش از این گفتند
دیگری فرموده :

جام جهان نما دل انسان کامل است

مرآت حق نما بحقیقت همین دل است

و از این قبیل تعبیرات در اصطلاح صوفیه بسیار است .

إِنَّ فِي قَائِمِنَا أَرْبَعَ عِلَامَاتٍ مِنْ

أَرْبَعَةِ رَسُولٍ ...

در اخبار ائمه اطهار ع وارد شده که در حضرت قائم موعود چهار علامت و نشانه از چهار پیغمبر موجود است ، در هر خبری این مطلب بطور خاصی بیان شده و در اساسی انبیای اربعه و علاماتی که از آنان در قائم موعود باید موجود باشد اختلاف است ولی آنچه مسلم

است این است که باید علامات چهار نبی در حضرت موعود موجود باشد در کتب معتبره شیعه امامیه این احادیث موجود است ، شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب اكمال الدین و اتمام التعمه این حدیث را روایت فرموده است و علامه مجلسی در غیبت بحار الانوار (جلد سیزدهم) باب مخصوص در باره این موضوع وضع کرده است و آنچه را که جمال قدم جل جلاله در ایقان شریف ذکر فرموده اند نقل مضمون و معنی احادیث است و جمیع آن مطالب در احادیث مرویه مذکور است و در اینجا به تفصیل نگاشته می شود :

امام علیه السلام میفرمایند " إِنَّ فِي قَائِمِنَا أَرْبَعَ عِلَامَاتٍ مِنْ أَرْبَعَةِ نَبِيِّ ، مُوسَى وَعِيسَى وَ يُوسُفَ وَ مُحَمَّدٍ " یعنی در قائم موعود چهار علامت و نشانه از چهار پیغمبر قبیل حضرت موسی و عیسی و یوسف و حضرت رسول الله موجود است " أَمَا الْعِلَامَةُ مِنْ مُوسَى الْخَوْفُ وَالْإِنْتِظَارُ " یعنی آن علامت که از حضرت موسی در قائم موعود موجود است خوف و انتظار است . در قرآن کریم در ضمن شرح حال حضرت موسی ع میفرماید که در حین خروج از مصر پس از آنکه شخصی قبطی را حضرت موسی مقتول ساخت حضرتش بیمناک بود که مبادا او را دشمنان تعقیب کنند

و پیوسته مراقب و منتظر نزولِ بلا و گرفتاری بود. قوله تعالی :
 " خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ " این علامت در قائم
 موعود باید باشد که از شر دشمنان ایمن نباشد و هر آن
 منتظرِ نزولِ بلا و مصیبت باشد، وجود این علامت در حضرت
 موعود وجود مقدس حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکره مشهود
 و واضح است که چگونه در هر آن گرفتارِ ظلم و عدوانِ دشمنان
 و مخالفان بودند و هر زمان بیم آن داشتند که مصیبتی
 جدید رخ بگشاید و بلائی تازه نازل شود. (شرح حال
 موسی ع را در ذیل کلمه موسی مطالعه فرمائید)
 بعد می فرماید " وَ أَمَّا الْعَلَامَةُ فِي عِيسَىٰ مَا قَالُوا فِي حَقِّهِ "
 یعنی نشانه ای که از عیسی در قائم موعود موجود است آن
 است که مردمان در باره قائم همان سخنانی را خواهند
 گفت که یهود و مخالفین در باره حضرت عیسی گفته اند .
 یهود به حضرت عیسی نسبتهای ناروا می دادند و آن بزرگوار
 را دشمن دین و آئین و دشمن موسی و تورات می پنداشتند
 و از این قبیل سخنان که قلم از نگارش آن ابا دارد، درباره
 حضرت موعود هم عین این گفتارهای ناهنجار از طسرف
 مخالفان تکرار شد و این موضوع در سایر اخبار هم بطور
 دیگر روایت شده است از جمله مجلسی مرحوم در مجلس
 غیبت بحار الانوار در باب آیات قرآن که به ظهور قائم

موعود تأویل شده است از حضرت صادق ع روایت کرده
 که آن حضرت در تفسیر آیه قرآن " وَإِذَا تُلَّتْ عَلَيْهِ
 آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ " فرمودند که قائم را تکذیب
 می کنند و می گویند ما تو را نمی شناسیم تو از اولاد -
 فاطمه نیستی چنانکه مشرکان به محمد ص گفتند . انتهى
 و حضرت شیخ احمد احسائی در کتاب عصمه الرجعه
 نقل فرموده از قول امام علیه السلام که فرمود مردم به
 حضرت موعود می گویند که تو از اولاد رسول الله نیستی
 و مردم که رفتار قائم را می بینند آرزو می کنند که کاش
 در آن ایام نبودند . . .

شیخ مرحوم از کتاب غیبت نعمانی حدیث مزبور را روایت
 کرده قوله ره : " عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا
 جَعْفَرٍ يَقُولُ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا يَصْنَعُ الْقَائِمُ عِذَا خَرَجَ
 لَأَحْبَبَ أَكْثَرَهُمْ أَنْ لَا يَرَوْهُ الْوَلَّى قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى
 يَقُولَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ مَا هَذَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص . . . "

از این قبیل احادیث در این خصوص فراوان است
 علیهذا معلوم شد که مقصود از علامتی که عیسی داشت
 و قائم باید دارا باشد چیست و هر کس تاریخ حیات
 حضرت اعلیٰ جلّ ذکره را خوانده می داند که عین ایمن
 گفتارهای ناروا را همانطور که به مسیح گفتند به حضرت

موعود هم گفتند کتبی که در رد امر حضرت اعلی جیل
 ذکره علمای آن وقت و بعد از آن نوشته اند مَطْلُوعُ
 اینگونه سخنان است ، شیخ احمد احسانی ره بعد از
 نقل حدیثی که ذکر شد در همان عِصْمَةُ الرَّجَعِ در دنبال
 آن حدیث می فرماید وَلِهَذَا وَرَدَ أَنْ أَكْثَرَهَا يَرُدُّ عَلَيْهِ
 الْمُتَقَهِّمُونَ لِأَنَّهُ يَحْكُمُ بِالْحَقِّ الَّذِي آرَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ عَنْ
 عِلْمٍ لَا يَشْهَادُهُ شُهُودٌ . . . یعنی در اخبار وارد شده که
 بیشتر اشخاصی که با قائم موعود مخالفت می کنند و بر آن
 حضرت ردیه می نویسند فقهای عصر و علمای دین هستند
 زیرا حضرت موعود دارای علم الهی است و به آنچه
 خداوند بآو می نمایاند امر می فرماید و احتیاجی به
 شهادت شهود ندارد و فقها چون این رفتار او را بر
 خلاف شریعت خود می بینند با او مخالفت می کنند و آن
 حضرت را رد می نمایند . این بود مقصود امام ع از جمله
 أَمَّا الْعَلَامَةُ مِنْ عَيْسَى فَمَا قَالُوا فِي حَقِّهِ . . . (شرح حال
 حضرت عیسی ع در ذیل کلمه عیسی مسطور است)
 بعد می فرماید " أَمَّا الْعَلَامَةُ مِنْ يُوْسُفَ السِّجْنِ وَالتَّقِيَّةِ "
 حضرت یوسف به شرحی که در سفر تکوین عهد عتیق
 و در قرآن مجید مذکور شده و نازل گردیده بر آثر
 دسیسه زوجه عزیز مصر به زندان افتاد و چهارده سال

در زندان باقی ماند و نیز پس از آنکه عزیز مصر شد و
 حکومت آن سرزمین را بدست آورد در سالهای قحطی
 که برادرانش از کنعان به اشاره یعقوب نبی پدرشان
 برای آوردن آذوقه و گندم عازم مصر شدند یوسف آنها را
 شناخت که برادرانش هستند ولی از معرفی خود بآنان
 خودداری کرد و حقیقت حال خود را بنا بر مصلحتی از
 آنان مستور داشت و نگفت که من برادر شما هستم تا وقتی
 موقع مقتضی فرا رسید و زمان آن آمد که خود را بآنان
 معرفی نماید و خویش را بآنان بشناساند امام میفرمایند
 این دو حقیقت و علامت از یوسف در قائم موعود هست .
 حضرت اعلی جیل ذکره دارای این دو علامت یوسفی
 بودند اما مسئله سجن و زندان که معلوم است زیرا پس
 از بلایای بسیار که تحمل فرمودند آخر کار مدت نه ماه
 در جیل ماه کو که نام آنرا جیل باسط فرموده اند اسیر
 زندان بودند و پس از آن هم در سجن چهریق که جیل
 شدید فرموده اند مدت ۲۷ بیست و هفت ماه اسیر
 زندان و حبس شدند و اما مسئله تقیه آن بود که در آغاز
 قیام بدعوت و در اول بعثت مقام مظهریت و ربوبیت خود
 را لِحِکْمِهِ وَ مَصْلَحَتِهِ مستور داشتند و خود را بابِ بَقِيَّةِ
 اللّهِ وَ بَابِ حُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ معرفی فرمودند بشرحی که

در تفسیر سوره یوسف و در تفسیر سوره کوثر از قلم مبارک نازل شده است و چون دوره مصلحت و حکمت انجام یافت حقیقت حال و حقیقت مقام عالی و مظهریت و ربوبیت خود را اظهار فرمودند ، در آثار مبارکه آن حضرت صریحاً این مطلب نازل شده و در الواح مبارکه نازل از کلك اطهر جمال قدم جل جلاله این معنی به تفصیل تشریح و نازل گردیده است ، حضرت اعلی جل اسم در رساله دلائل سبعة در این خصوص میفرمایند قوله تعالی :

(نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا اینکه آنها را نجات دهد مقامی که اول خلق است و مظهر اننی انا الله چگونه خود را باسم بابت قائم آل محمد ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان کعل محتجیب نشوند و از آنچه از برای آن خلق شده اند غافل نمانند "

انتهی

و در باب سیزدهم واحد ششم می فرمایند قوله تعالی :
 " . . . باز به این همه فضل و رحمت که از مقام نقطه نبوت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد کعل از صعق نجات

یابند و توانند متحمل شد اگر چه آخر همان ظهور اول است . . . " انتهى

جمال مبارک جل جلاله در لوح حسین در این خصوص می فرمایند قوله تعالی :

" حضرت اعلی نظر به ضعف عباد در اول ظهور در بیانات مدارا نموده اند و بحکمت تکلم فرموده اند چنانکه در مقامی می فرمایند اگر کسی نسبت نبوت یا ولایت یا فوق آن یا شبه آن به این عبد راجع نماید از مفترین است و انا بری منه امثال این مضامین در بیانات آنحضرت بسیار است حتی در مقامی می فرمایند اگر کسی بابت مخصوصه منصوصه بمن نسبت دهد افتراء گفته و بعد جمیع این مراتب را در مقام خود ذکر فرموده اند مثل آنکه می فرمایند این همان نقطه فرقان است که در این کور بنقطه بیان ظاهر این مقام نبوت و در مقام ولایت می فرمایند اننی انا القائم الحق الذي انتم بظهوره توعدون و در مقامی نفی جمیع این مراتب را فرموده اند و به مقامات دیگر ناطق شده اند چنانچه در نزد صاحبان بصیر حقیق معلوم و واضح است و در مقامی می فرمایند اگر ناس ضعیف نبودند ذکر مشیت نمیشد . . . و شکی نبوده و نیست که این بیانات از روی حکمت بوده

چه اگر در اول ظهور بکلمه اخیری نطق میفرمودند یعنی آنچه در آخر فرمودند اول می فرمودند شراره نار اعراض و انکار در اول وارد میآورد آنچه را که در آخر وارد آورد . در ظلم ظالمین و اعراض معرضین و انکار منکرین تفکر نعااید بشأنی معرضین و منکرین که علمای عصرند بر اعراض قیام نمودند که آن جوهر وجود خود را بعبود بقیه الله نامیدند و این خلق دینی بآن هم راضی نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و لسان عاجز و تا این حین نفسی به حقیقت آن پی نبرده و آثار و اثار آن را ادراک ننموده "

باری علامت و نشانه یوسف هم که در حدیث مذکور

بود در باره حضرت اعلی جل زکرة مصداق کامل داشت . در اخبار دیگر علامت از یوسف را غیر از سجن و تقیه مطالب دیگر هم مانند غیبت و غیرها ذکر کرده اند و نیز از انبیای دیگر مانند یونس و صالح و آدم نیز برای قائم علامات مقرر داشته اند که مصداق همه آنها ظاهر و بر محققین و مطلعین مخفی و مستور نیست برای اطلاع از آنچه ذکر شد به بحار الانوار مجلسی مجلد غیبت باب ما فیہ من سنن الانبیاء و کتاب اکمال الدین شیخ صدوق و سایر کتیب غیبت مراجعه شود .

بعد میفرمایند أما العلامة من محمد یظهر بآثار مثل

القرآن . . . این بیان مبارک نقل مضمون و معنی اخبار مأثوره از آل محمد در باره قائم موعود است زیرا در احادیث و اخبار کثیره که از ائمه اطهار در بحار الانوار و سایر کتب معتبره شیعه امامیه روایت شده این معنی موضح است که قائم موعود دارای کتاب جدید و شرع جدید است و کتاب آن حضرت غیر از قرآن مجید است که بر حضرت رسول ص نازل شده است و نظر به این احادیث مأثوره است که فرموده اند یظهر بآثار مثل القرآن که اینعبود در اینجا قسمتی از احادیث مزبوره را نقل می کنم :

از جمله علامه مجلسی علیه الرحمه در مجلد غیبت بحار الانوار (جلد سیزدهم) در باب علامات ظهور قائم می فرماید که در کتاب الغیبه پس از نقل اسامی روات نبیاته از حضرت امیرع روایت کرده که آن حضرت فرمود گویا عجم ها را می بینم که در مسجد کوفه خیمه ها زده و قرآن را بطریقی که نازل شده به خلائق تعلیم می کنند عرض کردم یا امیر المؤمنین آیا این قرآن مثل آن قرآن نیست که نازل شده فرمود نه زیرا که از اصل قرآن نامهای هفتاد نفر از قریش با نامهای پدرانشان محو گردیده و بر داشته اند و نیز شیخ مفید در ارشاد از حضرت باقر

روایت کرده هرگاه خروج کرد قائم آل محمد ع خیمه ها
میزنند برای آنانکه تعلیم می کنند به مردم قرآن را برآن
نحوی که نازل شده پس مشکلترین کارها خواهد بود بر
آنان که حفظ نموده اند او را امروز زیرا که آن قرآن
مخالفت دارد با این قرآن در ترتیب . انتهى

این حدیث در نجم الثاقب محدث نوری هم ذکر شده
است (در باب سوم کتاب زیور) و نیز در باب خروج
قائم آل محمد در مجلد غیبت بحار الانوار از حضرت با قر
علیه السلام روایت کرده که فرمودند لَا بُدَّ لَنَا مِنْ آذْرِيحَانٍ
لَا يَقْرَأُ لَهَا شَيْئًا فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا أَحْلَاسَ بِيُوتِكُمْ
وَالنِّدَاءِ فِي الْبَيْدَاءِ فَإِذَا تَحَرَّكَ مَحْرَكٌ فَاسْرِعُوا إِلَيْهِ
وَلَوْ حَبَبًا وَاللَّهِ لَكَانَتِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ
يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَيَّ كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ وَقَالَ
وَلِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِّ اقْتَرَبَ . انتهى

در ترجمه فارسی بحار الانوار مجلد غیبت جلد سیزدهم
که مورد اعتماد عموم است و چند مرتبه آن را چاپ کرده اند
در ترجمه این حدیث چنین فرموده است قوله :

با قرع فرمود که ناچاریم از دیدن لشکر آذریحان که
هیچ کس طاقت مقاومت و مقابله ایشان را ندارد و وقتی
که این شد مانند فرش خانه از خانه های خود بیرون

مروید ناچاریم از شنیدن نداء در بیداء پس وقتی که
حرکت کننده حرکت نمود یعنی صاحب امر قیام کرد پسوی
وی هر وید هر چند که با راه رفتن باشد در سردستها
وزانوها مانند طفلان خردسال ، بخدا سوگند یاد
می کنم هر آینه گویا که آن حضرت را می بینم که خلیف
در میان رکن و مقام با احکام قرآن تازه که بر عرب شدید
و دشوار است باو بیعت می کنند بعد از آن فرمود وای بر
عرب از شری که نزدیک شد . انتهى

در این حدیث بوقوع شهادت حضرت موعود ع در آذریحان
تصریح شده و مترجم فارسی کلمه لشکر را در ترجمه اضافه
کرده چون از حقیقت حال بی خبر بوده است و همچنین
تصریح فرموده که قائم دارای کتاب و قرآن جدید است .

و نیز در باب آیات مؤله به ظهور قائم در مجلد غیبت
بحار الانوار در ذیل آیه قرآن وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
فَاخْتَلَفَ فِيهِ نَقْلُ شَيْءٍ مِنْهُ مِنْ دُونِ مَا أَنْزَلْنَا بِهِ وَكَانَ
تَمَرًا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ در نقل شده از امام علیه السلام که فرمودند بنی
اسرائیل اختلاف کردند در خصوص کتاب موسی چنانکه
این امت در کتابی که در نزد قائم ع است اختلاف خواهند
کرد حتی آن کتاب را جمع کثیری انکار می کنند و قائم
گردن ایشان را می زند . انتهى

بدیهی است که کتاب قائم موعود باید غیر از قرآن موجود

معهود باشد وگرنه مردم مسلم آن را انکار نمی کردند
و در باره آن اختلاف حاصل نمی شد و در بعضی اخبار
ائمه اطهار قائم موعود جزو مرسلین یعنی مظاهر دارای
کتاب شمرده شده است چنانچه شیخ صدوق علیه الرحمه
در کتاب اكمال الدين و اتمام النعمه از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمودند پدرم حضرت امام
محمد باقر فرمودند قائم وقتی قیام فرماید این آیه
قرآن را می خواند *قَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي
حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ* . این آیه در قرآن مجید
در باره حضرت موسی نازل شده که در جواب سؤالات
فرعون فرمود من چون از شما می ترسیدم فرار کردم و خداوند
پروردگار من به من شریعت الهیه را عطا فرمود و مرا از
جمله رسولان صاحب شریعت و انبیای اولوالعزم قرار داد .
قائم موعود هم همین آیه را می خواند و در این حدیث
تصریح شده که قائم دارای دو علامت خوف و آثار نازل
از سما و وحی الهی است و در حدیث مروی از حضرت
موسی کاظم علیه السلام به نهایت صراحت ذکر شده
که خداوند به حضرت قائم نازل میفرماید آنچه را که بر
انبیاء و رسولان سابق نازل نفرموده است .
سَأَلَ الرَّاهِبُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَخْبَرَنِي عَنْ ثَمَانِيَةَ

*أَحْرَفَ نَزَلَتْ فَبَقِيَ فِي الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ وَبَقِيَ فِي السَّمَاءِ
مِنْهَا أَرْبَعَةٌ عَلَىٰ مَنْ نَزَلَتْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ
وَمَنْ يُفَسِّرُهَا قَالَ عَزَاكَ قَائِمُنَا فَيَنْزِلُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَيُفَسِّرُهَا
وَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ عَلَى الصَّادِقِينَ وَ الرُّسُلِ وَ الْمُهْتَدِينَ*
یعنی راهبی از حضرت موسی بن جعفر سؤالی نمود که
خبر ده مرا از هشت حرفی که چهار حرف آن بر زمین
نازل شده و چهار دیگر نازل نگشته است بر که نازل گردد
و که آن را تفسیر نماید ؟ فرمود آن قائم ماست که خداوند
حروف مذکوره را بر او نازل خواهد فرمود و آنرا تفسیر
خواهد نمود و هر آینه خداوند بر او نازل فرماید آنچه
را که بر صدیقین و رسل و مهتدین نازل نفرموده است .
این حدیث را جناب ابوالفضائل در کتاب الفرائد ذکر
فرموده اند و ترجمه نموده اند و در کتاب کافی ثقة الاسلام
کلینی علیه الرحمه و کتاب ناسخ التواریخ مجلد امام موسی
کاظم در جلد سوم در زیر عنوان حکایت امام موسی کاظم
با راهب و راهبه و در بحار الانوار مرحوم مجلسی مجلد
یازدهم و غیره روایت شده است و مندرج گردیده است .
از قلم مبارک حضرت رب اعلی جل اسمه در دوره قیام
بدعوت آیات الهیه بسیار نازل شده و به آیات الهیه
نازله تحدی فرمودند و آنرا وحده حجت باقیه کامله

بالغه نامیدند و در کتاب مستطاب بیان در ضمن بابی مخصوص حجیت آیات نازل را اثبات نمودند و دلیل کافیه مثبت مدعی من عند اللّٰهی را منحصر به دلیل آیات فرموده اند و مجلدات بسیار که احصای آن غیر مقدور است شامل آیات مبارکات امروزه از حضرت نقطه اولی جل ذکره الاعلی در دست هست و همه می توانند بآن آیات باهرات مراجعه فرمایند ، حضرت ولی امرالله جل ذکره و ثنائیه فهرستی از آثار مهمه حضرت نقطه اولی تهیه فرموده اند و در رساله (آئین بهائی) مندرج فرموده اند . اصل این رساله به انگلیسی است و از طرف محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران به فارسی ترجمه شده و بنام (آئین بهائی) مطبوع و منتشر گردیده ، این عهد در اینجا اسامی آثار مبارکه مهمه نازل از قلم حضرت اعلی را از روی فهرست مزبوره نقل می کنم و در باره هر کدام شرح مختصری می نگارم :

آثار مهمه نازل از قلم مقدس حضرت رب اعلی
جل ذکره الاعلی

۱ - کتاب بیان فارسی :

این کتاب مبارک که حاوی تهیین و بیان اسرار و رموز کتب آسمانی قبل و شامل حقایق معنویه و احکام فرعیه

است در جیل باسط ماه کو در سال سوم از بعثت مبارک یوحی الهی از قلم حضرت رب اعلی جل ذکره نازل شده است ، چنانچه در باب هشتم از واحد ششم می فرمایند ،
قوله تعالی :

"حال قریب سه سال متجاوز است و امرالله ظاهر شده تا آنکه امروز محل مقصود خود را در جیل قرار داده اید و حال آنکه بر آن حجتی که دین کل مسلمین بر او بر پاست ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که ایتیان به آیه نماید انتهی در مواضع دیگر کتاب بیان نیز تصریح بسال نزول بیان فرموده اند ، اساس کتاب بیان بر سیصد و شصت و یک باب بود بعد از کل شیئی که از حاصل ضرب نوزده در نوزده بدست می آید و از این جمله در کتاب بیان مبارک فارسی تا باب دهم از واحد ناسع نازل شد و بقیه آن موکول به حضرت من یظهره الله گردید و کتاب ایقان مبارک همان دنباله مطالب معنویه و شرح و بسط رموز و اسرار کتب الهیه است که در بغداد بسال ۱۲۷۸ هـ ق از قلم جمال قدم جل جلاله نازل گردیده

۲ - بیان عربی

این کتاب مبارک هم در جیل ماه کو نازل شده و بیان

فارسی در حقیقت تفصیل مطالبی است که در بیان عربی
 بالإجمال نازل گردیده ، بنیان کتاب بیان عربی هم بر
 روی عدد "کلشیئی" بود ولکن فقط یازده واحد نازل گردید
 و بیان فارسی در شرح مجملات آن تا باب دهم از واحد
 ناسع نازل شد بعداً یحیی ازل باتکای خلافتِ مجعوله
 که برای خود مدعی بود و در باطن مدعی مقامِ مَنْ
 یُظهِرهُ اللّٰهَی بود و این مطلب در کتاب نقطه الکاف
 منسوب به حاجی میرزا جانی کاشانی به صراحت ذکر
 شده که یحیی همان مَنْ یُظهِرهُ اللّٰهَ است لهذا باتکای
 خلافتِ مجعوله و ادعای مَنْ یُظهِرهُ اللّٰهَ تتمه بیان
 فارسی را تا جائی که بیان عربی نازل شده است شرح
 و تفصیل داد یعنی از باب یازدهم واحد ناسع تا آخر
 واحد یازدهم را که در بیان عربی نازل شده به خیال خود
 شرح و بسط داد و خرافات و آوهای بهم تلفیق نمود و عین
 خط او بنام متمم بیان امروز بواسطه پیروانش طبع و نشر
 شده است و مخفی نماند که یحیی در آثار حضرت نقطه
 اولی دخل و تصرفات ناروای بسیاری نموده و آثار و آیات
 مبارکه را تحریف کرده و حتی بیانات و ترهات خود را بقلم
 خود شبیه بخط حضرت اعلی جل ذکره نوشته و بخاتم
 مبارک که نزد او بوده معهور می ساخته و بنام آثار مبارکه

به پیروان خود می داده است و این معنی را مفصلاً
 جناب ابوالفضائل گلپایگانی در کشف الغطاء ذکر
 فرموده اند و در الواح مبارکه جمال قدم و حضرت عبدالبهی
 نیز باین موضوع تصریح شده است و این عهد این الواح مبارکه
 را در مائده آسمانی نوشته ام از جمله جمال قدم جل
 جلاله در لوح جناب زین المقربین می فرمایند ، قوله
 تعالی :

" در حین خروج از بین یاجوج و ماجوج که نفسین
 مشرکین (یحیی و سید محمد اصفهانی) باشند یک
 جعبه از خطوط مبارکه حضرت اعلی و جناب آقا سید
 حسین مع خاتم آن حضرت فرستادم نزد آن معرض بالله
 (یحیی ازل) و در سنوات اول امر بدیع مدت چهار
 سنه امر نمودیم که از روی خطوط حضرت بنویسد چنانچه
 حال از خطوط آن ملحد که بشیوه حضرت است موجود
 این ایام بهمان خطوط شروع نموده و هر چه شیطان
 باو القاء می نماید نوشته و به خاتم حضرت مختوم نموده
 به نفوس خبیثه مثل خود مینماید " انتهى

و در لوح دیگری که در جواب شبهات علی محمد سراج
 نازل شده می فرمایند ، قوله تعالی :

" . . . چنانچه الیوم به همان عمل مشغول و بلکه بعضی

كلمات مجعوله خود را بآن كلمات منضم ساخته لعل يَزُول
بها اقدام العارفين . * انتهى

در بیان عربی هم دخل و تصرف بسیار از ناحیه ازل و -
سایر معاندین شده و همان مدخولات و مجعولات که
امروز دستاویز و بهانه اهل اشارات گردیده و در کتب
رتبیه ذکر نموده اند مخالفین و بهانه جوین در دوره حیوة
حضرت اعلی جل ذکره نیز این گونه دخل و تصرفات در
آیات و آثار مبارکه میکرده اند چنانچه خود هیکل مبارک
در باره این اقدامات سوء در تفسیر کوثر می فرمایند -
قوله تعالی :

* ... وَكَلَّ مَا رَأَيْتَ مِنْ آيَاتِي قَدْ افْتَرَى الْمُفْتَرُونَ فِيهَا
وَبَعْضٌ مِنْهَا لَمْ يَقْدِرِ الْكَاتِبُونَ أَنْ يَسْتَنْسِخُوا صُورَ الْوَاقِعِ
وَلِذَا يَقُولُ النَّاسُ فِيهِ لَحْنٌ وَبَعْضٌ يَقُولُ لَيْسَ فِيهَا
رِبْطٌ فَاغْوِنَا بِاللَّهِ مِنْ غَلْسِهِمْ وَافْتِرَائِهِمْ وَكُلَّمَا تَرَى مِنْ
الآيَاتِ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْمَنْهَجِ الْعَدْلِ فَإِنِّي أَنَا بَرِيٌّ مِنَ
المشركين * انتهى

در این ایام هم که بعضی از نفوس به طبع و نشر آثار
مبارکه حضرت اعلی جل ذکره اقدام می کنند در آثار مبارکه
دخل و تصرف زیاد می نمایند و به خیال خود تصحیح
می نمایند از جمله در رساله دلائل سبعه که طبع

کرده اند تغییرات داده اند باوری که از مقایسه قسمت
عربی آن با قسمت فارسی آن بخوبی ظاهر میشود و کلمه
موسی را با عیسی عوض کرده اند و لوح مبارک حضرت
عبدالیهاء جل ثنائه در جواب سائل از مندرجات دلائل
سبعه شاهد بر این مطلب است و نیز در بیان فارسی
که طبع و نشر نموده اند دخل و تصرف کرده اند و از جمله
کلمه وصی عاشر را که در باره حضرت علی بن موسی الرضا
در بیان نازل فرموده اند بخیال باطل خود بکلمه وصی
ثامن تبدیل کرده اند با آنکه یکی از احباء مداللب را که
چگونه حضرت رضاع وصی عاشر است از جمال قدم جل
جلاله سؤال کرده و لوح مفصلی در این موضوع از قلم مبارک
نازل شده و بیان فرموده اند که سبب اینکه حضرت اعلی جل
ذکره حضرت امام رضا امام هشتم شیعیان را وصی عاشر
نامیده اند چیست و این لوح مبارک الآن در نزد این عهد
موجود است و این است بیان مبارک حق تعالی که در
لوح حسین می فرمایند قوله تعالی :

* و اینکه سؤال نمودند از فقره مبارکه که از قلم محبوب
امکان روح ما سواه فداه در بیان جاری و نازل قوله تعالی
إِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ إِلَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ چنانچه آنچه بظاهر در
جنت تربت امام ثامن ظاهر شده نیست الا بآنچه رسول

خدا فرموده که اوست وصیِ عاشر من انتهی یا حبیبی
 ملکوتِ بیان لا اول ولا آخر مشاهده می شود و آن اول
 مقامی است که بلسان قوم بآنا محبوب العالم نطق فرموده
 آن مقام اعظم اعلی دارای مراتب و مقاماتی است که احدی
 جز نفس حق جل جلاله و عم نواله بآن آگاه نبوده و نخواهد
 بود و احصای آن ننموده و نخواهد نمود در مقامی نفس
 مشیت اولیه را که مظهر و مصدر امر الله جل جلاله است
 اول گرفته اند و حضرت فاطمه صلوات الله علیها را ثانی
 باین حساب امام ثامن عاشر میشود قد نطق بالحق یشهد
 بِذَلِكَ مَحْبُوبٍ وَ مَحْبُوبُكَ وَ مَحْبُوبٌ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ
 الْأَرْضِينَ وَ ذَرِ مَقَامِي كَيْنُونِي قَدِمَ كَمَا مَقَامِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 اَوْلَیُّ ذَكَرَ مِشْوَدُ نَقْطَةُ فِرْقَانِ ثَانِي وَ حَضْرَتِ فَاطْمَه
 صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهَا ثَالِثُ بَايِنِ حَسَابِ اِمَامِ ثَامِنِ حَادِي عَشْرٍ
 مِشْوَدُ وَ دَرِ مَقَامِ دِيْغَرِ اَوْلِيَ اَوْلِيَاءِ حَضْرَتِ اَمِيْرِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ
 عَلَيْهِ رَا ذَكَرَ نَمُودَه اِنْدِ اِمَامِ ثَامِنِ مِشْوَدُ وَ دَرِ مَقَامِي ثَامِنِ
 وَ دَرِ مَقَامِي عَاشِرِ وَ دَرِ مَقَامِي اِحْدِي عَشْرِ بُوْدَه وَ هَسْتَنْدِ
 وَ اِيْنِ هَرِ سَهِ مَقَامِ بِطِرَارِ صِحْتِ حَقِيْقِي مَزِيْنِ اسْتِ وَ هَمْچِيْنِيْنِ
 اَنِ حَضْرَتِ رُوْحِ مَا سِوَاهِ فِدَاهِ نَفْسِ مَشِيْتِ اَوْلِيَهِ اِنْدِ دَرِ كُوْرِ
 فِرْقَانِ وَ صَاحِبِ مَقَامِيْنِ وَ رَتَبَتِيْنِ يَعْنِي دَارِي نُبُوْتِ وَ وِلَايَتِ
 مَطْلَقَه اِنْدِ دَرِ اِيْنِ صُورَتِ اَوْلِ اَوْلِيَاءِ خُوْبِ اَنِ حَضْرَتَنْدِ

اوست ولیّ اول و حضرت رضا ولی عاشر این است مقصود
 از بیان نقطه بیان روح من فی ملکوت الامر والخلق فداه
 جمیع این بیانات که ذکر شد هر یک در مقام خود صحیح
 بوده و خواهد بود حال اگر گفته شود ثامن ثامن است
 یا ثامن عاشر است و یا ثامن احدی عشر است جمیع
 صحیح و لا شك فيه . انتهی

اصل بیان مبارک حضرت اعلی در کتاب بیان در باب
 شانزدهم از واحد ثانی نازل شده فی بیان ان الجنّة
 حق . . . تا آنکه میفرمایند قوله تعالی : آنچه بظاهراً
 در جنت تربت امام ثامن ظاهر شده نیست الا آنچه
 رسول الله ص فرموده که اوست وصی عاشر من اگر چه
 الآن نزید تربت او این نوع ظهورات نیست . . . الخ

در بیانی که پیروان باب منتشر کرده اند بجای وصی
 عاشر وصی ثامن نوشته اند و آیه الهیه را تحریف کرده اند
 بشرحی که ذکر شد و در لوح مبارک جمال قدم معنی
 حقیقی آن واضح و آشکار ذکر شده است ، باری اغدا
 و مخالفین از اینگونه دخل و تصرفات بسیار کرده اند
 یُریدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ وَ یَاْبَى اللّٰهِ اِلَّا اَنْ یَّتِمَّ نُورُهُ .

۳ - تفسیر سوره یوسف (قیوم الاسماء)

شرح این کتاب عظیم در ذیل جمله قیوم الاسماء

در همین کتاب به تفصیل نوشته شده مراجعه شود .

۴ - صحیفه بین الحرمین .

لوح مبارکی است که در بین مکه و مدینه از قلم مبارک حضرت رب اعلی جل زکره در جواب سوالات میسرزا محیط کرمانی که در مسجد الحرام از محضر مبارک نمود نازل شده و برای او ارسال فرمودند و حجت الهیه را بر او اکمال کردند ولی او متنبه نشد و معرضاً عن الله در کربلا وفات کرد مشارالیه در سیر سیر مدعی جانشینی سید کاظم رشتی بود در محاضرات قسمتی از صحیفه و عاقبت محیط مندرج گردیده است .

۵ - دلائل السبعه

در اثبات امرالله است که به هفت دلیل حجت را بر همه تمام فرموده اند این لوح مبارک در جواب سوالات یکی از علماء نازل شده و در این اواخر با بیان آنرا با تحریقاتی که در اصل لوح داده اند در طهران به طبع رسانیده اند و به خیال خود اصلاحاتی در آن کرده اند " خذ لَهُمُ اللّهُ" محل نزول دلائل سبعه جبل ماه کوه است .

۶ - تفسیر سوره کوثر

در شیراز در اول ظهور به اعزاز جناب آقا سید یحیی دارابی نازل شده است ، نسخه هایی که در دست

است اغلب فغشوش است و تا کنون بطبع نرسیده است شرح نزول آن را مرحوم ابوالفضائل گلپایگانی از قول جناب حاجی سید جواد کربلائی در کشف القطاء عن حیل الأعداء مرقوم نموده اند و این عبد هم آن را در درج ثانی هدایت نقل کرده ام مراجعه شود . نسخه ای از این لوح مبارک با خط بسیار زیبای نسخ که مقارن ایام ظهور نوشته شده در تصرف جناب آقای بهرام رستم رهنماست که از اجبای باوفا و ساکن طهران است .

۷ - تفسیر سوره والعصر

این لوح مبارک در اصفهان در تفسیر سوره

والعصر که از سوره های کوتاه قرآن مجید است بدرخواست سید محمد سلطان العلماء امام جمعه اصفهان در منزل او نازل شده و نسخه آن قلیل است .

۸ - کتاب الاسماء

لوح بسیار مفصلی است در چندین مجلد و کلیل

آن در شرح اسماء الله است ، در این لوح مبارک بعد از " کلشیئی " (۳۶۱) اسم از اسماء الله را تفسیر فرموده و هر اسمی را در برابر روزی از سال حساب کرده اند و هر اسمی را که مخصوص روزی از سال است به چهار لحن انشاء فرموده اند یعنی به لحن آیات و لحن مناجات

ولحنِ خطابه و لحنِ تفسیر در باره هراسمی شرحی فرموده اند ، نسخه این لوح عظیم معدود است و گوشه و کنار زیارت شده است اینعهد در طهران و در شیراز نزد جناب افغان اعلائی تولیت بیت مبارک شیراز این لوح منبع را زیارت کرده ام و یادداشتهایی از آن برداشته ام عنوان هراسم در آغاز روز مخصوص بان ذکر شده ^{است} قس مَعْرِفَةُ اسْمِهِ الْبَشِيرُ يَا فِي مَعْرِفَةِ اسْمِهِ اللَّطِيفُ و بر همین قیاس تا آخر لوح عظیم پیش رفته اند و سراسر این کتاب مقدس در وصف حضرت من یطهره الله است .

۹ - صحیفه مخزونه

در مناجات و ادعیه است که در نهایت فصاحت و بلاغت و لطافت گفتار و انسجام بدیع نازل شده و نزول آن قبل از قیوم الاسماء بوده است ، نسخه ای از این کتاب مبارک در بیت مبارک شیراز جزو آثار مبارکه متبرکه موجود است که در سال اول ظهور مبارک بخط طلا نوشته شده و تاریخ آن ۱۲۶۱ می باشد کاغذ آن خان بالغ و خط آن همه با طلای ناب نوشته شده است نام نویسنده معلوم نیست و اعراب هم دارد که معلوم است از کاتب است ولی بعضی مواضع اعراب آن اشتباه است نسخه ای هم با خط قرمز از این کتاب در کتابخانه نورین

نیرین اصفهان زیارت شد و نسخه ای هم با خط معمولی در کتابخانه بدیع خراسان "شهر مشهد" موجود بود که زیارت کردم .

۱۰ - زیارت نامه شاه عبدالعظیم

در قریه کلین در حین توجه از کاشان به طرف طهران از قلم مبارک نازل شده است موقعی که هیکل مبارک را از ورود طهران منع کردند و بطرف جبال آذربایجان فرستادند این زیارتنامه خطاب به حضرت شاه عبدالعظیم حسنی که در ری مدفون است نازل شده نسخه آن قلیل و نادر میباشد .

۱۱ - کتاب پنج شأن

مقصود از پنج شأن الحان خمسه است که عبارت از لحن آیات و مناجات و خطابه و تفسیر و کلمات فارسیه است ، حضرت اعلی جل ذکره باعزاز عده ای از مؤمنین الواحی بر پنج شأن صادر فرموده و برای هر یک ارسال فرموده اند و بعداً این الواح را در کتابی مجتمع ساخته و بنام پنج شأن موسوم شده است مانند الأوحْد الأوحْد بِاسْمِ دَيَان و دیگری باسم و حید و دیگری باسم ملا عبد - الکریم قزوینی که عنوانش الأقوم الأقوم است و دیگری بنام حضرت طاهره و دیگری بنام حضرت خال اعظم حاج سید

علی و دیگری بنام شیخ علی عظیم و دیگری بنام ملا ابراهیم و دیگری بنام حسین و بر این قیاس باقی الواح مندرجه در آن کتاب هر یک بنام شخصی معین است و هر اسم را که در اول ذکر فرموده اند پنج شأن آیات و مناجات و خطابه و تفسیر و کلمات فارسیه شرح و تفصیل داده اند شیوه بیان همان رویه کتاب الاسماء است جز اینکه شئون کتاب الاسماء شئون اربعه آیات و مناجات و تفسیر و خطابه است و شأن کلمات فارسیه ندارد و این السواح مندرجه در پنج شأن بوده دارای تاریخ نزول است و اغلب آن سال ۱۲۶۶ هـ ق است که ماه نزول آن هم باقیست روز ضبط شده است مانند هفتم شهر البها (۰ و ۰ و ۰ و ۰) یک نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه بدیع مشهد خراسان موجود است و اخیراً هم بابیان آن را چاپ کرده اند و الواحی بنام یحیی ازل بآن افزوده اند .

۱۲ - رساله عدلیه (درمید و معاد)

اخیراً به طبع رسیده و همه جا منتشر است بعضی از بیانات مبارکه مندرجه در این رساله در ضمن این کتاب نقل شده است .

۱۳ - رساله ذهبیه (خطبه مبارکه ذهبیه)

از آثار مهمه حضرت رب اعلی است که در جواب

نامه یکی از علماء که توسط ملا جواد ولّیانی قزوینی به حضور مبارک تقدیم کرده بود نازل شده این لوح مبارک بسیار مفصل و شامل آیه متقنه الهیه در اثبات امر اعظم الهی است ، آغاز این خطبه باین جمله مبارکه شروع میشود :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْاَحَدِ الْقَدِیْدِ الْقَهَّارِ الصَّمدِ الْوَتَرِ الدَّائِمِ الْجَبَّارِ الْحَیِّ الْقَیُّوْمِ الْمُتَعَالِیِّ الْخَبَّارِ وَالْمُقْتَدِرِ الْعَادِلِ الْغَفَّارِ الَّذِیْ خَلَقَ بِاَمْرِهِ جَوْهَرِیًّا الْاَسْرَارَ . . . تا آنکه می فرمایند ، قوله تعالی :

" . . . وَانِّیْ اُشْهِدُكَ یَا اَلْهَیِّ بِاَنَّیْ الْاَنِّ اَسْمِیْ هَذِهِ النِّسْخَةُ الْمُبَارَكَةُ زَهَبِیَّةٌ لِّیَخْلَصَ الدَّلَالَاتُ مِنْ ذِکْرِ الْاِشَارَاتِ فِی تَلَقُّاۃِ الْجَلَالِ وَتَجْذِبُهَا اِلَی سَاحَةِ الْقُدْسِ وَالْجَعَالَ وَبَعْدُ یَا اَیُّهَا الْجَوَادُ الْمُرْسَلُ مَاءَ الْعِدَادِ فِی السَّوَابِغِ الْمُبَارَكَةِ الَّذِیْ اَرَادَ الْاِرْشَادَ لِاَهْلِ الْبِلَادِ اِلَی طَلْعَةِ الْفُؤَادِ . . . الخ

این لوح مبارک از دو جزو قرآن هم بیشتر است .

۱۴ - تفسیر نبوت خاصه

در اصفهان بسال ۱۲۶۲ هـ ق بنا بدخواست

منوچهر خان معتمد الدوله حاکم اصفهان از قلم مبارک حضرت اعلی جل ذکره نازل شده و تا کنون بطبع نرسیده

است .

۱۵ - خصائل سبعة

لوحی است که به افتخار اصحاب شیراز مانند
مقدس خراسانی و غیره از قلم مبارک نازل شده و توسط
جناب قدوس ازبوشهر به شیراز فرستاده شد و در آن -
دستورهای مخصوص به اصحاب داده اند و شعائر سبعة
بابیه را در آن تعیین فرموده اند .

۱۶ - توقیعات محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی

این توقیعات مبارکه در کتاب ظهور الحق مرحوم
فاضل مازندرانی جلد دوم و سوم و در مجلدات درج لثالی
هدایت تألیف نگارنده مندرج و به طبع رسیده است .

إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا

حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ ...

این آیه در سوره الانفال قرآن مجید نازل شده
و تمام آن این است : " وَإِذَا قَالُوا لِلَّهِمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ
الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا
عَذَابِ الْكَلِيمِ " مضمون آن است که مشرکین و از جمله

آنان نضرین حارث گفت خدایا اگر محمد از طرف تست
و این آیات از تست پس سنگی از آسمان بر سر ما بیفتن
یا ما را با عذابی دردناک معذب بدار .
نضرین حارث در جنگ بدر بدست مقدار اسیر شد
و به قتل رسید و بالاخره ایمان به رسول الله نیاورد .

إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ

این آیه در سوره بنی اسرائیل نازل شده و جمال
کبریاء در ایقان مبارک این آیه را در موضوع تجلی عام
الهی بر همه ممکنات ذکر فرموده اند و مضمون آن است
که من فرماید هیچ شیئی در عالم نیست مگر آنکه به
تسبیح و تنزیه خداوند مشغول است . بدیهی است
که مقصود از تسبیح اشیا آنست که چون نظر به هر
موجودی افکنی به بصیرت در خواهی یافت که آن شیئی
بلسان معنوی خود شهادت میدهد باین که او را
خالق و آفریدگاری است قادر و عالم و بزرگوار و همین
معنی عبارت از تسبیح اشیا است و اگر انسان ببصر
معنوی به اشیا ناظر شود بگوش جان آواز تسبیح آنان

را می شنود . جمال کبریا در ایقان مبارک می فرمایند
 قوله تعالی :
 " . . . همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه می نمائید که
 حاکی اند از ظهور و بروز آن نور معنوی و ابواب رضوان
 الهی را مشاهده می فرمائید که در همه اشیا مفتوح
 گشته برای ورود طالبین در مدائن معرفت و حکمت و
 دخول و اصلین در حدائق علم و قدرت اکثر
 آیات فرقانی بر این مطلب روحانی مدلل و مشعر است و ان
 من شیئی الا یسبح بحمده شاهدی است ناطق"
 مولانا جلال الدین رومی در مجلد سوم مثنوی در ضمن
 داستان مارگیر در این باره می فرماید قوله علیه الرحمه :
 جمله ذرات عالم در نهان
 با تو می گویند روزان و شبان
 ما سَمِیعِمْ وَبَصِیرِمْ وَهَشِیْمِمْ
 باشما نا محرمان ما خامشیم
 چون شما سوی جمادی می روید
 محرم جان جمادان گوی شوید
 از جمادی در جهان جان روید
 غُفْلِ اَجْزایِ عالم بشنوید
 فاش تسبیح جمادات آیدت

وَسَوْسَه تَأْوِیلُها بِرَبَّیْکَ دَت
 چون ندارد جان تو قندیلها
 بهر پینش کرده ای تأویلها
 می فرماید که همه اشیا در حقیقت به تسبیح حق
 مشغول اند و همه اشیا در رتبه خود شنوا و بینا هستند
 و بیننده و گویا ولی بنظر کومه نظران جماد می آیند .
 مرده زین سویند و زان سوزنده اند
 خامش اینجا و آنطرف گوینده اند
 چون از آن سوشان فرستد سوی ما
 آن عصاگرد سوی ما اژدها
 کوهها هم لحن داودی شود
 جوهر آهن بگف مومی شود
 باد حمال سلیمانسی شود
 بحر با موسی سخندانسی شود
 ماه با احمد اشارت بین شود
 نار ابراهیم را نسریب شود
 خاک قارون را چوماری در کند
 استن حنانه آید در رشد
 سنگ احمد را سلامی می کند
 کوه یحیی را پیامی می کند

مولانا می فرماید که همه این وقایع دلیل است بر آنکه همه اشیا در رتبه خود سمیع و بصیر و بینا و شنوا هستند منتهی در نظر ما که به چشم جماد به آنها می نگریم ساکت و صامت می آیند بنابراین :

از جمادی در جهان جان روید

غُلْغُلُ اجزای عالم بشنوید
بعد می فرماید که چون معتزله و امثال ایشان در اشیا بنظر ظاهر می نگریستند جمادی می دیدند بی حرکت و ساکت و لهذا منکر آن هستند که اشیا دارای سمع و بصر هستند و آیه مبارکه *إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ* را تأویل کردند و گفتند که چون ما اشیا را می بینیم از دیدن آنها متذکر قدرت و عظمت الهی می شویم و بی اختیار زبان به تسبیح حق می گشاییم پس این ما هستیم که بدلالست اشیا و رؤیت اشیا تسبیح حق می گوئیم نه خود اشیا که چشم و زبان ندارند و آیه را این گونه تأویل کرده اند زیرا چشم جان ندارند تا تسبیح همه اشیا را بگوش جان بشنوند و بچشم واقعی ببینند و لهذا تأویل کردند و این است قول مولانا در این خصوص که در ابیات شیرین ذیل ملاحظه می فرمائید :

دعوی دیدن خیال عار بود

بلکه مر بیننده را دیدار بود
می فرماید تأویل کنندگان می گویند که ادعای اینکه اشیا بنفسها می بینند و می شنوند جز خیالی بیش نیست بلکه دیدن مخصوص شخصی است که اشیا را می بیند و از دیدن اشیا متذکر قدرت حق تعالی میشود و لب به تسبیح می گشاید وقت کنید که می فرماید :

دعوی دیدن خیال عار بود

بلکه مر بیننده را دیدار بود
که غرض تسبیح ظاهرگی بود

دعوی دیدن خیال و غی بود
بلکه مر بیننده را دیدار آن

وقت عبرت می کند تسبیح خوان
پس جواز تسبیح بیادت میدهد

آن دلالت هم چو گفتن می شود
این بود تأویل اهل اعتزال

وای آن کس که ندارد نور حال
یعنی معتزله آیه *إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ* را تأویل کرده اند که تسبیح لسانی و ظاهری مقصود نیست بلکه چون شخص بیننده اشیا را می بیند و آن اشیا او را دلالت می کنند که بفکر بیفتد و بوجود آفریدگار قادر عظیم

بني پيرد لهذا شخص بيننده لب به تسبيح مي گشايد نه اشياء زيرا اشياء جمادند و سخن نمي گویند و اما اينکه خدا فرموده **يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَفَاعِلٌ يُسَبِّحُ** را شئيئي زكسر فرموده از آن جهت است كه اشياء بيننده را دلالت بر تسبيح خواني مي كنند و خداوند مجازاً بجاي **يَدُلُّ** فرموده **يُسَبِّحُ** :

پس چو از تسبيح يادت مي دهد

آن دلالت هم چو گفتن ميشود

بعد مي فرمايد كه اين سخن از طايفه معتزله است و بعد افسوس مي خورد كه چرا اين نفوس چشم و گوش معنوي ندارند كه صدای تسبيح اشياء را بشنوند و از تأويلات بارده گريبان خود را خلاص كنند .

در سفر نامه چنين مسطور است :

" فرمودند ، چقدر آرام است هيچ سرو صدائي نيست انسان چون با اين مرور نسيم باين درختها نگاه مي كند اهتزاز اوراق را مي بيند و حقيف اشجار را مي شنود مثل اين است كه همه به تسبيح و تهليل مشغولند " انتهى

(جلد اول ، ص : ۷۷)

.....

إِنَّهُ مُشِبُّ الْحَقِّ بِآيَاتِهِ وَمُحَقِّقُ الْأَمْرِ

بِكَلِمَاتِهِ

مضمون آن است كه خداوند منان در هر دو روزمان حق و حقيقت را بدليل آيات مباركاته كه بر مظاهر مقدسه نازل مي فرمايد اثبات مي كند و همواره امر الهي به برهان كلمات مقدسه الهي تحقق مي يابد و ثابت ميشود و خداوند توانا غالب بر كل اشياء و داراي قدرت است **وَإِنَّ لَهُ الْعُقُودَ الْمُهَيْمِنَةَ الْقَدِيرَةَ** .

دليل واقعي و برهان اصلي در همه حال همان كلمات الهي و آيات مقدسه ربانيه است و آنچه را كه پيروان اديان از خوارق عادات دليل حقايق و برهان صدق ادعای مظاهر مقدسه الهي دانسته اند مستند به عقل و منطق نبوده و مظاهر مقدسه در مقام تحدي هيچوقت بخوارق عادات كه پيروان معتقدند حقايق خود و صدق ادعای خویش را اثبات ننموده اند و در همه حال به آيات و كلمات كه بر آنها نازل شده استدلال بر حقايق خود فرموده اند و اين مطلب در ايقان مبارك به تفصيل از قلم مقدس الهي نازل شده است .

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَ مَا أَنَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ . انتهى

أَيَكُونُ لِعِرْكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا

لَيْسَ لَكَ ...

این جمله از دعای معروف حضرت سیدالشهدا علیه السلام است که معروف به دعای روز عرفة است و در کتب معتبره ادعیه شیعه روایت شده ، از جمله مرحوم حاج شیخ عباس قمی ره در مفاتیح الجنان این دعا را ثبت کرده است ، حضرت سیدالشهدا علیه السلام در این دعا بدرگاه خداوند چنین معروض می دارد قوله علیه السلام :

" الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صَانِعٍ . . . كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِيهِ وَجُودُهُ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ أَيْكُونُ لِعِرْكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَكَ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوَصَّلُ إِلَيْكَ عَمِيَّتَ عَيْنٍ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا وَخَسِرْتَ صَفْقَهُ عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا . . . الخ

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ . . . وَمَا أَنَا إِلَّا بَشَرٌ

مِثْلُكُمْ

در قرآن مجید در سوره مریم راجع به حضرت عیسی مسیح ع فرموده که آن حضرت فرمودند إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ . . . یعنی من بنده خدا هستم و خداوند کتاب خود را بمن نازل فرموده و در آخر سوره کهف در باره حضرت رسول الله فرموده قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ و در مقام دیگر ما أَنَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ و امثال این بیانات در آیات الهیه مکرر نازل شده و اشاره به مقام بشریت و جنبه عبودیت مظاهر مقدسه الهیه است که از جنبه بشریت خود را عبد و بشر مانند دیگران نامیده و از جنبه مظهریت خود را رب و الله تعبیر فرموده اند و هر دو بیان در محل خود صحیح و درست است و در ایقان شریف در ضمن تشریح همین موضوع باین دو آیه که در عنوان ذکر شده استدلال فرموده اند قوله تعالی :

" . . . و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفضیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بحث و فنای بات از ایشان ظاهر است ، چنانچه می فرماید

جمالِ قَدَمِ جَلِ كِبْرِيَاءَهُ دَر بَحْثِ مَظَاهِرِ أَسْمَاءِ وَ صِفَاتِ
 الْهَيْبَةِ وَ تَبْيِينِ مَقَامِ مَظَاهِرِ مَقْدَسَهُ أَمْرًا لِلَّهِ بَيَانِ مَبَارَكِ حَضْرَتِ
 حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ رَا ذَكَرَ فَرَمُودَهُ اَنْدَ قَوْلَهُ تَعَالَى :
 " . . . اِحاطه کرده است ظهوراتِ صفاتیهِ و اسمائیه همه
 غَيْبًا وَ شَهُودًا رَا اَيْنِ اَسْتِ كِه مِي فَرْمَايِدِ اَيَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنْ
 الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْعَظْمَرُ لَكَ . . . عَمِيَّتُ
 عَيْنٌ لَا تَرَكَ . . . " اَنْتَهَى

اِبْنُ الْمَدْحَرِ لِجَدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسَّنَنِ

این فقره از دعای نُدْبَه است که شرح آن در ذیل
 کلمه دُعای نُدْبَه در این کتاب درج گردیده شیعیان
 در حین تلاوت این دعا بدرگاه خداوند استغاثه میکنند
 وَ نُدْبَه وَ تَضَرُّعِ مِي نَمَايِنِدِ كِه چَرَا ائمه اطهار در عالم
 نِيَسْتِنْدِ وَ چَرَا قَائِمِ مَوْعُودِ اَشْكَارِ نَمِي شُودِ يَعْنِي هَمَّانِ
 كَسِي كِه خِداوَنْدِ اَوْرَا ذَخِيْرَه كَرْدَه بَرَايِ اَنَكِه ظَاهِرِ شُودِ
 وَ اَوْجِبَاتِ وَ مَسْتَحْبَاتِ شَرِيْعَتِ اللّٰه رَا تَجْدِيْدِ كَنْدِ وَ اَزْ نَو
 بَنِيَانِ نَهْدِ وَ هَمَّانِ كَسِي كِه خِداوَنْدِ اَوْرَا بَرَايِ اِعَاْدَه
 وَ تَجْدِيْدِ مِلَّتِ وَ شَرِيْعَتِ اَخْتِيَارِ فَرَمُودَه وَ اَخْتِصَاصِ بَا دِه

است ، این فقرات دعای نُدْبَه دلیل است که قائم
 موعود باید با شریعت جدید و دستور جدید ظاهر شود
 بشرحی که در ضمن سایر اخبار و احادیث مرویه از ائمه
 اطهار روایت شده و در کتب معتبره شیعه امامیه
 مندرج و مسطور است .

کلمه مُدَّخَرٌ اسم مفعول است ، مجرد آن زخر است و
 چون بیاب افتعال رفت اِنْتَخَرُ شُدِ وَ مَطَابِقِ قَانُونِ
 صرفاً تا و زال در هم ادغام شدند و تبدیل بسدال
 گردیده اِنْتَخَرُ شُدِ وَ مُدَّخَرٌ مَفْعُولِ اَنْ اَسْتِ ، يَعْنِي
 ذَخِيْرَه شُدَه وَ اَيْنِ مَانِنْدِ فَعْلِ ذَكَرَ اَسْتِ كِه دَر بَسَابِ
 اِفْتِعَالِ اِنْتَكَّرَ مِي شُودِ وَ پَسْ اَزْ اِدْغَامِ اِنْتَكَّرَ مِي شُودِ وَ دَر -
 قُرْآنِ اَسْتِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكَّرٍ كِه اِسْمِ فَاعِلِ اَسْتِ يَعْنِي اَيَا
 كَسِي هَسْتِ كِه مَتَذَكَّرِ بَايِنِ مَطْلَبِ بَاشَدِ ؟ وَ اَزْ اَيْنِ قَبِيْلِ
 بَسِيَارِ شَوَاهِدِ مَوْجُودِ اَسْتِ .

اِبْنُ دَوْعِبَارْتِ فِي الْحَفِيْظَةِ يَكِيْ اَسْتِ ،

لَوَا اَنْتُمْ فِي مَظَاهِرِ التَّوْحِيْدِ بَعِيْنِ اللّٰهِ نَسْهَلُوْا

یعنی دو عبارت که حضرت مسیح به حواریون
 فرمودند که من می روم و می آیم و فرمودند که من می روم

و دیگر مرا نخواهید دید تا روح تسلی دهندہ بیاید
و شرح آن در باب شانزدهم انجیل یوحنا مسطور است
و در ذیل جمله " ذکر فراق فرمودند " در این کتاب
نوشته شده ، جمال قدم جل کبریاة می فرمایند اگر چه
نظر الهی نظر کنید این دو عبارت حضرت مسیح گر چه
بظاهر با هم مخالف بنظر می آید ولی اگر بنظر الهی
نظر شود چون مسیح و رسول الله هر دو مظهر حقیقت
واحدہ الہیہ هستند لهذا معنی هر دو عبارت یکی
است منتهی آنجا که فرمود " من می روم و می آیم " یعنی
حضرت محمد هم که می آید در حقیقت خود من است
زیرا هر دو محل تجلی حقیقت واحدہ الہیہ هستیم
و آنجا که فرموده " من میروم و دیگر مرا نخواهید دید و روح
تسلی دهندہ می آید " بنظر به حدودات بشریہ و جنبہ
جسمانی مسیح و محمد رسول الله است که از جهت ظاهر
و حدودات بشریہ و زمان و مکان و سائر شوون با هم
متفاوتند به شرحی که در کتاب ایقان نازل شده است .

حرف « ب »

البَابُ الْمَذْكُورُ فِي بَيَانِ أَنَّ شَمْسَ الْحَقِيقَةِ
وَمَظْهَرَ نَفْسِ اللَّهِ لَيَكُونَنَّ سُلْطَانًا

یکی از سئوالات جناب خال اکبر از محضر اطهر
حضرت جمالقدم جل جلاله چنانکه از مضمون این بیان
مبارک در کتاب ایقان مستفاد میشود این بود که قائم موعود؟
باید بر حسب احادیث وارده از ائمه ع دارای سلطنت و
قدرت باشد . . . در جواب این سؤال فرموده اند
البَابُ الْمَذْكُورُ فِي بَيَانِ أَنَّ شَمْسَ الْحَقِيقَةِ وَ مَظْهَرَ نَفْسِ اللَّهِ
لَيَكُونَنَّ سُلْطَانًا . . . الخ
مضمون اینست که می فرمایند در این باب که در این کتاب

ذکر شده این مطلب بیان شده که مظاهر مقدسه در حقیقت دارای سلطنت معنویه هستند اگر چه بر حسب ظاهر هیچکس در روی زمین از آنان اطاعت نکند و از اوامرشان پیروی ننماید و همچنین مظاهر مقدسه الهیه در همه احوال از همه ممکنات غنی و بی نیاز هستند اگر چه از زخارف دنیوی دیناری نزد آنان موجود نباشد .

بدینگونه اسرار امر را برای تو آشکار کردیم و جواهر حکمت الهیه را برای تو شرح دادیم و نمودار ساختیم تا بسا پرهای انقطاع در هوایی که از چشم مردم پوشیده است طیران نمایی

پس از این مقدمه در همین باب سلطنت معنویه الهیه را تشریح فرموده و قدرت مظاهر مقدسه ربانیه را اثبات می فرمایند که برای اطلاع به اصل کتاب ایقان باید مراجعه کرد .

الباب المذكور فی بیان ان العباد . . .

کتاب مبارک ایقان دارای دو باب است در باب اول این کتاب مبارک جمال قدم جلا جلاله شرح و بیان این مطلب را ذکر فرموده اند که سالك راه خدا و طالب حقیقت

و هدی وقتی بسر منزل مقصود میرسد که قدم در سبیل تحقیق گذارد و با انقطاع صرف و توجه کامل بتحریری و جستجوی مقصود پردازد و بنای کار را بر تحقیق شخصی خود گذارد و از تقلید و پیروی دیگران بپرهیزد صفحه قلب را از جمیع نقوش موهومه پاک کند و به هدایت عقل سلیم و قلب سلیم این راه را بیمایند تا بتواند شاهد مقصود را بدست آورد لهذا میفرمایند **الباب المذكور** یعنی این باب اول کتاب که اینک ذکر میشود و بیان میگردد در شرح و بیان این مطلب است که بندگان طالب حقیقت جز با انقطاع صرف و توجه محض و ترك اوهام و تقالید بمقصود اصلی نمیرسند و پس از این مقدمه کوتاه وارد اصل مطلب شده و به علل احتجاب خلق در هر دوره از مظاهر حقیقت می پردازند و معانی علامات ظهور و رجعت و قیامت و سایر مواضع مهمه را بافصح بیان ذکر میفرمایند . باب دوم ایقان در مسئله سلطنت قائم موعود و سایر مسائل متفرعه بر آنست و در خاتمه کتاب بذکر بعضی از احادیث معتبره که بمنزله ادله تأییدیه است میبرد ازند .

.....

مسدود است بنابراین آنچه حُجَجِ موصوفه یعنی علما و مجتهدین جامع‌الشرایط میفرمایند همه ظَنُّی الدلاله است نه قَطْعِی الدلاله ، بجهت آنکه اقوال مجتهدین ناشئ از علم غیب الهی نیست بلکه نتیجه افکار و آراء خود مجتهدین است که بواسطه فقه و اصول فقه آراء و فتاوی خود را از کتاب الهی استخراج و استنباط می نمایند ولی یقین قطعی درستی نیست که آنچه را مجتهدین جامع‌الشرایط بفرمایند قطعاً مطابق با حکم اصلی و قطعی الهی است چه بنا باظهار خودشان مجتهد ممکن است در فتوی و آراء خود مُصِیب باشد یعنی حکمی که میکند در واقع و نفس الامر با حکم الله مطابق باشد و ممکن است که مجتهد در فتوی و رای خود مُخْطِئ باشد یعنی آنچه را می گوید با واقع و نفس الامر مطابق نباشد زیرا آنچه را می گوید ظَنُّی است نه قَطْعِی ، چون باب علم الهی بواسطه غیبت امام معصوم منصوص مسدود است و لهذا آراء مجتهد برای مقلدین در فروع احکام خواه مجتهد مُصِیب باشد خواه مُخْطِئ باشد بتهر حال حکم الله محسوب است و بر مقلد حرجی نیست و مقلدین از راه این شکل اول منطقی مأمور به اجرای آراء مجتهدی هستند که از او تقلید میکنند و آن شکل اول بشرحی که در کتب

باب علم را مسدود دانسته ...

بظنّ مسک جسّه ...

فرقه شیعه را عقیده آنست که در دوران ظهور امام معصوم و منصوص باب علم الهی مفتوح است و آنچه را خلق بخواهند از او می پرسند و او هم بعلم الهی آنچه را که جواب فرماید همان بقین صرف و قطع محض است و لکن در دوره غیبت امام منصوص که از سال ۲۶۰ هـ ق یعنی سال وفات امام حسن عسکری امام یازدهم شیعه آغاز شده است تا روزی که امام غایب شیعه اثنی عشریه ظاهر شود و خروج فرماید باب علم الهی مسدود است چون در ظاهر امامی منصوص وجود ندارد که مسائل را مستقیماً جواب دهد و در عهد غیبت او تا دوران ظهور مرجع امت حجت موصوفه یعنی علما و مجتهدین جامع‌الشرایط هستند ولی چون این علما و مجتهدین دارای علم الهی نیستند و از غیب به آنها حقایق الهام نمیشود لهذا آنچه را بگویند و فتوی دهند از راه علم قطعی نیست زیرا باب علم الهی در دوره غیبت امام منصوص

اصول فقه مذکور است اینست که مقلد می گوید
 «هَذَا مَا آتَى بِهِ الْمُتَقِي وَكُلُّ مَا آتَى بِهِ الْمُتَقِي
 فَهُوَ حُكْمُ اللَّهِ نِسَ حَقِّقْ فَمَهَذَا حُكْمُ اللَّهِ فِي حَقِّقِي»
 و در باره فقه هم می گویند الفقه فی اللغة الفهم
 و فی الاصطلاح استنباط الاحکام الشرعیة الفرعیة
 عن ادلتها التفصیلیة .

بهر حال دوره غیبت امام منصور را دوره مسدود بودن با
 علم الهی و دوره حُجَّتِ ظُنُّ می دانند و در کتب
 اصول فقه مانند قوانین میرزای قزوینی ، میرزا ابوالقاسم
 مرحوم و معالم الاصول شیخ حسن و سایر کتب معتبره
 شرح آنچه گفته شد مندرج است .

در ضمن آنچه نوشتیم زکری از جامع شرایط و حجت موصوفه
 شد برای تشریح مطلب می گویم که در نزد شیعه اثنی
 عشری حجت الهیه عبارت است از حجت باقیه و حجت
 منصوصه و حجت موصوفه .

حجت باقیه عبارت از قرآن مجید است که کتاب خداوند
 است .

حجت منصوصه عبارت از ائمه طاهرین از حضرت علی بن
 ابیطالب تا محمد بن الحسن العسکری است که همه
 عقیده شیعه این ائمه بفرمان و نصب خداوند تعیین شده

اند ، زیرا ائمه و اوصیای نبی علیه السلام به عقیده
 شیعه اثنی عشریه باید منصور یعنی بفرمان الهی و نص
 صریح امام قبل تعیین شوند به خلاف اهل سنت و جماعت
 که تعیین خلیفه را از وظایف ملت می دانند نه آنکه
 خداوند تعیین فرماید و این بحث بسیار طولانی و مفصل
 است و در کتب فریقین موجود و شروح آن را می توانی
 در کتاب "تحفه الاثنی عشریه" منطبعه هندوستان
 جستجو کنید ، این کتاب الان در نزد من موجود است
 ولی نقل این مطلب موجب اذیت میگردد .

باری حجت منصوصه عبارت از ائمه اطهار هستند و آخرین
 آنها که بتعیین خدا و نمامه قبل معرفی شده بعقیده
 شیعه اثنی عشریه محمد بن الحسن العسکری است که
 در سال ۲۵۵ هـ ق متولد شده و از سال ۲۶۰ هـ ق که
 پدرش حضرت عسکری وفات فرمود می گویند تا امروز زنده
 ولی غایب از انظار است و در باره وجود غیبت امام مزبور
 سخنانی دارند و آن را لطف می دانند و اهل سنت
 را با آنان مواجهه در باره لطف بسیار است که در کتب
 کلامیه در باب تعریف امام مسطور است و خواجه نصیر
 طوسی در کتاب تجرید العقاید مسئله لطف را ذکر کرده
 و در شرحی که علامه حلی از طرفی بر این کتاب و ملا علی

قوشچی از علمای سنت از طرف دیگر نوشته اند غوثائی
براه انداخته اند و در سر مسئله لطف هنگامه عجیبی
در این دو کتاب که شرح تجرید است پیدا شده که
حقیقه خواندنی است .

بعد از غیبت امام که حجت منصوصه بود دوران ریاست
حجج موصوفه است که مجتهدین جامع الشرایط باشند
و از این جهت موصوفه نامیده شده اند که وصفو شرط
اصلی آنان در بیانات امام صادق ع وارد شده است از
جمله فرموده اند *أَمَا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ حَافِظًا لِدِينِهِ
صَاحِبًا لِنَفْسِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ
فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلِدُوهُ* برای مجتهد که باید عوام از او
تقلید کنند در احکام فرعیه صوم و صلاة و غیره چهار
وصف و شرط بیان فرموده اند که باید مجتهد دین خدا
را حفظ کند و امر الهی را صیانت نماید و با هوای نفس
خود مخالفت کند و اوامر خداوند را اطاعت نماید چو
این اوصاف و شرایط اربعه را امام ذکر فرموده است
بنابراین مجتهدین را که سزاوار تقلید هستند حجت
موصوفه می گویند زیرا چهار وصف برای آنها تعیین
شده و جامع الشرایط می نامند زیرا باید دارای چهار
شرط و وصف مزبور باشند تا عوام از آنان بتوانند در امور

فرعیه تقلید کنند اما در اصول دین تقلید حرام و تحقیق
بر هر فردی به قدر استعداد هر کس واجب است
عَجَالَةً بِعَقِيدَةِ شِيعَةِ اثْنِ عَشْرَةٍ دوران غیبت امام منصوص
و زمان مسدود بودن باب علم الهی و دوره حجیت ظن
و دوره غلبه آراء و فتاوی مجتهدین جامع الشرایط است
و منتظرند که روزی موعود منصوص از غیبت بیرون آید و ظاهراً
شود آن وقت مجدداً ابواب علم الهی مفتوح خواهد شد
و بازار حجیت ظن فقهاء و مجتهدین کاسد خواهد شد
گردید و از همین جهت است که مجتهدین که زمام امور
عامه را در دست دارند راضی نیستند که باب علم الهی
مفتوح شود زیرا ریاستشان از بین می رود و لهذا در
این زمان که مناهر مقدس امرالله ظاهر شده و باب علم
الهی مفتوح گردیده زمامداران ریاست ظاهره و علمای
و فقهاء با تمام قوی بمعاندت برخاسته و مردم را گمراه
می کنند و باتکالی غیبت امام منصوص می خواهند
بازار ریاست خود را از رواج نیندازند و فریاد بر می آورند
که باب علم الهی مسدود است و دوره حجیت ظن است
با آنکه باب علم الهی مفتوح گردیده و شمس حقیقت
در پرتو انوار مژیئه خود جهان را روشن فرموده
و به جهانیان صلاهی وحدت و اتحاد زده است اما

طرفداران حُجیتِ ظَنِّ همچنان به معاندت قیام میکنند و از هیچگونه فساد و فتنه خودداری نمی نمایند چنانچه در ایقان شریف فرموده: "با همه این ظهوراتِ علمی که عالم را احاطه نموده هنوز بابِ عِلْم را مسدود دانسته اند و اَمْطَارِ رَحْمَتِ رَا مَقْطُوعِ گرفته اند به ظَنِّ تَمَسِّكِ جسته از عُرْوَةِ الْوُثْقَاءِ محکمِ عِلْمِ دور مانده اند . . . در ظَنِّ و گمانِ ابوابی برای نان یافته اند و در ظهورِ مَظْهَرِ عِلْمِ جز انفاقِ جان چیزی نیافته اند لهذا البته از این گریزانند و بآن متمسک". انتهى . برای حدیث "أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ" الخ که حضرت صادق فرموده اند بمجلد اول بحار الانوار مجلسی صفحه ۹۲ طبع امین الضرب مراجعه شود .

(ملا) باقر

مقصود جناب ملا باقر پسر حاجی ملا علی محمد عالم قریه کَنَدُ است .
 مشارالیه برادرِ ملامهدی گندی است که در تاریخِ آمُرُ شهرتی بسزا دارد و شرح حالش در ذیل "مهدی گندی" مندرج است . ملا باقر با ملامهدی هر دو از اوائلی امر در طهران به عنایاتِ جمالِ اقدسِ ابهی جل جلاله

به فوز ایمان و ایقان فائز شدند و در طهران به تعلیم و تربیتِ اولاد و فرزندانِ بزرگان اشتغال داشتند و در واقعه قلعه طبرسی جزو اصحابِ حضرتِ قدوس درآمده و بالأخره بشهادتِ کبری فائز شدند .
 اسم ملا باقر گندی جزو شهدای قلعه طبرسی مشهور است و در کتاب ایقان مبارک نیز اسمش از قلم مبارک نازل گردیده است .

باقی نماند برای آن حضرت مگر

چهل نفس یا هفتاد و دو نفس . . .

در اخبار وارده از طُرُقِ اهلِ سُنْتِ و شیعه در عِدَّةٔ نفوسی که بر ایمان و اطمینان در دوره نوح باقی ماندند اختلاف است در اینجا قسمتی از حدیثِ مَرُوی در بحار الانوار مجلسی مجلد پنجم باب بعثتِ نوحِ بفارسی نقل میشود و برای اطلاع بر جمیع آن به صفحات ۹۰ - ۹۱ جلد مزبور طبع امین الضرب مراجعه شود .
 بشرحی که در ذیل "چند مرتبه وعده انزال نصر . . ." در این کتاب نقل شده در مجلد مزبور بحار الانوار از

حضرت صادق روایت شده که خداوند به نوح فرمود سه مومنین خود بگو خرمای بخورند و دانه‌ی آن را بکارند چون درختی شود و به ثمر برسد نصرت خود را نازل خواهم کرد و عذاب خود را به کفار خواهم فرستاد نوح نبی این مژده را به مومنین داد و آنها هم مطابق دستور العمل کردند ولی در موقع معین دستور سابق تکرار شد و از نصرت خبری نشد لهذا سیصد نفر از مومنین مُرتد شدند و جزو کفار رفتند بقیه امر الهی را اطاعت کردند و چون درخت به ثمر رسید نزد نوح رفتند و وعده الهی را خواستار شدند باز دستور جدید به غرسِ شجره جدید صادر شد و در هر مرتبه جمعی مُرتد می شدند و تا هفت مرتبه این دستورات صادر شد و در هر مرتبه جمعی کافر شدند تا آنکه

عده مومنین به هفتاد و اند نفر رسید . . . قوله
 فَمَا زَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ تَرْتَدُّ بَعْدَ طَائِفَتِهِ إِلَىٰ أَنْ عَادَ نِيفًا وَسَبْعِينَ رَجُلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . . . الى آخر
 الحديث

و در صفحه ۹۳ همان کتاب و همان مجلد و همان چاپ فرموده است که عده مومنین به نوح که وارد کشتی شدند به روایتی هشتاد نفر بودند و به روایتی هفتاد

و دو نفر بودند از زن و مرد بعلاوه پسران نوح و زنان آنها که جمعاً هشت نفر بودند و به روایت مقاتیل ده نفر بودند و بعضی هشت نفر و هفت نفر هم روایت کرده اند و حضرت صادق فرموده اند که آمَنَ مَعَ نُوْحٍ مِنْ قَوْمِهِ ثَمَانِيَةَ نَفَرٍ . . . الى آخر الحديث
 و در روایات دیگر چهل نفر و هفتاد و دو نفر نیز روایت شده است .

بجز اول از امرثانی معرض گشته اند

جمال قدم جل جلاله در کتاب ایقان شرحی مبسوط در باره بعثت و رجعت و معنی قیامت بیان فرموده اند و برای اثبات مطلب به آیات قرآنی و احادیث مروی از ائمه اطهار استدلال فرموده اند و بعد می فرمایند که نفوس ضعیفه چون از ادراک معانی این بیانات معضله عاجز شدند آن احادیث و روایات را مُنکر شدند و نفی نمودند و سپس میفرمایند این مردم هم مانند یهود دوره رسول الله آنچه را از آیات کتاب و بیانات وارده بصلاح خود به بینند قبول میکنند و آنچه را برخلاف

اوهام خود به بینند انکار می کنند و مصداق آیه
 قرآنیه هستند که فرموده " أَفَتَوْمُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ
 وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ " (که در ذیل همین جمله در این
 کتاب مندرج است) سپس برای مثال می فرمایند که
 مسلمین در قرآن مجید خوانده و می خوانند که حضرت
 رسول الله خاتم النبیین است و می گویند که معنی
 خاتم النبیین آنست که بعد از آن حضرت پیغمبری
 در عالم مبعوث نخواهد شد و بعد از قرآن کتابی
 از آسمان نازل نخواهد شد و شریعت محمدی تا آخر
 جهان باقی و برقرار خواهد بود و برای این منظور به
 آیه قرآن استشهاد می کنند که فرموده " مَا كَانَ مُحَمَّدٌ
 أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ "
 و می گویند چون قرآن کتاب الهی است و ما بکتاب
 الهی معتقد هستیم و خاتم النبیین هم نص کتاب
 الهی است پس شبهه در این موضوع که رسول الله
 خاتم انبیا می باشد باقی نمی ماند و چون این
 قسمت از قرآن را که مطابق آهواء خود تفسیر کرده اند
 مطابق مصالح خود می یابند قبول دارند و آنرا
 کلام الهی می دانند اما همین مسلمین در قرآن
 مجید آیات متعدده درباره لقاء الله می خوانند

و امروز که مظهر امرالله و شمس حقیقت که لقاء الله
 است ظاهر شده و استدلال به همین آیات قرآنیه
 می فرماید مسلمین چون بر خلاف مصالح خود می بینند
 این آیات لقاء الله را نادیده می گیرند با آنکه مسئله
 لقاء الله در قرآن مجید با چنان تأکیدی نازل شده
 که درباره کمتر مطلبی اینهمه تأکید فرموده است
 و اگر خاتم النبیین را یکمرتبه در سوره احزاب بیان
 کرده آیات لقاء الله را در سوره متعدده که قسمتی
 از آن آیات در ذیل لقاء الله در همین کتاب مندرج است
 ذکر فرموده است اما چون بر خلاف آهواء این مردم است
 آن را نادیده انگارند و به حکم اول یعنی مفهوم آیه
 خاتم النبیین از امر ثانی یعنی موضوع لقاء الله
 اعراض میکنند و با آنکه هر دو موضوع در قرآن نازل
 شده معدک موضوع خاتم النبیین را قبول دارند
 و موضوع لقاء الله را انکار کرده و می کنند و آیات لقاء
 را مطابق آهواء خویش تأویل می نمایند به شرحی که در
 ذیل لقاء الله در این کتاب مندرج است .

این خلاصه مضمون بیانات مبارکه مندرجه در ایقان است
 و اینست قسمتی از بیانات مبارکه قوله تعالی " مثل آنکه
 در کتاب مبیین رب العالمین بعد از ذکر ختمیت فی قوله

تعالی وَلَکِن رَسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ جَمِیْعٍ نَّاسٍ
 را به لقای خود وعده فرموده چنانچه آیاتِ مُدَلَّهٖ بِر
 لقای آن ملیکِ بقاء در کتاب مذکور است و بعضی
 از قبل ذکر شد و خدای واحد شاهدِ مقال است که
 هیچ امری اعظم از لقاء و اَصْرَحَ از آن در فرقان ذکر
 نیافته . . . و معذک بِحُکْمِ اَوَّلِ از امر ثانی مُعْرِضِ
 گشته اند با اینکه لقاء در یومِ قِیَامٍ منصوص است در کتاب
 و قیامت هم بدلائلِ واضحه ثابت و مُحَقَّق شد که
 مقصود قیامِ مظهرِ اوست بر امر او و همچنین از لقای
 لقای جمالِ اوست در هیکلِ ظهیرِ او لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ
 وَ هُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ و با جمیع این مطالب ثابت و بیانا
 واضحه مِنْ حَیْثُ لَا یَشْعُرُ بِذِکْرِ خَتْمِ تَمَسُّکِ جسته اند
 و از موجدِ ختم و بکده در بزمِ لقای او بِالْمَثَرَةِ مُحْتَجِبِ
 مانده اند . انتهى

بحار الانوار

بحار الانوار از تألیفاتِ مرحوم علامهٔ مجلسی ملا
 محمد باقر بن ملا محمد تقی معروف بمجلسی است

بحار الانوار که میتوان آن را دائره المعارفِ معارفِ شیعه
 امامیه نامید در بیست و شش مجلد ضخیم تألیف
 شده و مرحوم حاجی میرزا حسین نوری محدث شهیر
 قرن اخیر آنرا تصحیح کرده و در دوره ناصرالدینشاه
 قاجار بطبع رسیده و پس از آن هم مکرر چاپ شده است
 محتویاتِ بیست و شش مجلدِ بحار الانوار بنحو اجمال بقرار
 ذیل است :

مجلد اول - در عقل و جهل و فضیلتِ علم و مقامِ علماء
 و حجیتِ اخبار و ردِّ بر قیاس در فتوی است و در آغاز
 آن چند فصل در مطالب مختلفه بیان شده است .
 مجلد دوم - در مسئله توحید و صفاتِ ثبوتیه و سلبیه
 و نقلِ توحیدِ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ کُوفِیِّ و نقلِ رسالهٔ موسوم به
 اَهْلِیْلِجِیَّه که بحضرتِ صادق ع منسوبست و مطالب
 دیگر از این قبیل بحث فرموده است .

مجلد سوم - در مسئله عدل و مشیت و اراده و قضا
 و قدر و عللِ شرایع و مسئله موت و برزخ و قیامت و امثال
 آنست .

مجلد چهارم - در احتجاجات و مناظرات است که
 هشتاد و سه باب دارد .

مجلد پنجم - در احوال انبیاء ع

مجلد ششم - در احوال حضرت رسول محمد ص -
 عبدالله ص .
 مجلد هفتم - در مسئله امامت و شرایط آن .
 مجلد هشتم - در فتنه ها که پس از رحلت حضرت رسول
 ص واقع شد .
 مجلد نهم - در احوال حضرت امیر ع .
 مجلد دهم - در احوال حضرت فاطمه ع و امام حسن
 و امام حسین و قیام مختار و غیره .
 مجلد یازدهم - در احوال حضرت سجاد و امام باقر
 و امام صادق و امام موسی کاظم علیهم السلام .
 مجلد دوازدهم - در حال حضرت امام رضا و امام جواد
 و امام علی النقی و امام حسن عسکری ع .
 مجلد سیزدهم - در غیبت امام و احوال امام زمان
 حجة بن حسن العسکری بعقیده شیعه امامیه و سیرت
 و اخلاق قائم و علامات ظهور موعود و مسئله رجعت و
 داستانهای بسیار از نفوس که در غیبت صغری و غیبت
 کبری بحضور امام غایب رسیده اند و داستان جابلقا
 و جابلسا و امثال آن .
 مجلد چهاردهم - که بنام السماء و العالم موسوم است
 راجع به خلقت عالم و موجودات مختلفه و خواص اشیا و

حدوث عالم و صید و زیاده و اطعمه و آشربه و امثال
 آن است و بسیار مفصل است .
 مجلد پانزدهم - در مسئله ایمان و صفات مومنین و کفر
 این مجلد سه قسمت است (قسمت اول در ایمان ، قسمت
 دوم در اخلاق حسنه ، قسمت سوم در کفر و اخلاق
 رذیله)
 مجلد شانزدهم - در آداب و سنن اجتماعی و شرعی
 و تهذیبی از هر قبیل .
 مجلد هفدهم - در مواعظ و حکم .
 مجلد هجدهم - که دو جزء دارد در طهارت و درصلا
 گفتگو فرموده .
 مجلد نوزدهم - دارای دو جزء است و در فضایل قرآن
 و تلاوت آن و ادعیه مختلفه و اشراک آن است .
 مجلد بیستم - در زکات و صدقه و خمس و صیام .
 مجلد بیست و یکم - در حج و متفرعات آن و مسئله
 جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر .
 مجلد بیست و دوم - که معروف به مجلد مزار است در
 آداب زیارت ائمه اطهار و رسول الله و غیره است .
 مجلد بیست و سوم - در عقود و ایقاعات .
 مجلد بیست و چهارم - در احکام شرعیه .

مجلد بیست و پنجم و بیست و ششم در اجازاتِ یمنی
اجازه علمای متعدد برای اثباتِ اجتهادِ مرحوم مجلسی
علیه الرحمه است .

مرحوم مجلسی تألیفاتِ دیگر نیز بعربی و فارسی دارد که
در کتب مختلفه در ضمن شرح احوالش مندرج است
صاحبِ روضات الجنات علامه خوانساری و مرحوم حاجی
میرزا حسین نوری محدث در مقدمه جلد اول بحار الانوار
و سایرین در مؤلفاتِ دیگر شرح احوال و نام کتب مجلسی
را ذکر کرده اند و من در اینجا خلاصه از نوشته مدرس
تبریزی را که درباره مجلسی در کتاب ریحانه الادب نگاشته
است نقل میکنم قوله ره :

مجلسی ملا محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی
مجلسی اصفهانی از متبحرین علمای امامیه و فحول و اعیان
فقهی اثنی عشریه و ثقات محدثین طریقه جعفریه
در اصفهان امام جمعه و جفاعت و از طرف سلاطین
وقت شیخ الاسلام و دارای نفوذ تام انجام
احکام شرع و تمامی امور مسلمین در دهه نهم قرن
یازدهم هجرت از طرف شاه سلیمان صفوی در شهر
اصفهان که در آن موقع پایتخت ایران بود بمهمده
مجلسی مقوض گردید او نیز چنانکه باید و شاید بانجام

و ایزد لازمه اشتغال داشت .

مرحوم مدرس در ریحانه الادب پیر از آنکه داستان
در باره بت شکنی مجلسی در اصفهان نقل میکند که
چگونه حکم کرد بت هندوان ساکن اصفهان را در هم
شکستند و خادم بتکده چگونه تائب و ناریم شد بشرح
تألیفات مشهوره مجلسی می پردازد و پنجاه و نه (۵۹)
تألیک او را نام می برد و بعد می گوید " باری ولادت
مجلسی در سال یکهزار و سی هفتم هجری قمری
واقع و عدد اجدی جمله (جامع کتاب بحار الانوار ۱۰۳۷)
ماده تاریخ ولادت می باشد که گویا خلقت او برای انجام
این خدمت مهم دینی بوده است و وفات او در سال هزار
و صد و یازدهم هجرت (۱۱۱۱) واقع و هریک از دو
جمله (حزن و غم (۱۱۱۱) و خازن جنت (۱۱۱۱) ماده
تاریخ وفات میباشد و سید حسین بروجردی در نخبه
المقال گوید :

والمجلسی ابن تقی باقر

له بحار کلهها جواهر

مجدد المذهب بالوجه الاثم

وعد عمرا قبضه حزن وغم

یعنی عمر مجلسی عدد کلمه عد (۷۴) و وفاتش در

"حزن و غم" یکهزار و صد و یازده بوده انتہی

و نیز در ریحانۃ الادب گویند : بعضی از انساب اند
تراجیم وفات مجلسی را در هزار و صد و ده ۱۱۰۰ نوشته
و بنا براین نیز یکی از چهار جمله (رونق از دین
برفت ۱۱۱۰) یا (مقتدای جهان زیا افتاد ۱۱۱۰) یا
(عالم علم رفت از عالم ۱۱۱۰) یا (باقر علم شد روان -
پنجان ۱۱۱۰) ماده تاریخ وفات اوست و لکن بهتر
از همه این شعر است که بدین اطناب و تکلف علاوه بر
سال وفات روز و ماه آنرا نیز متضمن است :

ماه رمضان چوبیست و هفتش کم شد

تاریخ وفات باقر اعلم شد
عدد جمله "ماه رمضان" ۱۱۳۷ هزار و صد و سی و هفت
است و چون بیست و هفت از آن کم کنی هزار و صد
و ده می شود که سال وفات اوست و روز وفات هم بیست
و هفتم رمضان همان سال است و قبر شریف مجلسی
در جامع عتیق اصفهان در بقعہ والد ماجدش ملا محمد
تقی مجلسی اول واقع و مزار مردم بوده انتہی

در سر مزار مجلسی تصویری قلمی موجود است که تصویر
مرحوم مجلسی است و صاحب ریحانۃ الادب آن را در کتاب
خود در ذیل احوال مجلسی ضمیمه کرده است .

بَدَاء

موضوع بداء که از مسائل مسلمة عند الشیعہ است
مفهومش با آنچه در امر مبارک اعظم الہی مصطلح است
بسیار فرق دارد . در اصطلاح این امر اعظم مفهوم بداء
عبارتست از ظهور مظاهر مقدسہ الہیہ در هر دوری با
شریعتی خاص و احکام و دستوری مخصوص که از حیث
فروع احکام شریعت و آئین هر مظهری با مظهر دیگر
فرق بسیار دارد هر یک از مظاهر مقدسہ الہیہ در هر
دوری با مرالہ بمقتضای آن دور و زمان و مطابق استعداد
و حدود فهم مردم آن عصر و آن دورہ کہ دورہ مخصوص
آن مظهر بخصوص است شریعتی وضع میفرماید کہ بجای
شریعت قبلی در جهان برقرار می گردد و احکام و دستورا
فرعیہ شریعت سابقہ منسوخ می شود این مسئلہ
را در امر مبارک بداء نامیدہ اند در زیارت نامہ جمال مبارک
جل جلالہ نازل شدہ قولہ تعالی :

"... بِكَ أَشْرَقَتْ شُعُوسُ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَ طَلَعَ
جَمَالَ الْغَيْبِ عَنِ افْتِقِ الْبَدَاءِ ..."

قضاء مقام اظہار امر و بعثت مظهر امراللہ است کہ

وقوعش حتمی است و از این جهت قضای الهی نامیده می شود که تغییر و تبدیلی در آن بهیچوجه راه نداشته و ندارد و بحد مقام مظهریت و وضع شریعت مستقله جدیده است حضرت رب اعلى جَلَّ ذِكْرُهُ در کتاب البیان باب ثالث از واحد رابع می فرمایند قوله تعالی :

فَلْيَأْنِ الْبَدَاءُ لِلَّهِ حَقًّا . . . خداوند عبادت کرده نمی شود بهیچ چیز مثل بداء . . . متعالی است بدای خدائی که مقترن شود با بدای خلق زیرا که بدای خلق از عجز می گردد و بدای او از قدرت و نزد هر ظهور مشیتی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده بایمان و جَنَّتِ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلُ بَدَاءِ رَا بِرِ اعْتَاقِ كُنَلٍ مِی گذارد و حکم دون می کند تا آنکه اظهار قدرت فرماید و الا نزد او چه قرآن و چه بیان و چه قضای فرقانیه و چه بیانیه این نیست الا ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بداء کُلُّ که در قبضه قدرت و تصرف خدای خود بوده و هستند و از برای ایشان شیئی نبوده الا باذن او و این نیست الا بدای مشیت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحد بوده و هست و ظهور و بطون صفت مشیت است . . . و بعد از آنکه بداء ذات ازل را بداء مشیت گرفت و امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری

در بدای او که مثل بحر لانهایه مشهور بوده و هست چنانکه هر کس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیت نموده و همچنین قبل در قرآن به اسم نسخ مذکور . . . الخ انتهى

اگر احبای عزیز با دقت کامله همین باب بیان را مطالعه فرمایند به این راز مستور و سیر مختم پی خواهند برد .

اما بداء در نزد مسلمین بشرحی است که ذکر میشود :

عامه و اهل سنت و جماعت به بداء قائل نیستند یعنی بداء را بمعنائی که شیعه امامیه می گویند قبول ندارند شیعیان می گویند که ممکن است خداوند وعده ای بدهد و یا اراده اش بر چیزی در باره کسی تعلق بگیرد و بعد از آن اراده منصرف شود و بوعده وفانکند و چیزی را که در باره کسی خواسته است تغییر بدهد مانند وعده هائی که به حضرت نوح ع در باره نزول نصرت داد و چندین مرتبه بداء شد و وعده های الهیه تحقق نیافت و در شرح این موضوع می گویند که بداء بمعنی تغییر اراده الهیه نیست بلکه ظهور مفاد لوح محو و اثبات است .

میگویند به نص قرآن لوح محفوظ را خدا خلق کرده و در آن جمیع وقایع جزئی و کلیه عالم وجود را بنحوی که باید واقع شود ثبت فرموده است و لوحی هم هست بنام

لوح محو و اثبات که فرموده "يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ
 وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ" مثلاً در لوح اثبات مسطور شده که
 فلان شخص باید در فلان ساعت به مصیبتی گرفتار شود
 ولی آن شخص در همان ساعت صدقه ای به فقیری می دهد
 که رفع بلا می کند و بلافاصله مسئله وقوع مصیبت بر او از لوح
 محو میشود و بجای آن حفظ او در لوح اثبات میگردد و
 این تغییر و تبدیل در لوح محو و اثبات بوقوع می پیوندد
 ولی در لوح محفوظ همه این امور ثبت شده یعنی در
 لوح محفوظ نوشته شده که در لوح محو و اثبات برای
 فلان شخص در فلان ساعت فلان مصیبت باید اتفاق
 بیفتد ولی او صدقه می دهد و چون صدقه دفع بلاست
 لهذا در لوح محو و اثبات موضوع مصیبت او محو میشود
 و موضوع محفوظ بودن او ثبت می گردد و باین طریق
 می گویند که بدا مخصوص لوح محو و اثبات است ولی
 در لوح محفوظ ابداً بدا و نسخ وجود ندارد .
 باری با این شرح و بسط ها گریبان خود را از اعتراضات
 منکرین بدا خلاص می کنند و شما می دانید که
 ارزش این گونه سخنان و تحقیقات تا چه جداست .
 در احادیث و اخبار مرویه از ائمه اطهار ع مسئله بدا
 ذکر شده و علامه کلینی در اصول کافی باب مخصوصی

برای مسئله بدا اختصاص داده است از جمله بسند
 محمد بن یحیی از حضرت صادق ابو عبد الله ع نقل
 کرده که فرمودند " مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ إِلَّا كَانَ فِي عِلْمِهِ
 قَبْلَ أَنْ يَبْدُوهُ " مقصود آنست که هر گاه بدا در اراده
 الهیه واقع شود قبل از حصول بدا خدا میدانست که
 در اراده اش بدا حاصل خواهد شد پس هرگز در اراده
 اصلیه او تغییری حاصل نمی شود زیرا حصول هر تغییر
 اراده قبلاً در علم خداوند بوده است و میدانسته است
 که در فلان وقت تغییر اراده خواهد داد و نیز از حضرت
 رضا در همین باب روایت شده که فرمودند :
 " مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ وَأَنْ يُقَرَّرَ لِلَّهِ بِالْبَدَاءِ " .
 یعنی خداوند پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر آنکه دو چیز
 را باو واجب ساخت یکی آنکه شراب را حرام کند به امت
 خود که ننوشند و دیگر آنکه بدا را در باره خدا اقرار
 نماید .
 باری علامه کلینی در این باب البداء پانزده حدیث
 روایت کرده است که طالبین باید به اصل کتاب مراجعه
 کنند .
 علامه مجلسی در بحار الانوار مجلد دوم باب البداء
 والنسخ موضوع بدا را از نظر شیعه کاملاً بیان فرموده

و بتفصیل اقوال موافق و مخالف را نقل کرده است و این حدیث را نقل کرده که امام فرمودند " مَا عَبْدَ اللّٰهُ بِشَيْئٍ مِّثْلَ الْبِدْءِ " و این همان حدیث است که حضرت اعلیٰ جَلَّ ذِكْرُهُ الْأَعْلَى در کتاب بیان در موضوع باب الْبِدْءِ آن را ذکر فرموده است و نیز این حدیث را روایت کرده که حضرت صادق فرمودند " لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْقَوْلِ بِالْبِدْءِ مِنْ الْأَجْرِ مَا قَتَرُوا عَنِ الْكَلَامِ فِيهِ " یعنی اگر مردم می دانستند که خداوند برای معتقدین به مسئله بداء چه اجر و مقامی قرار داده هیچوقت از اظهار آن کوتاهی نمی کردند و نیز فرمودند " هَنْ زَعَمَ أَنَّ اللّٰهَ يَسْأَلُ فِي شَيْئٍ لَمْ يَعْلَمْهُ أَمْسٍ فَأَبْرَأُوا مِنْهُ " یعنی اگر کسی معتقد باشد که خداوند درباره چیزی که او را قبلا نمی دانسته تغییر اراده داده است از چنین شخصی دوری کنید .

باری مرحوم مجلسی در همین مجلد ثانی بحار الانوار شرحی طولانی در باره لوح محفوظ و لوح محو و ثبات که قبلا نوشته شد ذکر کرده و خلاصه اش همان است که قبلا مذکور گردید و پس از آن می فرماید که انبیا و اوصیایا ممکن است مطلبی را به مردم بگویند و پس از مدتی بر خلاف مطلب اول سخن بگویند ولی مردم باید حتما

اطاعت کنند و گفته آنها را در هر دو صورت تصدیق نمایند و خداوند برای آنها مزد و آجری عظیم مقدر فرموده است که کلام انبیا و اوصیاء را در هر حال اگر چه با هم مخالف باشد تصدیق کنند و در این خصوص حدیثی بسند فضیل بن یسار از حضرت باقر روایت کرده که گفت از آن حضرت در باره ظهور قائم پرسیدم فرمودند " كَذِبَ الْوَقَاتُونَ " و سه مرتبه تکرار کردند یعنی اگر کسی وقتی معین را برای این امر بگوید دروغ گو می باشد و بعد فرمودند که خدای تعالی موسی را برای مدت سی روز به طور سینا دعوت فرمود ولی بعد ده روز دیگر علاوه شد و لهذا قوم موسی کردند آنچه کردند زیرا در وعده یکماهه بدا شده بود و ده روز بهر آن افزوده بود بعد فرمودند " فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ بِحَدِيثٍ فَجَاءَ عَلَىٰ مَا حَدَّثْنَاكُمْ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ " اگر بشما مطلبی را گفتیم و مطابق آنچه گفتیم واقع شد بگوئید که خداوند راست فرموده است " وَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ بِحَدِيثٍ فَجَاءَ عَلَىٰ خِلَافِ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ تَوَجَّرُوا مَرْتَيْنِ " و اگر مطلبی را بشما گفتیم ولی بر خلاف گفتهی ما واقع شد البته در ایما شما خللی واقع نشود و باز هم بگوئید صَدَقَ اللَّهُ و در این صورت خداوند بشما دو برابر اجر و مزد خواهد داد .

و از این قبیل احادیث بسیار موجود است و بعد داستان حضرت صادق و تصریح به امامت اسمعیل را مورد بحث قرار داده است که چگونه آن حضرت اول اسمعیل را امام معرفی فرمود و بعد امامت را به پسر خود موسی الکاظم داد و اسمعیل را عزل فرمود و فرمود "مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْئٍ كَمَا بَدَأَ فِي ابْنِي إِسْمَاعِيلَ" یعنی هرگز در باره چیزی بدا نشده بود مانند بدائی که در امامت پسر اسمعیل روی داد . مَوْرِّخِينَ وَمُحَدِّثِينَ سُنِّيٍّ وَشِيعَةٍ نوشته اند که اسمعیل پسر جعفر الصادق مردی بود شراب خوار و بهمین جهت امام صادق او را از امامت معزول فرمود ، داستان شرابخواری اسمعیل را حمد الله در تاریخ گزیده و مجلسی در بحار الانوار در باب البداء و شیخ صدوق در کمال الدین و غیرهم در کتاب خود نوشته اند و جمعی هم از متعصبین شیعه مانند شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و غیرهما آن را رد کرده اند و گفته اند که اصلاً حضرت صادق هیچوقت اسمعیل پسر خود را به امامت معرفی نفرمود و از اول موسی الکاظم را تعیین کرد ولی این سخن البته ناشی از تعصب شدید است زیرا وجود فرقه عظیمه اسماعیلیه در بین فرقه های اسلامی شاهد بر اثبات امامت اسمعیل

و اعلان آن از طرف حضرت صادق است و روایت شده که جمعی نزد حضرت صادق آمدند و گفتند که ما پسر تو اسمعیل را با شراب نوشان دیدهایم فرمود شیطانسی هست که گاهی بشکل پسر من اسمعیل مجسم میشود و شما خیال می کنید که پسر اسمعیل است ولی چون این سخن هم نتوانست باعث تبرئه اسمعیل شود حضرت او را از امامت معزول کرد و فرمود بدا شده است .

در زیارتنامه امام موسی کاظم هم که مرحوم مجلسی در کتاب مزار بحار الانوار روایت کرده از امام آمده است که "السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي أَمْرِهِ" و این مطلب تصریح بر حصول بدا در امامت اسمعیل و استقرار آن در موسی الکاظم برادر کوچک اسمعیل است ، شیخ مفید در کتاب الفصول در باره بیان حضرت صادق که فرمودند "مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْئٍ الْخ" تعبیری کرده که آن در ضمن حالات حضرت صادق المعتمد در این کتاب در ذیل "صادق بن محمد" نوشته شده است .

مرحوم مجلسی در بحار الانوار مجلد ثانی داستان امامت اسمعیل را از قول خواجه نصیر طوسی صریحاً نقل کرده ولی بعد از آن فرموده که چون خواجه نصیر طوسی در اخبار و احادیث تتبع کامل نداشته لهذا

در این باره اشتباه کرده با آنکه این نسبت به خواجه
نصیر طوسی مُنبعث از تعصب شدید مجلسی و امثال
اوست .

جمالبارک در لوحی که در اول کتاب اقتدارات بطبع
رسیده داستان بدای در امامت اسمعیل را به روایت
زُرارَه از حضرت صادق ع از قول کلینی نقل فرموده اند
و بعد می فرمایند که سائل زُرارَه و جواب دهنده حضرت
صادق و راوی حدیث کلینی است این حدیث را کلینی
در کتاب ردِّ بر قرامطه که تألیف اوست نقل کرده است .

از همه عجیب تر مطلبی است که شیخ مفید در کتاب
الفصول بشرحی که قبلاً اشاره شد ذکر کرده و خلاصه اش
آنکه آنچه امام فرموده که در یاره فرزندش اسمعیل بداد
شد امامت او نبود بلکه سدر بود که اسمعیل بن صادق -
مانند اسمعیل پسر ابراهیم به قتل برسد و کشته شود
ولی در قتل او بداد شد و به اجل طبیعی مُرد این مطلب
را مجلسی در بحار الانوار در باب الهدایه نقل کرده و بسیار
عجیب است و شیخ مفید از کجا این مطلب را می گوید
آنچه مسلم است اینست که تعصب سبب شده که شیخ
مفید چنین مطلبی را جعل و اظهار فرماید .

مسئله‌ای که موجب تصدیق در تعیین امامت اسمعیل ،

اولاً و عزل او از امامت ثانیاً میشود اینست که وقتی
اسمعیل وفات کرد حضرت صادق بسیار ناراحت شدند
و چند مرتبه در مقابل اصحاب پرده از روی نعره او برداشتند
و او را که مُرده بود بهمه نشان دادند مبادا کسی بعد
از فوت او قائل به غیبت او شود ولی این کار هم فایده
نکرد زیرا جمعی از اصحاب که بقول خود امام صادق به
امامت پسرش اسمعیل قائل بودند مسئله عزل او را از امام
صادق قبول نکردند و گفتند اسمعیل غایب شده و به
امامت موسی الکاظم اقرار نکردند و جمعی هم گفتند
که اسمعیل وفات کرده و امام بعد از او پسرش میباشد
و بعدها سلسله فاطمیه بهمین انتساب تأسیس خلافت
کردند و فرقه های مختلفه اسمعیلیه پیدا شد و هنوز
هم در ایران و هند و مصر و سایر نقاط اسلامی موجودند .
اینک در حین نگارش این مطلب کتابی در تاریخ اسمعیلیه
از آغاز تا انجام در نزد نگارنده موجود است که بسیار
مفصل نوشته شده و از تألیفات بسیار مفید است که
در مصر به طبع رسیده است و داستان نصب اسمعیل
با امامت از طرف پدرش در آنجا مفصلاً مسطور است این
کتاب به عربی و نامش " تاریخ الاسمعیلیه " است .

مرحوم مجلسی در مجلد ثانی بحار باب الهدایه پس از

اشاره به انکار اهل سنت در باره مسئله بدا سعی کرده که از روی قرآن مسئله بدا را ثابت کند و اهل سنت را ملزم به قبول نماید و از جمله به داستان دعا و صدقه که رفع بلا میکند و به اخبار وارده در این خصوص اشاره فرموده و لکن زحمت بی نتیجه کشیده و از آن راه که او رفته حقانیت بدا برای اهل سنت اثبات نشده است .

فخرالدین رازی در باره بدا سخنی عجیب دارد و میگوید که مسئله بدا بشرحی که شیعه معترفند از ساخته های ائمه رافضی هاست زیرا ائمه شیعه گاهی وعده ها به آنها میدادند و چون عملی نمیشد میگفتند بدا شد تا باین وسیله مقام خود را حفظ کنند و خللی در عقیده پیروان پیدا نشود این قول فخر رازی را مجلسی در باب البداء بحار الانوار نقل فرموده قوله :

«إِعْلَمَنَّ أَنَّ الْبَدَاءَ مِمَّا ظَنَّ أَنَّ الْأَمَامِيَّةَ قَدْ تَفَرَّدَتْ بِهِ وَقَدْ أَشْنَعَ عَلَيْهِمْ كَثِيرٌ مِنَ الْمُخَالِفِينَ نَظَرًا إِلَى الظاهر اللغوي من غير تحقيق لمرامهم حتى أن الناصبي المتعصب فخر رازی ذکر فی خاتمه كتاب المحصل عن سليمان بن جرير أن أئمة الرافضة وضعوا القول بالبداء لشيعتهم فإنا قالوا إنه سيكون لهم أمر وشوكة ثم

لا يكون الأمر على ما أخبروه قالوا هذا لله تعالى فيه . . . و بعد مجلسی سخنان خود را در رد این گفتار بشرحی که گذشت ادامه میدهد و بخیال خود داستان بدا را از روی قرآن و احادیث مرویه از طرق اهل سنت و جماعت ثابت می کند طالبین به بحار الانوار مجلد ثانی باب البداء و النسخ مراجعه فرمائید .

بذکر خاتم النبیین محجوب گشته ...

مسلمین نظر به لقب خاتم النبیین که در قرآن سوره احزاب از لسان وحی حضرت رسول الله ص عنایت شده است از ایمان بظهور مبارک حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابهی جل جلالهما محتجب شده اند و میگویند چون خاتم النبیین بمعنی آنست که بعد از حضرت رسول ص دیگر نبی و رسولی نخواهد آمد و شریعت جدید و دین تازه ای بعد از دین اسلام از طرف خداوند در عالم تشریح نخواهد شد و همین دین و آئین با فروع مخصوصه و احکام خاصه الی الابد و تا قیام قیامت باقی و برقرار

خواهد بود لهدا ما نمی توانیم این ظهور را که با
 شرع جدید و دین تازه که غیر از دین و احکام اسلامی
 است ظاهر شده قبول کنیم و موعود اسلام که بظهورش
 بشارت داده شده وقتی ظاهر شود همین دین و همین
 احکام و همین دستورات اسلامی را در جمیع دنیا منتشر
 خواهد فرمود و همین قرآن را که بر حضرت رسول نازل
 شده است ترویج خواهد کرد و بقدر سرفروشی از این
 دین و شریعت تجاوز نخواهد فرمود و در این خصوص
 بگفته پیشوایان دینی خود اعتقادی محکم دارند و حدیثی
 چند نیز روایت کرده و میکنند که حضرت رسول ص فرمودند
 " لا کتاب بعد کتابی هذا ولا شریعة بعد شریعتی
 الی یوم القیامة " و نیز فرمودند " خلال محمد حلال الی
 یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة " و نیز خطاب
 بحضرت امیرع فرمودند " یا علی أنت منی بمنزلة هرون
 من موسی الا انه لانیب بعدی " از این قبیل احادیث
 روایت کرده اند و خاتم النبیین را هم دلیل بر قطع
 فیض الهی و انقطاع رسته و حی ربانی الی الابد دانستند
 و باستاند این مسئله از عرفان مظهر امرالله و اطاعت
 حضرت موعود محتجب مانده اند ، در اینجا شرح و بسطی
 در باره این موضوع نوشته میشود که مقصود از خاتم النبیین

نه آنست که مسلمین بنا باظهار علمای خود معتقد
 شده و بان تمسک جسته اند و این بحث را در ضمن
 چند مطلب دنبال می کنیم :

مطلب اول

در شأن نزول این آیه مبارکه

در تفسیر منهج الصادقین ملافتح الله کاشانی
 علیه الرحمه که از کتب معتبره شیعه است در شأن نزول
 این آیه مبارکه که در سوره الاحزاب نازل شده قوله
 تعالی " لما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن
 رسول الله و خاتم النبیین . . . " چنین فرموده است
 قوله ره : و حضرت رسالت بعد از تزویج زینب از آنچه
 می ترسید باورسید چه منافقان و بی دینان زبان طعن
 دراز کرده می گفتند که این مرد ما را میگوید که زنان
 پسران بر شما حرام است و خود زن پسر خود را خواسته
 یعنی زن زید که پسر خوانده وی است چه ایشان پسر
 خوانده را مثل پسر اصلی میدانستند در جمیع احکام
 حق تعالی بجهت رد این قول آیه فرستاد لما کان محمد
 نیست محمد در حقیقت ابا احد من رجالکم پدر هیچیک
 از مردان شما تا میان وی و آن کس حرمت مصاهرت متحقق

گردد و بر او زنی او حرام باشد بعد از طلاق همچنانکه
 میان والد و ولد می باشد و لکن رسول الله هست
 فرستاده خدا و هر رسولی پدر امت است مطلقاً و زینب
 از جمله امت است و نیست میان او و پیغمبر و لادتی تا
 موجب حرمت مصاهره گردد و خاتم النبیین و هست ختم
 کننده پیغمبران و یا مهر کننده نبوت ایشان یعنی آخرین
 ایشان و حَقْصٌ بکسرتا خوانده و بمعنی ما یُخْتَمُ بِهِ
 یعنی آن کسی که باو ختم انبیا شد و یا باو نبوت مهر
 کرده شده است باین معنی که نبوت باو تمام گشته و از او
 در نخواهد گذشت و به دیگری بعد از او تعلق نخواهد
 گرفت و لهذا اولاد زکوری او قبل از وفات او شریعت فنا
 چشیدند . . . الخ

ملاحظه بفرمائید که شان نزول این آیه چه بود ؟ چنانچه
 اطلاع یافتید و از تفسیر منهج الصادقین نقل شد شان
 نزول این آیه برای جلوگیری از گفتارهای زشت و
 ناپسندیده ای بود که دشمنان و منافقین نسبت بحضرت
 رسول ص می گفتند و علت این گفتگوها آن بود که حضرت
 رسول ص زن پسر خوانده خود را بزنی گرفتند زینب پسر
 خوانده حضرت بود و زینب زن او بود و زینب بمناسبتی
 او را طلاق گفت و رسول الله زن پسر خود را گرفتند همین

مسئله سبب شد که لسان منافقان با اعتراض دراز گردید
 که محمد از طرفی میگوید که زن پسرهای شما بر شما
 حرام است چنانچه در قرآن مجید بصراحت ذکر شده
 است :

” حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ الی قوله وَحَالَئِلُ آبَائِكُمْ
 عَلَى الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ ” (سوره نسا)

و از طرفی خودش زن پسر خودش را می گیرد و از راه تخفیف
 آنحضرت را ابوزید می گفتند ، خداوند برای رد اعتراضات
 منافقین و اعداء این آیه را نازل فرمود که ” مَا كَانَ مُحَمَّدٌ
 أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ ” یعنی محمد پدر هیچیک از رجال
 شما نیست ، شما بی جهت او را ابوزید می گوئید اگر
 می خواهید از رسول الله نام ببرید باید بجای ابوزید
 او را رسول الله و خاتم النبیین بنامید . در همین سوره
 احزاب آیات متعدده در باره این داستان یعنی تزویج
 پیغمبر و زینب زوجه زید نازل شده است که لسان اعتراض
 منافقان بسته شود و مفسرین سنی و شیعه همه در تفسیر
 این آیات گرفتاری عجیبی پیدا کرده اند و خواه ناخواه
 کوشیده اند داستان را طوری بیان کنند که مناسب احوال
 نبوت باشد و لهذا سخنان عجیب بسیار گفته اند زیرا
 آیات قرآنی که در این خصوص نازل شده لحن خاص دارد

و در اینجا اول داستان بطور اجمال از تفسیر منهج نقل و بعد عین آیات نگاشته میشود تا خوانندگان محترم کاملاً از کم و کیف مطلب مطلع شوند و این مسئله در ضمن مطلب دوم خواهد آمد .

مطلب دوم

آیات سوره احزاب و داستان زید

در اینجا از تفسیر منهج الصادقین از آنجهت نقل میشود که این تفسیر بفارسی نوشته شده و جامع است و حاوی خلاصه مندرجات سایر تفاسیر نیز هست ملافتح الله کاشانی در تفسیر خود در ذیل آیاتی که در سوره احزاب راجع بزید و زینب نازل شده چنین فرموده است قوله ره از ابن عباس و مجاهد و قتاده روایت است که حضرت رسالت زینب بنت جحش آسیده که دختر امیمه بنت عبدالمطلب و عمه رسول الله بود (بنا بر این زینب دختر عمه رسول الله بوده است) برای زید بن حارثه که آزاد کرده آن حضرت بود و دعوی (پسر خوانده) او بود خواستگاری فرمود زینب بگمان آنکه آن حضرت برای خود می خواهد خطبه (خواستگاری) قبول کرد و چون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمال زیبا

داشت و دختر عمه پیغمبر بود و از اشراف زنان قریش گفت من چرا زن آزاد کرده ام شوم و برادرش عبد الله نیز در این باب با خواهر اتفاق داشت ، حق تعالی آیه فرستاد که " مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ أَنْ يَأْتِيَا بِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِّنَ الْإِيمَانِ لِيَكُونَ لَهُمُ مَزِيدٌ " (یعنی عبد الله جحش) و نه هیچ زن ایمان آورنده را (چون زینب) " إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ " چون حکم کند خدا و رسول او کاری را یعنی نکاح زینب با زید آنکه باشد مرایشان را اختیاری من امرهم از کار خود چیزی را از فرمان خدا و رسول بلکه واجب بود برایشان که اختیار خود را تابع خدا و رسول سازند وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا و هر که عاصی شود و مخالفت نماید خدا و رسول او را در او امر و نواهی پس بدرستی که گمراه شود گمراهی هویدا بعد از نزول این آیه زینب گفت رضیت یا رسول الله وَ جَعَلْتُ أَمْرِي بِيَدِ رَسُولِ اللَّهِ رَاضِي شدم و زمام اختیار خود را بکفایت رسول الله دادم و عهد الله نیز باین رضا داد و رسول خدا او را بزید عقد بست و پیغمبر از مال خود صدق را برای زینب بفرستاد و آن ده دینار بود و شصت درهم و خماری (روپند) و ملحفه (لحاف) و درعی

(زیره) و اِزَارِي (شلوار) و پنجاه مُد (پیمانه) طعام
 و سی صاع (پیمانه) خُرْمًا . . . علی بن ابراهیم در
 تفسیر خود آورده که رسول خدا زید را بسیار دوست
 میداشت و اگر دیر بخدمت آنحضرت می رسید منزل او تشریف
 شریف آرزانی می فرمود و از سبب دیر آمدن او می پرسید
 روزی آمدن وی بخدمت رسول الله دیر شد آن حضرت
 بمنزل وی آمده زینب را دید که در وسط حجره نشسته
 طیبًا (مشک ناب) را بسنگ همایه میکرد (خرد و نرم میکرد)
 چون چشم رسول الله بر وی افتاد گفت سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ
 النُّورِ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ و بروایت دیگر سُبْحَانَ
 اللَّهِ مُغَلِّبِ الْقُلُوبِ و باز گشت چون زید بیامد زینب وی را از
 تسبیحه که از آن حضرت شنیده بود خبر داد زید گفت
 شاید که تو در دل رسول در آمده باشی من خواهی که
 تو را رها کنم ، گفت می ترسم که تو مرا رها کنی و رسول بمن
 رغبت نکند ، زید نزد رسول آمد و گفت من خواهم زینب
 را طلاق دهم فرمود چرا ؟ از وی تهنیتی یافتی ؟ گفت
 لَا وَاللَّهِ هِرْكَزٌ از او جز خیر چیزی نیافتام و لکن بر من تَرَفُّعٌ
 وَ تَعَطُّمٌ میکند جهت شرافتی و مزید حسنی که دارد رسول
 الله فرمود "أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ" او را نگاهدار
 و بترس از خدا از آنکه طلاقش دهی ، زید در باب طلاق

مبالغه میکرد تا آنکه از رسول خدا اجازه طلبید او را
 مطلقه ساخت و حق تعالی رسول را از این اخبار
 میفرماید بقوله تعالی "وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ" و یاد کن
 ای محمد آن وقتی را که می گفتمی مرا آنکس را که انعام کرده
 خدای تعالی بر او . . . و انعام کردی تو بر او و پیرویدن
 و آزاد کردن و فرط محبت تو بر او و بفرزند خواندن تو
 وی را . . . نگهدار در بر خود زن خود را (یعنی زینب)
 و بترس از خدای تعالی وَ تَخَفْنِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ
 و یاد آر آن را که پنهان میکردی در نفس خود آنجیزی
 را که خدا پیدا کننده و آشکار سازنده آنست از نکاح
 کردن زینب که اگر زید طلاقش دهد . . . او داخل ازواج
 تو باشد . . . وَ تَخَشَى النَّاسَ" و میترسیدی از سرزنش
 مردمان بغير حق که گویند زن پسر را خواست و یا زید
 را گفت که طلاقش بده تا خود او را نگاه دارد "وَاللَّهِ
 أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ" و حال آنکه خدا سزاوار تر است بترس
 از او در آنچه باید ترسید . . .
 از علی بن الحسین زین العابدین ع مروی است که حق
 تعالی در این آیه بر رسول خود عتاب کرد که چرا گفتی
 "أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ" و حال آنکه می دانستی این را که

او از زوجهات تو باشد " فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا " پس آن هنگام که گذارد زید از زینب حاجتی را که باو داشت از نکاح و بعد از آنکه از او ملال گرفت و هیچ از حاجت او باقی نماند طلاقش گفت . . . تزویج نمودیم تو را با او یا او را بتو دادیم . . . " لَكِنِّي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا " تا نباشد بعد از تو بر مومنان تنگی یا ایشی و وبال از خواستن زنان پسر خواندگان خود . . . و هست کاری که خدا خواهد کرده شده . . . الخ

ملاحظه فرمودید که حضرت رسول بدیدن زید رفتند و او در خانه نبود و زینب بسائیدن مَشِكِ نَابِ مَشْفُولِ هُوَ و پیغمبر از دیدن او فرمود " تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ " و مراجعت فرمود و در دل خود می گفت که اگر زید او را طلاق بدهد من او را خواهم گرفت ولی این نکته را مخفی میداشت و خداوند او را عتاب فرمود که چرا آنچه را خوا^{هی} آشکارا نمی گوئیی و خداوند راز تو را آشکار خواهد ساخت " وَتُخْفِي مَا فِي نَفْسِكَ وَاللَّهُ مُبْدِيهِ " و سپس زید که این داستان را شنید زینب را طلاق گفت و پیغمبر بر حسب ظاهر هر چه او را وادار کرد که زینش را طلاق نگوید زید راضی نشد ، ولی پیغمبر آنچه را بزبان میفرمود

در دل خلاف آنرا داشت و خداوند هم نظر بهم میسند مسئله او را عتاب کرد و فرمود وقتی که زید زینش را طلاق گفت ما زینب را بنکاح تو در آوردیم " زَوَّجْنَا كَهَا " یعنی زینب را بحباله نکاح تو در آوردیم تا مردمان یقین کنند که می توانند زن پسر خوانده خود را پس از طلاق بگیرند و با او ازدواج کنند البته در تفاسیر دیگر مانند تفسیر الوالفتح رازی و کشاف زمخشری و امثال آن مانند تفسیر کبیر فخرالدین رازی این داستان را با حواشی بسیار و روایات متعدده نقل کرده اند که در اینجا مختصری از آنچه در تفاسیر کشاف و تفسیر ابوالفتح رازی مسطور است نقل میشود تا طالبین را بر اطلاع بیفزاید .

زمخشری در کشاف در ذیل تفسیر آیه سوره احزاب " ماکان لمومن ولا مومنه الخ میفرماید :

خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشِ بِنْتِ عَمَّتِهِ أُمِّمَةَ بِنْتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَلِيٍّ مَوْلَاهُ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ . . . وَزَوَّجَهَا زَيْدًا فَسَخَطَتْ هِيَ وَأَخْوَهَا وَقَالَ إِنَّا أَرَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ فَزَوَّجْنَا عَبْدَهُ ، یعنی حضرت رسول زینب دختر جحش را که دختر عمه حضرت بود برای غلام خود زید خواستگاری فرمود و این معنی بر زینب و برادرش گران آمد و گفتند که ما در نظر داشتیم که حضرت رسول خودش با ما

وصلت کند و حال خیال دارد که زینب را بغلام خود بدهد و چون چنین گفتند آیه مبارکه " مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ . . . نازل شد (و از قبل معنی این آیه ذکر شد) و در تفسیر آیه بعد " وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ . . . میگوید " إِنْ رَسُولَ اللَّهِ أَبْصَرَهَا بَعْدَ مَا أَنْكَحَهَا إِيَّاهُ فَوَقَعَتْ فِي نَفْسِهِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ مُقَلِّبِ الْقُلُوبِ . . . وَ سَمِعَتْ زَيْنَبٌ بِالتَّسْبِيحِ فَذَكَرَتْهَا لِزَيْدٍ فَفُطِنَ وَالْقَسَى اللَّهُ فِي نَفْسِهِ كِرَاهَةً صُحِبَتْهَا وَ الرَّغْبَةَ عَنْهَا لِرَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ إِنْ أُرِيدَ أَنْ أَفَارِقَ صَاحِبَتِي فَقَالَ مَا لَكَ أَرَأَيْكَ مِنْهَا شَيْئٌ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِنْهَا إِلَّا خَيْرًا . . . فَقَالَ لَهُ أَسْبِكَ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ أَتَى اللَّهَ ثُمَّ طَلَّقَهَا بَعْدُ فَلَمَّا اهْتَدَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِزَيْدٍ مَا جَدَّ أَحَدًا أَوْثَقَ فِي نَفْسِي مِنْكَ إِخْطَبَ عَلِيٌّ زَيْنَبَ قَالَ زَيْدٌ فَأَنْطَلَقَتْ فَأَزَاها^{هد} تَخْمِيرُ عَجِينَتِهَا فَلَمَّا رَأَيْتَهَا عَظَمَتْ فِي صَدْرِي حَتَّى مَا اسْتَطَيْعُ أَنْ أَنْظُرَ إِلَيْهَا حِينَ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ذَكَرَهَا فَوَلَّيْتُهَا ظَهْرِي وَقُلْتُ يَا زَيْنَبُ ابْشِرِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ يَخْطُبُكَ فَفَرَحْتُ وَ قَالَتْ مَا أَنَا بِطَانِعَةٍ شَيْئًا حَتَّى أُوامر رَسُولِي فَقَامَتْ إِلَى مَسْجِدِهَا وَ نَزَلَ الْقُرْآنُ زَوْجَانَا كَمَا فَتَزَوَّجَتْهَا رَسُولُ اللَّهِ وَ دَخَلَ بِهَا وَ مَا أَوْلَمَ بِلَوْنِ أَمْرِهِ مِنْ نِسَائِهِ مَا أَوْلَمَ عَلَيْهَا نَبِيٌّ شَاءَ وَ أَطْعَمَ النَّاسَ الْخُبْزَ وَاللَّحْمَ

حَتَّى امْتَدَّ النَّهَارُ . " انتهى

(ترجمه این عبارات قریبا از تفسیر ابوالفتح رازی نقل خواهد شد .)

و شیخ ابوالفتح رازی در ذیل تفسیر این آیات فرموده است قوله ره " مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ الْآیَةُ مُفْسِرَانِ " گفتند آیت در زینب بنت جحش آمده و در برادرش عبد الله بن جحش و این زینب دختر امیمة بود و امیمة دختر عبدالمطلب عمه رسول الله ص ، رسول ص کس فرستاد او را بخواست برای زید بن حارثه او مولی (غلام) رسول الله بود و آزاد کرده او را از سببی جاهلیت خرید در سوق عکاظ آزادش کرد و بفرزندش بپذیرفت چون رسول کس فرستاد خطبه کرد زینب پنداشت که رسول او را برای خود می خواهد اجابت کرد چون بدانست که او را برای زید حارثه میخواست رها کرد و گفت من دختر عمه رسولم و از اشراف زنان قریشم کی روا دارم که زن مولی (غلام) باشم و برادرش عبد الله جحش هم این گفت و این زینب با جمال بود ، خدای تعالی این آیت فرستاد " مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ . . . " زینب چون این آیت بشنید گفت راضی شدم و کار در دست تو کردم آنچه فرمان است بفرمای و رسول ص او را بزید داد و مهر رسول بداد بده دینار و پیراهن و شصت درهم و مقنعی

وَإِزَارِي وَجَانِدِرِي وَبِنَجَاهِ مُسَدِّ طَعَامِ وَسِي صَاعِ خَرْمَا . . .
 و بعد در ذیل آیه " وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ . . .
 از مفسرین اهل سنت و جماعت که آنان را مخالفان نامیده
 داستان را بنحوی که زَمَخْشَرِي گفته بود نقل کرده و سپس
 اعتراضات بسیار مطابق عقیده شیعه امامیه بتفسیر اهل
 سنت وارد ساخته است و در اینجا اصل داستان نوشته
 میشود و از ذکر اعتراضات شیخ بامثال زَمَخْشَرِي خودداری
 میگردد ، طالبین بنفس تفسیر شیخ مراجعه فرمایند .
 شیخ ابوالفتوح فرموده است و در حقیقت ترجمه بیانات
 زَمَخْشَرِي است قوله ، مخالفان ما (اهل سنت و جماعت)
 آورده اند که سبب نزول آیت آن بود که یکروز رسول بسرائ
 زید حارثه بکاری آمد زینب را دید خویشان را بیاراسته
 رسول او را دوست داشت گفت سُبْحَانَ اللَّهِ مَقْلِبِ الْقُلُوبِ
 وَالْأَبْصَارِ چون زید باز آمد زن او را بگفت زید دانست
 که او در دل رسول الله افتاده است در حال خدای
 کراهت آن زن در دل زید افکند زید بیامد و گفت یا
 رسول الله مرا با این زن نمی باید خواهم تا طلاقش
 دهم رسول گفت چرا ترا در حق او تهمت هست؟ گفت
 نه یا رسول الله جز خیر نیست ولكن مرا با او دل خوش
 نیست رسول گفت بُرُوْا وَأَهْلِيْهِمْ مَكْنُ و زن خود را نگهدار

ف
 ورها مکن و در دلش (یعنی در دل رسول خدا) خلا
 این بود برای آنکه دلش با او مشغول بود میخواست تا
 زید او را طلاق دهد تا او را بزنی کند ، زید او را طلاق
 داد چون عده اش سرآمد رسول زید را گفت یا زید من
 کس دیگر را نمیدانم از تو استوارتر بر ستر خود بدان که
 مرا می باید زینب را بزنی کنم و کس را نمی دانم که این
 راز با وی توان گفتن مگر تو ، اکنون ترا بیاید رفتن و زینب
 را برای من بخواستن ، زید گفت بیامدم تا زینب را این
 حدیث کنم او را یافتم که آرد من سرشت نان بیزد و او در
 چشم من بخلاف آن آمد که بود نیارستم در او نگریستن
 از حرمت رسول را و آنکه رسول خواست که بر او عقد بندد
 پشت بر او کردم و گفتم یا زینب بشارت باد تو را که رسول
 خدا ترا می خواهد ، او گفت فرمان او راست رسول او را
 عقد بست و ولیمه ساخت خدای تعالی این آیت فرستاد
 (. زَوْجِنَا كَمَا . . .) انتهن .

شیخ ابوالفتوح پس از نقل این مطلب که عیناً از تفسیر
 کشاف زَمَخْشَرِي نقل و ترجمه فرموده می فرماید قوله ره بد
 که آنچه از این حدیث موافق مذهب ما (شیعه) نیست
 آنست که رسول نشاید که زن بیگانه را چندان بنگرد
 و تأمل کند تا عاشق شود و نیز خود نشاید که بر زن

مردمان عاشق شود . . . الخ
 شیخ اعتراضات بسیار وارد میسازد و طالبان بنفس
 تفسیر ابوالفتح مراجعه فرمایند .
 آنچه منظور بود شأن نزول این آیه " مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا
 أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ " بود و ضمنا
 آیات دیگر نیز ترجمه شد و نقل گردید تا خوانندگان
 کاملاً با اصل موضوع این آیه و آیات مشابه آن در سوره
 احزاب واقف شوند که چگونه رسول الله پس از ازدواج با
 زینب زن پسر خوانده خود زینب مورد اعتراض منافقین
 و اعدای دین واقع شد و خداوند چگونه در ضمن این
 آیات مبارکات که در قرآن در سوره احزاب نازل فرمود
 جواب اعتراض منافقین را داد و همه را مُفَحِّمٌ و مُجَابِ
 ساخت و ضمناً بعد از مسلم اجازه داد که میتوانند زن پسر
 خوانده ی خود را پس از طلاق گرفتن از شوهرش برای
 خود بگیرند و حضرت رسول عملاً جواز این کار را اعلأ
 فرمود ، اگر بنا باشد اقوال مختلفه مفسرین و مورخین
 که در خصوص موضوع مزبور گفته شده و نوشته شده
 ذکر شود مستلزم تألیف کتابی خاص است و لهذا از ذکر
 آنها صرفنظر شد و بقدر لزوم در اینجا مجملی ذکر
 شد ، حال بمطلب سوم بپردازیم و ببینیم عقاید و آراء -

علمای اسلام و مفسرین در باره معنی خاتم النبیین
 و مفهوم آن از چه قرار است .
 مطلب سوم

عقاید و نظریات علمای اسلام در باره
 معنی و مفهوم خاتم النبیین

کلمه خاتم در قرآن مجید بفتح تا قرائت شده و بفتح
 تا اعراب شده است و بعضی از قراء هم خاتم را بکسر
 تا قرائت کرده اند ، مانند حَفْصٌ وَاُمَاتِلِه و در هر حال
 جمعی از مفسرین و علمای اسلام آن را بمعنی نهایت
 و آخر و خاتمه گرفته اند و علیهذا گویند که بِمَعْنَى
 خاتم النبیین بعد از حضرت رسول محمد بن عبد الله
 دیگر بهیچوجه پیغمبر و صاحب شریعتی در جهان
 از طرف خدا مبعوث نخواهد شد و مؤید این گفتار
 و نظریه خود به احادیثی چند استدلال کنند از جمله
 حدیثی است که صاحب منهج الصادقین و غیره نقل
 کرده اند . در منهج فرموده : مُحَمَّدٌ بِنِ الْحَسَنِ
 خاتَمُ النَّبِيِّينَ وَرَسُولُهُ مُحَمَّدٌ وَرَسُولُهُ مُحَمَّدٌ
 وَأَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا مُحَمَّدٌ
 وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَيَّ قَدَمِي وَأَنَا الْعَاقِبُ
 الَّذِي لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ " من محمد م و من احمد م و من

آن حاشر که خدای تعالی بر اثر من خلقتان را حشر کند و من عاقبم که بر عقب من پیغمبر دیگر نباشد
 و از موافق و مخالف مزوی است که آنحضرت به امیرالمؤمنین ع خطاب فرمود که " یا عَلِيُّ اَنْتَ مِنْتِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اِلَّا اِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي . . ." یعنی اگر جایز میبود که بعد از من پیغمبری باشد تو میبودی نه غیر انتهى

اهل سنت نیز نظیر این حدیث را از رسول الله نقل کرده اند و بجای علی ع ذکر خلیفه ثانی عمر رضی رانمودند و گویند که پیغمبر فرمود " لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكَانَ عُمَرُ اِلَّا اِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي " شیخ آجل سعیدی شیرازی علیه الرحمه در ضمن قصیده‌ی معروف خود باین معنی تصریح فرموده است قوله ره ، نخست در باره ابوبکر صدیق میگوید :

ای یار غار و سید و صدیق نامور

مجموعه‌ی فضایل و گنجینه‌ی صفا

مردان قدم بصحبت یاران نهاده اند

لیکن نه همچنانکه تو در کام اژدها

یاران بود که مال و تن و جان فداکند

تا در سهیل دوست به پایان برد وفا

دیگر عمر که لایق پیغمبری بعدی

گر خواججه رسل نبیدی ختم انبیاء
 سالار خیل خانه دین صاحب رسول

سر دفتر خدای پرستان بی ریا (الخ)

(مواظ. سعیدی ص ۲ چاپ و تصحیح فروغی)

علامه جلال‌الدین سیوطی در جامع‌الصفیر از عایشه زوجة رسول نقل کرده که حضرت رسول ص فرمودند " لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكَانَ عُمَرُ بِنِ الْخَطَابِ " انتهى (جامع‌الصفیر ردیف حرف لام و واو)

علامه مجلسی در بحارالانوار مجلد ششم و سایر علمای شیعه امامیه در کتب احادیث و تفاسیر اغلب بر این عقیده‌اند که معنی و مفهوم خاتم النبیین آنست که بعد از حضرت رسول ص صاحب شریعتی و پیغمبری و کتابی آسمانی نخواهد بود ، اما جمعی دیگر از محققین و علمای متتبع و معروف در باره معنی و مفهوم خاتم النبیین مطالب دیگر فرموده‌اند و آن را بمعنی انتهای رسالت و نبوت ندانسته‌اند از جمله شیخ صدوق ره که مورد تعظیم و تکریم جمیع علمای شیعه اثنی عشریه است در کتاب اكمال الدین خود که از کتب معتبره شیعه و در باره اثبات غیبت امام غایب تألیف شده است در جلد اول در باره معنی خاتم النبیین چنین میفرماید قوله ره :

إِنَّ الرِّسَالَ الَّذِينَ تَقَدَّمُوا قَبْلَ عَصْرِ نَبِيِّنَا كَانَ أَوْصِيَاءَهُمْ
 أَنْبِيَاءَ فَكُلُّ وَصِي قَامَ بِوَصِيَّةِ حُجَّةٍ تَقَدَّمَهُ مِنْ وَقْتِ
 وفاءِ آدَمَ إِلَى عَصْرِ نَبِيِّنَا كَانَ نَبِيًّا وَذَلِكَ مِثْلُ وَصِي آدَمَ وَ
 كَانَ شَيْثَ ابْنَهُ وَهُوَ هَبْنَهُ اللَّهُ فِي عِلْمِ الْمُحَمَّدِ وَكَانَ
 نَبِيًّا وَمِثْلُ وَصِي نُوحٍ كَانَ سَامَ ابْنَهُ وَكَانَ نَبِيًّا وَمِثْلُ
 اِبْرَاهِيمَ كَانَ وَصِيَّهُ اسْحَقُ ابْنَهُ وَكَانَ نَبِيًّا وَمِثْلُ مُوسَى
 كَانَ وَصِيَّهُ يُوشَعَ وَكَانَ نَبِيًّا وَمِثْلُ عِيسَى كَانَ وَصِيُّهُ
 شَمْعُونُ الصَّغَا وَكَانَ نَبِيًّا وَمِثْلُ دَاوُدَ كَانَ وَصِيَّهُ سُلَيْمَانَ
 ابْنَهُ وَكَانَ نَبِيًّا وَأَوْصِيَاءُ نَبِيِّنَا لَمْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ لِأَنَّ اللَّهَ
 جَعَلَ مُحَمَّدًا خَاتَمًا لِهَذَا الْأُمَّةِ كِرَامَةً لَهُ وَتَفْضِيلًا
 فَقَدْ تَشَاكَلَتِ الْأَعْمَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ بِالْوَصِيَّةِ . . . فَالنَّبِيُّ وَوَصِيُّ
 وَالْإِمَامُ وَوَصِيُّ وَالْوَصِيُّ إِمَامٌ وَالنَّبِيُّ إِمَامٌ وَالنَّبِيُّ حُجَّةٌ
 وَالْإِمَامُ حُجَّةٌ فَلَيْسَ فِي الْأَشْكَالِ أَشْبَهُهُ مِنْ تَشَاكُلِ الْأَعْمَةِ
 وَالْأَنْبِيَاءِ . . . انتهى خلاصه كلامش اينست كه ميفرمايد
 رسولان الهی كه قبل از حضرت رسول ص برسات مبعوث
 شدند به اوصياء و جانشينان آنها نبی گفته ميشد مثلا
 حضرت آدم كه رسول الهی بود وصی و جانشين او هبنة
 الله شيث بود كه نبی بود و باو ميگوئيم شيث نبی و همچنين
 حضرت نوح رسول الهی بود و جانشين او سام بسود
 كه نبی بود و بر همين قياس اوصياء حضرت ابراهيم

و حضرت موسى و حضرت عيسى و حضرت داود ع كه
 بترتيب عبارتند از حضرت اسحق و يوشع و شمعون صفا
 و حضرت سليمان عليهم السلام همه اين اوصياء نبی
 بودند و بآنها من گوئيم اسحق نبی و سليمان نبی و . . .
 و . . . و لكن اوصياء حضرت رسول پيغمبر بزرگوار ما ع نبی
 نيستند و بآنان من گوئيم علي بن ابيطالب نبی و حسن
 نبی و حسين نبی و . . . و . . . چونكه پس از ظهور حضرت
 رسول استعمال كلمه نبی در باره اوصياء آنحضرت از بين
 رفت زيرا حضرت رسول خاتم انبيا بود و بر همه رسولان قبل
 از خود افضليت داشت و لهذا اوصياء او هم نسبت
 بگذشتگان افضليت داشتند و از اين جهت باوصيای
 رسول الله نبی اطلاق نمی شود بلكه وصی امام گفته
 ميشود پس معنی خاتم انبيا آنست كه استعمال كلمه
 نبی در باره جانشينان آنحضرت ختم شد و بجای نبی
 بآنان وصی و امام گفته ميشود و از اين تعبير شيخ صدوق
 عليه الرحمه معنی حديث لا نبی بعدی هم آشكار ميشود
 زيرا حضرت رسول ص بحضرت امير ع فرمود: أَنْتَ مِنْنِي
 بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى " يعني مقام تو بعد از من همان
 مقام هارون بعد از موسى است يعني همان طور كه
 هارون وصی منصوص موسى بود تو هم وصی منصوص من

هستی " اِلَّا اَنَّهُ لَانَبِيٌّ بَعْدِي " جز اینکه بحضرت هارون گفته میشد هارون نبی ولی چون بعد از من استعمل کلمه نبی در باره اوصیای من خاتمه یافته لهذا بتوسعه گفته نمیشود عَلِيٌّ نَبِيٌّ بَلَكُهُ تَوْعَلِيٌّ وَصِيٌّ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَوَلِيٌّ اَللّٰهُ هستی .

این بود خلاصه فرمایش صدوق علیه الرحمه که در نهایت وضوح مقصود از خاتم النبیین را تشریح فرموده و ملاحظه می فرمائید که بهیچوجه در نظر شیخ صدوق خاتم النبیین بمعنی کسی که بعد از شریعت او دینی جدید و کتابی جدید نباید بیاید نیست . اما پیشوایان مذهب جعفری این فرمایش صدوق را قبول نمیکنند با آنکه شیخ صدوق از علمای بزرگوار دوره غیبت کبری و مدافع شدید مذهب جعفری است و همه در همه جا گفتار او را قبول میکنند و باینمقام که می رسند راه اعتراض و عناد می گیرند ، بهر حال حقیقت اینست خواه قبول کنند یا نکنند " خود دانند "

در کتب معتبره شیعه امامیه عنوان دیگری هم برای کلمه خاتم النبیین هست و آن حدیثی است که ابن شهر آشوب علیه الرحمه در کتاب معروف خود بنام " مناقب " نقل کرده و علامه مجلسی هم در مجلد نهم بحار الانوار آنرا

ذکر فرموده است و نص آن بقرار ذیل است :

" سَأَلُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ كَيْفَ أَصْبَحْتَ فَقَالَ عَ أَصْبَحْتُ وَأَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ وَأَنَا وَصِيٌّ خَيْرِ الْبَشَرِ وَأَنَا الْأَوَّلُ وَأَنَا الْآخِرُ وَأَنَا الْبَاطِنُ وَأَنَا الظَّاهِرُ وَأَنَا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَأَنَا أَمِينُ اللَّهِ عَلَى الْمُرْسَلِينَ بِنَا عَبْدِ اللَّهِ وَنَحْنُ خُزَّانُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَسَمَائِهِ وَأَنَا أَحِبُّ وَأَنَا أُمِيْتُ وَأَنَا حَيٌّ لَا يَمُوتُ فَتَعَجَّبَ الْأَعْرَابِيُّ مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ إِنَّا الْأَوَّلُ أَوَّلُ مَنْ لَمْ يَرْسُولِ اللَّهُ ص . . . إِلَى قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَرَّطَ فِيَّ فَقَطَّ قَرَّطَ فِي اللَّهِ وَكَمْ يَجْرُلُنَّبِيُّ نُبُوهُ حَتَّى يَأْخُذَ خَاتَمًا مِنْ مُحَمَّدٍ فَلِذَلِكَ سَمِّيَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٌ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَأَنَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ . . . الخ "

حضرت امیر علیه السلام پس از آنکه شرحی در باره عظمت مقام خود بیان می فرمایند در ضمن می فرمایند هر کس مرا مخالفت کند با خدا مخالفت کرده و در عصیان راه افراط پیموده هیچ نبی بمقام نبوت نرسید مگر آنکه از حضرت رسول محمد ص خاتم نبوت را دریافت کرد و خاتم بمعنی انگشتری است و پس از دریافت خاتم نبوت بمقام نبوت رسید و از این جهت است که حضرت رسول را خداوند در قرآن مجید خاتم النبیین نامیده یعنی کسی که به

انبیای قبل از خود خاتم و انگشتری نبوت را بخشید تا
توانستند پس از دریافت خاتم نبوت از آن حضرت بمقام
نبوت برسند ، سپس فرمود حضرت محمد سید و آقای
نبیین است و من سید و آقای وصیین هستم . انتهى

ملاحظه فرمائید که حضرت امیر علیه السلام در این بیان
مبارک چگونه معنی خاتم النبیین را ذکر فرموده است
و ملاحظه می فرمائید که بهیچوجه نظر باین معنی که
حضرت امیر فرموده اند نمیتوان معنی خاتم النبیین
را مطابق اقوال علمای اسلام دانست که میگویند :

خاتم النبیین یعنی کسی که بعد از او رسول جدید
و کتاب جدید و شرع جدید نخواهد آمد .

محققین علمای سنت نیز معنی خاتم النبیین را زینت انبیا
دانسته اند و بمعنی اینکه بعد از آنحضرت صاحب

شریعتی نخواهد آمد نگرفته اند از جمله در مجلد اول -

کتاب تبیان و برهان تألیف علامه محقق احمد حامدی
المحمد در بحث خاتم النبیین از تفسیر فتح القدیر

از حافظ محدث شوکانی گفتاری نقل کرده که میفرماید :

"وَقَرَّ الْجُمْهُورُ خَاتِمَ بَكْسِرِ التَّاءِ وَقَرَّ عَاصِمٌ بِفَتْحِهَا وَمَعْنَى
الْقِرَاءَةِ الْأُولَى أَنَّهُ خَتَمَهُمْ أَيْ آخَرَهُمْ وَمَعْنَى الْقِرَاءَةِ
الثَّانِيَةِ أَنَّهُ صَارَ كَالْخَاتِمِ لَهُمُ الَّذِي يَتَخْتَمُونَ بِهِ وَيَتَزَيَّنُونَ

بَكُونِيهِ مِنْهُمْ " میفرماید جمهور قرأ کلمه خاتم را بکسر
تا خوانده اند و عاصم آن را بفتح تا خوانده و معنی
خاتم بکسر تا یعنی آخر انبیا و معنی خاتم بفتح تا
یعنی انگشتری که زینت است و در حقیقت حضرت رسول
ص در سلسله انبیا بواسطه فضیلتی که دارد مانند انگشتری
بمنزله زینت انبیا است و نیز در همین کتاب از کتاب
دُرِّ الْمَنْشُورِ عَلَامَةُ جَلَالِ الدِّينِ سُيُوطِي نقل کرده از قول
عایشه زوجه رسول الله ص که فرمود " قُولُوا خَاتِمَ النَّبِيِّينَ
(بفتح تا) وَلَا تَقُولُوا لِأَنبِيِّ بَعْدَهُ " یعنی خاتم النبیین
بفتح تا بمعنی انگشتری و زینت انبیا است و هرگز نگوئید
لأنبى بعدہ باین معنی که پیغمبری بعد از او نخواهد
آمد زیرا خاتم بفتح تا و بمعنی زینت و انگشتری است نه
بکسر تا که بمعنی آخر و نهایت باشد .

برای توضیح مسئله بکتاب تبیان و برهان جلد اول تألیف
علامه حاج احمد حمدی المحمد مراجعه شود .

و در تفسیر کشاف هم زمخشری هر دو ضبط را در باره
خاتم ذکر کرده و میگوید " خاتم بفتح تا بمعنی مہر امضا
است و خاتم بکسر تا بمعنی مہر امضا و بمعنی ختم
کننده است ، یعنی اسم فاعل از ختم و پھر دو صورت
قراءت شده است و پس از این مطلب در باره وجه تسمیہ

حضرت رسول ص. به خاتم النبیین بیانی فرموده که خلاصه اش اینست ، میفرماید " حضرت رسول از آنجهت بلقب خاتم النبیین تخصیص یافت که فرزندی زکوری نداشت و اگر همانا فرزندی زکوری میداشت حتما میراث نبوت بعد از آنحضرت بفرزندش میرسید و خداوند برای آنکه ثابت کند کیسه حضرت رسول فرزندی زکوری نداشته است که جانشین و وارث او در نبوت بشود او را بخاتم النبیین ملقب ساخت و حدیثی از حضرت رسول مروی است که در باره پسرش ابراهیم که از ماریه قبطیه داشت و در صباوت وفات یافت فرمود " لَوْ عَاشَ اِبْرَاهِيمُ لَكَانَ نَبِيًّا " اگر فرزند من ابراهیم زنده می ماند همانا نبی بود و چون رسول الله فرزندی زکوری نداشت که وارث نبوت او بشود لهذا بخاتم النبیین ملقب شد و از این جهت حضرت امیر فرمود " اَنْتَ مِنْى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اِلَّا اَنْهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي " که وصایت و خلافت خود را برای امیرالمومنین اثبات نماید و چون فرزندی زکوری نداشتند که وارث نبوتش شود فرمود " اِلَّا اَنْهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي " یعنی من چون پسری ندارم پس رشتۀ نبوت پس از من قطع است و بدیگری نمی رسد و تو ای علی ع وصى من هستی و اگر پسر من بودی همانا دارای نبوت بودی و از طرف دیگر خداوند بهمین کلمه

خاتم النبیین جواب اعتراض مخالفان و منافقین را داد که بحضرت رسول اعتراض کردند که چرا زن پسر خود را تزویج کرده یعنی زینب زن زید را بحباله نکاح در آورده ؟ خداوند بمنافقین که این سخن را می گفتند میفرماید " مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ " یعنی ای منافقان که چنین اعتراض بر رسول الله میکنید که محمد ص. زن پسر خود را گرفته بدانید که اصلاً محمد خاتم النبیین است یعنی فرزندی زکوری ندارد که پسر از او وارث نبوت او بشود و چون فرزندی زکوری ندارد پس پدر هیچیک از مردان شما نیست زیرا محمد پدر امت است نه پدر افراد و بنا بر این زید بن حارثه که جزو امت است از این جهت با او منسوب میشود نه از راه نسب و نژاد و اگر زینب را تزویج کرده کاری مذموم از او سر نزده که شما بسا اعتراض میکنید زیرا زید پسر او نیست و اصلاً رسول الله خاتم النبیین است یعنی فرزندی زکوری ندارد چه اگر فرزندی زکوری داشت خاتم النبیین نبود چه که نبوت بعد از آن حضرت بفرزند زکورش بآرث میرسید ، این مطلب را زَمَخْشَرِي در تفسیر کشاف ذکر کرده است که شرح آن نوشته شد و اینک عین عبارت اوست که نوشته میشود قوله ره : " وَ كَانَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ يَعْنِي اِنَّهُ لَوْ كَانَ لَكَ "

وَلَدٌ بِالْعُ مَبْلَغُ الرِّجَالِ لَكَانَ نَبِيًّا وَلَمْ يَكُنْ هُوَ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ
 كَمَا يُرَوَى إِنَّهُ قَالَ فِي إِبْرَاهِيمَ حِينَ تُوْفِي لَوْ عَاشَ لَكَانَ
 نَبِيًّا . . . وَ خَاتَمَ بَفَتْحِ التَّاءِ بِمَعْنَى الطَّابِعِ (مِهْرَامُضَاءُ)
 وَ بِكَسْرِ التَّاءِ بِمَعْنَى الطَّابِعِ وَ فَاعِلُ الْخَتْمِ . . . الخ "

شما ملاحظه فرمودید که علمای اسلام اعم از سنی و شیعه
 درباره مفهوم و معنی خاتم النبیین با هم اختلاف عقیده
 داشتند یعنی محققین خاتم النبیین را بشرحی که نوشته
 شد دارای معنی خاصی دانستند و آن را باین مفهوم
 که دالت بر ختم و انقطاع رشتۀ و سلسلۀ رسالت نماید
 نمی دانستند و در مقابل آنان جمعی هم گفتند که
 خاتم النبیین یعنی کسی که بعد از او رسول و پیغمبری
 نباشد بهر حال چون در مفهوم و بیان معنی خاتم النبیین
 در بین علمای اسلام اختلاف نظر موجود است استدلال
 فرقه قائل بقطع و ختم رشتۀ و سلسلۀ نبوت بکلمۀ خاتم
 النبیین از درجه اعتبار ساقط است زیرا جمعی در مقابل
 آنان ایستاده اند و معنی خاتم النبیین را بنحوی دیگر
 بیان میکنند و این مطلب در نهایت صراحت است .

علامۀ بزرگوار آبولبقا در کتاب مفید و معروف خود بنام
 کُلِّيَاتُ در ذیل کلمۀ ختم میفرماید قوله ره " وَ الْخَاتِمُ بِكَسْرِ
 التَّاءِ فَاعِلُ الْخَتْمِ وَ هُوَ الْإِتْمَامُ وَ الْبُلُوغُ وَ يَفْتَحُهَا بِمَعْنَى

الطَّابِعِ وَ تَسْمِيَهُ نَبِيًّا خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ لِأَنَّ الْخَاتِمَ آخِرُ الْقَوْمِ
 قَالَ اللَّهُ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ
 وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ نَفَى الْأَعْمَ يَسْتَلْزِمُ نَفْيَ الْأَخْصِ وَ الْإِسْتِدْرَاكُ
 شِبْهُ الْعَلَّةِ لِمَا نَفَاهُ مِنْ أَبَوْتِهِ لِلْكَبَارِ الَّذِينَ يُطْلَقُ عَلَيْهِمُ
 إِسْمُ الرِّجَالِ وَ الْإِحْسَانُ إِنَّهُ مِنَ الْكَتْمِ لِأَنَّهُ سَاتَرَ الْأَنْبِيَاءَ
 بِنُورِ شَرِيْعَتِهِ كَالشَّمْسِ تَسْتَتِرُ بِنُورِهَا الْكَوَاكِبَ كَمَا إِنَّهُ
 تَسْتَضِيئُ بِهَا أَنْتَهَى " در جمله میفرماید کلمۀ خاتم بکسر
 تاء فاعل ختم است که بمعنی تمام کردن است و بحد کمال
 و بلوغ رسیدن و بفتح تاء بمعنی مہر است که بدان اسناد
 را امضاء کنند و خداوند در قرآن فرموده " مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا
 أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ خَاتَمَ آخِرِ قَوْمِ
 است و اینکه خداوند فرموده خاتم النبیین چون نبی
 اعم از رسول است بنابراین ختم نبیین مستلزم ختم رسول
 نیز هست زیرا نبی اعم است و رسول اخص و نفي اعم
 مستلزم نفي اخص است یعنی حضرت رسول چون خاتم
 انبیا بود خاتم رسولان هم خواهد بود زیرا نبوت کس
 اعم است رسالت را هم در بر دارد و کلمۀ لکن که مفید
 استدراک است دلیل بر آنست که علت ختم رسالت همان
 علت ختم نبوت است که عبارت از آنست که رسول الله ص پدر
 هیچیک از رجال شما نیست و چون باین علت خاتم النبیین

بود بهمین علت خاتم رسل نیز هست و بعد می فرماید
 "وَالْأَحْسَنُ إِنَّهُ مِنَ الْكُتُبِ... یعنی بهترین معانی
 خاتم النبیین در نظر ما آنست که بگوئیم حضرت رسول الله
 شمس نبوت و آفتاب تابان رسالت بود و سایر نبیین با آنکه
 از نور او استفاده کرده اند در مقابل تابش و درخشش
 انوار نبوت و رسالتش تاب ظهور و بروز نداشتند و مکتوم
 و مستور شدند همچنانکه ستارگان از آفتاب کسب نور
 میکنند و هنگامی که خورشید درخشان طالع میشود همه
 ستارگان در پرتو آفتاب پنهان و مکتوم و مستور می مانند
 و خاتم النبیین یعنی پیغمبری که بظهور نور رسالت او
 جمیع ستارگان درخشان آسمان نبوت و رسالت که قبل از او
 ظاهر شده بودند مکتوم و مستور می مانند چه نورانیست
 و درخشندگی رسول الله همان درخشندگی و ظهور به
 سایر انبیا و رسل نمی دهد و ختم را بمعنی کتم گرفته
 که بمعنی ستر و خفاست و این تعبیر بسیار زیبا و مورد
 قبول است .

.....

مطلب چهارم

بحثی در باره حدیث "حلال محمد حلال

الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه"

وامثال آن

مسلمین در باره قیامت عقاید مخصوصی دارند که
 مستند بادله لاطعه نیست و در حقیقت زاده اوهام آنان
 است . میگویند روزی رسد که جهان بکلی خراب میشود
 و جهانیان همه معدوم میشوند و می میرند و جز خداوند
 کسی دیگر زنده نیست و پس از مدت زمانی طولانی دو مرتبه
 خدای جهان مردم را زنده میکند و ارواح در اجساد
 خود وارد میشوند و روز حشر اکبر و یوم الحساب میرسد
 و طول آن روز پنجاه هزار سال است و خدا بحساب
 خلائق رسیدگی میکند و نیکوکاران را به بهشت میبرد
 و گناهکاران را به دوزخ میسپارد ، شرح این داستان
 مفصلاً در ذیل کلمه قیامت در این کتاب نوشته است مراجعه
 فرمائید .

بهر حال چون مسلمین در باره قیامت که در قرآن مجید
 به الفاظ مختلفه نازل شده اینطور می اندیشند لهذا
 میگویند بِمَعْنِیِ حَدِیْثِ مَأْثُورٍ که فرموده "حلال محمد حلال"

الی یوم القیامه . . . الخ

شریعت اسلامی با جمیع احکام و فروع و اوامر و نواهی در دنیا باقی و برقرار خواهد بود تا وقتی که قیامت کذائی بپا شود و بساط هستی پیچیده گردد و خلایق در محضر عدل الهی محشور شوند و میگویند تا قیامت قیامت بهیچوجه رسولی و پیغمبری که دارای کتاب و شریعت جدید و احکام جدید و ناسخ اسلام باشد نخواهد آمد و دلیلشان از طرفی خاتم النبیین و از جهتی امثال همین حدیث حلال محمد حلال الی یوم القیامه . . . است .

البته این نظر آنهاست و اوها مشان چنین حکم کرده و این اظهارات مستند بر دلیل قاطع نیست بلکه اگر در بیانات محققین و بزرگان عالم اسلام اعم از سنی و شیعه مراجعه شود مطلب طور دیگری جلوه میکند ، در اینجا چند موضوع نوشته میشود تا ملاحظه فرمائید که حقیقت حال غیر از اینست که اهل ظاهر اظهار مینمایند .

اولاً - در حدیثی که اهل سنت و شیعه هر دو روایت کرده اند تلویح بلکه تصریح است باینکه شریعت اسلام دارای دوره معین و محدود است و چون دوره اش به پایان برسد ظهور دیگری ظاهر میشود و آن حدیث شریف اینست که پیغمبر فرمودند " ان صلحت امتی فلها یوم و

ان فسدت فلها نصف یوم " و مقصود از یوم بتصریح علمای اهل سنت که شارحین این حدیث هستند یوم ربوی است که هر روز آن هزار سال است و بنا بر این دوره امت اسلام هزار سال تعیین شده است و شیخ تقی الدین بن حجه که شارح این حدیث است فرمود " یعنی من آیام الرب العشار الیها بقوله تعالی و ان یوما عند ربك الف سنة مما تعدون " میفرماید مقصود از یوم که حضرت رسول فرموده اند " ان صلحت امتی فلها یوم " همانا یومی است که خداوند در قرآن مجید فرموده که هر روز در نزد پروردگار هزار سال است این حدیث را از علمای سنت و جماعت سید عبدالوهاب شعرانسی در کتاب الیواقیت و الجواهر نقل فرموده و نیز محدث معروف شیعه امامیه در کتاب خود موسوم بالنجم الثاقب آن را نقل کرده است و علامه جلیل ابوالفضایل گلپایگانی آنرا در کتاب الفرائد ذکر کرده و از این حدیث معلوم است که دوره شریعت اسلام هزار سال است و این حدیث مستند است به آیه قرآنی که فرمود " لکل امة اجل . الخ " نظر باین آیه مبارکه قرآنی و حدیثی از رسول الله که مؤید بان آیه مبارکه است ثابت است که برای امت و شریعت اسلام دوره معینی مقدر شده که عبارت از هزار سال است

و پس از آن شریعتُ الله بواسطه قیامِ مظهرِ جدیدی تجدید خواهد شد .

ثانیا - در احادیثِ شریفهٔ مرویه از ائمه ع بروایتِ علمای اثنی عشریه کلمهٔ قیامت و ساعت و الوقتُ المعلوم و امثالها که در قرآن مجید نازل شده همه در این الفاظ بظهور قائمِ محمد تفسیر شده است و بنابراین حلالُ محمد حلالُ الی یومِ القیامه و امثال آن دلالت دارد بر اینکه شریعتِ اسلام و احکام و قوانین آن تا قیام قیامت یعنی تا ظهور موعودِ اسلام پایرجا و مستمر است و چون قیامت فرارسد و مظهر امرالله قیام فرماید کتابی جدید و دستوری جدید از آسمان وحی الهی نازل خواهد شد زیرا فرموده حلالُ محمد حلالُ . . . الی یومِ القیامه و یومِ القیامه و الفاظِ امثال آن را ائمه معصومین بظهور موعودِ اسلام و قائم بر حق تفسیر فرموده اند .

ملاحظه فرمائید در حدیثِ مفضلِ بنِ عمر کوفی که از حضرت صادق ع سؤال میکند که قائم چه وقت ظاهر خواهد شد حضرت صادق میفرماید وقت آن را کسی جز خدا نمی داند زیرا قیام قائم موعود عبارت از همان ساعت و زمانیست که حق تعالی در قرآن فرموده " یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ . . ." و خداوند میفرماید که ظهور ساعت را کسی

جز خدا نمی داند و بعد از آن امام جعفر صادق برای مفضل چند آیه قرآن را پشت سرهم ذکر می فرمایند و همه جا کلمه ساعت را بظهور قائم تفسیر میفرمایند و نحوهٔ این قبیل احادیث شریفه در همین کتاب در ذیل (اِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ) نوشته شده است . مراجعه فرمائید .

علامه کاشانی مرحوم ملا محسن فیضِ اعلیٰ الله مقامه در تفسیر صافی در ذیل آیهٔ اولِ سورهٔ القمر که فرموده " اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ . . ." کلمهٔ ساعت را بقیام قائم تفسیر فرموده است و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار العُضیئه از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود یومُ الوقتِ المعلوم که در قرآن مجید نازل شده همانا روز قیام قائم موعود است و چون آن حضرت قیام فرماید دورهٔ مهلت شیطان که خداوند او را بنص قرآن تا یومُ الوقتِ المعلوم مهلت داده بسر خواهد رسید و قائم موعود در آن روز میگیرد موی پیشانی شیطان را و گردن او را قطع میکند و اینست روز وقت معلوم ، این حدیث را محدثِ جلیل و محقق مرحوم حاج میرزا حسین نوری ره در کتاب نجوم الثاقب نیز نقل فرموده است .

برای تفصیل و اطلاع بیشتر بذیل قیامت و ذیل " اِذَا قَامَ

القائم قامت القيامة" در همین کتاب مراجعه فرمائید .
ثالثاً - در احادیث معتبره که از طریق شیعه اثنتی عشری روایت شده و با اسناد متعدده نقل گردیده این مطلب مُصرَح است که قائم موعود با کتاب جدید و شریعت جدید و حکم جدید ظاهر خواهد شد و نصوص این احادیث در این کتاب در مواضع متعدده بتناسب مقام نقل شده است و در اینجا بنحو اجمال و فهرست نوشته میشود .

در کتاب غیبت نعمانی که از کتب معتبره است مروی است که قائم بامر جدید و کتاب جدید و قضاء جدید ظاهر خواهد شد . و وثقه الاسلام کلینی در کافی از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمودند در تفسیر آیه شریفه "وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَآخْتَلَفَ فِيهِ" که اختلاف کردند در آن یعنی بنی اسرائیل چنانکه اختلاف کردند این امت در کتاب (یعنی مسلمین در قرآن) وزود است که اختلاف کنند در کتابی که با قائم است که می آورد آنها تا اینکه انکار میکنند آن را جماعت بسیاری از مردمان پس آنها را پیش می طلبند و گردن ایشان را می زنند .

ملاحظه فرمائید این حدیث در کافی که معتبرترین و موثق ترین کتب شیعه امامیه است روایت شده و مفاد

آن تماماً در ظهور مبارک حضرت ربّ اعلی جلاله ذکره اعلی آشکار شد و جمعی بسیار کتاب مبارک او را انکار کردند و او هم مطابق وعده امام معصوم ع رفتار فرمود .

امثال این احادیث بسیار است و برای اطلاع بنییبیت نعمانی و غیبت موسی و بحار الانوار مجلسی و اصول کافی و نجم الثاقب محدث نوری و امثالها مراجعه شود .

این حدیث را که از کافی نقل شد علامه مجلسی در جلد سیزدهم بحار الانوار در باب آیات مؤولّه بظهور قائم و محدث نوری در نجم الثاقب نیز نقل کرده است و نیز در اصول کافی در باب تاریخ حضرت موسی بن جعفر ع در ضمن حدیث راهب روایت کرده که حضرت کاظم ع به راهب در جواب سئوالش که از حروف باقیه در آسمان پرسیده بود که بر چه کسی نازل خواهد شد فرمودند که حروف باقیه بر قائم ما نازل خواهد شد و خداوند آنچه را که بر انبیا و رسل قبل نازل فرموده بر قائم ما نازل خواهد کرد . ملاحظه فرمائید که امام میفرماید بر قائم ما نازل میشود آنچه که بر انبیا و رسل قبل نازل نشده یعنی آیات جدید و کتاب جدید و احکام جدید که بر رسولان پیش نازل نشده بقائم ع نازل میشود و این در نهایت صراحت است که شریعت اسلام را

انتهاى است و دوره جديد با ظاهر قائم موعود آغاز خواهد شد با كتاب و احكام و شريعت جديد كه در اخبار المحمد ص مضمّن است و نص حديث راهب كه راجع به موضوع مورد بحث در اصول كافي روايت شده اينست (در باب مولد موسى بن جعفر) قوله . . . " ثُمَّ إِنَّ الرَّأْهِبَ قَالَ أَخْبَرَنِي عَنْ ثَمَانِيَةِ أَحْرَفٍ نَزَلَتْ فَتَبَيَّنُ فِي الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ وَبَقِيَ فِي السَّمَاءِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ عَلَىٰ مَنْ نَزَلَتْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ وَمَنْ يُفَسِّرْهَا قَالَ عِزَّكَ قَائِمًا يَنْزِلُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَيُفَسِّرُهُ وَيَنْزِلُ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ عَلَى الصِّدِّيقِينَ وَالرُّسُلِ وَالْمُهْتَدِينَ . . ." انتهى

در اين باره بيش از اين اطاله بحث روا نيست و طالب منصف را يك اشاره كافي است و اما براي بهانه جويان همانست كه حق تعالى در قرآن فرموده " وَأَنْ يَرَوْا كَلِمَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا ."

مطلب پنجم

مفاد خاتم النبيين از نظر

اهل بهاء

جمالقدم جل جلاله در كتاب ايقان خاتم النبيين را با صريح بيان تفسير و توجيه فرموده اند كه بايد

طالب بر مدارق بنفس كتاب مبارك ايقان و آيات نازل شده از سماء عرفان مراجعه فرمايد و خلاصه آنكه چون مظاهر مقدسه الهيه مرات صافيه و محل تجلي صفات مقدسه الهيه هستند جميع صفات مقدسه در آنان متجلي و منعكس است ، خداوند در قرآن مجيد فرموده " هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ . . ." مظاهر مقدسه الهيه هم مظاهر و مجالي اين صفات الهيه هستند يعنى آنان مظاهر اوليت و آخريت و ظاهرية و باطنية ذات غيب منيع حق تعالى هستند و در عين آنكه اول هستند آخر هستند و در عين ظهور مظهر اسم باطن مى باشند و مقصود از اوليت و آخريت همانا اوليت و آخريت حقيقي و معنوي است نه اوليت و آخريت زماني كه در نزد مردم جهان متعارفست هر يك از مظاهر مقدسه در دوره خود اول الانبيا بودند و در عين حال آخر الانبيا بودند يعنى نظر بحقيقت واقعيه قديمه متجليه در آن نفوس مقدسه بر همه آنها اول النبيين و آخر النبيين و خاتم النبيين صادق بود زيرا در اين مقام نظر بشئون جسماني و حدود بشرى آنان نيست بلكه نظر بحقيقت واحده متجليه در آن نفوس قدسيه است هروج و ازده گانه كه در عرف اهل تنجيم معروف است هر كدام را حدودى و شئونى خاص

مَقْدَر و مَقْرَر است که چون نَظَر بحدود و شَعُونَ مَزْبُورَه
 نَعَائِمِ الْبَيْتِه با هم مفاير هستند و هَر يَك را استقلالِ
 خاص و صفات و آثارى مخصوص است ، فِى الْمَثَلِ بَرَجِ حَمَلِ
 اَوَّلِيْنَ سَرْمَنْزِلِ خورشيد و بَرَجِ حُوتِ آخِرِيْنَ بَرُوجِ محسوبست
 و لکن چون نظر بافتاب جهانتاب نَعَائِمِ که اهميت و اعتناء
 درجه هر برجى بواسطه اوست البته از نظر تجلّی آفتاب
 در آن بروج مفايرتى بين آنان نيست زيرا آفتاب در همه
 آنها تجلّی ميکند و از همه آنها در موقع معين نورافشاني
 مينمايد پس اگر نظر بنفس بروج کنيم يکى اولست و ديگرى
 آخر و بر همين قياس با هم مخالف و مفايرند و اگر نظر
 بشمس متجلّيه در آن بروج نَعَائِمِ حقيقت واحدۀ مشاهده
 مى کنيم و نظر باصل شمس که در همه متجلّی است اختلاف
 و شَعُونَ خاصۀ بروج از بين ميرود و همه بروج داراي اوليت
 و آخريت و نورانيت و ظهور آثار شمس ميباشند بر همين
 قياس مظاهر مقدسه الهيه هر کدام در دوره خود
 مظهر بديت ، ختميت ، اوليت و آخريت بوده و هستند
 زيرا نظر بحدود بشرى آنها نيست بلکه نظر متوجه
 حقيقت واحدۀ متجلّيه در آنان ميباشد و از اين جهت
 است که در قرآن فرموده " لَأَنْفَرِقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِيْ
 عَارِفِ كَامِلِ مَوْلَى جَلالِ الدّينِ عَلَيْهِ الرَّحْمَه در مجلّد

اولِ مثنوى در اين خصوص فرموده است قوله :
 حق تعالی چونکه ناید در عیان
 نایبِ حقند این پیغمبران
 چونکه شد از پیش دیده روی یار
 نایبی باید از ومان یادگار
 نی غلط گفتم که نایب یا منسوب
 گرد و پنداری قبیح آید نه خوب
 نی دو باشد تا تویی صورت پرست
 پیش او یک گشت کز صورت پرست
 چون بصورت بنگری چشمت دو است
 تو بنورش در نگر کان یک تو است
 لا جرم چون بر یکی افتد بصر
 آن یکی باشد و ناید در نظر
 نور هر دو چشم نتوان فرق کرد
 چونکه در نورش نظر انداخت مرد
 ده چراغ ار حاضر آری در مکان
 هر یکی باشد بصورت غیر آن
 فرق نتوان کرد نور هر یکى
 چون بنورش روی آری بسى شکس
 گر تو صد سیب و صد آبی بشمى

صد نماید يك بود چون بغشری
 أَطْلُبِ الْمَعْنَى مِنَ الْفُرْقَانِ وَقُلْ
 لِأَنْفِرُقُ بَيْنَ أَحَادِ الشُّرُكُ
 در معانی قسمت و اعداد نیست
 در معانی تجزیه و افسراد نیست
 اتحاد یار با یاران خوش است
 پای معنی گیر صورت سرکش است
 صورت سرکش گدازان کن برنج
 تا ببینی زیر آن وحدت چو گنج . .
 نظر باین معنی همه مظاهر مقدسه در دوره خود خاتم
 النبیین بودند و اول النبیین بودند همه مظهر یک
 حقیقت بودند و از نقطه نظر وحدت شمس حقیقت همه
 آنها که مجالی آن حقیقت واحد بودند واحد بودند
 همه اول بودند همه آخر بودند همه خاتم النبیین
 بودند و طالب منصف ، چون به بیان مبارک در ایقان
 مراجعه کند این حقیقت را بصراحت درک خواهد کرد
 زیرا قلم مبارک حضرت سبحان یافصح بیان این مطلب
 مشکل را بسیار آسان شرح فرموده است .
 در باره حدیث لانی بعدی از قبل نوشته شد که معنی
 آن چیست و از گفتار علمای شیعه مانند شیخ صدوق

و حدیث مروی از عایشه زوجه رسول الله ص آن موضوع
 مدلل گشت .
 و اما مسئله حلال محمد حلال الی یوم القیامه . . . از قبل
 ذکر شد که مراد از یوم قیامت قیام موعود اسلام و دوره -
 ظهور حضرت قائم المهدی است و بنابراین شریعت اسلام
 و حلال و حرام حضرت خیر الانام علیه الصلوه والسلام
 و دستورات قرآن مجید تا دوره ظهور قائم المهدی که
 قیامت است ادامه داشت و از آن پس که دوران سرآمد
 مظهر امرالله قائم موعود با آیات آسمانی و رایت وحی
 ربانی و احکام جدید و کتاب جدید بشرحی که در احاد^{بش}
 ائمه ع از آن بشارت داده شده است ظاهر شد و قیامت
 شریعت اسلام بر پار گردید و دوره جدید آغاز شد
 و شرح این مطلب در ذیل کلمه قیامت در این کتاب
 نوشته شده است .
 و اما خاتم النبیین نظر بنصوص مبارکه در باره حضرت
 رسول ص در قرآن نازل شده و نه تنها آن حضرت
 خاتم النبیین بود بلکه خاتم الرسل هم بودند و این نکته
 برای آن نفوس ذکر میشود که بین نبی و رسول فرق قائل
 هستند ، جمال مبارک در آیات مقدسه بصراحت ذکر
 کرده اند که نبوت و رسالت بحضرت محمد ص انتها یافت

و ختم شد باین معنی که در دوره مخصوص شریعت آن حضرت که هزار سال مقدر شده بود نبی و رسول و صاحب کتاب و شریعتی جز آن حضرت موجود نبود و مبعوث نگردید و چون دوره هزار ساله شریعت آن حضرت خاتمه یافت مظهر امرالله ظاهر و بساط جدیدی باراده الهیه منبسط گردید یعنی حضرت ربّ اعلی جَلّ ذِکْرُه ظاهر شدند و خلق را بظهور الله منزّه دادند و مقصود از ختم رسالت و نبوت نظر بتعبیر دیگری که در آیات مبارکه این ظهور اعظم نازل شده همانا تصریح بعظمت این ظهور عظیم است که از آن بظهور نبوت و رسالت تعبیر نگردیده بلکه بظهور الله تعبیر فرموده اند و آیه مبارکه قرآن که فرموده " هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلُلٍ مِّنَ السَّمَاءِ بِسَآءٍ مِّمَّا يَكْتُمُونَ " در کتاب ایقان بشارت از این ظهور مبارک اعظم الهی است و در لوحی ، باین مضمون بیانی نازل شده که " از ختمیت خاتم مقام این ظهور معلوم و مشهود " اشاره بهمین مطلب یعنی عظمت مقام این ظهور اعظم است که شرح آن در ریحیق مختوم در ذیل " از ختمیت خاتم " ذکر شده است و جمالی قدّم جَلّ جلاله در مقامی میفرمایند " . . . الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْعَالَمِ وَمُرَبِّي الْأُمَّمِ "

الَّذِي بِهِ انْتَهَتْ الرِّسَالَةُ وَالنَّبُوَّةُ وَعَلَى إِلَيْهِ وَأَصْحَابِهِ . . . " (اشراقات ص ۲۹۳) امثال اینگونه آیات نظر بعظمت مقام ظهور مبارک الهی در این قرن اعظمست که ظهور الله است نه رسول است و نه نبی بلکه مُرْسِلِ رُسُلِ اسْتِ وَ مُنْزِلِ كِتَابٍ بَشْرَحِي كِه در الواح مبارکه الهیه مَصْرُوحَسْتِ البته صاحب نظر مُنْصِفِ را در این مقام این شبهه نباید بنظر برسد که میان مطالبی که نوشته شد تناقض و اختلاف است ، در یکجا خاتم النبیین والرُّسُلِ را دلیل بر عظمت این ظهور دانستیم و بنحوی خاص تعبیر شد و در موضعی خاتم النبیین والرُّسُلِ را در باره رسول الله و سایر مظاهر مقدسه الهیه عمومیت داده و گفتیم که همه آنها در دوره مخصوص و محدود خود و دوره بقای شریعت خود خاتم النبیین و خاتم الرُّسُلِ بوده اند ، باینمعنی که در جریان دوره خاص هر يك تا ظهور دیگری بهیچوجه نبی و رسولی مبعوث نشد فی المثل حضرت عیسی که ظاهر شدند و احکامی وضع فرمودند آن دستورات عیسی ع در دوره خودش که هفتصد و اندی سال طول کشید مُسْتَمِرّ و جاری بود و در فاصله بین عیسی و رسول الله که پس از دوره مخصوص عیسی ظاهر شدند کس دیگری ظاهر نشد و علی هذا حضرت عیسی در دوره خود

خَاتَمِ الرُّسُلِ وَالنَّبِيِّينَ بود و از این قبیل مطالب نوشتیم اینها بهیچوجه با هم متناقض نیست بلکه ذکر وجوه مختلفه در اطرافِ مطلبِ مخصوص است و این از آن جهت است که با ذکرِ وجوهِ مختلفه دیگر جای شك و شبهه و اعتراض برای احدی باقی نماند و هر کس از هر راه که وارد شود و نظر خاصی داشته باشد مطلوب و منظور خود را بیابد و گرفتار شبهه نشود زیرا نظریه مردم در باره تفسیر الفاظ و عبارات متفاوتست و حق تعالی برای آنکه جمیع ابواب را مسدود فرماید در باره تفسیر آیات و معنی کلمات جمیع نظریات محتمله را ذکر فرموده و حقیقت واقع را از طریق مختلفه ذکر کرده و شرح فرموده تا هر کس منظور خود را بیابد و بسرچشمه حق و حقیقت راه یابد و بهیچوجه تناقض و اختلافی در کار نیست بلکه مراعات جهات مختلفه ای است که در باره معانی آیات و کلمات بنظر میرسد .

جمالِ قدمِ جل جلاله در اول معنی حقیقی و مقصودِ واقعی از خاتم النبیین را بیان میفرماید که از نقطه نظر شمس حقیقت که در مرایای متعدده متجلی است حکم توحید و اولیت و آخریت هر همه مظاهر مقدسه با وجود اختلافات ظاهره و جسمانیه آنها با یکدیگر حکم فرماست

بعد از این مطلب که اصل واقعت در صدر تفسیر آیات بر حسب نظریات مختلفه مردم اقدام فرموده در هر مرحله حقیقت را واضح ساخته و همه را بیک نقطه واحد مجتمع میفرماید ، مثلا برای کسی که معتقد است که بنص خاتم النبیین که در قرآن نازل شده نباید پیغمبری صاحب شریعت و کتاب تا روز قیامت بیاید بیان میفرمایند که مقصود از قیامت چیست و پس از تفسیر قیامت او را هدایت میفرمایند که معنی ختم رسالت و نبوت تا قیامت چه معنی دارد و همچنین تعبیرات متعدده در مقامات متعدده فرموده اند تا همه راه بسر منزل مقصود بیابند و در نقطه واحده در ظل لولای معقود و سرا پرده حضرت صاحب مقام محمود مجتمع شوند و علمینا بهیچوجه بین مطالب مذکوره در حقیقت واقع تناقض و اختلافی نیست و این مطلب بر طالبان منصف و محققان صاحب نظر واضح و آشکار است .

مطلب ششم

خاتم الوصیین و مطالب دیگر

در احادیث شیعۀ اثنی عشریه از حضرت امیر علیه السلام روایت شده که آنحضرت خود را خاتم الوصیین

نامیده است . آیا معنی و مفاد این بیان مبارک چیست ؟
 علامه مجلسی علیه الرحمه در مجلد نهم کتاب بحار الانوار
 در باب " مَا بَيَّنَّ مِنْ مَنَاقِبِ نَفْسِهِ الْمُقَدَّسَةِ " از کتاب
 كشف اليقين نقل فرموده است که " اَصْبَحَ بِنِيبَاتِهِ " گفت
 حضرت امیر المومنین ع در مقابل مردم خطبه ادا کرد
 و در ضمن آن فرمودند " سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي أَنَا
 يَعْسُوبُ الدِّينِ وَغَايَةُ السَّابِقِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَقَائِدُ
 الْفُسْرَاءِ الْمُحْجَلِينَ وَخَاتَمُ الْوَصِيِّينَ وَوَارِثُ الْوَرَاثِ . . الخ "
 و نیز در همین مجلد نهم و در همین باب از بشائر
 المصطفى نقل فرموده بروایت ابوالحجاز که حضرت علی بن
 ابیطالب فرمودند که حضرت رسول ص خاتم یکصد و بیست
 و چهار هزار نبی بودند و من خاتم یکصد و بیست و چهار
 هزار وصی هستم " قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ
 خَتَمَ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَأَرْبَعَةَ وَعِشْرِينَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَخَتَمْتُ
 أَنَا بِأَهْلِ أَلْفِ وَصِيٍّ وَأَرْبَعَةَ وَعِشْرِينَ أَلْفِ وَصِيٍّ وَكَلَّفْتُ
 مَا تَكَلَّفَ الْأَوْصِيَاءُ قَبْلِي وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ . . الخ "

یعنی زحمات و مصائبی را که اوصیاء قبل در زمان انبیای
 قبل تحمل کردند همه آن را من تحمل کردم . . . و نیز
 علامه مجلسی در مجلد غیبت بحار الانوار (جلد سیزدهم)
 در باب الرجعه به روایت حضرت باقر ع از امیر المومنین ع

خطبه ای نقل کرده که نسبتاً مفصل است و در ضمن آن
 خطبه میفرمایند " . . . أَنَا خَازِنُ الْجَنَانِ وَصَاحِبُ الْأَعْرَافِ
 أَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَيَعْسُوبُ الدِّينِ وَآيَةُ السَّابِقِينَ وَلِسَانُ
 النَّاطِقِينَ وَخَاتَمُ الْوَصِيِّينَ وَوَارِثُ النَّبِيِّينَ وَخَلِيفَةُ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ . . . " و نیز در همین باب رجعت مجلد
 غیبت از حضرت امیر ع روایت شده فرمودند " أَيُّهَا النَّاسُ
 سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي إِنِّي بِطَرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنَ الْعَالِمِ
 بِطَرُقِ الْأَرْضِ أَنَا يَعْسُوبُ الدِّينِ وَغَايَةُ السَّابِقِينَ وَلِسَانُ
 الْمُتَّقِينَ وَخَاتَمُ الْوَصِيِّينَ وَوَارِثُ النَّبِيِّينَ وَخَلِيفَةُ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ . . الخ "

و در همین کتاب غیبت از تفسیر عیاشی نقل کرده است
 که حضرت امیر المومنین فرموده " قَالَ أَخِي رَسُولَ اللَّهِ
 يَا عَلِيُّ أَنَا خَاتَمُ أَلْفِ نَبِيٍّ وَأَنْتَ خَاتَمُ أَلْفِ وَصِيٍّ " و علامه
 کاشانی در تفسیر صافی نیز این حدیث را نقل فرموده
 است و در کتب معتبره شیعه این مطلب باسناد متعدده
 منقول است و در مجلد غیبت بحار غیر از آنچه ذکر شد
 خاتم الوصیین را در چند موضوع دیگر نیز نقل کرده است
 و احتیاجی به نقل همه آنها نیست .
 نگارنده در اینجا از شیعه اثنی عشریه که معتقد باین
 احادیث صحیحه هستند سؤال میکند که کلمه خاتم

الْوَصِيِّينَ چه معنی دارد ؟ آنان که در خاتم النبیین
 آن معنی را که ذکر شد در نظر دارند البته باید بسرای
 خاتم الوصیین هم همان معنی را در نظر بگیرند و بگویند
 همانطور که باستناد خاتم النبیین بعد از رسول اللّٰه
 پیغمبری نمیآید باستناد خاتم الوصیین هم نباید بعد
 از حضرت امیر ع اوصیاء دیگر باشد ، تَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ
 هَذَا الْكَلَامِ الْعَجِيبِ . خوبست شیعه اثنا عشری وقت
 کنند و انصاف را مراعات فرمایند و باین مطلب که در
 خاتم این بحث نوشته میشود با دقت توجه کنند و ببینند
 که چگونه ائمه اطهار ع بتلویح و تصریح حقایق را بیان
 فرموده اند ؛ لَكِنْ لَا يَعْقِلُهُ إِلَّا الْمُنْصِفُونَ علامه مجلسی
 علیه الرّحمة در مجلد غیبت بحار الانوار باب سیبمرت
 و اخلاق قائم روایت فرموده است که " قَالَ امیر المؤمنین صَلَوَاتُ
 اللّٰهِ عَلَيْهِ بِنَا يَفْتَحُ اللّٰهُ وَبِنَا يَخْتِمُ اللّٰهُ وَبِنَا يَمْحُو مَا
 يَشَاءُ وَبِنَا يُبَيِّنُ وَبِنَا يَدْفَعُ اللّٰهُ الزَّمَانَ الْكَلْبَ وَبِنَا
 يَنْزِلُ الْغَيْثُ . . الخ " و امثال این موضوع در کتُب
 معتبره بسیار است از این بیان مبارک که فرمود " بِنَا
 يَفْتَحُ اللّٰهُ وَبِنَا يَخْتِمُ اللّٰهُ " حل مسئله آشکار میشود
 و معنی خاتم النبیین و خاتم الوصیین بخوبی واضح
 میگردد و حقیقت واحد حاکمه و متجلیه در مظاهر مقدسه

متعدد الهیه با کمال وضوح متجلی میگردد و این همان
 حقیقت است که حق منیع در کتاب ایقان بدان تصریح
 فرموده است و متجلی از آن در اوراق قبل ذکر شد باز هم
 برای توضیح مسئله چند حدیث دیگر که در دسترس
 است برای شما نوشته میشود ، از طریق اهل سنت و
 جماعت این حجر در کتاب صواعق العُحْرَه در تفسیر
 آیه قرآنیه " وَانَّهُ لَعَلَّمُ لِلسَّاعَةِ " فرموده است " رَوَى الْحَاكِمُ
 فِي صَخِيحِهِ عَنِ النَّبِيِّ ص انَّهُ قَالَ يَحِلُّ بِأُمَّتِي فِي آخِرِ
 الزَّمَانِ بَلَاءٌ شَدِيدٌ مِنْ سُلْطَانِهِمْ لَمْ يَسْمَعْ بَلَاءٌ أَشَدَّ مِنْهُ
 حَتَّى لَا يَجِدَ الرَّجُلُ مَلْجَأً فَيَعْتَصِمُ اللّٰهُ رَجُلًا مِنْ عِبَرَتِي
 أَهْلِ بَيْتِي يَعْلَمُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَهُدًى لَكُمْ مَلِكًا ظَلَمًا وَجَوْرًا
 وَطَبْرَانِي عَنِ النَّبِيِّ ص انَّهُ قَالَ الْعَهْدِي مَنَا يُخْتَمُ الدِّينُ
 بِهِ كَمَا فَتَحَ بِنَا " یعنی حضرت رسول ص فرمودند در آخر
 الزمان بلائی شدید بر امت من از شاه آنان نازل میشود
 که بآن سختی بلائی شنیده نشده است چنانکه هیچکس
 از آن بلا خلاصی نیست و در آن وقت خداوند از عسرت
 و اهل بیت من وجود مقدس را سبوت میفرماید که
 زمین را بر از عدل و داد فرماید چنانچه بر از ظلم
 و جور شده است و علامه طبرانی از حضرت رسول ص -
 روایت کرده که فرمود مَهْدِي از ماست و دین به آنحضرت

ختم میشود چنانکه بما افتتاح شد (در بعضی از نسخه های صواعق خیر طبرانی مقدم بر خیر حاکم ذکر شده است) و علی قاری همروی در کتاب اوصاف المهدی آورده و فرموده . . . أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ وَالْأَوْسَطُ عَنْ طَرِيقِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَإْنَهُ قَالَ قَالَ لِلنَّبِيِّ صَإِنَا الْمَهْدِيُّ أَمْ غَيْرِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صَإِنَا بِنَا يَخْتَمُ الدِّيْنُ كَمَا فَتَحَ بِنَا وَبِنَا يَسْتَنْقِذُونَ مِنَ الشُّرْكِ وَبِنَا يُولِغُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ بَعْدَ عِدَاوَةِ الْفِتْنَةِ كَمَا أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ بَعْدَ عِدَاوَةِ الشُّرْكِ یعنی از جمله احادیث آنست که طبرانی در کتاب اوسط از طریق عمر بن علی بن ابیطالب روایت کرده که آنحضرت بحضرت رسول معروض داشت که آیا مهدی موعود از ماست یا غیر ما فرمود مهدی از ماست و خداوند بما دین را ختم میفرماید چنانکه بما آغاز فرمود و بواسطه ما مردم از شرك خلاص میشوند و بواسطه ما قلوب متباغضه با هم دوست میشوند پس از آنکه با هم در نهایت عداوت بوده اند همچنانکه بعد از عداوت شرك خداوند بواسطه ما میان آنان دوستی و الفت ایجاد فرمود و شیخ رجب الهرسی العدوی در کتاب مشارق الانوار از حضرت رسول ص روایت کرده که حضرت رسول ص فرمودند " الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يُخْتَمُ بِهِ الدِّيْنُ

کما فُتِحَ بِنَا " و حافظ ابونعمیم نیز این حدیث و حدیث قبل را در کتاب خود نقل فرموده است و شافعی نیز در کتاب کفایة الطالبین این حدیث را بمعینہ نقل فرموده است و مرحوم ابوالفضایل در کتاب الفرائد این احادیث را ذکر فرموده است و خصوص این احادیث در کتب شیعیه نیز روایت شده از جمله علامه مجلسی علیه الترجمة در کتاب غیبت (جلد سیزدهم) از مجلدات بحار الانوار از حضرت امیرع در باب سیرت و اخلاق مهدی روایت کرده که حضرت امیرع فرمودند " بِنَا يَفْتَحُ اللَّهُ وَبِنَا يَخْتَمُ اللَّهُ وَبِنَا يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَبِنَا يُثَبِّتُ وَبِنَا يَدْفَعُ اللَّهُ الزَّمَانَ الْكَلْبَ وَبِنَا يَنْزِلُ النَّبِيُّ فَلَا يَخْرُجُكَمُ بِاللَّهِ الْقَسْرُورُ . . . الخ " و نیز در همین مجلد غیبت در باب احادیث مرویه از رسول الله ص در ضمن باب حادیمشر (یازدهم) که صی خواهد ثابت کند حضرت مهدی غیر از حضرت مسیح است و هر دو در آخر الزمان ظاهر میشوند (و چنانکه بعضی باستناد حدیث نبوی لا مهدی الا عیسی آن دو را یکی دانسته اند گفتاری درست نیست و بلکه دو نفس مستقل هستند) عین حدیثی را که قبلاً از طریق حضرت امیر روایت شده بودو مذکور گردید نقل فرموده است " بِقَوْلِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ قَالَ قُلْتُ يَا

رسول الله آمنا المَحْمَدِ المَهْدِيْ أَمٍ مِنْ غَيْرِنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 لَا بَلٍ مِنَّا بِنَا يَخْتِمُ اللَّهُ الدِّينَ كَمَا فَتَحَ بِنَا . . . الخ "

مرحوم مجلسی این حدیث و احادیث دیگری را کسبه
 متتابعاً در باره مهدی نقل کرده از کتاب کشف الغمَّة
 الشَّيْخِ الصَّدُوقِ نقل فرموده و او هم از کتاب کفایه الطالبین
 محمد بن یوسف بن محمد الشافعی نقل کرده است و
 در ضمن زیارت حضرت امیرع مذکور است که چون زائرین
 نجف اشرف بدربِ رَواقِ حَکَرَمِ حضرت امیرع برسند
 توجّه کنند و بگویند " السَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ اَمِيْنِ اللّٰهِ
 عَلٰی وَحِيهِ وَعَزَائِمِ اَمْرِهِ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحِ لِمَا
 اسْتُقْبِلُ وَالْمُهَيِّمِ عَلٰی ذٰلِكَ كُلِّهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ .
 این زیارتنامه را شیخ مفید و شهید علیه الرَّحْمَه و سید
 بن طاووس و مرحوم مجلسی در مزار بحار الانوار و مرحوم
 شیخ عباس محدث قمی در مفاتیح الجنان نقل
 کرده اند و در اینجا حضرت رسول را خاتم ما سبق
 و فاتح ما استقبل نامیده است و مفاد آن با احادیث
 مذکوره از قبل که فرمود " بِنَا يَخْتِمُ اللَّهُ الدِّينَ كَمَا فَتَحَ
 بِنَا " کاملاً مطابق است و امثال آنچه ذکر شد در کتب
 معتبره اهل سنت و کتب هیعه منقولست و طالب منصف
 را اینجمله کفایت کند و معنی خاتم الوصیین بودن

امیر المؤمنین و معنی حدیثِ يَخْتِمُ اللَّهُ الدِّينَ بِنَا كَمَا
 فَتَحَ بِنَا و امثال آن پس از غور و تعمق در بیانات مبارکه
 در کتاب ایقان شریف واضح و لایح گردد و بخوبی آشکار
 میشود که مقصود از خاتم النبیین و ختم رسالت و نبوت
 و ختم و فتح مذکور در الخاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحِ لِمَا
 اسْتُقْبِلُ و امثال آن از مطالب مشابه چه چیز است همه
 این مشکلات و غوامض آیات و احادیث را جمالِ قَدَمِ جَلِّ
 جلاله بافصح بیان و اوضح تبیان در کتاب مبارک ایقان حل
 و فصل فرموده اند و نگارنده این بحث خاتم النبیین
 را مخصوصاً مشروح و مفصل و جامع الاطراف نوشت که ابها
 از هیچ جهت برای طالبان و خوانندگان باقی نماند
 در خاتمه امین نکته هم عرض میشود که پیروان کتب
 مقدسه تورات و انجیل نیز باستناد برخی مطالب مندرجه
 در کتب آسمانی خود مشابه خاتم النبیین قرآن از عرفان
 موعود مقدس کتاب خویش محتجب ماندند و فی المشمل
 یهود حضرت مسیح را نپذیرفتند و عیسویان حضرت
 رسول ص را قبول نکردند زیرا در کتب خود مطالب امثال
 خاتم النبیین قرآن مجید یافتند و باستناد آن کلمات
 و آیات از عرفان حق و مظاهر مقدسه الهیه بی نصیب
 ماندند ، مثلاً یهودیان بحضرت مسیح ع گفتند که

بموجب آیه ۱۲ فصل ۳۱ سفر خروج حکم سبت (شنبه)
 و شریعت موسی عهدی ابدی است و الی الابد منسوخ
 نخواهد شد زیرا میفرماید :

" البته سبت های مرا نگاه دارید زیرا که این در میان من
 و شما در نسلهای شما آیتی خواهد بود . . . پس سبت
 مرا نگاه دارید زیرا که برای شما مقدس است هر که آنرا
 بیحرمت کند هر آینه کشته شود و هر که در آن کار کند
 آن شخص از میان قوم خود منقطع شود "

و راجع به ابدیت شریعت موسی و تورات در مزامیر داود -
 زموریکصد و یازده آیه هشتم و زموریکصد و نوزده آیه
 چهل و چهارم بصراحت ابدیت شریعت تصریح شده و در
 مواضع دیگر نیز هست و مسیح موعود که باید از اولاد داود
 نبی باشد نیز وقتی که ظاهر شود باید مروج تورات باشد
 نه اینکه احکام تورات را نسخ کند و چون حضرت مسیح
 بشهادت انجیل (انجیل متی فصل ۱۲ در آیه ۱-۶ و
 انجیل مرقس فصل ۲ در آیه ۲۳) حکم سبت را منسوخ
 کرد و احکام تورات را تغییر داد البته موعود تورات نیست
 و چون در سفر خروج فصل ۳۵ در آیه ۲ مسطور است
 که هر کسی حکم سبت را لغو کند واجب القتل است علمای
 یهود امثال حنا و قیافا باین دستاویز حکم بقتل حضرت

مسیح دادند .

در دوره ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلواتی نصاری و
 کشیشان مسیحی با آنحضرت مخالفت کردند و گفتند
 که بنویس انجیل شریعت مسیح ابدی و لایتغیر است
 چنانچه در انجیل متی فصل ۲۴ در آیه ۳۵ میفرماید
 " ممکن است که آسمان و زمین زائل شود ولی کلام پسر
 انسان هرگز زائل نخواهد شد " و بولین در نامه
 بفلاطیان باب اول آیه دهم گفته " . . . اگر ما یا فرشتگان
 از آسمان مژده دیگر جز اینکه بشما رسانیدیم برسانند
 ملعون باد "

و در رساله اعمال رسل که نوشته لوقا است در فصل ۴ آیه
 ۱۳ میفرماید که نجات فقط در پیروی مسیح است و متابعت
 کسی دیگر در زیر آسمان موجب نجات نیست .

و در باب دوم انجیل یوحنا آیه ۲۷ میفرماید " من بشما
 نوشتم درباره کسانی که شما را گمراه میکنند و اما در
 شما آن مسخه که یافته اید ثابت است و حاجت نیست
 کسی شما را تعلیم دهد و امثال این آیات متعدد است
 که به ابدیت شریعت مسیح استدلال به آنها می نمایند
 و برای اطلاع بکتاب گلشن حقایق مرحوم حاج مهدی
 ارجمند همدانی باب چهارم از فصل اول مراجعه شود .

و بنا بر آنچه ذکر شد موعود حضرت عیسی باید مَرَّوَج
انجیل باشد نه ناسخ آن و چون حضرت رسول بحکم
جدید و کتاب جدید ظاهر شدند موردِ اعتراض یهود
و مسیحی واقع شدند و آنان بشدت اعتراض کردند و به
مخالفت قیام نمودند و ملت اسلامی هم باستناد آیه سوره
احزاب که خاتم النبیین در آن ذکر شده نفهمیده و نسنجید
مانند یهود و مسیحی با اعتراض برخاستند و همان کردند
که یهود با مسیح موعود نمودند و گفته حضرت رسول
ص که خطاب بمسلمین و اُمت خود فرمود :

”لَتَسْلُكَنَّ سُنَنَ اِخْوَانِكُمُ الْيَهُودِ شَبْرًا وَ شَبْرًا وَ زِرَاعًا
فِذِرَاعًا حَتَّىٰ لَوْ اَنَّ اَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرًا ضَبَّ لَدَخَلْتُمُوهُ
با رفتار مسلمین در ظهور طلعت مهدی موعود و قائم
المحمد در کمال صراحت تحقق یافت ، حضرت رسول ص
فرمودند که ای اُمت اسلام شما در ظهور حضرت موعود
همان رفتاری انجام خواهید داد که برادران یهودی شما
در ظهور موعود خود حضرت مسیح انجام دادند و وجب
بوجب و ذرع بذرع بدنبال برادران یهودی خود خواهید
رفت و آنچه را کردند از اذیت و آزار و اعتراض بمسیح
شما هم نسبت به موعود عظیم همان رفتار را خواهید نمود
حتی اگر یکی از یهودیان در سوراخ سوسماری رفت

باشد شما هم عیناً بتبعیت آنان وارد سوراخ سوسماری
خواهید شد . سلاطین و فرمائید که چگونه این پیشگام
رسول الله تحقق یافت و اُمت اسلامی مانند برادران
یهودی با حضرت موعود عظیم رفتار ظالمانه پیش گرفتند
و این حدیث را که مذکور گردید در کتب مهمه روایت
شده است از جمله علامه مجلسی ره در مجلد هشتم
بحار الانوار باب اول از چند طریق مختلف این حدیث
را روایت فرموده است که پیغمبر فرمود خطاب به اُمت
اسلامیه که ” تَاخُذُونَ كَمَا اَخَذَتِ الْاُمَمُ مِنْ قَبْلِكُمْ زِرَاعًا
بِذِرَاعٍ وَ شَبْرًا بِشَبْرٍ وَ بَاها بَبَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ اَنَّ اَحَدًا مِنْ
اَوْلِيَاكَ دَخَلَ جُحْرًا ضَبَّ لَدَخَلْتُمُوهُ . . . عن ابن عباس قال
مَا اَشْبَهَ اللَّيْلَةَ بِالْبَارِحَةِ كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بَنُو إِسْرَائِيلَ
شَبَّهْتُمَا بِهِمْ لَا اَعْلَمُ اِلَّا اِنَّهُ قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَتَّبِعَنَّهُمْ
حَتَّىٰ لَوْ دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ جُحْرًا ضَبَّ لَدَخَلْتُمُوهُ وَ رَوَى مِثْلُ
ذَلِكَ عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ اَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ
ص قَالَ لَتَاخُذُنَّ كَمَا اَخَذَتِ الْاُمَمُ مِنْ قَبْلِكُمْ زِرَاعًا
بِذِرَاعٍ وَ شَبْرًا بِشَبْرٍ وَ بَاعًا بِبَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ اَنَّ اَحَدًا مِنْ
اَوْلِيَاكَ دَخَلَ جُحْرًا ضَبَّ لَدَخَلْتُمُوهُ . . الخ

در سایر کتب معتبره نیز این حدیث با تفاوت الفاظ
روایت شده است ، در اینجا بحث در اطراف خاتم

التَّبَيُّينِ رَا خَاتَمَهُ مِيدِ حِيمٍ وَآنچه ذکر شد اهل بصیرت را کفایت میکند .

بر فرض تصدیق این رتبه صدق لفاء

برای نفسی در این مقام صادق نیاید

عارفین و صوفیه به آوهام خود برای حضرت پروردگار مراتب و مقامات ذکر نموده اند و در کتب خود بتفصیل نوشته اند ، فی المثل برای ذات غیب مطلق رتبه ای تصور کرده اند که میگویند در آن رتبه بجز ذات غیب موجود دیگری نیست " كَانَ اللّٰهُ وَكَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْئٍ " و در این رتبه ذات غیب بذات مقدس خود عاشق است و چون غیر از او موجودی نیست لهذا ذات اقدس او هم عاشق است و هم عاشق و هم معشوق و در این رتبه تجلی فی ذات بر ذات تحقق یابد و بس و این رتبه را به فیض اقدس تعبیر فرموده اند و حضرت عبدالبهاء جل ثنائیه در لوح کنز بافصح بیان شرح ایمن اصطلاحات را فرموده و رتبه دیگر رتبه فیض مقدس و مقام تجلی ذات غیب بر ماهیات و اعیان ثابت است که بوجود علمی در حضرت

علم به نحو بساطت موجودند و ذات غیب چهره خود را در مرایای اعیان ثابت مشاهده میفرماید یعنی در مرایای خلق و از این تجلی در مراتب دیگر اسما و صفات تحقق می یابند . . . الخ

این بیانات و اصطلاحات صوفیه در امر بدیع مورد تصدیق قرار نگرفته و از این جهت در ایقان مبارک در ضمن تشریح تجلی الله بمعنی تجلی خاص و فیض اقدس میفرمایند " بر فرض تصدیق این رتبه . . . "

و حقیقت آنست که اقوال صوفیه در باره مراتب وهم صرف است زیرا مادام که عرفان ذات غیب مُتَمَتِّعٌ و مَحَالٌ است و السَّبِيلُ مَسْدُودٌ و الطَّلَبُ مَرْدُودٌ نصی است صریح معلوم نیست که حضرات صوفیه از کجا توانسته اند به معرفت ذات غیب با وجود امتناع بی ببرند و برای او مراتب و مقامات متعدده اثبات نمایند ، بفرموده قرآن شریف " اِنَّ هِيَ الْاَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَاَبَاكُمْ مِنْ قَبْلُ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ . . . "

حضرت عبدالبهاء در لوح کنز میفرمایند قوله الاحلسی " مقصود از عرفان در این حدیث شریف معرفت کنسه ذات حق نبوده و نیست چه که از حیث امکان خارج است بلکه مقصود معرفت آثار و تجلیات آن غیب اقدس است

بوده و هست زیرا هر چه عقول مجرد و نفوس زکیّه صافیّه
 طیبی عوالم عرفان نمایند بر مراتب آیه مدله بر سلطان
 احدیه که در حقایق انسانیه و دیعه گذاشته شده ادراک
 ننمایند و آنچه بجنّاح نجاج در فضای بی منتهای علم
 و شهود پرواز نماید جز احرف کتاب نفس خود نخواند . . .
 الخ . انتہی .

بَرّیة سینا

بیابانی است که کوه سینا در آن واقع است و در کتاب
 مقدس عهد عتیق و جدید و قرآن مجید سینا و طور
 سینا مکرر ذکر شده است ، در الواح مبارکه نیز ذکر
 وادی سینا و برّیة سینا و طور سینا مکرر نازل شده و
 همواره نام آن توأم با عظمت و جلال برده شده است
 در قاموس کتاب مقدس چنین مسطور است قوله :
 " سینا کوهی است که در شبه جزیره طور سینا واقع
 و حضرت اقدس الهی از بالای آن شریعت خود را بیه
 قوم اسرائیل عطا فرمود . . . در کتاب تورات مثنی آن محلی
 را که شریعت به اسرائیلیان داده شده خوریب نامیده
 است و حال اینکه همین محل . . . در سایر اسفار

مقدسه سینا خوانده شده است . . . لفظ خوریب بمعنی
 سینا استعمال شده است . . . الی قوله . . . صدای
 رعد و منظره کوه سینا که با دود و شعله آتش پوشیده
 شده بود قوم را بلرزه در آورد موهبا بر تن ایشان راست
 ایستاده و از آن وقت بعد در تواریح اسرائیلیان کوه
 سینا همواره مذکور است ، ایلیا: نبی نیز هنگامی که
 از حضور ایزابل فراری و متواری بود بدانجا پناهنده
 شد (اول پادشاهان ف ۱۱) و پیغمبران نیز عظمت
 شأن کوه سینا را همواره مذکور داشته اند (مزامیرف
 ۱۶۸ / ۸ و ۱۷) (حَبَقُوق ف ۲ / ۳) . . . الخ انتہی .

بشیر معنوی بشارت روحانی ...

در این مقام مقصود از بشیر معنوی نور ایمان و عرفان
 است که بعد از مجاهدت و تحری حقیقت بر قلب طالب
 حقیقت و سالک سبیل هدی من تابد و او را ب مقام قُرب
 کشاند و در مدینه الهی وارد سازد و بحیات ابدیه اش
 بشارت دهد . کلمه بشیر در قرآن مجید سوره یوسف

آمده است و این نام را خداوند در قرآن بیکی از پسران یعقوب نبی اطلاق فرموده است که از مصر پیراهن یوسف را حَسَب الامرا و بسوی کنعان برای یعقوب برد در قرآن آیتی وارد و نازل شده که خلاصه مضمون آن اینست که یعقوب در فراق فرزند ارجمندش یوسف (که بحَسَد اخوان نامهربان گرفتار شده بود و از منزل و مأوی پدر و مادر دور مانده و در دیار غربت در ملک مصر روزگاری را بفلامی گذرانید و بالاخره بزعم برادران حسود از قعر چاه به اوج ماه رسید) گرفتار بود و همواره میگریست تا چشمانش نابینا شد و بالاخره یوسف از مصر پیراهن خود را برای پدر توسط یکی از برادران خود بکنعان فرستاد ، یعقوب در بیت الحزن بگریه مشغول بود که ناگهان از راه دور بوی پیراهن یوسف را استشمام فرمود و گفت که من رائحه قمیص میشنوم ، اطرافیان او را استهزاء کردند و پس از چندی بشیر وارد شد و پیراهن یوسف را روی سر یعقوب انداخت یعقوب مسرور شد و بینائی خود را باز یافت و از آن به بعد داستان بشیر مصر ضرب المثل شد . حضرت ربّ اعلی جلّ ذکره اعلی در توفیعات مبارکه و الواح مقدسه خود را نسبت بمن یظمراه بشیر حامل قمیص او خوانده و از آن حضرت بیوسف

مصر الهی تعبیر فرموده و آن بزرگوار را یوسف البهاء نامیده است و به طالبان ظهور حق که گرفتار فراق محبوس بودند بشارت میدهد از جمله در کتاب الاسماء که از آثار مهمه و مفضله حضرت اعلی جلّ ذکره اعلی است در ذیل تفسیر اسم الله البشیر میفرماید قوله . . . اِذَا اخَذْتُ قَمِيصَ يَوْسُفَ الْبِهَاءِ مِنْ يَدِ مُبَشِّرِهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَضَعْتُهُ عَلَى رَأْسِكَ لِتَرْتَدَّ بَصِيرًا وَتَجِدَ نَفْسَكَ خَبِيرًا . . . در الواح مبارکه نازل از کلام اطهر جمال قدم جلّ جلاله مانند چهار وادی که در آخر آن ذکر یوسف البهاء را فرموده اند و نیز در الواح حضرت عبد البهاء ذکر یوسف مصر بقاء و راحه قمیص مکرر ذکر شده است و در دسترس عموم است ، نصوص آیات قرآنی که مضمون آن ذکر شد در قرآن شریف در سوره یوسف اینست قوله تعالی :

” وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَٰ وَأَبْيَضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ . . . قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَجَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَٰ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبْئِئُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ . . . اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ وَكَمَا فَصَّلَتِ الْعَبِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنَّنِيَ لَأَجِدُ

رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونْ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ
الْقَدِيمِ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ آفَاقَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّتْ بَصِيرًا
... الخ

مضمون آنکه یعقوب از پسران حسود خود روی بر تافت
و فریاد زد وای بر من که از یوسف جدا مانده ام و چشم
از غم و اندوه سفید شد و او غیظ و غضب خود را فرو
میخورد و تحمل میکرد ... یعقوب گفت که من جز
خداوند غمگساری ندارم و حزن و غم خود را بخداوند
میگویم ... یعقوب پسران گفت ای پسران من بروید
و تجسس کنید شاید یوسف و برادرش بنیامین را بیابید
و هرگز از رحمت خداوند نا امید باشید زیرا کافرانند
که از رحمت خداوند مأیوس هستند ... یوسف برادران
خود گفت این پیراهن مرا نزد پدرم یعقوب ببرید و بر سر
او بیندازید تا بینایی خود را بازیابد و همه افراد
خانواده را نزد من بمصر بیاورید چون قافله پسران یعقوب
از مصر بیرون رفتند و بجایب کنعان توجه نمودند یعقوب
که در بیت الحزن نشسته بود فریاد برآورد بوی یوسف
بعشام من میرسد اگر مرا بنقصان عقل منسوب نسازید
اینک بوی یوسف است که استشمام میکنم اطرافیانش گفتند
تو هنوز بهمان خیال باطل سابق خود هستی و پنداری

که یوسف زنده است پس چون بشیر که حامل قمیص بود
وارد شد پیراهن یوسف را بر سر یعقوب افکند و چشم
یعقوب بینا شد ...

حضرت ولق امرالله در لوح قرن ایران از حضرت عبدالبها
جل شانه به یوسف مصر بهاء تعبیر فرموده اند . برای
تشریح مطلب و اطلاع بشرحی که مرحوم صدر الصدور
همدانی علیه الرحمه والرضوان در استدلالیه خود
نوشته اند برحقیق مختوم جلد دوم در ذیل یوسف مصر
بهاء مراجعه شود . اطلاق یوسف بر جمالبارک از طرف
حضرت رب اعلی جل ذکره از آن جهت است که حضرتش
مبشر ظهور منیع آن بزرگوار بود و از جهت دیگر آنکه
مَنْ يُظْمِرُ لِلَّهِ مَحْسُودٌ إِخْوَانٍ حَسُودٌ شد مانند یوسف
صدیق که محسود برادران بود و اطلاق یوسف مصر
بهاء بحضرت عبدالبهاء از آن جهت است که آن حضرت
مورد حسد و بغض و ظلم برادران حسود نا مهربان
قرار گرفت و این مطلب را خود مرکز پیمان جل شانه
در ضمن لوحی که در رحیق مختوم جلد دوم در ذیل
"یوسف مصر بهاء" آورد هام تصریح فرموده اند .

.....

قرار:

مرا ز روی تعنت معاندی پرسید

پدر ز روی چه معنی نداشت روح الله

جواب دادم و گفتم که او میسر بود

به احمد عربی جمع خلق را زاکم

میسر از بی آن تا که مزده آرد زود

روا بود که دو منزل یکی کند در راه

از حضرت عبدالبهاء جلّ شانه در این موضوع سؤال

کرده اند و جواب فرموده اند و در مذاکرات و در برخی

الواح مندرجه در مجلد اول مکاتیب عبدالبهاء و مائده

آسمانی نصوص آن بیانات مبارکه مندرج است و در ذیل

کلمه "عیسی" در این کتاب بدانها اشاره شده است.

داستان تولد مسیح را از مریم عذرا من در اینجا از

ناسخ التواریخ مجلد عیسی نقل میکنم و شرح مفصل

این موضوع در کتاب بحار الانوار مجلسی و حیوة القلوب

و روضه الصفا و کتب تفسیر اسلامی و غیره مندرج است

و مراجعه اش مزید بصیرت و اطلاع بر این موضوع است.

در ناسخ التواریخ مجلد عیسی چنین مسطور است

قوله . . . چون مریم در حجر تربیت زکریا بحد رشید

رسید او را با یوسف . . نامزد کردند و یوسف با مریم

بعد از تولد عیسی ناله نمود و باین کلام

زبان گشود : يَا لِبَنِي مِتُّ قَبْلَ

هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنِيًّا .

داستان تولد عیسی مسیح در انجیل متی و لوقا

و در قرآن مجید نازل شده و مسیحیان و مسلمین عموماً

معتقد هستند که حضرت مسیح از روح القدس پدیدار

و متولد شده و پدر جسمانی نداشته و یوسف نجار نامزد

مریم در تولد عیسی دخالت نداشته و پس از تولد عیسی

ع سایر فرزندان یوسف نجار از نسل او بوده اند در

انجیل این داستان باجمال برگذار شده ولی در قرآن

مجید و در کتب تواریخ مسلمین و کتب تفاسیر و اخبار

و احادیث داستان مفصّلی در باره تولد عیسی علیه السلام

ذکر شده است و عرفا و بزرگان نیز در این باره سخنان

بسیار فرموده اند و لطائف بیشتر آورده اند از جمله

یکی از شعرای ایران قطعه ای گفته که شیخ بهاء عیسی

عاملی آن را در کتاب کشکول خود نقل کرده است از این

عم زاده بودند . . . و چون مریم سیزده ساله شد از آن پیش که با یوسف هم بستر شود . . . فرشتگان خداوند او را مژده ولادت عیسی دادند چنانکه خدای فرماید :

" فَقَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ " مریم از این مژده بعجب آمد و گفت خداوند! چگونه مرا فرزند حاصل تواند شد و حال آنکه هرگز دست مردی مرا مس نکرده " قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ " چون حیرت بر مریم غلبه کرد و از این حدیث شگفت در عجب ماند فرشته خداوند با او گفت " كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ " ای مریم چرا در عجب آمده ای از قدرت خداوند زیرا که خدا هر چه خواهد میکند " إِنَّ مَثَلَهُ عِيسَىٰ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ " همانا عیسی مانند آدم - خلقی است که قادر متعال او را بی پدر و مادر خلق کرد و عیسی نیز بی پدر متولد خواهد شد .

مع القصة روزی مریم از مسجد اقصی بخانه زکریا آمد و خواهر خود ایشاع را که مادر یحیی بود بازپرسی بسزا فرمود آنگاه چنانکه خدای تعالی فرمود " وَأَنذَرْنِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَدَّتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا لَخْتِي بِجَانِبِ

شَرْقِي خَانه طَيِّبِ مَسَافَتِ كَرِيهٍ از اهل خانه خلوتی اختیار کرد و به مدلول " فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا " پرده ای در میان خود و ایشان آویخت تا چشم کسی برسدن مطمئنش نیفتد و خواست تا در آن غسلی کند ناگهان جبرئیل بصورت پسری آمد که رخساری دلغریب و شمایلش نیکو داشت بر وی ظاهر گشت " كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ فَارْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا " مریم چون چشمش بدان جوان نیکو طلعت افتاد دانست که قصد او دارد سخت ترسید و از وی بهراسید " قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ مِنْكَ بِالرَّحْمَنِ إِنَّهُ كُنْتُ تَقِيًّا " گفت پناه میجویم بحضرت پروردگار از تو و دور شو از من اگر مردی پرهیزگار و متقی باشی " قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا " جبرئیل گفت که من نیستم آن کس که تو از من هراسیدی باشی بلکه من رسول پروردگار توام و از این روی نزد یک تو آمده ام که سبب شوم تا خداوند قادر غالب تو را پسری - پاکیزه بخشد " قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا " مریم گفت از کجا تواند شد که من پسری آورم و حال آنکه بشری با من هم بستر نشده و دست کسی مرا مس نکرده و من آن کس نیستم که بیگانگان در آمیزم . . . " قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلِيمٌ

هَٰئِنَّا وَنَلَجُلهٗ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ آمِرًا
 مَقْنِيًّا جبرئیل گفت که چنین گفته است پروردگار تو که
 این امر بر من آسان است که تو را بی شوهر فرزندی
 عطا کنم و این کار برای این میکنم که علامتی و حجتی
 باشد در میان مردم بر کمال قدرت من ، جبرئیل این
 بگفت و نزدیک شده نوحه ای در مریم بدمید و ناپدید
 گشت و آن حضرت به عیسی ع حامله شد و از خانه زکریا
 بعد از غسل به مسجد اقصی آمد و روزی چند بگذشت
 و حمل او گران شد پس بمدلول " فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِسَه
 مَانًا قَصِيًّا " از مردم عزلت گزید و راز خویش را مستور
 میداشت و از خلق دور میزیست ، نخستین یوسف آگهی
 یافت . . . بفایت ملول و محزون گشته بنزد آنحضرت
 آمد و عرض کرد که ای مریم آیا هیچ زری بی بذر بارو -
 شده ؟ مریم فرمود که اگر گوئی نخستین خدای بسز
 آفریده است پس آن بدون زرع موجود شده و اگر فرمائی
 هر دو را با هم آفرید پس هیچ کدام از یکدیگر حاصل
 نشده باز یوسف بسخن آمده گفت آیا هیچ درختی بی آب
 نشو و نما یافته باشد ؟ مریم فرمود اول خدای درخت
 آفرید و از آن پس آب را سبب نشو نمای ساخت و در کرت
 سوم یوسف سخن را روشن آورد و گفت آیا هیچ فرزندی

بی پدر بود آید مریم فرمود آدم و حوا را نه پدر بود
 و نه مادر چون سخن بدینجا رسید یوسف همچنان ملول
 و محزون از نزد او بیرون رفت به معبد خویش آمد و در دل
 داشت که مریم را رها کند و از آن پس نامزد خود ندانسد
 چون آن شب بخفت در خواب دید که فرشته خداوند
 روی بدو کرد و گفت ای یوسف مریم از روح القدس آهستن
 است فرزند او را عیسی نام بگذار که قوم خود را از گناه
 نجات خواهد داد . . . چون مدت حمل مریم بنهایت
 شد . . . از بیت المقدس بیرون شد تا مردم بر حال او
 وقوف نیابند و در فرسنگ طی مسافت کرده به بیست
 لحم آمد و در کنار آن قریه نخلی خشک یافت از در زارن
 بی اختیار بجانب آن درخت بدوید چنانکه خدای گوید
 " فَاجْرَأَهَا الْمَخَاصِرُ الی جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا كَيْتَنِي مِثُّ
 قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا نَسِيًّا " چون نزدیک آن درخت
 آمد پشت بر آن نهاد عیسی متولد شد مریم گفت کاش
 مرده بودم و نام من از خاطره ها محو شده بود و این
 روز را نمی دیدم آیا چون مردم از من سؤال کنند که
 این فرزند را از کجا آورده ای چه جواب بگویم ناگه
 به مدلول فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربك
 تحتك سریا عیسی بانگ برآورد و گفت ای مادر محزون

وغمگین مباش که خداوند از زیر پای تو نهری پدید آورد .
 " وَهَزَى إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا " و میل
 پدیده بسوی خود ساقِ درختِ خشک را تا فروریزد بر تو
 رُطْبٌ رَسِيدَةٌ " فَكُلِّي وَأَشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ
 أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ
 إِنْسِيًّا " پس بخور ای مادر از رُطْبِ تازه و بیاشام از این
 چشمه روشن و هر دو چشم تو روشن باد و خاطر تو
 شاد باشد و اگر کسی را بینی که بنزد تو آید و از تو
 پرسد که این فرزند از کجا آورده ای او را بیآگاهان که
 امروز از بهر خدای نذر کرده ام که روزه بدارم و با کس
 سخن نگویم پس در حال نهری خوشگوار از زیر پای مریم
 بجوشید و آن درختِ خشکِ رُطْبِ تازه آورد پس مریم
 بدستگیری ملائکه عیسی را در آن آب بشست و در قماطی
 پیچید . . . نام آن مولود را عیسی نهاد . . . و نام
 دیگر آن حضرت مسیح است . . . و عیسی را یحیی غُسل
 تعمید داد و مسیح کرد . . . الخ انتهی به ذیل
 جمله یا اُخت هارون . . . در این کتاب مراجعه شود .
 مولوی در مثنوی داستانِ مریم و رُوحِ القُدس را به
 لطیف ترین وجهی بیان فرموده قوله : (جلد سوم
 مثنوی)

دید مریم صورتی بس جانفزا
 جانفزائی دلربائی در خـ
 پیش او بر رُست از روی زمین
 چون مه و خورشید آن روح الامین
 از زمین بر رُست خوبی بی نقاب
 همچنان کز شرق روید آفتاب
 لرزه بر اعضای مریم افتاد
 کاو برهنه بود و ترسید از فساد
 صورتی که یوسف ار دیدی عیان
 دست از حسرت بُردی چون زنان
 هم چو گل پیشش بروئید او زگل
 چون خیالی که برآرد سَرز دل
 گشت مریم بی خود و بی خویش او
 گشت بجهم در پناه لطف هـ
 زانکه عادت کرده بود آن پاك جیب
 در هزیمت رخت بردن سوی غیب
 چونکه مریم مضطرب شد یکزمان
 همچنانکه بر زمین بر ماهیان
 بانك بروی زد نمودار کرم
 که آمین حضرتم از من مـ

از سرافرازانِ عزّت سر مکش
 از چنین خوش محرمان دم در مکش
 این همی گفت و ذبّاله نور پاک
 از کبش میشد پیاپی بر سفاک
 از وجودم میگریزی در عَدم ؟
 در عَدم من شاهم و صاحبِ عَلم
 خود بنه و بُنگاه من در نیستی است
 یگسواره نقش من پیشِ سیتی است
 مریما بنگر که نقشی مشکلم
 هم هلالم هم خیال اندر دلکم
 چون خیالی در دلت آمدنشست
 هر کجا که می گریزی با تو هست
 من چو صبح صادقم از نورِ ربّ
 که نگردد گردِ روزم هیچ شیب
 همین مگو لا حولَ عمرانِ زادهام
 من زلا حول آن طرف افتادهام
 مر مرا اصل و غذا لا حولُ بود
 نور لا حولی که پیش از قبول بود
 تو همی گیری پناه از من بحق
 من نگارنده پناه در سبب

آفتی نبود بتر از ناشناخت
 تو بر یار و ندانی عشق باخت
 یار را آغیار پنداری همی
 شادئی را نام بنهادی غمی
 شیخ اکبر محیی الدین در فصوص الحکم شرحی در باره
 این موضوع فرموده بسیار عارفانه و کلامی بس بلند
 آورده در ضمن "قصّ عیسوی" که مطالعه اش جان را حالتی
 بخشد و دل را پروازی بجهان روح دهد این فصوص
 عیسوی بدین گونه آغاز میشود قوله :
 عن ماء مريم او هن نفع جبرین
 فی صورة البشر الموجود من طین
 تکنون الروح من ذات مطهره
 من الطیبه و تدعوها بسمیجین
 روح من الله لا من غیره فلماذا
 آحتی الموات و انشا الطیر من طین
 طالبین میتوانند به شرح فصوص الحکم قیصری در فصوص
 عیسوی مراجعه کنند .

تَبِشِ آتَشِ مِیْرِفَتِ ، در ماندند ابلیس بیامد بد شمنسیر
 آدَمَ و مَنجَنیقُ ایشان را بیاموخت ، منجنیق ساختند
 و سرش در زانو بستند و در آن منجنیق نهادند و بیندا
 چون بمیان آتش بیار امید مَلِكِ تَعَالی آتش را بروی سرد
 گردانید قوله تعالی "یا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَی
 اِبْرَاهِیْمَ" (سُورَةُ الْاَنْبِیَاءِ ۶۹) ای آتش سرد باش بر
 ابراهیم پس در میان آتش تختی پیدا آمد
 تا ابراهیم بر آنجا بنشست حوض آب پیش او پدید آمد
 و نرگس و ریاحین گرد بر گردِ تَخْتِ او پَرُستِ وَ حُلَهٗ بَهَشْتِی
 بیاوردند تا بپوشید و هیچکس آنجا نتوانست رفتن تا
 سه روز نمرود مر ندیمان را گفت که حال ابراهیم بچه
 رسید ، چه میترسم که او زنده بماند ندیمان گفتند که اگر
 او کوهی بودی نیست شده بودی در آن آتش نمرود
 گفت من میخواهم تا او را ببینم تا ایمن باشم پس جائسی
 ساختند بلند چون منظره ای از مس بر کوهی نمرود بر
 آنجا بر آمد و بنگرست و در میان آن آتش ابراهیم
 را دید بر تختی نشسته بر کرانه جوئی و نرگس گرد بر
 گردِ حَوْضِ رُستَه و حُلَهٗ پوشیده ، نمرود گفت یا ابراهیم
 این از کجا آوردی این آتش تو را نسوخت ؟ ابراهیم گفت
 خدای تعالی مرا نگاه داشت . . . ابراهیم بیرون آمد

بعد از حکایت نار

داستان آتش نمرود که حضرت ابراهیم را در آن
 افکند و آتش بر آن حضرت گلستان شد بسیار معروف و
 در تواریخ و کتب احادیث و تفاسیر اسلامی اعم از مؤلفات
 سنی و شیعه با آب و تاب بسیار ذکر شده است و بقدری
 پیرایه بر آن بسته اند که اِحْصای آن از حوصله مقام
 خارج است ، در اینجا قسمتی از مندرجات بعضی از کتب
 معتبره نقل میشود :

در قِصَصِ الْاَنْبِیَاءِ ابُو اسْحَقِ نِشَابُورِی چنین مسطور
 است قوله : بِاَخْبَارِ اَمَدَه است که نمرود مُنادِی فرمود که
 بِسُرُوبِی و هیزم آرید سوختن ابراهیم را که او را عذاب
 آتش خواهم کردن که او خدایان شما را پاره کرده
 است . . . آنگاه برفتند و هیزم بیاوردند و بر یکدیگر
 نهادند و نفت در زدند و چنین گویند که چهار ماه
 هیزم گرد میکردند و ابراهیم را باز داشته بودند آنگاه
 از زندان بیرون آوردند تا به آتش افکند نتوانستند
 نزدیک آتش شدن از تَبِشِ (حرارت) که سه فرسنگ

بعد از حکایت ناره

داستان آتش نمرود که حضرت ابراهیم را در آن افکند و آتش بر آن حضرت گلستان شد بسیار معروف و در تواریخ و کتب احادیث و تفاسیر اسلامی اعم از مؤلفات سنی و شیعه با آب و تاب بسیار ذکر شده است و بقدری پیرایه بر آن بسته اند که احصای آن از حوصله مقام خارج است ، در اینجا قسمتی از مندرجات بعضی از کتب معتبره نقل میشود :

در قصص الانبیای ابو اسحق نیشابوری چنین مسطور است قوله : باخبار آمده است که نمرود منادی فرمود که بیروید و هیزم آرید سوختن ابراهیم را که او را عذاب آتش خواهیم کردن که او خدایان شما را پاره کرده است . . . آنگاه برفتند و هیزم بیاوردند و بر یکدیگر نهادند و نفت در زدند و چنین گویند که چهار ماه هیزم گرد میکردند و ابراهیم را باز داشته بودند آنگاه از زندان بیرون آوردند تا به آتش افکندند نتوانستند نزدیک آتش شدن از تیش (حرارت) که سه فرسنگ

تیش آتش میرفت ، در ماندند ابلیس بیامد بد شمنس آرم و منجنیق ایشان را بیا موخت ، منجنیق ساختند و سرش در زانو بستند و در آن منجنیق نهادند و بیندا چون بعیان آتش بیا رامید ملك تعالی آتش را بر وی سرد گردانید قوله تعالی "یا ناره کونی بردا و سلاماً علی ابراهیم" (سوره الانبیاء ۶۹) ای آتش سرد باش بر ابراهیم پس در میان آتش تختی پیدا آمد تا ابراهیم بر آنجا بنشست حوض آب پیش او پدید آمد و نرگس و ریاحین گرد بر گرد تخت او پرست و حله بهشتی بیاوردند تا بپوشید و هیچکس آنجا نتوانست رفتن تا سه روز نمرود مر ندیمان را گفت که حال ابراهیم چگونه رسید ، چه میترسم که او زنده بماند ندیمان گفتند که اگر او کوهی بودی نیست شده بودی در آن آتش نمرود گفت من میخواهم تا او را ببینم تا ایمن باشم پس جایی ساختند بلند چون منظره ای از مس بر کوهی نمرود بر آنجا بر آمد و بنگریست و در میان آن آتش ابراهیم را دید بر تختی نشسته بر کرانه جوی و نرگس گرد بر گرد حوض رسته و حله پوشیده ، نمرود گفت یا ابراهیم این از کجا آوردی این آتش تو را نسوخت ؟ ابراهیم گفت خدای تعالی مرا نگاه داشت . . . ابراهیم بیرون آمد

از میان آتش سلامت و آن تخت و حوض آب ناپدید شد
بجای خویش رفتند به بهشت . . . الخ

در اخبار و احادیث اسلامی شرحی در باره چگونگی
عظمت آتش نمرود روایت شده و گویند حیوانات و طیوری که
شیعه اثنی عشری بودند و ولایت امیر المؤمنین را قبول
داشتند آب بر آن آتش می زدند مانند سنگ پشت و کبوتر
و امثالها و حیوانات و طیوری که ولایت امیر المؤمنین را
قبول نکرده بودند همیزم بر آتش نمرود می ریختند مانند
گنجشک و امثاله ، برای تفصیل بمجلد هفتم بحار الانوار
باب ما یحییهم علیهم السلام من الطیور" مراجعه شود .

در تفاسیر و کتب تواریخ مطالب غریبه در باره آتش نمرود
ذکر شده که برای اطلاع باید بآن کتابها مراجعه شود
مانند ناسخ التواریخ و روضه الصفا و بحار الانوار مجلسی
و قصص الانبیاء که کتب متعدده باین اسم از علمای سنت
و شیعه در دست هست و غیرها .

در ایقان شریف نار نمرود را باعراض و اعتراض و تأویل
فرموده اند و مقصود از نار آتش ظاهری نبوده است بـه
آثار مبارکه مراجعه شود .

.....

بعد از هجرت شمس نبوت ... روایت المقدس
نوجه میفرمودند در وقت صلات ، تا آنکه
یهود بعضی بحثهای ناشایسته بر زبان راندند

در تفسیر ابوالفتح رازی در این باره چنین
آمده است قوله :

جهودان میگفتند که محمد ص بدین ما نزدیک است
نبینی که روی بقبله ما می کند ممکن است که به دین ما
آید احبار و رؤسا میگفتند عوام را حق تعالی قبله
بگردانید تا طمع ایشان منقطع شد و نیز ایهام نکنند
بر عوام " انتهى

و نیز در محل دیگر فرموده : عبد الله عباس و جماعتی
دیگر گفتند که جهودان مدینه گفتند محمد واصحاب
او قبله نشناختند تا ما هدایت کردیم ایشان را رسول
ص را این سخن سخت آمد از خدای در خواست تا
قبله بگردانید . . . " انتهى

برای تفصیل بیشتر به ذیل جمله " قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ الْخ" مراجعه شود .
 از جمله سخنان ناشایسته یهود این بود که گفتند اگر محمد دین ما را قبول ندارد پس چرا به قبله ما نماز میگذارد اگر دین او درست و از طرف خدا بود می بایست خدا با و قبله ای جداگانه بدهد . . . چون رسول این سخن را استماع فرمود غمگین شد و خدای قبله برگردانید .
 برای تفصیل حال به تفسیر ابوالفتوح رازی و سایر مراجع مراجعه شود .

بعضی دیگر نوشته اند که مفصود

فصول اربعه است

در قرآن مجید سوره معارج فرموده " فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ " جمال قدم جل کبریائه در ایقان شریف این آیه را به مظاهر مقدسه الهیه که شعوهی حقیقت هستند تفسیر فرموده اند قوله تعالی :
 زیرا که از برای هر شمسی از این شمس مذکوره محل

اشراق و غروب است و چون علمای تفسیر از حقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند لهذا در تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در هر روز از نقطه ای طلوع می نماید غیر از نقطه یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است . . . الخ انتهی شرح این معنی از تفاسیر نقل شد و اینک از کتاب مشابهات قرآن تألیف ابن شهر آشوب از علمای بزرگ شیعه در قرن ششم هجری اقوال مختلفه مفسرین را در این خصوص مینگارم قوله علیه الرحمه " قوله تعالی رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَفِي مَوْضِعِ رَبِّ الْمَشْرِقِينَ وَرَبِّ الْمَغْرِبِينَ وَفِي مَوْضِعِ فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ أَرَادَ بِالْأَوَّلِ مَوْضِعَ الشُّرُوقِ وَالْغُرُوبِ . . . " وَأَمَّا الثَّانِي عَنْهُ بِهِ مَشْرِقَ الشِّتَاءِ وَمَشْرِقَ الصَّيْفِ وَكَذَلِكَ الْمَغْرِبُ وَذَلِكَ إِنْ مَشْرِقَ الشِّتَاءِ قَرِيبٌ فَاللَّيْلُ أَطْوَلُ مِنَ النَّهَارِ وَكَذَلِكَ الْمَغْرِبُ وَأَمَّا الثَّالِثُ عَنْهُ بِهِ مَنَازِلَ الشَّمْسِ فِي الشُّرُوقِ وَالْغُرُوبِ لِأَنَّ لِلشَّمْسِ ثَلَاثِمِائَةَ وَسِتِّينَ مَنْزِلًا تَطَّلَعُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ مَنْزِلٍ وَتَغْرُبُ فِي مَنْزِلٍ وَكَذَلِكَ الْقَمَرُ لِأَنَّ الْقَمَرَ لَا يَجَاوِزُ الْمَنَازِلَ فِي شَهْرِ وَالشَّمْسُ تَجَاوِزُهَا فِي سَنَةٍ انتهی

مضمون همان است که جمال کبریا به افصح بیان در ایقان شریف ذکر فرموده اند بذیل "فَلَا اقْسِمُ بِرَبِّ". در این کتاب مراجعه شود .

بغداد

یا قوتِ حَمَوِیِ الْبَغْدَادِیِّ شَهَابِ الدِّینِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَاتَ تَوَفَّى بِسَالِ ۶۲۶ هـ ق در کتاب معروف خود بنام معجم البلدان در ذیل کلمه بغداد چنین فرموده است قوله :
بَغْدَادُ أُمُّ الدُّنْيَا وَسَيِّدَةُ الْبِلَادِ قَالَ ابْنُ الْأَثَبَارِيِّ
أَصْلُ الْبَغْدَادِ لِلْأَعَاجِمِ وَالْعَرَبُ تَخْتَلِفُ فِي لَفْظِهَا
إِنَّ لَمْ يَكُنْ أَصْلُهَا مِنْ كَلَامِهِمْ وَلَا اشْتِقَاقُهَا مِنْ لُغَاتِهِمْ
قَالَ بَعْضُ الْأَعَاجِمِ تَفْسِيرُهُ بُسْتَانٌ رَجُلٌ قَبَاغٌ بُسْتَانٌ
وَدَادٌ اسْمُ رَجُلٍ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ "بَغٌ اسْمُ الصَّخْرَةِ فَذَكَرَ أَنَّ
أَهْدَى إِلَى كَسْرَى خِصْيٍّ مِنَ الشَّرْقِ فَأَقْطَعَهُ أَيَّاهَا وَكَانَ
الْخِصْيُّ مِنْ عِبَادِ الْأَصْنَامِ يَهْلِدُهُ فَقَالَ "بَغٌ دَادٌ" أَيْ الصَّخْرَةُ
أَعْطَانِي وَقِيلَ بَغٌ هُوَ الْبُسْتَانُ وَدَادٌ أَعْطَى وَكَانَ كَسْرَى
قَدْ وَهَبَهَا الْخِصْيُّ هَذَا الْبُسْتَانُ فَقَالَ بَغٌ دَادٌ فَسُمِّيَتْ
بِهِ وَقَالَ حَمَزَةُ بْنُ الْحَسَنِ بَغْدَادٌ اسْمٌ فَارَسِيٌّ مَعْرَبٌ
مِنْ "بَاغٍ دَادُوهٍ" لِأَنَّ بَعْضَ قَعَةِ مَدِينَةِ الْمَنْصُورِ كَانَ بَاغًا

لِرَجُلٍ مِنَ الْفُرْسِ اسْمُهُ دَادُوهٍ وَبَعْضُهَا أَثَرٌ مَدِينَةٍ
دَارِسَةٍ كَانَ بَعْضُ مُلُوكِ الْفُرْسِ اخْتَطَبَهَا فَأَعْتَلَّ فَقَالَ
مَا الَّذِي يَا مَرُءَ الْعَلِكُ أَنْ تُسَمِّيَ بِهِ هَذِهِ الْمَدِينَةَ فَقَالَ
"هَلِدُوهُ وَرُوزٌ" أَيْ خَلَّوْهَا بِسَلَامٍ فَحَكِيَ ذَلِكَ لِلْمَنْصُورِ
فَقَالَ سَمَّيْتُهَا مَدِينَةَ السَّلَامِ

خلاصه آنکه میفرماید بغداد مادر جهان و بانوی شهرهای جهان است ابن انباری گفته که اصل کلمه بغداد ایرانی است و اعراب در تلفظ آن اختلاف دارند زیرا این کلمه اصلاً عربی نیست و از لغت عرب اشتقاق نیافته است بعضی از مردم ایران گفته اند که بغداد بمعنی باغ داد است و داد نام مردی بوده است و باغ داد یعنی باغی که متعلق بمردی است که نامش داد بوده است و برخی گفته اند که بغ نام بتی بوده است و گفته اند که غلامی را بحضور کسری انوشیروان هدیه کردند و آن غلام در شهر و مقام خود بت پرست بود و چون بمحض کسری درآمد شاهنشاه حکومت این منطقه را که بنام بغداد معروف شد باو عنایت کرد و آن غلام چون بمقر حکومت خود رسید گفت بغ داد یعنی این سرزمین و حکومت آن را (بغ که نام بت معبود او بوده) بمن داده است.

حمزه بن الحسن گوید که بغداد نام ایرانی بوده یعنی باغ دائویه و اعراب آن را ببغداد مُعَرَّب کردند زیرا سرزمینی را که منصور خلیفه عباسی برای بنای شهر خود اختیار کرد چند قسمت بود و یک قسمت آن سرزمین معروف به "باغ دائویه" بود و در قسمت دیگر آن سرزمین بقایای شهر کهنه و خرابی بود که یکی از سلاطین قدیم ایران امر بساختن آن کرد و هنوز تمام نشده بود که شاه بیمار شد، اطرافیانش گفتند نام این شهر را چه خواهی گذاشت گفت او را بسلامتی رها کنید چون منصور این داستان شنید گفت من نام این شهر خود را "مدینه السلام" میگذارم پس از آن یاقوت حموی در معجم البلدان ضبطهای مختلف کلمه بغداد را نقل کرده تا آنجا که میگوید " وَسُمِّيتُ مَدِينَةُ السَّلَامِ لِأَنَّ دَجْلَةَ يُقَالُ لَهَا وادِی السَّلَامِ " یعنی بغداد بمدینه السلام موسوم است زیرا دجله که در آن جاری است نامش وادی السلام است بعد میگوید " زورا " شهر منصور در همین سرزمین بغداد بنا شده است .

موسی بن عبد الحمید نسانی گفت که من در نزد عبد العزیز بن ابی رواد نشسته بودم مردی بحضرت او آمد عبد العزیز از او پرسید از کجا میآئی ؟ مرد گفت از -

بغداد می آیم. عبد العزیز گفت بغداد مگو زیرا بَخ بمعنی بُت و داد بمعنی بخشش است یعنی بت داده است، بگو " مدینه السلام " . یاقوت حموی سپس مطالب بسیاری در باره بغداد مینگارد و موقعیت جغرافیائی آن را از قول بطلمیوس نقل میکند تا آنکه میرسد بتاریخ بنای شهر منصور که در سرزمین بغداد آنرا بنا نهاد و میگوید اول کسی که سرزمین بغداد را بشکل شهر درآورد و مدینه المنصور را در آن بنا نهاد ابو جعفر المنصور بالله عباسی بود پیش از آن ابوالعباس سفاح نقشه این شهر را در نزدیکی کوفه طرح کرده بود ، ابو جعفر منصور در سال (۱۴۵) یکصد و چهل و پنج هجری ببنای آن اقدام نمود و در سال یکصد و چهل و نه در آن شهر استقرار یافت . . . سپس شرحی مبسوط در باره بنای شهر ذکر کرده که اطلاع بر آن موکول بمراجعه کتاب معجم البلدان در ذیل کلمه " بغداد " است و در ضمن سخنان خود میگوید : " قَالُوا فَأَنْفَقَ الْمَنْصُورُ عَلَى عِمَارَةِ بَغْدَادَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا دِينَارًا " یعنی منصور برای بنای شهر مبلغ هیجده میلیون دینار طلا خرج کرد و پس از گفتاری طولانی شرحی هم در باره مدح و تعجید بغداد از گفتار بزرگان نقل کرده است ، از جمله از قول ابو سهل بن نوبخت نقل میکند که گفت : " چون

منصور در صدق بنا کردن بغداد برآمد بمن گفت تا
 طالع آنرا تعیین کنم ، من چون بمقامات و مواقع نجوم
 مراجعه کردم دیدم در آغاز بنای بغداد طالع آن آفتاب
 است و محل آفتاب در برج قوس ، پس بمنصور خبر دادم که
 طالع بنای بغداد چنین است و بحکم قواعد نجومی چنین
 طالعی دلالت دارد بر بقا و دوام طولانی این شهر
 و بسیار آباد خواهد شد و عمارات و ابنیه پیشمار در آن
 ساخته میشود و مردم از همه جهت بدان روی میآورند
 زیرا محتاج بچیزهایی که در این شهر موجود است خواهند
 بود و بمنصور گفت که مزده دیگر بتو بدهم و آن اینست
 که در این شهر هیچیک از خلفای عباسی وفات نخواهند
 و باجل طبیعی در این شهر نخواهند مرد ، منصور چون
 این شنید تبسم کرد و گفت الحمد لله علی ذلك هذا من
 فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم . . .
 سپس ذکر میکند که چگونه خلفای عباسی هر یک در خارج
 بغداد وفات یافتند و در بغداد هیچیک از آنان نمرد
 بعد از آن گفتار بزرگان را در مدح بغداد نقل کرده است
 و اشعار بسیار از شعرا در این خصوص بیان نموده
 است .
 علمای عصر جدید و محققین معاصر و مستشرقین قرون

حاضر در باره بغداد تحقیقات رشیده ای فرموده اند و
 مطالب گرانبهای در کتب خود نوشته اند که نقل گفتار
 آنان موجب اطناب است .
 در اینجا خلاصه مطالبی را که مرحوم ملک الشعراء بهار
 در کتاب "سبک شناسی" ذکر فرموده است در ضمن چند
 سطر نقل میکنیم ، میفرماید : " . . . در عهد هخامنشی
 و تا چند قرن بعد بخت نام پروردگار عالم بوده است " بخت "
 نخستین بار با " دات " بشکل (بخت داتی) در کتیبه
 سارگون پادشاه آشور که از سال ۷۲۱ تا ۷۰۵ قبل از
 میلاد پادشاهی کرد بنام یکنفر ایرانی دیده میشود
 سپس واژه (بخت بدیش) نام یکی از ماههای مذکور
 در کتیبه داریوش است ، بمعنی ماه ستایش خدا و در اوستا
 و کتیبه ها هم بخت بمعنی خدای عالم است و دوتن از
 امیرای فارس بخت کرت و بغداد پسرش که هر دو سگنه
 زده اند دارای نامی میباشند که با این کلمه ترکیب
 شده " بخت کرت " یعنی خدا کرد مانند یزد کرد و " بخت دات "
 یعنی خدا داد مانند سپند دات و میترا دات و نام
 شهر بغداد از اینجمله است در اواخر ساسانیان
 بخت تطور یافت و بمعنی مطلق بزرگ استعمال شد و
 در زبان سغدی بخت میگفتند و بخت پور لقب پادشاه چین

كَلِمَةُ سَفْدَرِي است یعنی پسر خدا و به رُوسِي هم بخ بـه
 معنی خدا بوده است . . . انتهی .
 (جلد اول سبک شناسی مرحوم بهار ملك الشعرا
 ص ۳۱ حاشیه ۲) .

بفلك چهارم فرار نمود

در اخبار و احادیث و کتب تواریخ مسطور است
 و مذکور که حضرت مسیح ع بر حسب ظاهر بشهادت
 نرسید و خداوند یکی از دشمنان او را بشکل او در آورد
 که مصلوب شد و خود آن حضرت را بفلك چهارم بالا
 برد و این عقیده اهل اسلام است و استناد بآیه قرآن
 کنند که خداوند فرموده " وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ
 شُبِّهَ لَهُمْ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ . . ."
 شرح این معنی در ریحیق مختوم بتفصیل نوشته شده
 و مقصود در اینجا تحقیق در این مسئله نیست بلکه
 مقصود فلك چهارم است که مقرر حضرت مسیح ع تعیین
 شده است . محققین را عقیده چنان است که چـ
 بر حسب هیئت بطلمیوس در قدیم زمین را مرکز عالم

میدانستند و کواکب سبعة را دارای افلاك مخصوصه
 مینداشتند که هر يك در فلك خود متحرك هستند و بعد
 از كره نار فلك قمر را فلك اول حساب میکردند و فلك
 دوم فلك عطارد و فلك سوم فلك زهره و فلك چهارم
 اختصاص بافتاب جهانتاب داشت که حیات جسمانی همه
 موجودات جهان مربوط به انوار و ساطعه اوست
 و تربیت مادی و جسمانی موجودات منوط بنور آفتاب است
 و اگر فیض آفتاب نبود موجودی در جهان باقی نبود
 و از آنجا که مظاهر مقدسه الهیه شمس حقیقت است
 و فیوض معنویه و انوار ساطعه الهیه آن جواهر وجود
 سبب و علت حیات معنوی و روحانی ممکنات است لهذا
 مانند آفتاب جهانتاب بهرورش ارواح و نفوس میبرد از بند
 و اگر فیض وجود و انوار ساطعه از آن جواهر وجود
 نبود حیات معنوی و زندگانی جاوید تحقق نمی یافت
 بنا براین مقرر آنان که شمس حقیقت الهیه هستند در فلك
 چهارم عالم حقیقت است همانطور که مقرر مخصوص آفتاب
 ظاهری که پرورنده ممکنات از جنبه جسمانی است فلك
 چهارم جهان ظاهر است از این جهت بعد از صعود
 و عروج حضرت مسیح به عالم انوار و جهان اسرار گفتند
 که آن حضرت به فلك چهارم بالا رفت و در احادیث

و اخبار هم همین تعبیر ذکر شده و مَقَرَّ مَسِيحٍ بَعَسَدٍ از عروجِ فَلَکِ چہارم تعیین شده است و در ایقان شریف هم جمالقدم جَل کبریائہ نظر بہمین اصطلاح فرمودہ اند کہ " حضرت مسیح از دستِ مصائب و بلیّات کہ از اعداء بہ آن حضرت میرسید بہ فَلَکِ چہارم فرار فرمود " .

بَلْ يَجْعَلُونَ اَصَابِعَهُمْ فِي ادْوَانِهِمْ

این بیان مبارک را جمال کبریائی در ایقان شریف در بارہ علمای ہر عصر و زمان ذکر فرمودہ اند کہ برای حفظِ مقام ریاست خود در دنگام ارتفاع ندای مظہر امراللہ از آن حضرت اعراض مینمایند و انگشت های خود را در گوش خود میگذارند تا ندای الہی را استماع ننمایند ، خود گمراہند و خلق را ہم گمراہ میکنند در قرآن مجید آیہ مبارکہ فوق نازل شدہ کہ در بارہ منکران و مخالفان و معرضین میفرماید : " يَجْعَلُونَ اَصَابِعَهُمْ فِي ادْوَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ " کہ در مقام تشبیہ ذکر فرمودہ است کہ منکرین حق و حقیقت مانند اشخاصی

ہستند کہ چون صدای رعد بشنود و برق را مشاہدہ کنند از ترس انگشت خود را در گوشهای خود میگذارند و جمال کبریائی در این مقام در ایقان شریف این آیہ را از قرآن استشہاد فرمودہ اند ، در بارہ علمای عصر کہ چون ندای الہی را می شنوند از خوف زوال ریاست خود انگشت خود را در گوش میگذارند کہ ندای جانفزای الہی را نشنوند و خلقی را گمراہ مینمایند .

در سورہ البقرہ در ضمن شرح حال منافقین و منکرین خداوند تعالی آنان را تشبیہ فرمودہ بکسی کہ در باران شدیدی گرفتار شود در حالی کہ تاریکی اطرافش را احاطہ کردہ باشد و رعد و برق شدید باشد و از ترس و بیم انگشت خود را در گوش خود بگذارد کہ صدای رعد و نزول صاعقہ را نشنود مبادا بمیرد قولہ تعالی :

" اَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ اَصَابِعَهُمْ فِي ادْوَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ "

مفسرین در اطراف این آیہ و شأن نزول آن سخن بہ اختلاف گفته اند و قدر مسلم آنکہ در بارہ منافقان و منکران است و تشبیہ حالت آنان بگردی کہ گرفتار تاریکی و رعد و برق شدہ باشد و نقل اقوال مفسرین در اینجا بیرون

از موضوع و بحث جاری ما است لهذا طالبان برای اطلاع
بر آن بکتاب مفسرین سنی و شیعه مانند کشاف زمخشری
و تفسیر بیضاوی و منهج الصادقین و تفسیر صافی و مجمع
البیان و . . . و . . . مراجعه فرمایند . فخر رازی در تفسیر
کبیر خود نیز در ذیل این آیه سخنانی فرموده است .

بلی طلعی در کتاب مذکور

است که باید ظاهر شود

یکی از اعتراضات یهود به حضرت رسول ص این
بود که بعد از حضرت موسی صاحب شریعت و کتابی
ظاهر نخواهد شد که نسخ تورات کند ، بلی در کتاب
ما بشارت بظهور نبی داده شده که بیاید و همان
شریعت و احکام تورات را ترویج کند و راه و رسم موسی
را در تمام جهان منتشر سازد و باین بهانه از ایمان
به حضرت رسول ص محروم مانندند . استشهاد یهود
در باره این مطلب بمندرجات باب هجدهم تشنیه بود

که در فقره پانزدهم بیعد این باب میفرماید که :
"یهوه خدایت نبی را از میان تو از برادرانت مثل من
برای تو مبعوث خواهد کرد او را بشنوید . . . نبی را از
میان ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم
کرد و کلام خود را در دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه
با و امر فرمایم به ایشان خواهد گفت . . . الخ
این نبی مثل موسی که در اصطلاح یهود او را کامونسی
یعنی "مثل من" مینامند موعود تورات است و چون در کتاب
مقدس عهد عتیق شریعت و احکام تورات را ابدی زکمر
کرده لهذا هرگز نسخ نخواهد شد زیرا در سفر اعداد
باب پانزدهم فقره پانزدهم بیعد تصریح فرموده که شریعت
تورات ابدی است میفرماید " . . . برای شما که اهل جماعت
هستید و برای غریبی که نزد شما ماوی گزیند یک فریضه
باشد فریضه ابدی در نسل های شما . . . " و در سفر
اعداد باب پانزدهم فقره سی و دوم به بعد تصریح شده
که حکم قتل در باره کسی که سبت را بشکند اجرا خواهد
شد و از این قبیل تصریحات بسیار است مانند پنجم
تشنیه فقره دوازدهم و مواضع دیگر . . .
نظر باین تصریحات یهود به حضرت رسول ص اعتراض
کردند که دعوت تو بحق نیست زیرا شریعت تورات را منسوخ

ساخته ای و احکام ابدی تورات را نسخ فرموده ای و موعود
حقیقی وقتی بیاید همین احکام را ترویج میکند و شریعت
موسی را در تمام جهان نشر میفرماید . . .

بلی لا یعرف ذلك إلا أولوا الألباب

این بیان مبارک جمال اقدس کبریاست حق سبحانه
و تعالی در کتاب مبارک ایقان شرحی در باره معنی
خاتم النبیین و بدء و ختم و اسرار رجعت و بعث و حشر
میفرمایند و برای شاهد مثال دو روایت نقل فرموده اند
یکی از حضرت امیرع که در مقامی فرموده " آلف فاطمه
نکاح نمودم . . . الخ و دیگری از حضرت سید الشهداء
حسین بن علی علیه السلام روایت شده که به سلمان فرمود
" بودم با آلف آدم . . . الخ و بعد از ذکر این روایات
و شرح مقصود میفرمایند قوله تعالی " جال اسرار ختم
و رجوع و لا اولیت و لا آخریت همه را از ایمن دو روایت
ادراک فرما . . . اگر چه نفوس ضعیفه از عدم ادراک ایمن

بیانات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث را نفی
کنند بلی لا یعرف ذلك إلا أولوا الألباب . . . انتهى .
مقصود آنست که عقول ضعیفه چون از ادراک معانی
و حقایق باطنیه عاجزند لهذا امثال این دو روایت را
انکار نمایند آری بمعانی حقیقی این بیانات عالییه
معضله جز خرد مندان و صاحبان عقول سلیمه دیگری
پی نبرد " قل هو الختم الذی لیس له ختم فی الابداع
و لا بدء له فی الاختراع اذا یا ملاء الارض فی ظهورات
البدء تجلیات الختم تشهدون "

مضمون آنست که میفرمایند بگوای مظهر امرالله به مردم
این سخن را که اینست آن ختمی که هرگز خاتمه و پایان
ندارد و نیز در عالم آفرینش آغازی برای آن متصورنشود
چنین است پس ای مردم روی زمین سعی کنید که اسرار
ظهورات آغاز را در تجلیات انجام و رموز بدء را در ظهور
ختم مشاهده نمائید .

این بیان مبارک اشاره به همان وحدت حقیقیه مظاهر
مقدسه الهیه است که هر یک از آن شعوس طالعه جامع
اسرار بدء و ختم مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت
بوده و هستند به شرحی که در کتاب ایقان بیان
فرموده اند .

تفصیل نازل شد و این لوح را با ترجمه لغاتش بضمیمه الواح
حاوی مسائل عرفانیه در رساله موسوم به "آثار قلم اعلیٰ"
شماره سوم مندرج ساختم و شرح حال سید محمد مزبور نیز به
تفصیل در کتاب محاضرات مجلد ثانی نقل شده است و
شرح احوال او را حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه بیابان
فرموده اند که در محاضرات بیانات مبارکه نقل شده است
و البته این سید محمد غیر از سید محمد اصفهانی معروف
به دَجّال است که داستان فساد عقیده و فتنه انگیزی های
او در الواح مبارکه نازل شده و در کتاب اقدس هم درآیه
"قَدْ أَخَذَ اللَّهُ مَنِ آغْوَاكَ" اشاره باو فرموده اند که چگونه
به سزای اعمال سینه خود رسید . شرح احوال این سید
دَجّال به تفصیل در قاموس لوح قرن که به ریحیق مختوم
موسوم است و در اسرار ربّانی که قاموس لوح مبارک ۱۰۵
بیانی است مشروحاً نوشته شده و نقل گشته مراجعه
فرمائید .

بنغنیات خوش عراقی

مقصود آن است که جواب سئوال جناب حاجی سید

بیدایع نعمان حجازی در الواح مسطوره قبل

مقصود از الواح مسطوره قبل لوح مبارک جواهر
الاسرار فی معارج الاسفار است که در شرح مراتب
سلوک و حلّ و تشریح علامات ظهور موعود و سایر مسائل
متعلقه بظهور الهی بلحن حجازی و آیات عربی باعزاز
یکی از احباب که موسوم به سید محمد اصفهانی بود
در بغداد نازل شده و این سید محمد از مجتهدین
و از تلامذه مرحوم شیخ مرتضیٰ انصاری پیشوای بزرگوار
شیعه در آن ایام بود که پس از بلوغ به رتبه اجتهاد
و دریافت حکم اجتهاد از شیخ انصاری علیه الرحمه به
عزم اصفهان از سامرا وارد بغداد شد و آوازه ظهور
بدیعی را شنید و به تخری پرداخت و مؤمن به امرالله شد
و بعداً مسائلی چند را که بنظرش مشکل بود از محضر
مبارک سئوال کرد و جواب او در لوح جواهر الاسرار به

محمد خال اکبر که از اجله سلسله اغان بود و در بغداد بحضور جمالقدم جل جلاله مشرف گشت و سئوالات خود را تقدیم کرد بلحن عراقی و آیات فارسی در کتاب ایقان نازل شده است و مشارالیه سئوالات متعدده از قبیل علامات ظهور موعود و سلطنت حضرت موعود و قیامت و رجعت و زنده شدن اموات و مبحث خاتم النبیین و امثالها را از محضر مبارک سئوال کرد و درخواست جواب کتبی نمود و کتاب مبارک ایقان بسال ۱۲۷۸ هـ ق در بغداد به مدت دو شبانه روز در جواب جمیع سئوالات مشارالیه نازل گردید و لوح مبارک که در این خصوص نازل شده در مقدمه این کتاب مندرج است .

بیضاء معرفت

در عهد عتیق و قرآن مجید تصریح شده که خداوند بحضرت موسی در کوه سینا دو حجّت برای اثبات مظهریتش عطا فرمود ، یکی عصا بود که چون می افکند بشکل ماری عظیم مجسم میشد و دیگر ید بیضاء بود یعنی چون دست خود را در بغل خود پنهان میساخت و بیرون میآورد بسیار روشن و نورانی مینمود و از این جهت آنرا

ید بیضاء نامیده ، زیرا ید بمعنی دست و بیضاء بمعنی تابنده است و چون ید در عرب مؤنث استعمال شده صفتش نیز مؤنث آمده و گفته ید بیضاء . این داستان در سفر خروج عهد عتیق موضح است ، در قرآن مجید نیز در چند موضع به ید بیضاء تصریح شده است .
 در سوره الاعراف میفرماید " فَالْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَنَزَع يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ " یعنی موسی در مقابل فرعون عصای خود را انداخت و ناگهان بسه ثعبان تبدیل شد و دست خود را بیرون آورد که در نظر بینندگان روشن و تابناک مینمود و در سوره شعراء نیز فرموده " فَالْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَنَزَع يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ " که ترجمه آن گذشت و در سوره طه فرمود " . . . فَالْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ قَالْ خُدَّهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ وَاضْمَعْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ آيَةٌ أُخْرَىٰ " یعنی موسی عصای خود را افکند و ناگهان تبدیل شد بماری که با سرعت راه میرفت خدا فرمود بگیر ای موسی او را و نترس زیرا او را بحالت اولش بر میگردانیم و دست خود را در آغوش خود کن و چون بیرون آوری تابنده است و ایمن هم حجّت دیگری است بر اثبات نبوت تو و در سوره

قصص و سوره النمل نیز این موضوع نازل شده است .
 در کتب تفسیر و قصص الانبیاء این داستان بتفصیل از
 طریق سنی و شیعه ذکر شده ، مولانا محمد جویری در
 قصص الانبیاء فرموده قوله . . . دیگر نداشت دست در
 جیب کن " اَدْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ
 سُورَةُ " دست در جیب کرد و برون آورد نوری از انگشتان
 او بتافت چنانچه عالم را نور بگرفت و نور آفتاب را غلبه
 کرد و از دیگر انگشتان وی نور می تافتی چنانکه خلقت
 متحیر بماند . . . انتهى

و از این قبیل تعبیرات بسیار و در بحار الانوار مجلد
 پنجم شرحی در این خصوص مسطور و در احادیث و اخبار
 شیعه و اهل سنت نیز گفتار در این باره فراوان است .
 جمالقدم جل جلاله در کتاب مبارک ایقان بد بیضاء را
 به معرفت الله تبیین فرموده اند و جمله " بیضای معرفت "
 اشاره بدان است که حضرت موسی با نور معرفت الله
 برای هدایت مردم قیام فرمودند .

بصیحه ای جمیع بنار راجع شدند

اشاره به خاتمه احوال نمود است که بواسطه اعراض

از صالح پیغمبر و کفر به خدا و پرستش اصنام بالاخره
 به عذاب الهی گرفتار شدند و به صیحه ای به هلاکت
 رسیدند . در قصص الانبیای مولانا محمد جویری چنین
 مسطور است در ذیل احوال حضرت صالح . . . قوله
 حق تعالی فرموده " فَعَقَرُوها فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ
 ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ ذٰلِكَ وَعَدُّ غَيْرِ مَكْدُوبٍ " معلومشان شد که
 عذاب خواهد آمد اما ندانستند که از کدام طرف خواهد
 بود . . . ناگاه آوازی از آسمان برخاست که تمامشان هلاک
 شدند ، قوله تعالی " فَآخَذَتْهُمْ الصَّيْحَةُ فَاَصْحَوْا فِی
 دِیَارِهِمْ جٰثِمِیۡنٌ وَكَسٰی كَسٰی اِیۡمٰنٍ زٰنِدٌ نَمٰنٌ مَّكَرٌ صٰلِحٌ
 وَكَسٰی كَسٰی اِیۡمٰنٍ زٰنِدٌ نَمٰنٌ مَّكَرٌ صٰلِحٌ " قلنا جاء
 امرنا نجینا صالحا والذین آمنوا معه برحمة منا . . الخ
 انتهى .

شرح صیحه آسمانی در کتب تواریخ و تفاسیر و قصص
 الانبیاء مفصل مسطور است مراجعه شود .

بیک آیه چگونه میانه نور

وظلمت . . .

میفرمایند یکی از آثار سلطنت و غلبه معنویه مظاهر

مقدسه الهیه آنست که در هنگام ظهور بیک آیه که از لسان آن مظهر الهی صادر میشود نور از ظلمت و سعید از شقی ممتاز و جدا میگردد ، فی المثل بمحض اینکه حضرت رسول فرمودند " اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَیْکُمْ . . ." هر کس قبول کرد و شنید از عنصر نور و سعادت بود و هر کس اعراض کرد و کافر شد از عنصر ظلمت و شقاوت محسوب شد و این دو از هم جدا شدند و سبب اصلی این انفصال همانا مَحْکِ کَلِمَةُ اللّٰهِ بود . آیات الهیه بمنزله مَحْکِ اُسْت ، طلای خالص ابریز و جسم مَطْلًا در ظاهر شبیه بهم هستند و بسا هم در یک مقام میتوانند جلوه گری کنند و زَرِّ مَفْشُوْشِ خُود را بنام ذهب ابریز در ظاهر میتوانند جا بزند و لکن مَحْکِ سبب انفصال است و طلای ابریز را از زَرِّ مَفْشُوْشِ جَسَدًا میسازد و انفصال حتمی است ، سلمان و ابوذر که از عنصر نور و سعادت بودند قبل از نزول آیات الهیه با ابوجهل و ابولهب که از عنصر ظلمت و شقاوت بودند در ظاهر در یک عَرَضِ قَرَار داشتند و مَحْکِ آیات الهیه سبب شد که از یکدیگر منفصل و ممتاز گشتند .

مولانا جلال الدین رومی در مثنوی فرموده :

بود نقد و قلب در عالم روان

این جهان تاریک و ما چون رهروان

چونکه سرزد آفتاب انبیا

گفت ای غیش دورای صافی بیبا

این تأثیر خاص کلمه الله است که فصل اکبر را تحقیق

بخشاند .

(پایان حرف ب)

« حرف پ »

پِلاطُس

جمالقدم جَلّ جلاله در ایقانِ بابِ ثانی در ضمن
تشریح معنی سلطنتِ مظاهرِ مقدّسه شرحی در باره
شهادت حضرتِ مسیح و سلطنتِ معنوی او میفرمایند
و ذکر پِلاطوس را بمناسبتِ شرکتِ او در شهادتِ حضرت
مسیح ع فرموده اند .

در قاموسِ کتابِ مقدس در ذیلِ پِلاطوس چنین مسطور
است قوله :

" پِلاطوس (انجیل یوحنا ف ۱/۱۹) که او را پِطِیوس
پِلاطوس میگفتند (متی ۲/۲۷) شخصی بود که در سال
۲۹ میلادی از جانبِ رومیان حاکم یا نایبِ الحکومه یهودیه
بود و چند سال قبل و بعد از صعودِ خداوندِ ما حکومت
مینمود ، پایتختش قیصریه بود و به اورشلیم آمده در محکمه

قوم را داری مینمود (یوحنا ف ۱۸ - ۲۸)
لکن حکومتش بواسطه ظلم و سخت دلی پسندیده نبود
نبود و همواره طالبِ منفعتِ ذاتی خود بود و علاوه بر
اینها عیسی مسیح را با وجودِ عدمِ تقصیر به یهود تسلیم

کرد و حال آنکه خودش بذاته اقرار نمود بر اینکه خطائی که موجب قتل باشد در او نیافتم . . . در سال ۳۶ میلادی سامریان که آتش‌یاغیگری ایشان را با خونریزی کُلّی فرو نشانده بود شکایت او را بحضور وانیلنوس حاکم سوریه بردند و او پهلایوس را بروم فرستاد تا به امپراطور جواب بدهد و قبل از ورود او طبریوس وفات کرد . گویند که کلکولا او را اخراج بلد نمود به "وین" فرستاد و آن شهری بود که بر روی رون در ولایت غلاطیه بنا شده بود و در آنجا خود را بقتل رسانید . انتهى

« حرف ت »

تأویل

تأویل عبارت از معنی باطنی آیات متشابهه الهیه است که در کتب آسمانی نازل شده است و علم تأویل مخصوص است به خدا و راسخین در علم که مظاهر مقدسه و اولیای ملهم به الهامات غیبیه هستند ، چنانچه در قرآن مجید سوره آل عمران فرموده :

”لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ“

و تأویل چنانچه ذکر شد مخصوص به آیات متشابهه است . جناب ابوالفضائل گلپایگانی در کتاب فرائد میفرمایند قوله عليه الرحمة :

”تأویل راجع به جزء مخصوصی از کتب مقدسه است زیرا که صحف سماویه و کتب مقدسه الهیه مشتمل بر سه قسم از مطالب است ، قسمی در احکام و شرایع و سنن و آداب و فرائض و این قسم از کتاب خواه تورات و یا انجیل و یا قرآن بالاتفاق آیات وارده در آن محمول بر ظاهر باشد و اهدا مؤول نگردد و الا منتهی باختلال دیانت الهیه و تزلزل شریعت مقدسه گردد و امر قضا و عبادات که نظم دنیا و آخرت منوط به اوست فاسد و مختل شود

و قسمی دیگر در ذکر حوادث و وقایع ماضیه و قضای انبیا و رسل در اُمم خالیه که من باب انذار و نصیح در کتاب الهی وارد شده است و این قسم نیز غالباً محمول بر ظاهر است تا فایده نصیح و انذار از آن مستفاد گردد و موجب انتباه ارباب بصارت و استعداد شود. قسم ثالث در ذکر حوادث آتی از قبیل بشارت به ظهور بعد و ورود قیامت و خسر و نشر و موت و حیات و ظلمت شمس و قمر و سقوط کواکب و انفطار سما و تبدیل ارض و امثالها و بالاتفاق آیات مؤوله که محتاج به نزول تأویل است این قسم از آیات کتاب است زیرا نظر به مراتب افتتان و تمحیص که باتفاق جمیع ادیان از سنن حتمیه الهیه است حق جل جلاله بهمین عبارات خبیث را از طیب جدا میفرماید و فهمیم را از غیب و مهتدی را از غوی ممتاز می نماید چنانکه یهود را به بشارت وارد در تورات در ظهور حضرت عیسی علیه السلام امتحان فرمود و خبیث را از طیب و مؤجد را از مشرک ممتاز نمود و در حق قرآن مجید نیز فرموده است "يُضِلْكَ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّكَ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ" و قبل از ظهور حضرت خاتم الانبیا حکمای عصر و رواقیین مصر و كذلك فلاسفه یونان و رومیه و سوریه به سعه علم و فلسفه و تقدم و تمدن

مهورف بودند و همچنین علمای هند و فلاسفه برهمیه و هر یک از این طبقات بسبب اذعان به تناسخ ارواح در عقاید دینیه و انحلال و فنای صرف در معتقدات مادیه بشارت وارد در کتاب از قبیل قیامت و خسر و نشر و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و امثالها را انکار مینمودند و تجویز وقوع این حوادث را از قبیل اوهام و اکاندیسب احلام می شمردند و از دائره امکان و تجویز عقل خارج میدانستند و این عقاید فاسده در میان عرب و ثنیه بسبب قرب جوار با مصر و یونان و تجارت با هند از طریق بحر احمر انتشار یافت و در اذهان سگان جزیره العرب ثابت و راسخ گشت پس چون فجر هدایت از افق بطحاً طالع شد و حقایق وارد در کتب مقدسه از قبیل خسر و نشر و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و تزلزل ارض در قرآن شریف نازل گشت رؤسای عرب که مانند نو هوسان این زمان فریفته تمدن و معارف یونان و رومان و هندوستان بودند بر این عقاید تمسخر و استهزا نمودند و وقوع آنرا خارج از امکان و تحقق دانستند و تجویز آنرا العیاذ باللّٰه از قبیل تهویل و تضلیل می شمردند لذا آیه مبارکه "بَلْ كَذَّبُوا بِمَا كَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَاَلَمْ يَأْتِهِمْ تَاوِيلُهُ" نزول یافت و اهل درایت و بصارت را بر این نکته که مقاصد

حقیقهٔ بشارتِ الهیه غیر از ظواهر لغظیه است که جهال گمان نموده اند مطلع و آگاه فرمود . . . الخ
(فرائد ص ۳۵۴ - ۳۵۶)

تأییدات روح القدس

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در مفاوضات جنیه فرموده اند قوله العزیز : " مقصود از روح القدس فیمن الهی است و اشعه ساطعه از مظهر ظهور زیرا شعاع آفتاب حقیقت مرکز مسیح بود و از این مرکز جلیل حقیقت مسیح فیمن الهی بر سایر مریا که حقایق حواریین بود اشراق نمود . . . روح القدس مانند آفتاب جلوه در مرآت نمود . . . " انتهى
و در باره تأییدات روح القدس نیز در مفاوضات فرموده اند قوله الاحلی : " حواریون بعد از صعود مسیح مضطرب شدند آراء و افکارشان مشتت و مختلف شد بعد ثابت و متحد گشتند و در عید عنصره مجتمع شدند و منقطع گشتند چشم از خود پوشیدند و از راحت و مسرت ایمن

جهان گذشتند و جسم و روح را فدای جانان نمودند
ترک خانمان گفتند و بی سر و سامان گشتند حتی هستی خویش را فراموش نمودند پس تأیید الهی رسید و قوت روح القدس ظاهر گشت و روحانیت مسیح غلبه نمود و محبت الله زمام از دست برد . . . الخ انتهى .

علمای مسیحی و علمای اسلام سنی و شیعه در باره روح القدس عقاید مختلفه عجیبه دارند ، مسیحیان روح القدس را از اقانیم ثلاثه می شمارند و قائلند که روح القدس در حواریون حلول کرد و آنها مملو از روح القدس شدند و مسلمین روح القدس را عبارت از جبرئیل که امین وحی و حامل پیام الهی بر رسول الله است میدانند و در احادیث و اخبار در باره خلقت و هیکل و خصوصیات او سخنان بسیار و تعبیرات مختلفه موجود است و جبرئیل را دارای ششصد شهپر میدانند و عمر او را بمیلیون ها سال بالغ می سازند و بر حسب اخبار مرویه گاهی روح القدس یعنی جبرئیل بصورت آدمی مجسم میشد و بشکل دحیه کلبی که از اصحاب رسول الله بود در می آمد و دحیه جوانی بود از اصحاب رسول الله که جمال و زیبائی رخسار داشت کلمه روح القدس در قرآن مجید نازل شده و همچنین کلمه جبرئیل در قرآن مجید نازل شده یهودیان

با جبرئیل دشمنی داشتند زیرا میگفتند خَیْر خَرَابِیْسِ
 بیت المقدس و غلبه بُخت النصر را بر یهودیان همیمن
 جبرئیل بود که از طرف خدا به ارمیای نبی آورد و در قرآن
 مجید اشاره باین مطلب شده میفرماید: " مَنْ كَانَ عَدُوًّا
 لِجِبْرِیْلِ . . . فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِیْنَ . . . "

در داستان معراج رسول الله جبرئیل تا سر حد مقام قُرباً
 همراه رسول الله بود و از آن حد بالاتر نرفت و چون
 پیغمبر با او تکلیف همراهی فرمود عرض کرد یا رَسُوْلَ اللّٰهِ
 لَوْ دَنَوْتُ أَفْلَسَةً لَأَحْتَرَقْتُ اگر یک سِر انگشت پا جلوتر
 بگذارم خواهم سوخت ، مسلمین این مطالب را بظاهراً
 حمل کنند و حال آنکه این مطالب رموز و اسرار است که
 در باره تشریح حقایق معقوله گفته شده و از تشبیه بیان
 گردیده و جبرئیل اشاره به مقام عقل است و چون عقل
 از ادراک کُنهِ ذات حق تعالی عاجز و قاصر است لِهَذَا
 رسول الله چون بمقام قُرباً که مقام آوَانْتَنی است رسید
 عقل از تکاپو باز ماند و ادراک آن مقام عظیم از قُوَّة عقل
 خارج است و لِهَذَا باین تعبیر بیان شده که جبرئیل
 از آن مقام نتوانست بالاتر برود ، جبرئیل حامل وحی
 بر رسول الله بود و در احادیث مَرُوِّیْهِ اَغْلَبٌ مَشَاهِدٌ
 میشود که ذکر نزول جبرئیل از آسمان بخدمت رسول الله

شده و در بعضی از غزوات بیاری مسلمانان من آمده و سوار
 بر اسب سفیدی بوده که خیزوم نام داشته و کفار را میکشته
 ولی مسلمانان او را بچشم ظاهر نمی دیدند ، مقام جبرئیل
 و روح القدس را در سِدْرَةُ الْمُنْتَهٰی که در آسمان است
 میدانند و باین معنی در سوره النجم قرآن مجید اشاره
 شده است ، روح القدس بضم قاف و دال باید تلفظ شود
 و بسکون دال که اغلب میگویند اشتباه است و این معنی
 در کتُب لغت مُصَرَّح است در المنجد میگوید :
 " رُوْحُ الْقُدُسِ وَ الرُّوْحُ الْقُدُسِ عِنْدَ النَّصَارِیِّ الْأَقْنَسُوْمِ
 الثَّالِثُ مِنَ الْأَقْنَمِ الْإِلَهِيَّةِ وَ رُوْحُ الْقُدُسِ عِنْدَ الْمُسْلِمِیْنَ
 الْمَلَائِكَةُ جِبْرِیْلُ . " انتهى

کلمه روح القدس در اخبار اهل بیت ع وارد شده حضرت
 امام حسن عسکری در مکتوبی که نوشته اند میفرمایند
 " إِنَّ رُوْحَ الْقُدُسِ فِي جَنَّاتِ الصَّاعُوْرَةِ قَدْ ذَاقَ مِنْ حَدَائِقِنَا
 الْبَاكُوْرَةِ . . . " (بذیل حروف مقطعه در این کتاب
 مراجعه شود .)

و در احادیث وارد است از جمله در اصول کافی علامه
 کلینی است که فرشتگان و جبرئیل خدمت ائمه اطهار
 می رسیدند و حتی از ریزه های بال جبرئیل امام علییه
 السلام از پر فرشتگان پُشتی و مُتَّكَا می ساختند و خُرد

ریزه های بال فرشتگان را جمع میکردند (اصول کافسی
 کتاب الحجة باب ان الائمة تدخل الملائكة بیوتهم . . .)
 جبرئیل و روح القدس در نذر پارسیان بهمین سروش نام
 دارد و صوفیه و محققین از روح القدس به عنقائی مغرب
 بضم میم و کسراء تعبیر کرده اند و مراد انسان کامل
 است که او را عنقاء یا سیمرغ خوانند ، صدرالدین شیرازی
 معروف به ملا صدرا علیه الرحمه در کتاب اسفار اربعه
 که اساس حکمت متعالیه است در چندین موضع در باره
 روح القدس سخن گفته است و از جمله در جلد چهارم
 و جلد اول در این خصوص سخنانی فرموده و خلاصه آنکه
 آنچه را فلاسفه جوهر عقلی نامیده اند الهیون روح القدس
 خوانند بعضی میگویند افلاطون جوهر عقلی را روح القدس
 نامیده است ، بهر حال این اصطلاح از مختصات فلسفه
 اسلامی و عرفاست و گاه مراد از روح القدس عقل بالمستفاد
 است و عقل را در مرتبه اجمال نیز روح القدس نامند .
 برای تفصیل به اسفار و فرهنگ علوم عقلی مراجعه شود .
 و عقل بالمستفاد که ذکر شد مرتبه چهارم نفس انسانی
 است که مرتبه حصول تمام علوم نظری و اکتسابی است . . .
 (فرهنگ علوم عقلی نقل از شرح منظومه سبزواری و اسفار
 ملا صدرا)

باری تمهیرات در باره روح القدس بسیار است و در کتاب
 قاموس کتاب مقدس شرح مفصل در باره روح القدس نوشته
 است که مورد اعتقاد مسیحیان است . مرحوم مجلسی
 در بحار الانوار در باره فرشتگان و جبرئیل و روح القدس
 بتفصیل مطالبی نگاشته است و در مجلد هفتم باب هفتم
 فرموده که روح القدس فرشته ای است بزرگتر از جبرئیل
 و میکائیل و او بود که با رسول الله بود و با همه ائمه
 ع نیز بود و در سایر مجلدات بحار در باره انواع روح
 سخنانی فرموده است و روح القدس را مخصوص پیغمبر
 دانسته است و صف جبرئیل را بتفصیل در مجلد چهارم
 آورده و در مجلد ششم نیز بتفصیل گفته که جبرئیل شصت
 هزار مرتبه بر پیغمبر نازل شد و در مجلد نهم بحار
 میگوید جبرئیل هر وقت نازل میشد پیغمبر تشکی که از لیب
 خرما پر شده بود زیر پای او میانداخت و از این قبیل
 سخنان بسیار دارد و صاحب مجمع البحرین میگوید :
 " جبرئیل هو اسم ملک من ملائكة الله يقال هو جبر اضعف
 الى اهل ای عبد الله وفيه لغات جبرئیل يهز ولا يهمز
 و . . . جبرین نقل انه نزل على ابراهيم خمسين مرة
 وعلى موسى أربع مائة مرة وعلى عيسى عشرة مرات وعلى
 محمد ص أربعة وعشرين ألف مرة " انتهى

مضمون آنکه جبرئیل بر حضرت موسی چهارصد مرتبه و بر
ابراهیم پنجاه مرتبه و بر عیسی ده مرتبه و بر حضرت رسول
هیست و چهار هزار مرتبه نازل شده است .
سخنان درباره روح القدس و جبرئیل و روح و غیره بسیار
است و باید به کتُب اهلِ سُنَّتِ و شیعهِ مراجعه کرد .

ثَاهَتْ الْعُقُولُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَنَخِبَتِ النَّفُوسُ

فِي أَصْطِبَارِهِمْ وَبِمَا حَمَلَتْ أَجْسَادُهُمْ

این بیان مبارکِ جمالِ قدم است که درباره فداکاری
و جانفشانی جمعی از علماء درباره امر الهی فرموده اند
و مضمون آنکه عقلهای مردم از روش و رفتار آن نفوس مقدسه
حیران و سرگردان است که چگونه در راه خدا جان خود
را فدا کردند و نفوس بشری از طاقت و شکیبایی آن فدائیان
حضرت پروردگار در حیرت و شگفتی هستند که چگونه
آن مفتونان جمال الهی آن همه بلا و رنج را بخود خریدند
و ابدان مقدسه و اجساد شریفه آنان چگونه آن مشقت
و زحمت را تحمل نمود .

.....

تجلی خاص

مقصود مقام فیضِ مقدس است که ذاتِ غیبِ الغیوب
چهره دلاری خود را در مراتبِ خلق و ممکنات مشاهده
میفرماید و اشرفِ ممکنات انسان است و اشرفِ افراد انسان
حضرت انسان کامل است که عبارت از مظهر امرالله باشد
و بنا براین که انسان کامل مراتبِ تجلیِ خاصِ حضرت
غیب الغیوب و مظهر هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ
است لهذا لِقَائِي أَوْ عَيْنِ لِقَاءِ اللَّهِ وَعَرَفَانِ أَوْ عَيْنِ عَرَفَانِ
اللَّهُ است .

برای تفصیل به ذیلِ لِقَاءِ اللَّهِ وَ تَجَلِّيِ عَامٍ وَ فَيْضِ اِقْدَسٍ
و مقدس و . . . مراجعه شود .

مخبرف

درباره علاماتِ که در ثورات و انجیل نسبت بظهور
حضرت رسول ص وارد شده است چون از مسلمین سؤال
شود که چرا بر حسب ظاهر آن علامات آشکار نشد در جواب

میگویند که تورات و انجیل تحریف شده چنانکه جمالقدم جل جلاله در کتاب مبارک ایقان فرموده اند قوله تعالی :
 " و اگر از ایشان سؤال شود از شرایط ظهور انبیای بعد که در کتب قبل است از جمله آنها علامات ظهور و اشراق شمس محمدی است چنانکه مذکور شد و هر حسب ظاهر هیچیک ظاهر نشد معذک بجه دلیل و برهان نصاری و امثال آنها را رد می نمائید و حکم بر کفر آنها نمود ماید چون عاجز از جواب میشوند تمسک باین نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله نبوده و نیست . . . براستی میگویم مقصود از تحریف را در این مدت ادراک ننموده اند . . . الخ

علمای اسلام میگویند که یهود و نصاری از راه عناد و بغض با رسول الله و دین اسلام جمیع مندرجات کتب تورات و انجیل را که دلالت بر ظهور رسول الله و صفات خاصه آن حضرت داشت تحریف نموده اند و الفاظ را عوض کردند و جملات را تبدیل نمودند و بجای الفاظ و جملات اصلیه مطالب دیگری قرار دادند و برای اثبات این منظور استدلال به آیات مبارکه قرآنی میکنند که حق تعالی فرموده در باره یهود که " یَحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ . . . جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان

مبارک میفرمایند قوله تعالی ! " بلی در آیات منزله و کلمات مرایای احمدیه ذکر تحریف غالبین و تبدیل مستکبرین هست و لکن در موضع مخصوصه ذکر شده و از آن جمله حکایت ابن صوریاست . . . الخ

یعنی آیات داله بر تحریف تورات متعلق به موضوع معین و مخصوصی است و بهیچوجه عمومیت ندارد و در باره مندرجات کتب یهود صادق نمی آید و از جمله مواضع معینه داستان ابن صوریاست که شرح آن را در ذیل " حکایت ابن صوریا " در همین کتاب نوشته شده است مراجعه فرمایند .

کلیه در قرآن مجید در چهار موضع ذکر تحریف شده است یکی در سوره بقره و یکی در سوره النساء و دو موضع در سوره المائده و مفسرین سنی و شیعه را در این خصوص سخن بسیار است ، من تعجب میکنم از علامه قرن اخیر سید احمد خان هندی که چگونه در تفسیر القرآن خود این موضوع را مسکوت گذاشته و درباره آن بهیچوجه سخنی نگفته است ، رویه این مصلح بزرگوار بر همین است که هر جا صرفه نداشته کاملاً بسکوت برگذار کرده است بهر حال نگارنده در محاضرات شرح مفصلی درباره تحریف کتب مقدسه و مقصود اصلی از تحریف

را بتفصیل نگاشته است و مواضع معلومه معینه ای را که جمالقدم جل جلاله بآن اشاره فرموده اند مندرج ساخته است و در اینجا به اجمال سخن میگوید و طالبین را به مطالعه کتاب محاضرات ارجاع مینماید .

در این مقام مجملی از سخنان مفسرین شیعه و مفسرین اهل سنت ذکر میشود ، گفتار شیعیان از تفسیر منهج الصادقین ملا فتح الله کاشی و گفتار علمای سنت از تفسیر کبیر مفتیح الغیب امام فخرالدین رازی نقل میشود .

در تفسیر منهج الصادقین در باره آیه سوره بقره چنین فرموده است قوله " . . . يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ " میشوندند کلام خدا را بر کوه طور " ثُمَّ يُخَرِّفُونَ " پس میگرددانیدند آن سخن را " مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ " از پس آنکه دانسته بودند و دریافته حقیقت آن را بدون شك و شبهه و چون

بعیان قوم آمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او را شنیدیم و لکن در آخر گفت که اینها را که بشما فرموده ام مَخْتَرِید اگر میخواهید در عمل آرید و اگر نخواهید نکنید و از آن باک مدارید وَهُمْ يَعْلَمُونَ " و حال آنکه ایشان میدانستند که افتراء میکنند . . . الخ

ملاحظه فرمائید که داستان تحریف را به یهودان دوره موسی و نزول احکام از کوه طور داده و میگوید که منتخبین

یهود بکوه طور رفتند و احکام خدا را شنیدند بعد نزد ملت یهود برگشتند و گفتند که خدا احکام و فرائض عطا فرموده بعد از خود اضافه کردند و گفتند که خداوند گفته اگر خواستید باین احکام عمل کنید و اگر نخواستید عمل نکنید و با این سخن فرمان الهی را تحریف کردند و بعد فرموده است قوله : " و در آیه دلالت است بر عظم ذنب در تحریف شرع و این شامل اظهار بدع در فتاوی و قضا یا و جمیع امور دین نیز هست " انتهى

و در ذیل همین آیه در باره آیه مبارکه نظر دیگری هم اظهار کرده میفرماید قوله : " و از ابو جعفر مروی است که مرثا یهودان زمان حضرت رسالت اند و معنی آنکه یهودانی که معاصر تو اند می شنوند تورات را و تحریف میکنند آن را مانند تحریف نعمت و صفت تو و آیه رَجُم و یا تاویل آن میکنند و بر وفق مَتَمَّنَّای خود تفسیر میکنند " انتهى . و این جمله آخر اشاره بتحریف معنوی است و در ذیل آیه مبارکه " ۶۶ " نازل در سوره النساء که فرموده " مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُخَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ " فرموده است قوله : " بعضی از کسانی که بدین یهودیت متدین شده اند میگردانند کلمه ها را و تغییر میدهند

آنها را از اماکن آن ... مراد تحریف نعت پیغمبر است و اثبات غیر آن در مواضع آن یا تاویل کلمات تورات بر وفق رای و طبع خود یا کتمان آیه رجم یا تغییر کلام پیغمبر ص ... انتهی .

بعد شرحی در این باره میدهد که چگونه یهود نزد پیغمبر می آمدند و سؤال میکردند و جواب صواب می شنیدند و بعد آن بیانات مبارکه را بکلی تغییر میدادند و بقوم خود بدروغ نسبت به رسول الله می دادند و نیز شرحی در ذیل همین آیه در باره رفتار یهود با رسول الله داده که چگونه یهود کلماتی را بطرزی خاص ادا میکردند که دو معنی داشت و بر دو وجه اطلاق میشد یکی وجه خوب و مطلوب و دیگری وجه مذموم ، مثلاً به پیغمبر عرض میکردند "راعنا" یعنی بما توجه فرما و این وجه نیکوی کلامشان بود و وجه مذموم آن معنی کلمه "راعن" بود که فحش و سب و کلمه رکبکی بود و از این قبیل مطالب ذکر کرده که همه دلالت دارد بر نزول این آیه در این مورد خاص و موضوع معین .

و در ذیل آیه سیزدهم سوره المائده که فرموده :
"يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ" چنین میگوید قوله : میگردانند سخنان تورات را که نعت حضرت رسالت از جمله آنست ..

میگردانند کلمه تورات را از جاهای آن ، حکم تورات را مأول میگردانند بتأویلات فاسده ... الخ

و در ذیل آیه (۱) سوره مائده که در ضمن آن فرموده "يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ" ... داستان این صورتها را مفصلاً ذکر کرده که چگونه حکم زانی را مخفی میکرد و موضوع رجم را اقرار کرد که از نص کتاب تغییر داده اند .

باری ملاحظه فرمودید که هر چهار آیه را در موارد معینه ذکر کرده است که نازل شده ، حال بنقل عقیده اهل سنت بپردازیم :

امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود در ذیل آیه سوره البقره چنین فرموده است : " قَالَ الْقَائِلُ التَّحْرِيفُ التَّغْيِيرُ وَالتَّبْدِيلُ ... قَالَ الْقَائِلُ إِنَّ التَّحْرِيفَ أَمَا أَنْ يَكُونَ فِي اللَّفْظِ أَوْ فِي الْمَعْنَى ... " و در این خصوص سخنی طولانی گفته تا میرسد باینجا که فرموده " ... أَعْلَمُ أَنَّا إِنْ قُلْنَا إِنَّ الْمُحَرِّفِينَ هُمُ الَّذِينَ كَانُوا فِي زَمَنِ مُوسَى فَلَا قَرَبَ إِنَّهُمْ حَكَّرُوا مَا لَا يَتَّصِلُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ رَوَى أَنْ قَوْمًا مِنَ السَّبْعِينَ الْمُخْتَارِينَ سَمِعُوا كَلَامَ اللَّهِ حِينَ كَلَّمَ مُوسَى بِالطُّورِ وَآمَرَ بِهِ مُوسَى وَمَا تَهَى عَنْهُ ثُمَّ قَالُوا سَمِعْنَا اللَّهَ يَقُولُ فِي آخِرِهِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ -

تَفْعَلُوا هَذِهِ الْأَشْيَاءَ فَافْعَلُوا وَإِنْ شِئْتُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا
فَلَا بَأْسَ . . .

مفاد این بیان از قبل از تفسیر منہج نقل شد . . . بعد
میگوید " وَأَمَّا إِنْ قُلْنَا الْمُحَرَّقُونَ هُمُ الَّذِينَ كَانُوا فِي زَمَنِ
مُحَمَّدٍ ص فَالْأَقْرَبُ أَنَّ الْمُرَادَ تَحْرِيفَ أَمْرِ مُحَمَّدٍ ص وَذَلِكَ
إِمَّا أَنَّهُمْ حَرَّفُوا نَعْتَ الرَّسُولِ ص وَصِفَتَهُ أَوْلَىٰ نَهْمَ حَرَّفُوا
الشَّرَائِعَ كَمَا حَرَّفُوا آيَةَ الرَّجْمِ . . . انتهى

میفرماید اگر مقصود از تحریف کنندگان همان یهود بیان
معاصر حضرت رسول ص باشند باید گفت که آنها یا اوصاف
رسول را تحریف کرده اند و یا آنکه احکام را تحریف
کرده اند مانند حکم رجم که آن را بتازیانه تحریف
کردند . . . انتهى

در باره آیه سوره النساء هم که فرموده " وَمِنَ الَّذِينَ
هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ " سخن بسیار گفته و آن
را در باره کلماتی که یهود از راه اسائه ادب به رسول الله
میگفتند که همین سوره ذکر آن شده مانند کلمات "راعنا"
و "اسمع غیر مسمع" و امثال آن دانسته است که کلمات
را تحریف میکردند یعنی طوری ادا میکردند که دو معنی
داشت یکی معنی خوب و دیگری زشت و از قبل نیز
ذکر شد و در باره "يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ نازل در سوره المائدة

نیز از همین سخنان بسیار فرموده و از جمله میفرماید :
" وَهَذَا التَّحْرِيفُ يَحْتَمِلُ تَأْوِيلَ الْبَاطِلِ وَيَحْتَمِلُ تَفْسِيرَ
اللَّفْظِ وَقَدْ بَيَّنَّا فِي مَا تَقَدَّمَ أَنَّ الْأَوَّلَ أَوْلَىٰ لِأَنَّ الْكِتَابَ
الْمَنْقُولَ بِالتَّوَاتُرِ لَا يَتَأْتِي فِيهِ تَفْسِيرُ اللَّفْظِ " انتهى .
یعنی تحریف در این آیه را میتوان گفت که مقصود تحریف
معنوی است یعنی آیات تورات را بباطل تفسیر میکردند
و هم میتوان گفت که مقصود تحریف لفظی است ، و لکن
تحریف معنوی بهتر و پسندیده تر است زیرا کتابی را که
بتواتر از دوران سابق نقل شده ممکن نیست بتوان الفاظ
آن را تغییر داد انتهى .

عین گفته امام رازی در باره تحریف معنوی در ضمن مقاله‌ای
که راجع به تحریف میباشد در محاضرات نوشته شده است
و چون در محاضرات بتفصیل در این خصوص سخن گفته
شده در اینجا تکرار نمیشود طالبین بآن کتاب
مراجعه فرمایند . باری بدیهی است حقیقت تحریف
همان است که جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان بیان
فرموده اند و لکن مسلمین اصرار زیادی دارند که تورات
و انجیل را یهود و نصاری لفظاً تحریف و زیاده و کم
کرده اند و این سخن بطلانش واضح است ، در مقابل
یهود و نصاری هم میگویند که قرآن مجید تحریف شده

و در آن زیاده و نقصان حاصل شده و جمعی از علمای محقق و مسلمان نیز باین مطلب عقیده دارند و نقاط بسیاری را از قرآن نشان میدهند که در آن تحریف وقوع یافته است مانند حکم رجم در باره زانی مُحْصِن که اصلاً در قرآن چنین حکمی نیست ولی در کتب فقه حد زانی محسن را رجم قرار داده اند و میگویند در قرآن مجید حکم رجم بوده ولی اسقاط شده است و آن آیه را علمای شیعه در کتب خود چنین نوشته اند .

" الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَأَرْجُمُوهُمَا " و علمای سنت هم در کتب خود ذکر کرده اند مانند صحاح مسلمه سته در نزد آنان و علامه سیوطی این مطلب را در جامع الصغیر خود در ذیل ردیف شین ذکر کرده و از صحاح نقل فرموده است ، یکی از علمای معروف و محدثین مشهور قرن اخیر موسوم به حاجی میرزا حُسنین نوری در باره تحریف قرآن مجید کتابی مفصل بنام " فصل الخطاب فی تحریف آیات رب الارباب " نوشته که بطبع رسیده و این عبد آنرا مطالعه کرده و یادداشتها از آن کتاب دارم و لکن علمای شیعه پس از طبع و نشر آن کتاب را تحریم کردند و نسخه آن امروز موجود است ولی بسیار کم است ، سایر محققین هم در باره تحریف قرآن مطالبی بسیار فرموده اند مانند

مفسر معروف قَمّی علی بن ابراهیم و شیخ احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی که در قلعه شیخ طبرسی مدفون است و امثالهما که در باره اثبات تحریف قرآن بیاناتی کرده اند .

در اخبار محمد هم احادیث بسیار موجود که دلالت بر زیاده و نقصان شدن قرآن دارد که در این کتاب در ذیل کلمه قرآن در این باره آنها نقل شده است و در باره جمع آوری قرآن مجید بتفصیل سخن گفته شده است ، در اینجا هم مقاله ای را که در باره تحریف قرآن مجید نوشته ام ضمیمه مینمایم تا طالبین اطلاعات وسیعه را فایده بخشد ، عقیده بهائی را هم در باره قرآن مجید در این مقاله نوشته ام و آن مقاله اینست :

(تحریف قرآن مجید و تورات و انجیل)

علمای اسلام اعم از سنی و شیعه در باره حصول تحریف نسبت بقرآن مجید اختلاف کرده اند ، جمعی از محققین علمای اهل سنت و امامیه معتقدند که قرآن مجید تحریف شده یعنی در آن زیاده و نقصان حاصل شده و برای اثبات این مطلب قطع نظر از تمسک بتاریخ علمای شیعه به احادیث وارده در این خصوص از حضرات ائمه اطهار علیهم السلام استدلال نموده اند و بعضی

از علمای اعلام هم حصول تحریف را جایز ندانسته و معتقدند که جمیع قرآن مجید که بر حضرت رسول ص از طرف خدا نازل شده همین است که در نزد مردم موجود است و دلائلی برای اثبات نظریه خود دارند، ما در این کتاب ابتدا دلائل قائلین بتحریف را ذکر مینمائیم و سپس بیانات مبارکه الهیه را در این ظهور اعظم نسبت به قرآن مجید نقل می‌نمائیم :

مرحوم ملا محسن فیض کاشانی که از علمای اعلام شیعه امامیه است در مقدمه ششم از کتاب تفسیر صافی خود در باره تحریف بیانی جامع نگاشته که در این مقام خلاصه آن به فارسی نقل میشود . مرحوم فیض در مقدمه ششم تفسیر صافی پس از نقل عده ای از احادیث وارده مدله بهر تحریف قرآن مجید بیانی دارد که خلاصه آن به فارسی چنین است میفرماید : " از این اخبار که ذکر شد و امثال آن از سایر احادیث که از اهل البیت علیهم السلام روایت شده چنین مستفاد میشود که قرآن مجید که اینک در دسترس ماست بدان صورت تام و تمام که بر حضرت رسول ص نازل شده باقی نمانده و این قرآن ، قرآن تمام کامل نیست بلکه در ضمن این قرآن مطالبی مندرج است که برخلاف ما آنزل الله است و نیز مطالبی در این قرآن

موجود است که پس از تحریف و تغییر در قرآن درج گردیده است و چه بسیار مطالبی که از قرآن حذف و اسقاط شده مثلاً اسم مبارک حضرت امیر علی علیه السلام در چند موضع قرآن مجید مذکور بوده که اسقاط شده است و نیز لفظ آل محمد ص در چند موضع قرآن نازل شده بود که هنگام جمع آوری قرآن اسقاط کرده اند و نیز اسما اعدا و منافقین بسیاری در ضمن آیات قرآنی نازل شده بود که همه را حذف و اسقاط کرده اند و نیز نظم و ترتیب قرآن در هنگام جمع آوری مطابق رضای الهی و رضای رسول الله ص انجام نگرفته است و این جمله چنانچه گفته شد در ضمن اخبار وارده از اهل البیت ع مصرح است و در تفاسیر معتبره مذکور و مسطور ، از جمله اموری که برخلاف ما آنزل الله در قرآن امروز مندرج است این آیه است " كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَارُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ " این آیه را که باین نحو خدمت حضرت صادق علیه السلام تلاوت کردند حضرت فرمودند چگونه میشود که این است بهترین امام باشد با آنکه حضرت امیر علی علیه السلام و حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام را بشهادت رسانیدند حاضرین عرض کردند یا بن رسول الله مگر

این آیه بهمین نحو نازل نشده ؟ و اصل آن چگونه بوده است ؟ حضرت فرمودند این آیه در اصل این طـور نازل شده قوله تعالی " كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ . . . الخ . و این خطاب بایممه اهل البیت علیهم السلام است و دلیلش اینست که در آخر آیه در مدح و وصف آنان میفرماید " تَامُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ . . . الخ و نیز خدمت حضرت ابو عبد الله جعفر الصادق ع این آیه قرآن را خواندند " الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا " حضرت فرمودند مطلب بسیار عظیمی از خدا خواسته اند و آن - اینکه خواسته اند خداوند آنان را امام متقین قرار بدهد عرض کردند یا بن رسول الله مگر اصل آیه اینطور نبوده ؟ و چگونه نازل شده بوده ، فرمودند اصل این آیه اینطور نازل شده " وَاجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَامًا " و نیز در باره آیه قرآنی " لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ " حضرت صادق ع فرمودند چگونه میشود از امر الهی چیزی را محفوظ داشت و چگونه ممکن است معقب که از عقب و دنبال می آید از بین پدیه یعنی از جلو رو بیاید ، اگر از جلو رو می کشد معقب نیست عرض کردند پس اصل آیه از چه قرار بوده است فرمودند اصل

آیه اینست " لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ خَلْفِهِ وَرَقِيبٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَهُ بِأَمْرِ اللَّهِ " از این قبیل آیات بسیار موجود است که ائمه ع آن را محرف و متغیر دانسته و صحیح آن را بیان فرموده اند و علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود و سایرین در تفاسیر و کتب خود آنها را ذکر کرده اند ، علی بن ابراهیم قمی پس از ذکر مطالب فوق که نمونه از وجود خلاف ما انزل الله است و در قرآن مندرج شده میگوید اما مطالب و اموری که از قرآن مجید محذوف و اسقاط شده نیز بسیار است از جمله اینست " لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَسِ عَالِي " و از این آیه لفظ " فِي عَلِيٍّ " را اسقاط کرده اند و نیز این آیه مبارکه " يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ " چنین بوده است " يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ قَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ " و نیز آیه " إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ " در اصل چنین بوده است " إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا الْمُحَمَّدِ حَقَّهُمْ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ " و نیز این آیه " وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ " چنین نازل شده " وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَلْ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ " و نیز آیه " وَتَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ " در اصل چنین نازل شده " وَتَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا أَلْ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ فِي غَمَرَاتِ

الموت امثال این آیات نیز بسیار است که در ذیل آیات قرآنی در تفاسیر ذکر شده است .

و نیز میگوید نظم و ترتیب آیات قرآنی هم بر خلاف رضای خدا و رسول ص مجزی شده و تقدیم و تاخیر بیجا در آن بسیار موجود است ، از جمله این موارد است برای زنان عده نساء در آغاز حال مدت یکسال معین شده بود و بعد این حکم نسخ شد و مدت عده نساء چهار ماه و ده روز تعیین شد نظم و ترتیب صحیح حکم میکند که اول حکم منسوخ ذکر شود و بعد از آن حکم ناسخ بشود زیرا ناسخ یعنی نسخ کننده حکم قبل و لکن در قرآن اول حکم ناسخ و بعد از آن در محل دیگر حکم منسوخ ذکر شده است و نیز این آیه مبارکه است " اَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَيْهِ مِنْ رِبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ اِمَامًا وَرَحْمَةً " اصل این آیه اینطور بوده است " اَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَيْهِ مِنْ رِبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ اِمَامًا وَرَحْمَةً وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ " و نیز آیه " مَا هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيٰى " در اصل چنین بوده است " مَا هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَحْيٰى وَنَمُوتُ " و دلیلش اینست که در هریه قائل و معتقد به بعثت بعد از مرگ نیستند تا بموت و نحیستی درست بیاید و لهذا مطابق عقیده آنان که وجود را منحصر

همین جهان میدانند نَحْيٰى وَنَمُوتُ درست است نه نَمُوتُ وَنَحْيٰى و در اصل هم چنین نازل شده ولی در هنگام جمع آوری این تحریر لغوی و تقدیم و تاخیر بیجا در آن بوقوع پیوسته است ، امثله و شواهد این مسئله نیز بسیار است و نیز علی بن ابراهیم میگوید بعضی آیات قرآنی هستند که نصب آن در یک سوره و بعد از آن در سوره دیگری افتاده است ، از جمله این آیه است که نصف در سوره بقره و نصف متعیش در سوره المائده افتاده است از این قرار : " اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِى هُوَ اَلْدِّىُّ بِالَّذِى هُوَ خَيْرٌ اَهْبِطُوا مِصْرًا فَلَنْ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ فَقَالُوا يَا مُوسٰى اِن فِى هٰذَا قَوْمًا جَبّٰرِيْنَ وَاِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتّٰى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَمَا يَخْرُجُوا مِنْهَا فَاِنَّا دَاخِلُوْنَ " یعنی وقتی که بنی اسرائیل از حضرت موسی سیر و عُدس و بیاز الحب کردند موسی بآنان فرمود آیا از من و سلوئى که بهتر از سیر و عُدس است روگردان میشوید و آیا آن را با سیر و بیاز معاوضه میکنید ، حال که چنین است بمصر برگردید زیرا در مصر آنچه را میخواهید آماده است ، بنی اسرائیل در جواب گفتند ای موسی در مصر مردم ستمکار بسیارند و تا آنان از مصر خارج نشوند ما هرگز وارد مصر نمی شویم مگر آنکه آنان خارج شوند ، این گفتار موسی و جواب قوم

یهود به موسی ع نصفش در سوره بقره و نصف دیگرش در سوره العنکبوت افتاده است و از آن جمله نیز این آیه است:

” اِكْتَتَبَهَا فَيَهِي تُلَعَلْ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَاَصِيْلًا وَا مَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَا لَا تَخْطُهٗ بِمِيْنِكَ اِنَّا لَا رَتَابَ الْمُبْطِلُوْنَ ”

یعنی مشرکین و دشمنان رسول الله ص می گفتند که محمد ص قصص و حکایات را از دیگران یاد میگیرد، دیگران با او میگویند و او مینویسد اما تو ای محمد قبل از اظهار نبوت و پیش از بعثت نه کتابی میخواندی و نه خطی مینگاشتی

که امروز مشرکین را سبب شك و ارتیاب گردد، نصف این آیه که قول معترضین و مشرکین است در يك سوره و نصف آن که جواب ورد بر قول منکرین است در سوره دیگر افتاده است و از این قبیل هم آیات دیگر موجود است.

مرحوم فیض تا اینجا از علی بن ابراهیم قمی این مطالب را نقل میکند و بعد میفرماید در این مقام اشکالی پیش میآید و آن اینست که اگر قرآن مورد تحریف و حذف و اسقاط و تقدیم و تأخیر و سوء نظم و ترتیب واقع شده باشد در این صورت دیگر اعتمادی برای ما به قرآن باقی نمی ماند زیرا در باره جمیع آیات آن میتوان پنداشت که یا تحریف شده و یا از آن اسقاط گردیده و یا تقدیم و تأخیر شده و یا بر خلاف ما آنزل الله ثبت شده و باین

جهت قرآن از حُجَّتِ من افتد و بهیچ وجه فایده بر آن مترتب نخواهد بود و نیز اینهمه تأکید و سفارش کسه از پیغمبر و ائمه بما شده که همواره از قرآن پیروی کنی و مندرجاتش را عمل نمائیم همه و همه بن فایده خواهد بود و از طرف دیگر خداوند فرموده ” اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُوْنَ ” و مفاد این آیه یا تحریف و اسقاط و غیرها مغایرت دارد و از طرف دیگر از حضرت رسول و ائمه اطهار ع بما دستور رسیده که احادیث و اخبار مرویه از رسول و ائمه را با قرآن منطبق سازیم اگر مطابق بود بمقتضای آن عمل کنیم و اگر مخالف بود آن را قبول نکنیم، حال اگر قرآن تحریف شده باشد و اسقاط و حذف و خلاف ما آنزل الله در آن باشد دیگر سندیت ندارد و فصل الخطاب نتواند بود.

مرحوم فیض پس از این بیان در حل اشکال چند مطلب را نقل میکند و آن جمله نظریه خود اوست که خالی از تکلف نیست، میفرماید ” آنچه برای رفع اشکال مزبور بخاطر میرسد اینست که بگوئیم اگر این اخبار که ذکر شد صحیح باشد و تغییر و تحریفی در قرآن واقع شده باشد آن تغییر و تحریف باندازه ای است که خلل و فساد بی اصل مقصود وارد نمی آورد، مثلاً حذف و اسقاط اسم حضرت

علی و آل محمد علیهم السلام و حذف اسامی منافقین و اعداء چندان خلل و ضرری وارد نمی آورد زیرا اگر عین اسامی آنان نباشد الفاظی که جنبه عمومی دارد در قرآن موجود و مقصود را می رساند (مثلاً هر کجا لفظ کافرین و منافقین و مسرفین و کاذبین در قرآن است مقصود اعداء و مخالفین آل محمد هستند و هر جا لفظ رحمة و امام و هادی و ارشاد و . . . غیره است مقصود علی و اولاد معصومین او هستند) (مترجم) .

و اگر برخی از آیات قرآن را حذف کرده اند و مکتوم داشته اند سایر آیات قرآنی که موجود و دست نخورده است و برای انتفاع امت از آنها میتوان استفاده نمود و از این گذشته حضرات ائمه علیهم السلام هم هر کدام بنوبت خود تدارک مافات را فرموده اند و آنچه را لازم است بیان کرده اند ، چنانچه در حدیث *طَلَحَهُ بَيْنَ مَعْنَى* اشاره شده که امام فرمود *" اِنْ اَخَذْتُمْ بِمَا فِيهِ نَجَوْتُمْ مِنَ النَّارِ وَ دَخَلْتُمُ الْجَنَّةَ فَاِنَّ فِيهِ حُجَّتَنَا وَ بَيَانَ حَقِّنَا وَ قَرْضَ طَاعِنًا "* یعنی فرمود اگر بآنچه در قرآن مجید مذکور است اطاعت کنید از آتش جهنم نجات می یابید و داخل بهشت می گردید زیرا در قرآن حجت ما موجود و بیان حق ما مذکور است و اطاعت ما بر همه فرض و واجب

و در قرآن مصرح است .
 ملاحظه بفرمائید که امام میفرمایند همه اینها در قرآن مذکور است با این وصف اگر چند آیه از قرآن راجع به علی و ائمه و آل محمد ع از قرآن محذوف و ساقط شده باشد ضرری بجائی نمی زند و نیز میتوان گفت که بر حسب احادیث سابقه آنچه که حذف شده همانا تفسیر و تبیین آیات باشد نه خود آیات و بنا براین تحریف و تبدیلی معنوی روی داده نه تحریف لفظی باین معنی کسه مخالفین نظر با استفاده شخصی خود آیات قرآنی را بر خلاف واقع تفسیر کرده اند و مقصود حقیقی را مکتوم داشته اند پس وقتی که امام میفرماید اصل این آیه اینطور نازل شده مقصود آن نیست که آن همه الفاظ و عبارات از آیه حذف و اسقاط شده بلکه مقصود از عبارات زائده که امام میفرماید برای تفسیر و توضیح در معنی اصلی آیه قرآنی است و دلیل بر این قسمت حدیثی است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام در کتاب کافی ذکر شده : *" میگوید حضرت ابی جعفر نامه به سعد الخیر مرقوم فرموده اند و در آن مرقوم فرمودند " وَ كَانَ مِنْ نَبِيهِمُ الْكِتَابَ اَنْ اَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَفُوا حُدُودَهُ فَهُم يَرَوْنَهُ وَ لَا يَرَعُونَهُ وَ الْجَهَالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمُ لِلرَّوَايَةِ "*

وَالْعُلَمَاءُ يُحْزِنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرَّعَايَةِ . . . الخ

یعنی مردم قرآن مجید را پشت سر افکنده اند بایستی
معنی که حروف و کلماتش را دقیقاً ثبت میکنند ولی حدود
و احکامش را تحریف می نمایند آیات قرآنی را روایت میکنند
ولی عمل نمیکنند ، مردم جاهل چون این اشخاص را مشاهده
میکند در عجب شده میگویند که اینها چقدر روایت و
آیات الهیه از حفظ دارند ولی علماء و دانشمندان محزون
و مغموم میشوند که چرا این مردم به آیات و احکام الهی
عمل نمیکنند و نیز علمای سُنَّت و جماعت روایت کرده اند
که حضرت علی ع در قرآن خود ناسخ و منسوخ را نگاشت
و از این سخن چنین بر می آید که حکم بنسخ از قبیل
تفسیر و بیان آیه است و جزء اصل قرآن محسوب نیست
و علیهذا ممکن است که آنچه را در احادیث ذکر شده که
از قرآن حذف کرده اند تفاسیر و تبیینات آیات باشد نه
خود آیات قرآنی .

مرحوم فیض در اینجا فرموده اند این بود آنچه که برای
رفع اشکال مزبور بنظر رسید وَاللَّهُ أَعْلَمُ بَعْدَ مِيفْرَمَايِدِ عِلْمَايِ
يَحْرِيرِ وَ مَشَايِخِ عِظَامِ مَا دَر بَارَهُ تَحْرِيفِ قُرْآنِ بَا هِم
اِخْتِلَافِ عَقِيدِهِ دَارِنْدِ ، ثِقَّةُ الْاِسْلَامِ مُحَمَّدُ بِنِ يَعْقُوبَ
الْكَلْبِيَّ طَابَ ثَرَاهُ مَعْتَقِدِ اسْتِ كِهْ دَر قُرْآنِ مَجِيدِ تَحْرِيفِ

و نقصان روی داده است و در این خصوص در کتاب کافی
روایاتی ذکر کرده و اشاره بر آنها نکرده است و در مقدمه
کتاب کافی هم فرموده که جمیع احادیثی را که در این کتاب
روایت کرده بصحت آن ثِقَّة و اطمینان دارد و نیز استناد
کلبینی مزبور یعنی علی بن ابراهیم قمی ره معتقد
است که در قرآن تحریف و نقص و خِلافِ مَا اَنْزَلَهُ اللهُ بَسِيَارِ
موجود است وی در این خصوص نهایت اصرار را دارد و -
تفسیر وی مملو از این گونه شواهد و آثار است .

مرحوم شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی نیز معتقد به تحریف
و نقص در قرآن است و در کتاب الاحتجاج شرحی در این
خصوص نگاشته است (این همان است که در قلعه طبرسی
مدفون است و قلعه محل اصحاب باب بنام وی مشهور
است) .

اما شیخ ابوعلی طبرسی در کتاب مجمع البیان که در تفسیر
قرآن است فرموده است " در قرآن اگر کسی بگوید چیزی زیاد
شده است این حرف بگلی باطل و از درجه اعتبار ساقط
است و اما اینکه در قرآن نقصان روی داده در این
خصوص جمعی از علمای سُنَّت و جماعت اظهار عقیده کرده اند
و روایاتی نقل نموده اند که در قرآن تغییر و نقصان راه
یافته است و لکن جمعی از علمای امامیه باین معنی قائل

نشده اند و همین عقیده صحیح است .
 سید مرتضی علم الهدی نیز در این قسمت ابوعلی طبرسی را پیروی کرده و بنقصان و تغییر قرآن بهیچوجه قائل نیست و در جواب مسائل طرابلسیات شرح مبسوط در این خصوص ذکر کرده است و در مقامی میفرماید که ما همانطور که بصحت وجود شهرها و وقایع مهمه و حوادث عظیمه معتقدیم بصحت محفوظ بودن قرآن از نقصان و تحریف نیز معتقدیم ، علما و دانشمندان از راه شدت علاقه و کثرت اهمیتی که به بلاد و وقایع و اشعار عرب و غیرها - داده اند نهایت سعی را در حفظ و حراست آن از زیاده و نقصان و تحریف و تغییر مبذول داشته اند و بهمین روی نهایت حفظ و حراست و دقت را هم در حفظ قرآن و ضبط آن از جمیع الوجوه بعمل آورده اند زیرا قرآن را معجزه و مصدر جمیع علوم شرعیه و احکام دینی دانسته اند و بیش از همه چیز نسبت با و نهایت اهمیت را مجزی داشته اند و علمای اسلام باندازه بی در ضبط و حفظ قرآن مبالغه کرده اند که جمیع وجوه اعراب و آیات و حروف آن را با نهایت دقت ضبط کرده اند با این همه توجه و عنایت کامله چگونه ممکن است که بقرآن نقصان و تحریف و زیاده و تغییری روی داده باشد و نیز در مقام دیگر

فرموده است " ما اگر فی المثل کتاب سیبویه و کتاب مُزنی را که در نحو تألیف کرده اند مورد دقت قرار دهیم و کاملاً و بتفصیل بآن عالم شویم البته بجمله و تمام آن عالم هستیم یعنی اگر کسی يك باب یا يك ورق بر کتاب سیبویه و مُزنی بیفزاید ما کاملاً چون علم با و داریم آن جمله را که با و افزوده شده خواهیم تشخیص داد و همچنین در باره کتاب مُزنی در باره قرآن هم همینطور است ، علاوه بر این در باره ضبط و حفظ قرآن دقت بیشتر و سعی کاملتر از کتاب سیبویه و مُزنی بعمل آمده است " . و نیز فرموده :
 " قرآن در زمان حضرت رسول ص تألیف یافته بود و بر همان صورتی که الآن در نزد ما موجود است در دوره حضرت رسول ص موجود بود زیرا قرآن در آن زمان تعلیم داده میشد و نهایت رعایت و سعی در حفظ آن بعمل میآمد و جمعی از اصحاب مأمور بحفظ آن بودند و آن را بسه پیغمبر اکرم نشان میدادند و در حضور پیغمبر خوانده میشد و عبدالله بن مسعود و اُبَی بن کعب و غیرهما چندین مرتبه قرآن را نزد پیغمبر ختم کردند و این دلیل آنست که قرآن در آن دوره جمع آوری شده بود و پریشان و غیر مرتب نبود و اگر جمعی از علمای امامیه و اهل سنت و جماعت میگویند که در قرآن تحریف و نقصان موجود است

بهبیچوجه باین سخن آنان نباید اعتنا و توجه کرد و احادیثی هم در این باب روایت شده جمیعاً ضعیف است با آنکه صحت قرآن از تحریف و نقصان کاملاً مبرهن و مسلم است.

مرحوم فیض‌ره پس از آنکه این جمله از بیانات سید مرتضی را نقل میکند در باره گفتار سید مرتضی چنین میفرماید: "آنچه را که سید مرتضی فرموده خالی از اشکال نیست و ممکن است شخصی چنین اعتراض کند و بگوید اینکوه فرمودید مومنین نهایت سعی و کوشش را در حفظ قرآن و ضبط آن داشتند درست، ولی در مقابل منافقین و اعدای قرآن هم نهایت سعی و کوشش را بخرج میدادند که آن را از بین ببرند و مورد تحریف و تغییر قرار بدهند آنهاست که اقدام کردند و کوشش نمودند تا وصیت رسول^{الله} را تغییر دادند و خلافت منصوبه را از مرکز اصلی خود بجای دیگر بردند و آن را تغییر دادند و تحریف نمودند چون می‌دیدند که در ضمن آیات قرآن مطالبی برخلاف اهواء و مقاصد آنان موجود است بتمام سعی و اجتهاد کوشیدند تا آن را بواسطه تحریف و حذف و اسقاط از بین ببرند و این عمل را در موقعی کردند که هنوز قرآن بنحو حاضر در ممالک اسلامی منتشر نشده بود و پس از تحریف

و نقصان آن را در بلاد و امصار منتشر کردند و اما مسئله ضبط قواعد و قرائت و اعراب و حروف قرآن بعد از انتشار قرآن بنحو حاضر در ممالک اسلامی روی داد و این دو با هم منافاتی ندارد و نیز میتوان گفت که در هنگام کتابت و استنساخ قرآن الفاظ را تغییر دادند و طور دیگر تلفظ کردند و نسخه‌هایی که نوشتند تحریف و تغییر یافت ولی اصل نسخه خالی از تحریف و تغییر بوده است ولیکن این نسخه اصل در نزد مردم نیست و در نزد اهلش محفوظ است یعنی نزد نفوس که عالم باین تحریف و نقصان بودند و همان نسخه تحریف شده ناقص را بعمرم دادند و آن نسخه اصلی محفوظ از تحریف و نقصان را از انظار مستور داشتند. اما اینکه مرحوم علم الهدی فرموده قرآن بهمین نحو که حال موجود است در دوره حضرت رسول ص بهمین نحو جمع آوری شده بود و موجود بود سخنی نارسا و غیر قابل قبول است زیرا قرآن بر حضرت رسول ص یک مرتبه و مانند یک کتاب تمام و کاملی که نازل نشد بلکه متفرق نازل میشد و هر آیه در وقتی و بمقتضای حال و مقامی مخصوص بر حضرتش نازل میگردد. با اینهمه چگونه ممکن است بگوئیم که در دوره حضرت رسول ص تمام قرآن مجید بهمین نحوی که حال در دسترس ماست جمع آوری

شده بود بسا آیات بود که در اواخر ایام رسول الله ص - نازل شد ، علیهذا بهیچوجه نمی توان گفت که قرآن مجید در دوره رسول ص بهمین نحوی که الان در نزد ما موجود است جمع آوری شده و تمام و کامل موجود بوده است و اما اینکه فرموده قرآن را تعلیم می گرفتند و در خدمت رسول الله ص آن را چند مرتبه ختم کردند البته مقصود تمام قرآن نیست بلکه همان مقداری است که تا آن زمان نازل شده بود و در دسترس مسلمین بوده است و مقصود تمام قرآن مجید نیست زیرا تمام قرآن چنانچه گفتیم یکمرتبه نازل نشده است .

مرحوم فینس بعد از این بیان شرحی در باره عقیده شیخ صدوق رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه قمی ره نقل میکند که آن بزرگوار فرموده است در کتاب اعتقاد مطالبی را که خلاصه آن اینست :

ما معتقدیم که قرآن مجید که خداوند بحضرت رسول ص نازل فرموده همین است که امروز در نزد ما موجود و جلد شده حاضر است و آنچه در نزد مردم است اصل قرآن است و قرآن اصلی بیش از اینکه امروز موجود است نبوده است و هر کس بر خلاف این بگوید و بما نسبت دهد کاذب است و بعد شرحی هم از مرحوم شیخ الطائفه محمد بن

الحسن الطوسی در این خصوص نقل میکند و خلاصه اش اینست که قرآن مجید همین است که هست و زیاده و نقصانی در آن حاصل نشده است و برخی احادیث درباره تقدیم و تأخیر برخی آیات و راجع بنقصان مقدار بسیاری از آیات قرآنیہ نقل شده که از احادیث آحاد است که موجب علم نتواند شد ، بهتر آنست که بآن احادیث توجهی نکنیم و درباره آن وقتی صرف نمائیم و بحث نکنیم و اگر هم مفاد این احادیث صحیح باشد بهیچوجه مربوط به این قرآن جلد شده که در نزد ما معروف است نیست ، زیرا صحت این قرآن برای ما بثبوت پیوست است و در احادیث ائمه اطهار هم وارد شده که فرموده اند و تأکید کرده اند که بقرآن ناظر باشیم و از او اطاعت کنیم و احکامش را عمل نمائیم و برای تشخیص اخبار صحیح از سقیم بآیات قرآن مراجعه نمائیم و هر چه را موافق آن یافتیم قبول کنیم و آنچه را مخالف یافتیم مورد قبول قرار ندهیم و . . . الخ .

مرحوم فینس پس از نقل کلام شیخ الطائفه بیکی از فقرات آن اشکالی متوجه میسازد و مقدمه را به پایان میبرد و اما احادیثی را که در عنوان مقدمه مزبوره ذکر کرده است بسیار است و به برخی از آن ذیلا اشاره مینمائیم :

از جمله حدیثی است که علی بن ابراهیم القمی در تفسیر خود از حضرت ابو عبد الله جعفر الصادق علیه السلام روایت کرده و مضمون آن اینست که حضرت رسول ص بر بستر امیر المؤمنین فرمودند قرآن مجید را یا علی من تار و راء - بستر خود گذاشته ام ، قرآن در صحیفه ها و تحریر و کاغذ نوشته شده آنرا بردارید و جمع آوری و تألیف کنید و مانند یهود که تورات را هدر و ضایع ساختند شما قرآن را ضایع مسازید حضرت امیر ع حسب الامر رسول الله تشریف بردند و قرآن را در پارچه زرد رنگی قرار دادند و جمع آوری فرمودند ، و فرمودند تا قرآن را بتمامه جمع نکنم عبا بر تن نگیرم و اگر مردی به آن حضرت کاری داشت امام بر حسب عهدی که کرده بود بدون عبا او را ملاقات میفرمود و بالاخره آن را جمع کرد . و پس از این حدیث نیز حدیث دیگری در باره قرآنی که حضرت امیر ع جمع فرموده و آن را قائم آل محمد خواهد آورد و قبل از آن باید بهمین قرآن موجود در بین مردم عمل کرد از حضرت صادق ع بروایت کافی و غیره ذکر کرده است و نیز حدیثی از بزئطی نقل شده که گفت حضرت رضا ابوالحسن ع قرآنی بمن دادند و فرمودند مبادا در این قرآن نظیر کنی و بامانت نزد تو باشد من آن را گشودم و دیدم

در آیه * لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا * اسامی هفتاد نفر از قریش و اسامی پدران آنان موجود است ، حضرت یک نفر فرستادند و قرآن را پسر گرفتند .

و نیز احادیث دیگری بر این منوال از تفسیر عیاشی نقل کرده است و نیز از کتاب احتجاج شیخ احمد بن علی بن ابیطالب الطبرسی حدیثی از طلحه که از حضرت امیر ع را جمع بقرآن سئوالاتی کرده و جواب فرموده اند که قرآن حقیقی نزد من است . . . الخ را روایت و نقل کرده است و این حدیث طلحه بسیار مفصل است هر که خواهد بمقدمه ششم کتاب تفسیر صافی ملا محسن فیض کاشانی مراجعه کند و نیز از ابوذر غفاری روایت کرده که حضرت امیر ع قرآن را جمع فرمود و چون عمر در آن نگریست و ابوبکر آن را در حضور جمعی از مهاجرین و انصار باز کرد دیدند در آن قسمتی از امور که باعث افتضاح و رسوائی قوم بود نوشته شده و موجود است ، عمر ناگهان از جای بر جست و گفت یا علی این قرآن که جمع کرده ای بس درد ما نمی خورد مال خودت باشد و نگذاشت که آن قرآن نشر شود ، سپس عمر زید بن ثابت را که از قاریان قرآن بود احضار کرد و دستور داد که قرآن را مطابق دلخواه او جمع کند و زید چنین کرد پس از آن عمر در صدر

قتل حضرت امیر برآمد تا قرآن او هم از بین برود و برای اینکار خالد بن ولید را برگزید ، ولی خالد نتوانست حضرت امیر ع را مقتول سازد و بعد هم که عمر از حضرت امیر خواست تا آن قرآن را که جمع کرده بود بدو دهد حضرت فرمودند " لا یَعْسَهُ إِلَّا الْعَظْمَرُونَ . . . الخ " و نیز حدیث دیگری که مفصل است در باره احتجاج حضرت امیر علیه السلام با شخص زندیقی که چند سؤال از حضرت کرد نقل کرده است ، یکی از سئوالات زندیق این بود که گفت چرا خدا در قرآن اعمال زشت و هفوات و لغزشهای انبیاء خود را ذکر کرده و فرموده " عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى " و نوح را گفت " اِنَّ اٰیٰتِیْ مِنْ اٰهْلِیْ " خدا تکذیب کرده و فرمود " اِنَّهٗ لَیْسَ مِنْ اٰهْلِکَ " و در باره ابراهیم فرموده که ستاره و آفتاب و ماه را خدای خود نامید و در باره یوسف و زلیخا فرموده " وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا . . . " و موسی چون از خدا خواست که خود را با او بنمایاند جواب سردی باو داد و فرمود " لَنْ تَرٰنِیْ یٰ مُوسٰی " و . . . الخ .

از این قبیل مطالب که در قرآن مجید مندرج است زندیق از حضرت امیر ع سؤال کرد و گفت خدا چرا اسامی انبیای مزبور را با اعمال آنان که ذکر کرده صریحاً

در قرآن نازل فرموده و لکن اسماء بعضی از منافقین و کاذبین را مستور داشته و به اشاره اکتفا فرموده ، مثلاً فرموده " وَیَوْمَ یَعْنُ الْعٰلَمُ عَلٰی یَدِیْهِ یَقُوْلُ یٰۤا لَیْتَنَسِیْ اَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُوْلِ سَبِیْلًا یٰۤا وِیْلَتِیْ لَیْتَنِیْ لَمْ اَتَّخِذْ فُلٰنًا خَلِیْلًا " مقصود از این ظالم که فرموده دست خود را بدندان میگذرد و میگوید کاش از پیغمبر خدا اطاعت میکردم کیست و چرا نام او را نبرده و نیز مقصود از فلان که ظالم میگوید کاش فلان را اطاعت نمی کردم کیست ؟

اسامی اینها را ذکر نکرده ولی اسامی انبیاء خود را با اعمال آنان ذکر کرده است و نیز از طرفی در قرآن قدر و منزلت حضرت رسول را بیان فرموده و او را بر جمیع انبیا فضیلت نهاده و از طرفی او را مورد توبیخ و سرزنش قرار داده و جاهل و گمراه خوانده و فرموده خطاب به پیغمبر خود یعنی حضرت رسول " لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَمَعْتَهُمْ عَلٰی الْهُدٰی فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰلِفِیْنَ " و نیز فرموده " وَلَوْلَا اَنْ كُیْتِنَاكَ لَقَدْ كُنْتَ تَرْكُنُ اِلَیْهِمْ شَیْئًا قَلِیْلًا اِذَا لَا زَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَیَاةِ وَضِعْفَ الْمَمٰتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَیْنَا نَصِیْرًا " و نیز خطاب بر رسول الله فرموده " وَتَخْفٰی فِیْ نَفْسِکَ مَا اللّٰهُ مُبْدِیْهِ وَتَخْشٰی النَّاسَ وَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشٰیهِ " و فرموده " مَا اَدْرِیْ مَا یَفْعَلُ بِیْ وَلَا بِکُمْ "

در صورتی که در آیه دیگر فرموده " مَا قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ
 مِنْ شَيْئٍ وُكِّلَ شَيْئٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ "

مادام امام که وصی پیغمبر است همه چیز را بداند چطور
 است که درباره پیغمبر میفرماید که ب مردم بگو " مَا أَدْرِي مَا
 يَفْعَلُ بَيْنَ وَلَا بَيْنَكُمْ " زیرا این نقیص نبی و فضیلت وصی
 بر نبی است و از جمله از حضرت امیر ع همدین زندگی
 سؤال کرد که در قرآن فرموده " وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا
 فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنُ وَثُلَاتٍ
 وَرُبَاعَ . . . " زیرا بهیچوجه شباهتی در بین قسط و نکاح
 نساء نیست . میفرماید اگر بترسید که درباره یتیم ها
 بعدالت رفتار نکنید پس نکاح کنید از زنهای کسبه
 میپسندید دو سه و چهار زن آیا اگر کسی
 بخواهد درباره ایتم بعدالت رفتار کند باید برای
 خود زن بگیرد ؟ اگر بگوئی که مقصود همان ایتم است
 یعنی آنان را برای خود نکاح کنید از آیه اینطور بر
 نمی آید زیرا فرموده " فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ "
 و بدیهی است که همه زنها یتیم نیستند ، آیا معنی این
 آیه چیست ؟ حضرت در جواب سؤال اول فرمودند که
 خداوند اعمال انبیا را برای آن ذکر کرده که مردم درباره
 آنان غلو نکنند و بمقام خداوندی آنان را نرسانند و به

پرستش آنان قیام ننمایند ، چنانچه مسحیان حضرت مسیح را
 پرستش کردند و از این جهت درباره عیسی و مادرش مریم
 فرموده " كَانَا يَا كِلَانِ الطَّعَامِ " و اما اینکه اسامی ظالمین و
 منافقین و جباریه در قرآن بصراحت مذکور نیست این مسئله
 از ناحیه نفوسی وقوع یافته که بتبدیل و تغییر و تحریف آیات
 الهیه پرداخته اند و دین را بدینا فروخته اند و خدا درباره
 این نفوس فرموده " إِنْ الَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ
 يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا " و نیز فرموده " وَ
 إِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونُ السُّنَّتَهُم بِالْكِتَابِ " و فرموده " إِنْ يَبْتَئِثُونَ
 مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ " و این اقدام را بعد از فقدان حضرت
 رسول ص انجام دادند تا مگر بتوانند رفتار کج و زشت خود را در
 انظار راست و زیبا نشان بدهند همانطور که یهود و نصاری
 بعد از فقدان حضرت موسی و عیسی ع نسبت بتورات و انجیل
 عمل نمودند و تحریف کردند . . . و برای قیاس مطالبی میفرمایند
 و آیاتی را از قرآن استشهاد میفرمایند و شرحی مبسوط و مفصل
 نیز درباره سؤال سوم زندیق ذکر میفرمایند تا آنکه میسرسد
 بجواب شبهه چهارم زندیق که سؤال از آیه " وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا
 تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ " باشد . حضرت
 در جواب زندیق میفرمایند که منافقین و اعداء الله از بین کلمه فی
 الْيَتَامَىٰ و کلمه فَانكِحُوا آیات بسیاری را که حاوی نکات و قصص و

غیرها بود و بالغ بر ثلث قرآن بود اسقاط کرده اند و
 جمیع نفوسی که بقرآن مجید قَدَح و ایراد نموده اند
 بر اثر اسقاط همین آیات و امثال آن از قرآن مجید است
 و اگر بخواهیم آنچه را که منافقین از قرآن اسقاط کرده اند
 برای تو بگویم بطول می انجامد . . . الخ
 و در ضمن حدیث طلحه که از قبل بآن اشاره شد از قول
 طلحه نقل شده که بحضرت امیر عزی کرد یا امیرالمومنین
 من میخواهم سنوالی از تو بنمایم ، من روزی تو را دیدم
 که پارچه مهر شده را با خود آوردی و مسلمین را مخاطب
 ساخته فرمودی من ابتدا بغسل و کفن و دفن حضرت
 رسول مشغول شدم و پس از آن بجمع قرآن پرداختم
 و اینک قرآن مجید را جمع کرده ام و یک حرف از آن اسقاط
 نشده من در آن روز آن قرآن را که تو جمع فرموده بودی
 ندیدم ولی دیدم که عمر کس فرستاد تا آن قرآن را با او
 بدهی و تو بعمر ندادی ، سپس عمر مردم را مخاطب
 ساخت و گفت هر گاه دو نفر از مسلمین در باره یک آیه
 با هم متفقاً شهادت دادند و آن را خواندند آن آیات
 نوشته شود و اگر آیه را فقط یک نفر میگفت و نقل میکرد
 از نوشتن آن صرف نظر میکردند و این بفرمان عمر بود و من
 خود از عمر شنیدم که گفت بسیاری از قارئین قرآن در جنگ

یغامه بقتل رسیدند و جز آنان دیگران بر آنچه آنان
 واقع بودند مطلع نیستند و همه آن آیات بکشته شدن
 آنان از بین رفت و در هنگامی که عثمان بکتابت قرآن
 مشغول بود گوسفندی فرا رسید و قسمتی از او را تی را که
 آیات بر آن نوشته بودند و میخواستند از روی آن دوباره
 بنویسند بخورد و همه آن آیات از بین رفت و نیز از عمر
 و سایر اصحاب شنیدم که میگفتند سوره احزاب ببزرگی
 و درازی سوره بقره بود و سوره نور متجاوز از صد آیه
 بود (سوره نور امروز ۶۴ آیه دارد) و سوره حج
 یکصد و نود آیه بود . ای امیرالمومنین چرا آن قرآن را -
 که جمع فرمودهای بیرون نمی آوری تا این اختلافات زائل
 شود ، عثمان قرآنی را که عمر جمع کرده بود رسمیت داد
 و مردم را بخواندن آن وادار کرد و قرآنی را که ابی بن
 کعب و ابن مسعود جمع آوری کرده بودند در آتش
 افکند و سوزانید . حضرت امیر علیه السلام در جواب
 طلحه فرمود ، ای طلحه قرآن حقیقی نزد من است
 جمیع آیاتی که نازل شده حضرت رسول صرخصاً املاً
 فرموده و من بخط خود نوشته ام و تأویل تمام آیات نازل را
 نیز رسول الله املاً فرموده و من بخط خود نوشته ام و
 جمیع امور از حلال و حرام و . . . به املاً رسول الله

و خط من در آن موجود است و در آخر حدیث میفرماید
که آن قرآن از من باوصیای من خواهد رسید و بعد
شرحی از مآلئ که معاویه و یزید و بنی امیه مرتکب
خواهند شد نقل میفرماید . . . الخ .

باری از این قبیل احادیث و روایات بسیار وارد شده است
که در نزد امامیه و اهل سنت و جماعت مشهور و در کتب
معتبره آنان مذکور گردیده است .

کتاب کافی محمد بن یعقوب الکلیکی یکی از کتب اربعه
امامیه و مورد قبول عموم شیعه امامیه است و هیچ کس
را نسبت بمندرجات آن از امامیه شکی و اعتراضی نیست
در این کتاب که مورد قبول عموم امامیه است شرحی درباره
تحریر آیات قرآنیه مندرج است و بقسمتی از آن بنقل
از تفسیر صافی اشاره شد و نیز بتصریح علما در چند
موضع قرآن کلمات دیگران و اشتباه کاتبان قرآن راه یافته
است ، از جمله در تفسیر صافی مستطوره است در ذیل
این آیه مبارکه که در سوره الماعده وارد است قوله تعالی :
" وَمَنْ قَتَلَ مِنْكُمْ مَتَعَمَدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قُتِلَ مِنَ النِّعَمِ يَحْكُمُ
بِهِ ذُو عَدْلٍ مِنْكُمْ . . . " تصریح شده که اصل این آیه
ذُو عَدْلٍ بوده و ذُو عَدْلٍ از اشتباه کاتبین است و این
آیه راجع باشخاصی است که در حال حج بیت بشکار

حیوانات اقدام میکنند میفرماید که اگر کسی متعمدا بشکار
در حال احرام پرداخت باید بجای حیوانی که شکار
کرده از حیوانات کفاره بدهد و امام صادق بروایت
تهذیب میفرماید اگر آهو شکار کند باید گوسفندی بدهد
و بجای گورخر گاوی باید بدهد و برای شتر مرغ شتر
بدهد و برای گاو گاو بدهد . و برای تفسیر ذُو عَدْلٍ
از تفسیر مجمع البیان نقل کرده از حضرت باقر و حضرت
صادق ع که اصل آیه ذُو عَدْلٍ بوده است و این حدیث
در کتاب اصول کافی هم از آن دو امام علیهما السلام
مروی است و عیاشی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود
مقصود از عدل حضرت رسول ص و امام بعد از آن حضرت
است و سپس حضرت باقر فرمودند " هَذَا وَمَا أَخَذَاتُ بِهِ
الْكِتَابُ " یعنی نویسندگان قرآن اشتباهها بجای ذُو عَدْلٍ
ذُو عَدْلٍ نوشته اند ، عیاشی روایت کرده که مقصود از
ذُو عَدْلٍ رَجُلٌ وَاحِدٌ یعنی امام است بعد خود مرحوم
فیض میفرماید قوله ره " إِنْ رَسَمَ الْأَلِيفُ فِي ذُو عَدْلٍ مِنْ
تَصْرِبٍ نُسَخِ الْقُرْآنِ خَطَاً وَالصَّوَابُ عَدَمُ نَسْخِهَا وَذَلِكَ
لِأَنَّهُ يُغَيِّدُ أَنْ الْحَاكِمِ إِثْتَانِ وَالْحَالُ إِنَّهُ وَاجِدٌ وَهُوَ
الرَّسُولُ فِي زَمَانِهِ ثُمَّ كُلُّ إِمَامٍ فِي زَمَانِهِ عَلَى سَبِيلِ الْبَدْلِ " .
یعنی نوشتن الف در کلمه ذُو عَدْلٍ از تصرف نویسندگان

قرآن است و بخطا نوشته شده است و صحیح آنست که
الذ نوشته نشود زیرا ذ و عدل با الذ دلالت دارد که
حاکم باید دو نفر باشد و حال آنکه مقصود یک نفر بیست
نیست و آن در زمان حیات رسول الله ص خود آنحضرت
بوده و پس از آن حضرت هم هر یک از ائمه در زمان خود
بجای رسول الله حاکم خواهد بود .

مطالب دیگر مسئله غرانیق است که اول نازل شد و بعداً
از قرآن اسقاط و بجای آن آیات دیگری قرار گرفت و شرح
آن واقعه چنین است که با اشاره رسول الله ص جمععی
از اصحاب رسول از مکه بحبشه مهاجرت کردند تا از اذیت
و آزار مشرکین محفوظ مانند دوازده نفر مرد و چهار
نفر زن اولین دسته بودند که بحبشه رفتند از قبیل
عثمان بن عفان و زینب رقیه دختر پیغمبر و زینب بن عوام و
عثمان بن مظعون و عبدالله بن مسعود و عبدالرحمن بن
عوف و غیرهم و چندی بعد دسته دیگری از مسلمین
بسرپرستی جعفر بن ابیطالب بحبشه رفتند و روی هم
رفته ۳۳ مرد و ۱۸ زن بودند ، غیر از کودکان و شاه
حبشه از آنها رعایت کرد و از شر کفار قریش آنان را محفوظ
داشت تا وقتی که سوره والنجم بر پیغمبر اکرم نازل شد
" وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا سَأَلَ صَاحِبِكُمْ وَمَا نَعَىٰ وَمَا يَنْبَغُ

عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ " تا آنجا که فرمود
" أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْمُرْزِقَ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ تِلْكَ
الْغُرَانِيقُ الْعُلَىٰ وَإِنْ شَفَاعَتُهُنَّ كَثُرَتْ جُنَىٰ " یعنی آنها
دیده اید لات و مرزق و منات را و آنها غرانیق یعنی
مجسمه های خوب صورت و زیبایی هستند که شفاعت آنها
مورد امید است ، پس از ختم سوره حضرت رسول ص و
مسلمین سجده کردند کفار قریش چون این بدیدند
خوشنود شدند و گفتند که محمد نام بت های ما را به
احترام یاد کرده و آنها را ستوده و بشفاعت آنان ما را
امیدوار کرده ما هم بخدای او ایمان می آوریم و دیگری
او را اذیت نمی کنیم و علیهذا رفتار کفار با مسلمین خیلی
فرق کرد ، خیر خوش رفتاری مشرکین با رسول الله بص مسلمین
حبشه رسید و آنها هم از حبشه بکنه برگشتند زیرا خیال
میکردند که بین کفار و مسلمین صلح و آرامش برقرار شده
است .

طبری در تاریخ خود میگوید چون آیات شامل تعریف
اصنام را پیغمبر فرمودند جبرئیل نازل و او را مورد عتاب
قرار داد و گفت که خداوند آیه " تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعُلَىٰ
وَإِنْ شَفَاعَتُهُنَّ كَثُرَتْ جُنَىٰ " را بر تو نازل نکرده است بلکه
شیطان رجیم آن الفاظ را بر زبان تو جاری کرده است

حضرت رسول خیلی محزون شدند و حکم نسخ برقرار شد
 و آیه تِلْكَ الْغُرَانِيقُ تَلْتَرْتَجِي نَسْخِ شِدِّ
 و چون مشرکین بعضی از اصنام خود را بصورت زنان
 و دختران میساختند و آنها را عبادت میکردند سه آیه
 بجای آیه غرانیق نازل شد " اَلْکُمُ الذَّکَرُ وَلَهُ الْاُنْثٰی تِلْکَ
 اِذَنْ قَسَمَ لِّغِیْزٰی " و در تفسیر صافی در ذیل این آیه
 مذکور شده است که چون قریش میگفتند که ملائکه دختران
 خدا هستند و این بتهما مجسمه های آنها میباشد این
 آیات نازل شد که این گفتار شما قسمت جابرانه ایست که -
 چیسزی را که خود نمی پسندید بخدا منسوب میدارید .
 " اِنْ هٰی اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّیْتُمُوْهَا اَنْتُمْ وَاَبَاکُمْ مِنْ قَبْلِ مَا
 اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ . . . " بعد از نزول این آیات
 قریش از نو بنیاد مخالفت نهادند و جمعی از مسلمین
 بسرپرستی جعفر بن ابیطالب و مرتبه بحبشه رفتند .
 مرحوم فیهن کاشانی در تفسیر صافی در ذیل آیه نسخ
 تفصیل غرائیق و تحریف را چنین نوشته اند :
 " وَاَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُوْلٍ وَّلَا نَبِیٍّ فِی الْکَافِی عَنْهُمَا
 عَلَیْهِمَا السَّلَامُ فِیْ هٰذِهِ الْاٰیَةِ اِنَّهُمَا زَاوَا وَّلَا مُحَدَّثٍ بِفَتْحِ
 الدَّالِ قَبْلِ لَیْسَتْ هٰذِهِ قُرَآئِنًا فَمَا الرَّسُوْلُ وَّ النَّبِیُّ وَّ الْمُحَدَّثُ
 فَقَالَ الرَّسُوْلُ یَظْهَرُ لَهُ الْمَلٰٓئِکَةُ فِیْکَلِمَهُ وَّ النَّبِیُّ هُوَ الَّذِی

یَرٰی فِیْ مَنَامِهِ وَّرَبَّمَا اجْتَمَعَتِ النَّبِیُّوْهُ وَّ الرَّسَالَةُ لِوَاوَجِدِ
 وَّ الْمُحَدَّثُ الَّذِی یَسْمَعُ الصَّوْتِ وَّلَا یَرٰی الصَّوْرَةَ . . . و فِی
 الْکَافِی عَنِ السَّجَادِ ع . . . و مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُوْلٍ
 وَّلَا نَبِیٍّ وَّلَا مُحَدَّثٍ وَّ كَانَ عَلِیُّ بْنُ اَبِیطَالِبٍ مُّحَدَّثًا . . .
 اِلَّا اِذَا تَعَنَّى الْقَیُّ الشَّیطَانُ فِیْ اٰمْنِیَّتِهِ فِیَنْسَخُ اللّٰهُ مَا
 یُلْقِی الشَّیطَانُ ثُمَّ یَحْكُمُ اللّٰهُ اٰیَاتِهِ وَّ اللّٰهُ عَلِیْمٌ حٰکِیْمٌ فِی
 الْاِحْتِجَاجِ عَنْ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ ع فِی حَدِیْثٍ مَضٰی بَعْضُکُمْ
 فِی الْعُقَدَةِ فِیْذِکْرِ اللّٰهِ جَلَّ ذِکْرُهُ لِنَبِیِّهِ مَا یُحَدِّثُهُ عَدُوُّهُ
 فِیْ کِتَابِهِ مِنْ بَعْدِهِ . . . الخ وَّ الْقَیُّ وَّ اَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَّ جَلَّ
 و مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُوْلٍ . . . الخ فَانَّ الْعَامَّةَ
 رَوَوْا اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ كَانَ فِی الصَّلَاةِ فَرَقَّ سُوْرَةَ النَّجْمِ فِی
 الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَّ قُرِیْشٌ یَسْتَمْعُوْنَ لِقِرَآئَتِهِ فَلَمَّا اَنْتَهٰی اِلَی
 هٰذِهِ الْاٰیَةِ اَفْرَآیْتُمُ اللَّاتَ وَّ الْعِزٰی وَّ مَنَاتَ الثَّالِثَةَ الْاٰخِرٰی
 اَجْرٰی اِبْلِیْسَ عَلٰی لِسَانِهِ فَانْهَی الْغُرَآئِیْقُ الْعَلٰی وَّ اِنْ -
 شَفَاعَتُهُنَّ لَتُرْتَجٰی فَعَرَّحَتْ قُرِیْشٌ وَّ سَجَدُوا وَّ كَانَ فِی الْقَوْمِ
 وَّلِیْدُبْنُ الْمُعْزِرَةَ الْعِزْرُوْمِیَّ وَّ هُوَ شَیْخٌ کَبِیْرٌ فَاَخَذَ کَفًّا
 مِنْ حَصٰی فَسَجَدَ عَلَیْهِ وَّ هُوَ قَاعِدٌ فَقَالَتْ قُرِیْشٌ قَدْ اَقْرَرَ
 مُحَمَّدٌ بِشَفَاعَةِ السَّلَاتِ وَّ الْعِزٰی قَالَ فَنَزَلَ جِبْرِیْلُ فَقَالَ
 لَهُ قَرَأْتَ مَا لَمْ اَنْزَلْ عَلَیْکَ وَّ اَنْزَلَ عَلَیْهِ وَّ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ
 قَبْلِکَ مِنْ رَسُوْلٍ وَّلَا نَبِیٍّ . . . الخ .

مرحوم فینس در ذیل این آیه نسخ یعنی "مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ" الخ که در سوره الحج نازل شده مطالبی میگوید از اینقرار:

۱ - آنکه میگوید کلمه مُحَدَّث را اعداء اسلام از آیه مبارکه اسقاط کرده اند و شاهد بر این مطلب قول حضرت باقر و صادق است که در کتاب کافی نقل شده و حضرت سجّاد هم بروایت اصول کافی همین مطالب را بیان فرموده و فرموده اند که مقصود از مُحَدَّث حضرت علی امیر المومنین است و بنا بر این احادیث که در کتاب کافی که آهَم کتب شیعه است روایت شده این آیه نیز تحریف گردیده است .

۲ - اینکه شان نزول این آیه نسخ در نزد عامّه و اهل سنت بروایت قعی چنین است که حضرت رسول ص در مسجد الحرام در نماز سوره النجم را تلاوت میفرمود و کفار قریش هم حاضر بودند و گوش میدادند وقتی که حضرت رسول "بِآيَةِ أَقْرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ"

رسیدند شیطان بر زبان پیغمبر در حال نماز جاری کرد که بگوید "فَإِنَّهَا الْغَرَانِيُّ الْعُلَىٰ وَإِنْ شَفَاعَتُهُمْ كَثُرَتْ جَسَىٰ" یعنی لات و عزی و منات که اصنام اعراب اند مجسمه جوانان زیبا روی خوش رفتاری هستند که امید بشفاعت آنان میروند کفار از شنیدن این آیات خیلی خوشحال شدند و سجده

کردند و حتی ولید بن العقیبه که از کفار بود چون بواسطه پیروی و ضعف نتوانست سجده کند مقداری ریگ در دست گرفت و همانطور که نشسته بود پیشانی بر آن نهاد و کفار گفتند که محمد تصدیق بشفاعت بتهای ما کرد ، ناگهان جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد آنچه را خواندی آیات خدا نبود و من آن را بر تو نازل نکردم و همانا گفتار شیطان بود و بعد این آیه را برای رسول الله نازل کرد "وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ . . . یعنی پیش از تو هیچ رسول و نبیئی مبعوث نشد مگر آنکه بر اثر تمنا شیطان در فکر و قلبش مطالب کذب و بی اصلی القا کرد و لکن خداوند گفته های شیطان را نسخ کرد و آیات خود را پشتیبانی فرمود . . . بعد از این گفتار در تفسیر صافی مرحوم فینس عقیده امامیه را راجع به تفسیر این آیه نقل کرده و مضمون آنکه خداوند در این آیه به پیغمبر خبر داده است که بعد از موت تو اعدا و شیاطین که دشمن اسلام هستند آیات الهی را تحریف خواهند کرد و مطالب بی اصلی را ب مردم القا خواهند نمود ولی خداوند زحمات آنان را بی اثر میگذارد و حق را قوت و قدرت میبخشد و بعد حدیثی در این باره از حضرت صادق ع روایت کرده است که در آن تصریح شده که مقصود از

شیطان یعنی دوتن از دشمنان علی علیه السلام هستند و خدا آنان را که آیات شیطان هستند بواسطه آمدن علی علیه السلام نسخ فرمود .

و نیز داستانی هم از حضرت صادق ع روایت کرده که روزی حضرت رسول ص را طعامی دست نداد و نزد یکی از انصار رفت و از او چیزی طلب فرمود مرد انصاری برای آن حضرت عناق یعنی بز ماده یکساله ذبح کرد و کباب نمود و بحضور برد ، حضرت در آن حین بخاطرش گذشت و آرزو نمود که کاش علی و فاطمه و حسن و حسین هم حاضر بودند ناگهان دوتن از مخالفین علی آمدند و پس از آنها علی آمد و در آن وقت این آیه نازل شد که " مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى الْقَى الشَّيْطَانُ . . . " و در این آیه اشاره است که پس از تمنی اول شیطان یعنی مخالفان علی آمدند و بعد خدا آنها را بواسطه آمدن علی ع نسخ کرد " انتهى .

داستان غرانیق را علمای سنت و برخی از امامیه تصدیق کرده اند و بعضی هم مانند سید مرتضی علم الهدی آن را انکار کرده و وجوهی چند برای تأویل آن ذکر کرده است ، از جمله میگوید ممکن است وقتی که رسول الله ص دو آیه " أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاكَ النَّالِيَةُ الْآخِرَىٰ "

را تلاوت کرد شیطان از گوشه‌ای با صدای بلند جماعات " فَأَنبَأَهَا الْغَرَانِيقُ الْعُلَىٰ " را گفت و حاضرین خیال کردند که پیغمبر فرموده است و از این قبیل تعبیرات کرده است که وجهی نمی توان برای آن قائل شد و برای تفصیل بتفسیر مجمع البیان شیخ علی طبرسی مراجعه شود .
علامه مجلسی در مجلد ششم بحار الانوار در باب عصمت رسول الله شرحی در باره غرانیق نوشته که بسیار مفصل است مراجعه شود و در تفسیر مجمع البیان گفته غرانیق جمع غرنوق و هو الحسن الجمیل

سابقاً بقسمتی از احادیث اهل سنت هم راجع به تحریف قرآن اشاره شد که در این خصوص مطالبی موجود است که شرح آن در اینجا بطول می انجامد و برای اطلاع بکتاب مشکوٰۃ المصابیح که جامع احادیث صحیحہ بخاری و مسلم است و از کتب مشهوره و معتبره اهل سنت است بفصل اول آن کتاب " فضائل القرآن " مراجعه شود باین حدیث که اولش اینست " عن عمر بن الخطاب قال سمعت هشام بن الحکیم بن حزام یقرء سورة الفرقان . . . " و در فصل سوم باین حدیث مراجعه شود که " عن زید بن ثابت قال ارسل الله ابوبکر . . . " و نیز حدیث " عن انس بن مالك ان حذیقة بن الیمان قدم علی عثمان . . . "

و غیر هـا .

و در احادیث شیعه هم از این قبیل احادیث که دال بر تحریف و اسقاط آیات قرآنی است بسیار است که قسمتی از آن نقل شد و برای اطلاع بکتاب کافی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی و کتاب ابن بابویه و احتجاج طبرسی و کتاب عین الحیات مجلسی و دبستان المذاهب فانی و فصل الخطاب حاج میرزا حسین مجتهد نوری و غیره مراجعه شود .

داستان عبدالله بن سعد بن ابی سرح که از کاتبین وحی بود و آیات را بهوای نفس خود تغییر میداد و شرح آن در کتب قوم مسطور گردیده نیز برای اثبات طرفداران این نظریه دلیلی محکم است .

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی در ذیل آیه " وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْئٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ . . . " که در سورة الانعام نازل شده چنین فرموده است قوله ره :

" فِي الْكَافِي وَالْعَيَّاشِي عَنْ أَحَدِهِمَا عَن نَزَلَتْ فِي ابْنِ أَبِي سَرْحٍ الَّذِي كَانَ عُمَانًا اسْتَعْمَلَهُ عَلِيُّ مِصْرًا وَهُوَ مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَ فَتَحَ مَكَّةَ هَدَرَ دَمَهُ وَكَانَ يَكْتُمُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَإِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ " إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ " كَتَبَ إِنْ اللَّهُ

عَلِيمٌ حَكِيمٌ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ دَعَهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَكَانَ ابْنُ أَبِي سَرْحٍ يَقُولُ لِلْمُتَأَفِّفِينَ إِنِّي لَا قَوْلَ مِنْ نَفْسِي مِثْلَ مَا يَجئُ بِهِ فَمَا يُغَيِّرُ عَلِيُّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ الَّذِي أَنْزَلَ "

یعنی در کتاب کافی و عیاشی از یکی از صادقین یعنی یا از حضرت باقر و یا از حضرت صادق ع روایت کرده که حضرت فرمود این آیه در باره ابن ابی سرح نازل شد که در دوره خلافت عثمان از طرف عثمان حاکم مصر گردید حضرت رسول در روز فتح مکه خون ابن ابی سرح را هدر فرمود بعداً وی کاتب وحی شد و چون آیه نازل میشد که " إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ " ابن ابی سرح از پیش خود مینوشت " إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ " و بیغمبر میفرمود بگذار باشد زیرا خدا علیم و حکیم است و هر همین قیاس و ابن ابی سرح نزد کفار میرفت و میگفت آنچه را که من از خود مینویسم محمد تغییر نمی دهد و من هم میتوانم مثل محمد آیات بگویم و در آن وقت این آیه مبارکه " فَمَنْ أَظْلَمُ . . . الخ در باره او نازل شد .

پس از این حدیث دیگری از حضرت صادق ع روایت قمی نقل میکند که خلاصه اش اینست که حضرت فرمودند " عبدا لله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان بن عفان بود وی وارد مدینه شد و خط خوبی داشت و کاتب وحی

پیغمبر شد ، پیغمبر میفرمود و او مینوشت و چون پیغمبر میفرمود *سَمِعُ بَصِيرًا* عبدالله مینوشت *سَمِعُ عَلِيمٌ* و چون میفرمود *بِمَا تَعْمَلُونَ خَيْرًا* مینوشت *بَصِيرًا* و پیغمبر اعتراضی بعمل او نمی فرمودند ، عبدالله در نتیجه مُرتد شد و بمکه برگشت و بقریش گفت من هم مانند محمد میتوانم سخن بگویم ، قسم بخدا محمد نمی داند چه میگوید و هرچه را من مینویسم بمن اعتراض نمی کند ، در آن وقت بود که این آیه *"وَمَنْ أَظْلَمُ . . ."* نازل شد . در روز فتح مکه حضرت رسول خونی او را مباح فرمود ولی عثمان دست او را گرفت و خدمت پیغمبر آورد و از او شفاعت کرد و پس از تکرار در خواست پیغمبر او را بعثمان بخشیدند و چون براه خود رفت حضرت به اصحاب فرمودند مگر من نگفتم او را بکشید چرا نکشتید ، یکی از اصحاب عرض کرد من منتظر اشاره تو بودم حضرت فرمود پیغمبران با اشاره کسی را نمی کشند و در آن وقت عبدالله از *طَلْقًا* محسوب شد . انتهى .

در وقتی که آیه *مَرَاتِبِ خَلْقَتِ* انسان هم نازل شد بعد از جمله *"ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ"* کاتب وحی که همین عبدالله بود گفت *فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ* ، پیغمبر فرمودند *"اُكْتُبْ هَكَذَا نَزَلَ"* یعنی بنویس که همینطور

که تو گفتی نازل شد ، عبدالله چون این شنید مُرتد شد و بنگار پیوست .

و از این قبیل ما لب در تفاسیر و در ذکر شأن نزول آیات قرآنی بسیار است .

اما عقیده اهل بها بر حسب تصریح *حَمَلِ الْقَدَمِ* و اسم اعظام در باره قرآن مجید آنست که خداوند بقوت قاهره خود قرآن را که حجت بالفه باقیه الهیه است محفوظ و از تحریف و نقص و اسقاط نگهداری فرمود و نه بیان مبارک که در لوحی نازل شده اینست قوله تعالی :

"... می گفتند که جزو قرآن سُرقت نموده اند و قرآن تمام نزد قائم است و او می آورد فَيَا لَلَّهِ فَيَا لَلَّهِ إِنَّهُمْ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ یعنی قسمت نمودند یعنی پارچه پارچه نمودند بعضی را دزد برد و بعضی را بدل نمودند این خادم فانی شهادت میدهد که قرآن تمام بوده و بیان هم تمام است و قرآن همانست که در دست کل بوده و بیان هم همین است که حال موجود است . . ."

در مقدمه منهج الصادقین در باره جمع قرآن و تحریف آیات قرآنی بتفصیل سخن گفته از جمله میگوید قوله :

"پس از رحلت رسول خدا در عهد خلفا غزواتی اتفاق افتاد که جمعی از حفاظ قرآن کشته شدند مانند جنگ

یَمَامَهُ وَمُقَاتَلَهُ بِمُرْتَدِّينَ كَمَا بَلَغَ بِهِ هَفْتَادُ نَفَرٍ مِنْ صَحَابِهِ
 كَمَا قُرْآنَ رَا حَافِظٌ بُوَدُنْدٌ بِقَتْلِ رَسِيدِنْدٍ وَازِ طَرَفِ دِيْگَرِ
 تَوْسَعَهُ اسْلَامِ افْزُوْنِ وَاخْتِلَافِ عَرَبٍ بِاَعْجَمٍ وَمِلَلِ غَيْرِ عَرَبِي
 بِسِيَارِ گِشْتِ وَازِ اِيْنِ رُوْاآثَارِ لَحْنٍ وَغَلَطٍ دَرِ لِسَانِ عَرَبِ
 پَدِيْدَارِ شُدِ وَاخْتِلَافِ كَثِيْرِي دَرِ قُرَاةِ قُرْآنِ مِيَانِ قَارِيْبَانِ
 بَظَهْوَرِ رَسِيْدِ . . . اِلَى قَوْلِهِ ، چنانچه در صحيح بخاری
 اسْتِ پس از واقعه یَمَامَهُ وَكُشْتِهِ شَدْنِ هَفْتَادِ نَفَرٍ از قُرْآنِ
 وَحُفَاظِ قُرْآنِ عُمَرُ بِاَبُوْبَكْرٍ گُفْتُ دَرِ غَزْوَةِ يَمَامَةَ جَمْعِي از قُرْآنِ
 قُرْآنٌ بِي قَتْلِ رَسِيدِنْدِ وَمِيْتَرَسَمِ دَرِ مَوَاطِنِ دِيْگَرِ نِيْمِي
 حَافِظِيْنِ قُرْآنِ كُشْتِهِ شُوْنْدِ وَبَسِيَارِي از قُرْآنِ از بِيْنِ بَرُوْدِ
 . . . الخ ، پس از اِيْنِ شَرْحِ جَمْعِ آوَرِي قُرْآنِ رَا ذِكْرِ كَرْدِي
 كِه دَرِ ذِيْلِ قُرْآنِ دَرِ اِيْنِ كِتَابِ بِتَفْصِيْلِ نُوْشْتِي اَم . . . وَدَرِ
 بَارِهِ تَحْرِيفِ قُرْآنِ مِيْگُوِيْدِ قَوْلِهِ :

قُرْآنِ كَرِيْمِ بِاِيْنِ اَطْوَارِ وَادْوَارِي كِه دَاشْتِه هِيْچْگُوْنَه
 تَحْرِيفِ وَتَغْيِيْرِ وَتَبْدِيْلِي كِه اَن رَا از صَوْرَتِ شَخْصِيَه
 قُرْآنِيَه خَارِجِ گَرْدَانْدِ دَرِ اَن رَاهِ نِيَاْفْتِه . . . وَاِيْنِ قُرْآنِي
 كِه اَكْتُوْنِ مِيْلْيُوْنَهَا از اَن دَرِ كِشُوْرَهَايِ اسْلَامِي مِتْدَاوَلِ اسْتِ
 وَمُطَابِقِ رَسْمِ الْخَطِ عُثْمَانِي وَقُرَاةِ عَاصِمِ تَدْوِيْنِ شُدِه -
 هَمَانِ قُرْآنِي اسْتِ كِه رَسُوْلِ اَكْرَمِ قُرَاةِ فَرَمُوْدِ وَكَلِمَهَايِ وَ
 حَرْفِي از اَن كَمِ وَزِيَادِ نَشُدِه وَخَرْفِي بِحَرْفِ دِيْگَرِ تَبْدِيْلِ

نگشته و در اعراب و قرائت آن خللی پدید نیامده و مصاحف
 هفتگانه عثمان نیز بهیچوجه با همدیگر تفاوت و اختلافی
 نداشته حتی نسبت بیک حرف . . . الخ .

نویسندگان این مقاله بخیال خود خیلی سعی کرده که
 مقصود خود را بهر طوری هست اثبات کند و لَهْمَا
 احادیث وارده در اصول کافی و غیره را که دلیل بر
 تحریف قرآن است بکلی ضعیف شمرده و مردود دانسته
 با آنکه کتاب اصول کافی را او و امثال او از کتب اربعه
 شیعه امامیه شمرده و برای او نهایت اهمیت را قائلند
 و نیز در محلی میگوید که عثمان با نظر حضرت امیر ع
 قرآن را جمع نمود و رسمیت داد با آنکه در احادیث بسیار
 وارد است که قرآن علی علیه السلام را قبول نکردند و آن
 حضرت آن را پنهان ساخت و میگویند که قرآن اصلی
 نزد ائمه غ بود و الان هم در نزد صاحب الزمان آن قرآن
 علی ع را موجود میدانند و در احادیث وارد شده که
 قرآن اصلی را قائم آل محمد خواهد آورد و از این
 قبیل بسیار ، مع هذا نویسندگان این مقدمه منهج الصادقین
 منکر تمام اینها شده و سخنی عجیب میگویند که عین عبارتش
 اینست :

«عثمان جمع قرآن را در نظر گرفت پس بمقیده و رای

امیر المؤمنین ع قرآن را جمع آوری کرد و مصحف ابن مسعود
 و سالم را گرفته در آب بشست . . . الخ .
 این سخن خیلی عجیب است که میگوید عثمان قرآن را -
 مطابق عقیده و رای علی ع جمع آوری کرد " يَقُولُونَ
 بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ "
 باری خیلی در این باره سخن میگوید و هر چه در قوه
 دارد برای اثبات عدم تحریف قرآن بکار میبرد تا آنکه
 فصلی جداگانه مجدداً در باره تحریف قرآن تخصیص میدهد
 و سخنان سابق را از سر میگیرد و میگوید : " قرآن مجید
 هم چنانکه نازل شده باقی مانده و از افزون شدن و کم
 شدن (تحریف) مصون و محفوظ گشته . . . "
 پس از این به اقوال معتقدین بعدم تحریف استدلال کرده
 و ابیات مثنوی را هم ذکر کرده که فرموده مصطفی را وعده
 داد انعام حق . . . الخ تا آنکه میگوید قوله :
 " روایاتی که در این باره نقل شده و موهم دلالت بر تحریف
 و ابدال و حذف و تغییر قرآن است در برابر این آیات
 هر گاه قابل توجیه و حمل بر معنی موافق آیات است
 پس باید توجیه کرد و هر گاه قابل نباشد باید آنها را
 طرح کرد . . . الی قوله العجیب . . . "
 اما قرآنی که امیر المؤمنین در ایام رحلت رسول اکرم

در خانه نشست و جمع آوری نمود و سوگند خورد که عیسا
 بدوش نیفکند و عمامه بر سر نگذارد تا قرآن را جمع نماید
 پس با این قرآن متداول و مشهور از حیث آیات و سوره -
 تفاوتی نداشت و چیزی کمتر یا فزونتر نبود . . . الخ
 انتم . . .

عجبا اگر قرآن حضرت امیر با همین قرآن متداول امروز
 فرقی نداشت پس چرا او را نپذیرفتند و حضرت امیر ع
 با حالت قهر و خشم آن را با خود برد و پنهان داشت
 و روایتی در محلی در بیابان خارج مدینه مخفیانه
 مدفون فرمود ؟ بهر حال اختلاف شدید بین مسلمین
 در این خصوص بسیار است ولی من در باره حکم رجم
 که برای زانی محصن و زانیه محصنه ثابت میکنند و میگویند
 جزو قرآن بوده ولی اسقاط شده هنوز نمی دانم چه
 جواب میدهند ؟ جوابی را که داده اند قبلاً نوشته
 شد که میگویند آیه رجم منسوخ اللفظ است ولی مفاد
 و معنی آن باقی و برقرار است و از این جهت مجبور
 شده اند برای نسخ چند مرتبه قائل شوند .

مرحوم حاجی نوری محدث قرن اخیر علیه الرحمه در کتاب
 نجم الثاقب باب سوم در ضمن خصایص قائم مینویسد که :
 شانزد هم ظهور مصحف امیر المؤمنین که بعد از وفات

رسول خدا جمع نمود بی تغییر و تبدیل و داراست آنچه را که بر سبیل اعجاز بر آن حضرت نازل شده بود و پس از جمع عرض نمود بر صحابه اعراض نمودند پس آن را مخفی نمود و بحال خود باقی است تا آنکه بر دست آنجناب ظاهر شود و خلق مامور شوند که آن را بخوانند و حفظ نمایند و بجهت اختلاف ترتیب که با این مصحف موجود دارد که باو مانوس شدند حفظ آن از تکالیف مشکله مکلفین خواهد بود . . . الی قوله : روایت کرده از اصبح بن نباته از آن جناب (امیر المومنین) که فرمود گویا می بینم عجم را که خیمه های ایشان در مسجد کوفه است تعلیم میکنند بمردم قرآن را چنانچه نازل شده گفت گفتم یا امیر المومنین آیا این قرآن بهمان نحو نازل شد نیست فرمود نه محو شده از آن هفتاد نفر از قریش به اسمهایشان و اسم های پدرهایشان . . . الی قوله در ارشاد شیخ مفید مرویست از حضرت باقر ع . . . آن قرآن مخالفت دارد با این قرآن در ترتیب . . . انتهی

.....

تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده

در اخبار آل محمد در باره تراب مقدس مرقد حسین علیه السلام آثار بسیار ذکر شده و در تقدیس آن باعلی درجه بیانات فرموده اند و مردم برای استشفاء و حفظ اموال خود از آن تراب استفاده میکنند و در اخبار ائمه اطهار شرایط استفاده از آن وارد شده و مرحوم مجلسی علیه الرحمه در بحار الانوار و در کتاب حلیه المتقین در ضمن باب مخصوصی شرایط استفاده از تراب مقدس حسین ع را ذکر فرموده است هر که خواهد بآن کتاب مراجعه کند .

تفسیر الهاء

تفسیر الهاء یکی از الواح مقدسه مبارکه ایست که از قلم حضرت رب اعلی جل ذکره الاعلی در جواب سئوالا یکی از نفوس طالب حقیقت نازل شده و در این لوح

مبارک شرح مفصلی درباره مظلومیت خود و مصائب را که تحمل فرموده اند از قلم مبارک نازل شده و همچنین شرح اعراض و انتکار ملا جواد قزوینی برغانی را بیان فرموده اند که چگونه پس از قیام بمخالفت و بعد از ارتداد از شریعت الهیه باذیت و آزار هیکل مبارک اقدام نمود و اسباب ناراحتی هیکل اطهر را فراهم کرد .

شخصی سائل عریضه خود را با جمله " هذا کتاب . . . " شروع کرده و حضرت رب اعلی این لوح منبع را که شروع فرموده اند بشرح حرف هاء از کلمه " هذا " بیان مبارک را آغاز فرموده اند و لهذا این توقیع منبع معروف به تفسیر " الهاء " شده است و این مطالب در خود لوح مذکور شده است . و در اینجا قسمتی از این لوح منبع ذکر میشود و قارئین متتبع و محقق میتوانند از دقت و تعمق در آیات مبارکه شأن نزول این لوح را دریابند و بشدت و عظمت بلا و مصیبتی که بر هیکل مبارک از ناحیه جواد قزوینی وارد شده و هم چنین بر کیفیت آن مطلع شوند و احتیاجی مشاهده نشد که شرح واقعه را ذکر نعائم زیرا آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست . هیکل مبارک در ضمن تفسیر الهاء میفرمایند قوله تعالی :

" وَ سِرًّا لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُبَيِّنَ لَكَ آيَاتِنَا لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ لَمْ يَرْجِعُوا إِلَى اللَّهِ فِي السَّنَةِ "

الكامله التي هي مأتين والي وبعده سنة احدى وستين (۱۲۶۱) مُطَابِقُ سَنَةِ الشَّهَادَةِ (ايام محرم و عاشورا که شهادت سيد الشهداء در آن واقع شد) لَا بُدَّ أَنْ يُظْلَمَ فِي الْحَيَاتِ بِظُلْمِ الْمُعْتَدِينَ حَامِلًا ذَلِكَ الْإِسْمِ فَسُبْحَانَ اللَّهِ الْحَيِّ صَدَقَ اللَّهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ اللَّهُمَّ بَانِي الْأَنْبِيَاءِ فِي مَقَامِي هَذَا فِي الْبَيْتِ وَحَدُّهُ لَا نَطُوقُ فِي حُكْمِ بَاطِنِ الْبَاطِنِ كَمَا نَطَقَ سَيِّدُ الشُّهُدَاءِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ بِحُكْمِ بَاطِنِ الظَّاهِرِ وَلَا يَعْرِفُ مِنْ كَلِمَاتِي أَمْرَ الْمَوْهُومِ فَإِنَّ الْأَمْرَ لَوِ يَظْهَرُ بِحَقِيقَتِهِ فِي عَالَمِ الْأَجْسَادِ لَتَرَى فِي الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ كَذَلِكَ وَلَا يَخْفَى أَنَّ لِأَجْلِ ذَلِكَ الْأَمْرِ قَدْ جَمَعُوا عَلَى الْأَرْضِ الْمَقْدِسَةِ رِجَالًا كَثِيرًا (كرهلا) وَإِنِّي لَوِ شَرَقْتُ وَأَرَدْتُ لَأَغْلِبَ عَلَى الطَّوَائِفِ كُلِّهَا وَلَكِنْ أَحْبَبْتُ أَنْ يَجْرِيَ الْقَضَاءُ مُخَالَفَةَ الْهَوَى لِيُنْكَسِرَ قَلْبِي وَيَحْزَنَ سِرِّي وَيَتَفَيَّرَ فُؤَادِي لَكُنْتُ فِي حُكْمِ الْبَاطِنِ مُشَابِهًا فِي الْبَلَايَا بِالْحُسَيْنِ ع فِي حُكْمِ الظَّاهِرِ وَذَلِكَ مِمَّا أَخَذَ اللَّهُ بِالْعَهْدِ مِنْتَنِي لِيُشْرِكَ حُكْمِي بِحُكْمِهِ ع وَلَوْ أَنِّي عَلِمْتُ بِذَلِكَ مِنْ قَبْلِ مَا قَرَّبْتَهُ وَلَكِنْ لَمَّا نَزَلَ بِي صَبْرْتُ فِي اللَّهِ وَرَضِيْتُ بِقَضَائِهِ وَأَقْبَلْتُ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَبِهِ صَبْرْتُ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ وَإِنَّ أَعْظَمَ مَا نَزَلَ بِي عَمَلُ جَسْوَادِ الْوَلِيَّائِي فِي ظُلْمِهِ (مقصود ملا جواد ولياني برغانی قزوینی

است که ابتدا مومن بود و از منسوبین نزد یک حضرت طاهره بود و سپس در امتحان لفرزید و اعراض نمود و سپس از اعراض مطرود شد و از قلم الهی در لوح مبارک بلقب "خوار" ملقب شد و رفیقش ملا عبدالعلی هراتی هم به "عجل" ملقب شد . ولیان نام قریه ایست از مضافات برغان که متعلق بقزوین است) و اِنِّی حَیْنَ الَّذِی کَتَبْتُ الْوَرْقَةَ لِحُكْمِی رَدِّهِ کَأَنِّی سَمِعْتُ مَنَادِیًا یُنَادِی فِی سِرِّی اِفِدِ اَحَبَّ الْاَشْیَاءِ الْبِیْکَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ کَمَا قَدِی الْحَسِیْنِ ع فِی سَبِیلِی وَلَوْ لَا کُنْتُ نَاطِرًا بِذَلِکَ السِّرِّ الْوَاقِعِ قَوْلَ الَّذِی نَفَسَ بِیْدِهِ لَو اِجْتَمَعُوا مُلُوکُ الْاَرْضِ لَنْ یَقْدِرُوا اَنْ یَاخُذُوا مِنِّیْ کَرْفًا فَکَیْفَ کُفِّیْدُ الَّذِی (جواد قزوینی و لیانی) لَیْسَ لَهُمْ شَأْنٌ بِذَلِکَ وَ اِنَّهُمْ مَطْرُودُونَ مُقَابِلَ اَبْنَاءِ جِنْسِهِمْ وَ عَاجِزُونَ عَلٰی شَأْنٍ لَمْ یَقْدِرُوا اَنْ یَاثُوا بِحَدِیثٍ مِثْلِ آیَاتِیْ وَلَکِنَّ الْحُکْمَ مَا اَشْرَتْ لَکَ فِی سِرِّ الْبَاطِنِ لِیَعْلَمَ الْکُلُّ مَقَامَ صَبْرِی وَ رِضَائِی وَ فِدَائِی فِی سَبِیلِ اللّٰهِ مَعَ الْاِیَاتِ الْحَقُّوْلِتِیْ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ فِی یَدِی حَیثُ کُمْ یَقْدِرُوْا اَنْ یَطْلُبُوْا عَلَیْ جَمِیْعِ اَهْلِ الْاَرْضِ وَ بِذَلِکَ فَدِیْتُ مِنْ اَثَارِ نَفْسِیْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ لِاَنْ فِدَاءَ النَّفْسِ لِاَجْلِ اِثْبَاتِ الْحَقِّ وَ ذَلِکَ لَمْ یُعَادِلْ شَیْئًا فِی الْاَعْيَانِ قُلِّلِ الْحَمْدُ وَ الْعِزَّةُ قَدْ صَبَرْتُ فِی زَاتِهِ وَ قَدِیْتُ اَعْظَمَ مَا قَدَّرَ اللّٰهُ لِیْ فِی سَبِیلِهِ وَ سَمِعْتُ الدِّیْنَ ظَلَمُوا اَتَى -

مَنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ وَ مَا قَدَّرَ اللّٰهُ لِیْ بَعْدَ ذَلِکَ الْفِدَاءِ فِی فِدَاءٍ وَ اِنْ اِجْتَمَعَ الْکُلُّ وَ لَا لِمَنْ اَخَذَ الْوَرْقَةَ نَصِیْبًا فَکَ لَهٗ تَمَتُّعٌ یُکْفِرُکَ قَلِیْلًا اَنْتَکَ مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهُ یَغْفِرُ لِمَنْ عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ وَ لَوْ لَا اَرَادَ اللّٰهُ ظَهْرًا بِلَاءٍ سِرِّ الْبَاطِنِ (مصیبت حضرت اعلی) تَلَقَّاءُ بَاطِنِ الظَّاهِرِ (مصیبت حضرت سید الشهداء ع) لَا یَقْدِرُ اَحَدٌ اَنْ یُجْتَرِحَ عَلَیَّ بِشَیْءٍ وَلَکِنَّ اللّٰهَ قَدْ شَاءَ اَنْ یَرَانِیْ مَظْلُومًا فِی اَیْدِی -
 الظَّالِمِیْنَ بَعْدَ اَنْ اِجْتَمَعَ الْاَلْفُ وَ الْحَلْقُ لِیُنْصِرْتِیْ وَ کَذَلِکَ قَدْ شَاءَ اللّٰهُ اَنْ یَرَانِیْ فِی الْفِدَاءِ اَطِیْبَ ثَارِیْ وَ اِنَّهٗ قَدْ شَاءَ اَنْ یَرَانِیْ فِی مِثْلِ ذَلِکَ الْیَوْمِ فِی الْبَیْتِ وَ حُدِی وَ اِنْ حِزْبَ الشَّیْطَانِ یَسْتَفْلِوْنَ بِحَرْبِیْ فِی الرَّبِّ بِسُیُوفِ الْکَلِمَاتِ التَّسِیْ اَعْظَمُ مِنْ سُیُوفِ الْحَدِیْدِ . . . الی قَوْلِهِ تَعَالٰی . . . وَاَنَا وَحِیْدٌ فِی الْبَیْتِ مُتَّکِلًا عَلٰی قَلْبِیْ اُنَادِیْ بِاَعْلٰی صَوْتِیْ فَهَلْ مِنْ نَاصِرٍ یَنْصُرُ حُکْمَ بَاطِنِ الْبَاطِنِ (ظهور حضرت رب اعلی)
 بِآیَاتٍ مُحْكَمَةً بِلِسَانِهِ اَوْ بِجَسَدِهِ اَوْ بِمَالِهِ اَوْ بِاَثَارِهِ اَوْ بِکِتَابِهِ فَهَلْ مِنْ ذَا بٍ یَذِیْبُ عَنِّیْ رَدَّ الْمُعْرِضِیْنَ وَ شِبْهَهُ الْمُشْبِهِیْنَ وَ طُغْیَانَ الْمُعْتَدِیْنَ فَهَلْ مِنْ ذِی رَحْمٍ یَبْکِیْ عَلَیَّ وَ یُبْطِلُ مِنْ حَوْلِیْ شَرَّ الْمُلْجِدِیْنَ فَهَلْ مِنْ ذِی رُوحٍ یَسْمَعُ بِکَائِسِیْ ثُمَّ یَقُومُ لِیُنْصِرْتِیْ ثُمَّ یُظْهِرُ آیَاتِ مَحَبَّتِهِ فِی حَقِّیْ فَهَلْ مِنْ عَزِیزٍ یُعِزُّنِیْ بِحُکْمِ اللّٰهِ الْاَظْهَرِ اِنْ الْعِزَّةُ لِلّٰهِ وَ لِرَسُوْلِیْهِ

وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَهَلْ مِنْ ذِي غَضَبٍ يَغْضِبُ عَلَىٰ أَعْدَائِهِ لِيَقِيرَ
 بِذَلِكَ عَيْنِي فَهَلْ مِنْ ذِي قُوَّةٍ يَقُوتُنَا وَهَلْ مِنْ ذِي عِزَّةٍ
 يَنْقُطِعُ إِلَيْنَا فَنُحَمِّدُ اللَّهَ الَّذِي سُبِّحَ بِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا
 وَلَمْ يُجِبْنِي إِلَّا أَنْ أَحَدًا . . . الخ ، انتهى .

این بیانات مبارکه بقدری مؤثر است که قارئین محقق و مؤمن
 میتوانند ادراک نمایند که تا چه اندازه مظهر امر الهی
 از دست اعداء و مخالفین زجر و آذیت میکشید . بسیاری
 مضمون آن قسمت که از این لوح مبارک در ایقان شریف
 نقل شده بفارسی اینست :

"گویا من شنیدم که ندا کننده ای در قلب و باطن من ندا
 میکرد که آنچه را از همه چیز بیشتر دوست میداری در راه
 خداوند فدا کن همانطور که حسین بن علی ع در راه من
 همه چیز خود را فدا کرد و من اگر باین ندای باطن
 خود نظر نداشتم قسم بخداوندی که جان من در دست
 اوست اگر سلاطین عالم جمع میشدند نمیتوانستند از من
 يك حرف بستانند تا چه رسد باین نفوس ذلیلانی که رتبه
 و مقامی ندارند (ملاجواد قزوینی) و از درگاه خدا
 مطرود هستند الی قوله جل ذکره . . . تا همه
 بدانند که چگونه در یلایا صابر هستم و بقضای الهی
 راضی هستم و حاضر هستم آنچه را دارم در راه خداوند

فدا کنم " انتهى .

تفصیل آن حضرت مشهور است

خلاصه احوال حضرت ابراهیم ع را از کتب معتبره
 استخراج کرده و در اینجا مجملاً نگاشته میشود :

حضرت خلیل الرحمن نام مبارکتر آبرام (ابراهیم) بود که
 بمعنی " پدر عالی " است و بعداً به ابراهام موسوم شد
 یعنی پدر جماعت بسیار، آن حضرت سر سلسله طایفه
 یهود و بنی اسمعیل و سایر طوایف اعراب است بشرحی
 که در سفر پیدایش عهد عتیق باب ۲۵ مذکور است .

پدرش ترخ از نسل سام بن نوح بود و ابراهیم در شهر
 اورکلدانیان در هزار و نهصد و نود شش سال قبل از
 میلاد مسیح تولد یافت و در هفتاد سالگی به نبوت رسید
 و از اقوام بت پرستان جدا شد و به اشاره زوجة خود و
 برادرزاده خود لوط به حران در ملک جزیره انتقال
 کرد ، پدر و برادرش نیز همراه او بودند تا آنکه پدرش در
 حران مرد و ابراهیم بفرمان خدا با زن و برادرزاده اش
 بزمین موعود وارد شد و در شکیم توقف نمود و پس از چندی

با حشم و گله و رَمه خود که بیشمار بود بکنعان برگشت
 و در جادر زندگی میکرد ، چون ساره زوجه ابراهیم نازا
 بود کنیزت مصریه خود مسعات به هاجر را بشوهر خود
 بخشید و ابراهیم از هاجر اسماعیل را دارا شد و بعدها
 ساره نیز باراده خداوند دارای فرزند شده اسحق از
 او بوجود آمد و ابراهیم در این وقت صد سال عمر داشت
 و به اشاره ساره اسمعیل و مادرش را بسرزمین دیگر برد
 بعد داستان قربانی فرزندش پیش آمد که شرح آن در
 در لِقَالِی هِدَايَت جلد سوم و در محاضرات نوشته شده
 بالاخره ساره وفات نمود و ابراهیم او را در غار مَكْفِيَاً
 دفن کرد بعد ابراهیم برای پسرش اسحق زنی گرفت و برای
 خود هم زنی اختیار کرد که قَطُورَه نام داشت و از وی شش
 پسر بوجود آمد که سر سلسله قبائل اعراب شدند و بالاخره
 ابراهیم در صد و هفتاد و پنج سالگی جهان را بدرود -
 گفت و اسحق و اسماعیل او را در نزد قبر ساره بَخَاك
 سپردند . (از قاموس کتاب مقدس تلخیص شد)
 داستان نعرو و بآتش افکندن ابراهیم و سایر مطالب
 راجع بحضرت ابراهیم در کتب اسلامی و در قرآن مجید
 مندرج است و در این کتاب نیز در مواضع متعدده مسطور
 شده بذیل خلیل الرحمن و ذیل نعرو و ذیل جمال خلیل

و بذیل " بعد از حکایت ناز " . . . مراجعه شود .

نَفْطُورِ سَمَاءِ رَاكِهْ اَزْ عَلَامُ سَاعَتِ وَ قِيَامَتِ

اسك ادراك نما اپن است كه ميفرمايد

اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ

این آیه مبارکه در آغاز سوره انفطار قرآن مجید
 مسطور است و میفرماید " روزی که آسمان شکافته خواهد شد
 مفسرین اسلام این موضوع شکافته شدن آسمان را از علامات
 قیامت و رستاخیز عظیم که دوره خرابی و ویرانی جهان است
 دانسته اند و گفته اند که چون ساعت و قیامت برپا شود
 آسمانها از هم شکافته میشود و در مقام دیگر در سوره
 انشقاق فرموده " اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ " و در تفسیر قمی
 فرموده که انفطار و انشقاق از علامت قیامت است و الْقَمِي
 قَالَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . . . مفسرین دیگر همه انفطار و انشقاق
 آسمان را در باره قیامت گفته و از علامت خراب عالم ^{ند} شده اند
 و بر این معنی متکی شده اند .

جمال اقدس را بهی جل کبریا به بعد از تفسیر سما به معانی مختلفه و از آن جمله پادیان و شرایع الهیه در کتاب ایقان مبارک این آیه "إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ" را ذکر فرموده اند و متذکر شده اند که مقصود از شکافته شدن آسمان منسوخ شدن شریعت قبل بر اثر ظهور مظهر امرالله و ارتفاع سما شریعت جدیده است و گرنه آسمانی بآن معنی که مفسرین اسلام فرموده اند وجود ندارد تا شکافته شود . جمال قدم جل زکره میفرمایند قوله تعالی : " اینست که میفرماید إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ مقصود سما آدیانست که در هر ظهور مرتفع میشود و به ظهور بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود . . . الخ .

تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ
سَبْعِينَ سَنَةً

این حدیث از حضرت رسول الله ص روایت شده و در کتب شیعه و اهل جماعت بطرق مختلفه ذکر شده است از جمله همانست که در عنوان مذکور شد و مضمونش اینست که یک ساعت تفکر بهتر از عبادت هفتاد سال است و به تعبیرات دیگر نیز وارد شده است و از جمله آنست که

ابوالشیخ بن حیان از علمای سنت نقل کرده : " تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة " و این حدیث را امام همد الرئوف المناوی در کنوز الحقایق در ضمن حرف التاء نقل کرده است و در کافی از حسن بن صیقل روایت کرده که گفت از حضرت ابو عبد الله ع پرسیدم در باره اینکه مردم روایت میکنند که تفکر ساعه خیر من قیام لیله چگونه تفکر یکساعت از عبادت در شب بهتر است فرمودند باین صورت که انسان از خرابه ای یا خانه خرابی که گذر میکند تفکر کند و بگوید ای خانه ساکنین تو کجا رفتند . آنان که تو را بنا کردند کجا رفتند ای خانه چرا جواب نمیدهی ؟ چرا سخن نمی گوئی ؟ این حدیث را محدث قمی در سفینه البحار در ذیل " فکر بیان کرده است و در بحار الانوار نیز ذکر شده است .

علامه مجلسی در مجلد پانزدهم بحار الانوار احادیث بسیاری در این باره ذکر کرده است . در آغاز بحث آیاتی از قرآن مجید که در باره تفکر نازل شده ذکر کرده و سپس احادیث بسیار از حضرت رسول ص و ائمه اطهار روایت کرده است ، لحن این احادیث مختلف است و برای نمونه چند فقره آن را نقل میکنم .

در باب التفکر والاعتبار مجلد پانزدهم ابتدا قریب

شصت هفتاد آیه از قرآن کریم را ذکر فرموده و بعد از آن بیانات حضرت امیر را درباره تفکر نقل کرده و شرح مفصلی درباره آن نوشته است و بعد احادیث دیگر را ذکر فرموده است .

از جمله از کافی نقل کرده که حضرت صادق ابو عبد الله ص فرمودند " افضل العبادۃ اذمان التفكير فی الله و فی قدرته " یعنی بهترین عبادتها آنست که انسان فکر خود را همواره درباره قدرت خدا و آثار او بکار بیندازد و نیز از حضرت رضا ع روایت کرده که فرمودند " لیس العبادۃ کثرۃ الصلوة و الصوم انما العبادۃ التفكير فی امر الله عز و جل " .

یعنی عبادت و پرستش خداوند آن نیست که انسان نماز بسیار بخواند و روزه فراوان بگیرد . حقیقت عبادت آنست که انسان درباره امر الهی و قدرت او تفکر کند و از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمودند " فکر ساعه خیر من عبادۃ سنه " یعنی فکر کردن یکساعت بهتر از عبادت یکساله است و از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمودند " فکره ساعه خیر من عبادۃ سنه " یعنی فکر کردن یکساعت بهتر از عبادت یکساله است و بسند ابوالعباس از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود " تفکر ساعه خیر من عبادۃ سنه " و از این قبیل احادیث بسیار نقل کرده ، در بعضی

احادیث هم حدیث تفکر ساعه خیر من عبادۃ سبعین سنه وارد شده است ، از جمله صاحب کتاب اصطلاحات رد ذیل کلمه تفکر این حدیث را ذکر کرده میگوید " تفکر عبارت از ظهور صورت ملکوتی شیخ است که فرموده تفکر ساعه فی الله خیر من عبادۃ سبعین سنه تفکر عبارت از اندیشه و فکر کردن در خداست بواسطه توجه در آثار و صنع الهی الذین يتفكرون فی خلق السموات و الارض " شبستری گوید :

تفکر رفتن از باطل سوی حق

بجزو اندر بدیدن کُلِّ مطلق و تفکر نتیجه تذکر است و راهنمای سالک است . عطار گوید :

راهرو را سالک ره فکر اوست

فکرتی کان مستغداً از ذکر اوست

..... الخ

حجۃ الاسلام محمد غزالی در کتاب کیمیای سعادت فصل مخصوص و مفصلی بتفکر اختصاص داده که حاوی مطالب مفید بسیار و فواید بی شمار است و مطالعه اش سبب حصول روح و ریحان است .

مرحوم سید علیخان کبیر در شرح صحیفه سجادیه در ضمن

رواه بیستم و در بحث فضیلت تفکر حدیث "تفکر ساعة خیر
 من عبادة سبعین سنة" را نقل فرموده است قوله ره
 "والتفکر لفة اعمال النار فی الشئ و اختلف عباره
 العلماء فی تفسیره و المرجع واحد قال الغزالی حقیقه
 التفکر طلب العلم غیر بدیهی عن مقدمات موصلة الیه كما
 اذا تفکر ان الآخرة باقیة و الدنيا فانیة فانه یحصل له
 العلم بان الآخرة خیر من الدنيا و هو یبعضه علی العمل
 للآخرة فالتفکر سبب لهذا العلم و هذا العلم یقتضی حالة
 نفسانیة هی التوجه الی الآخرة و فی هذه الحالة تقتضی
 العمل لها و قس علی هذا فالتفکر موجب لتنور القلب
 و خروج عن الغفلة و اصل لجميع الخیرات و قال المحقق
 الطوسی قدس سره التفکر سیر الباطن من العباد الی السی
 المقاصد و هو قریب من النظر و لا یرتقی احد من النقص
 الی الكمال الا بهذا السر و مبادئه الآفای و الأنفس
 بان یتفکر فی اجزاء العالم و ذراته و فی الاجرام العلویة
 من الافلاك و الكواكب و حركاتها و اوضاعها و مقادیرها
 و اختلافاتها و تقارناتها و تاثیراتها و تغییراتها و فی
 الاجرام السفلیة و ترتیبها و تقاعلها و کیفیاتها و مرکباتها
 و معدنیاتها و حیواناتها و فی اجزاء الانسان و اعضائه
 من العظام و الاعصاب و العضلات و العروق و غیرها

مما لا یحصی كثرة و یتبدل بها و یما فیها من المصالح
 و المنافع و الحکم علی کمال الصانع و حکمته و علمه و قدرته
 و عدم ثبوت ما سواه و بالجملة التفکر فیما ذکر و نحوه من
 حیث الخلق و الحکمة و المصالح اثره العلم بوجود الصانع
 و قدرته و من حیث تغیره و انقلابه و فناءه بعد وجوده اثره
 الانقطاع عنه و التوجه بالکلیة الی الخالق الحق انتهى
 و هو اعظم العبادات قدراً و اشرفها اثرأ و افخمها رتبة
 و ارفعها درجة و لذیک وقع الامر به فی مواضع كثيرة من
 القرآن العجید و وردت به اخبار عديدة عن سید المرسلین
 و اهل بیته الطاهرین ع کقوله ع تفکر ساعة خیر من عبادة
 سبعین سنة و قول امیر المومنین ع التفکر یدعو الی البیر
 و العمل به و قول الصادق ع افضل العبادة اذمان التفکر
 فی الله و فی قدرته و قول الرضا ع لیس العبادة کثرة
 الصلاة و الصوم انما العبادة التفکر فی امر الله عز و جل الی
 غیر ذلك . . . انتهى .

مضمون آنست که فرموده است تفکر در لفت عرب بمعنی آن
 است که انسان در اشیا با دقت نظر بنگرد و بحقیقت
 هر چیز ناظر باشد هر چند عبارات علما و دانشمندان در
 بیان معنی تفکر با هم مختلف است و لکن نتیجه همه گفتارها
 یکی است و مقصد کل اقوال واحد است . علامه غزالی

فرموده است حقیقت تفکر عبارت از آنست که انسان از راه دقت و تأمل در مقدمات بدیهی و آشکار به امور و مسائل غیر بدیهی و پنهان پی ببرد و علم بآن امور غیر بدیهی پیدا کند فی المثل در این موضوع بیندیشد که عالم آخرت باقی و برقرار است و نشاء دنیا فانی و ناپایدار و این هر دو بدیهی است، آنگاه از دقت و تفکر در این دو امر بدیهی یعنی بقای آخرت و فنای دنیا باین مطلب یقین و علم پیدا کند که ارزش جهان باقی خیلی بیشتر از ارزش عالم فانی است و همین اندیشه او را وادار میکند که در امور آخرت سعی بلیغ مبذول دارد و از امور فانیه دنیوی منقطع گردد، بنا بر این آنچه سبب حصول علم مزبور شد تفکر در دو امر بدیهی بود و حصول این علم حالت نفسانیه ای در انسان ایجاد میکند که عبارت از توجه بساخت اقدس حق تعالی و توجه بامر آخرت باشد. بنا بر این ثابت شد که تفکر سبب نورانیت قلبی شود و در نتیجه قلب انسان از غفلت رهائی می یابد و جمیع صفات نیکو در انسان حاصل میشود. انتهى

اما خواجه نصیر طوسی از راه دیگر و از نقطه نظر دیگر بمعنی تفکر نگریسته و چنین فرموده است "تفکر عبارت از آنست که انسان در باطن خود از مبادی و مقدمات معلومه

بطرف مقاصد سیر کند و بنابراین معنی "تفکر" و کلمه "نظر" یکی است هیچ کس در این جهان از نقص بجانب کمال رو نمیکنند مگر آنکه این سیر باطن را انجام دهد و این سفر معنوی را به پایان برساند و مثالی برای این سیر و مبادی آن آنست که به آفاق و انفس نظر کنیم، سیر در آفاق و انفس مبادی این سفر باطنی و روحانی است یعنی انسان تفکر کند در اجزاء جهان و ذرات و اجرام آسمانی و در کواکب افلاک و حرکات آنها و اوصاف و مقادیر هر یک از آنها را در نظر آورد و اختلافات و تقارنات و تاثیرات هر یک را مورد دقت قرار دهد و همچنین در موجودات و اجسام زمینی تفکر نماید و نظم و ترتیب آن را مورد دقت قرار دهد و تفاعل و کیفیات هر کدام را بسنجد و در جماد و نبات و حیوان نظر کند و در انسان و بدن و روح و اجزاء و اعضا و اعصاب و عضلاتش دقت و تأمل نماید و از مطالعه اینهمه که بیرون از شماره است بمصالح و منافع هر کدام پی برد و از اینجمله بقدرت آفریدگار و حکمت کردگار عالم شود و از فنای جهان ببقای وجود و ابدیت واجب الوجود یقین نماید. خلاصه آنکه تفکر در این امور و در موضوع خلقت و حکمتها و مصلحتها که در این جهان و آفرینش آن موجود است سبب میشود که انسان بوجود صانع قدیر

علم پیدا میکند و بقدرت او اذعان مینماید و از تفکر در
تفسیرات جهان و انقلاب احوال جهانیان برای اول لزوم
توجه بامور اخروی و انقطاع از دنیای فانی مسلم و مبرهن
میگردد و بکلی انسان از هر جهت بساحت اقدس حق
متعال متوجه میشود . انتهى

تفکر بزرگترین عبادتها محسوبست و قدر و منزلتش از همه
عبادات بیشتر است و مقامش از سایر عبادات بالاتر و از این
جهت است که در مواضع متعدده از قرآن مجید خداوند
منان بندگان خود را امر بتفکر فرموده و در احادیث
مرویه از حضرت رسول ص و ائمه اطهار ع سفارش بسیار
شده که تفکر را نباید از نظر دور داشت چنانچه حضرت
رسول ص فرمودند تفکر یکساعت از عبادت هفتاد سال بهتر
است و حضرت امیر ع فرمود تفکر انسان را باعمال نیک
و کارهای خوب وادار میکند و حضرت صادق ع فرمود
بهترین عبادتها آنست که انسان همواره در باره قدرت
خدای منان فکر کند و حضرت رضا ع فرمودند عبادت آن
نیست که انسان زیاد نماز بخواند و زیاد روزه بگیرد بلکه
عبادت واقعی آنست که پیوسته در باره خدا و قدرت خدا
فکر کند و از این قبیل احادیث بسیار است . انتهى
پس از این مرحوم سید علی خان در همین موضع شرح

مفصلی در باره تفکر ذکر میکند و از گفتار حکماء و علماء
و صوفیه سخنان بسیاری در این باره نقل فرموده است
و باید طالبین بکتاب مزبور مراجعه کنند .

تَقِيَّةٌ

تقیه بمعنی مستور داشتن حقیقت حال است به
مقتضای مکان و زمان برای محفوظ ماندن از شر اعداء و
اذیت و آزار دشمنان دین ، در اخبار ائمه اطهار که از
طرق شیعه روایت شده تأکید بسیار در باره تقیه موجود
است و آن اخبار را علامه کلینی در اصول کافی در باب
تقیه و علامه مجلسی در باب مؤمن آل فرعون در مجلد پنجم
بحار الانوار و سایرین مفسرین و محدثین در کتب و آثار
خود ذکر فرموده اند . مرحوم فیض کاشانی در تفسیر
صافی در ذیل آیه سوره مؤمن که در باره مؤمن آل فرعون
نازل شده و فرموده " وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ
يَكْتُمُ اٰيٰمَهُ . . . " فرموده است " فِي الْمَجْمَعِ عَنِ الصَّادِقِ
ع التَّقِيَّةُ بَيْنِي وَبَيْنَ اَبَائِي وَلَا بَيْنَ لِيْمْ لَا تَقِيَّةَ لَكَ
وَالتَّقِيَّةُ تَرْمِي اللّٰهَ فِي الْاَرْضِ لِانْ مُّؤْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ لَوَ اَظْهَرَ
الْاِسْلَامَ لَقَتَلْتَل " یعنی حضرت صادق فرمودند آئین و دین

من واجد من بر مبنای تقیه استوار است و هر کس تقیه نکند دین ندارد تقیه بمنزله سپری است در مقابل بلا و مصیبت و اگر مؤمن آل فرعون تقیه نمیکرد بقتل میرسید . در بحار مجلد پنجم و اصول کافی احادیث دیگر نیز موجود است مراجعه فرمائید .

در قرآن مجید مسئله تقیه تصویب شده و کتمان عقیده جایز شمرده شده است ، در سوره آل عمران میفرماید :
 " لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ الْمَصِيرُ " مضمون آنست که مؤمنین نباید کفار را دوست خود بگیرند و با آنان مجالست و معاشرت کنند و آنان را یاری نمایند و هر کس چنین کاری کند در نزد خداوند این عمل او مورد رضایت نیست مگر آنکه از کفار بترسند و تقیه و پرهیز کنند که در این صورت حرجی بر آنان نیست ، ولی خداوند را در همه حال بنظر باید آورد از خدا بترسید زیرا بازگشت همه بجانب اوست و در باره عمار یاسر که پس از مقاسات بسیار و تحمل رنج فراوان وقتی که ابوجهل او را عذاب میداد و بدنش را داغ میکرد که به محمد رسول الله بد بگوید و او هم برای خلاصی از عذاب از رسول الله تبری کرد

و نجات یافت داستان خود را بر رسول خدا عرض کرد و اظهار ندامت فرمود ، رسول الله تقیه را با و دستور دادند و این آیه در باره عمار یاسر نازل شد که میفرماید :
 " إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ " یعنی تبری بزبان در صورتی که ایمان در قلب استوار باشد ضرری ندارد . امام فخر رازی در تفسیر کبیر فرموده که برای حفظ مال و جان تقیه لازم است زیرا حرمت مال مسلم هم در ردیف حرمت خون اوست و بعد فرموده تقیه بر سه قسم است ، در دو محل واجب است و در محلی مخصوص حرام است ،

فی المثل اگر کسی را مجبور بشرب شراب نمایند و در صورت مخالفت بیم قتل باشد تقیه واجب است و باید شراب را بنوشد و نیز اگر کسی را وادار بگفتن کلمه کفر و ارتداد کنند در صورت بیم جان واجبست که کلمه کفر را بر زبان براند ولی قسم حرام آنست که کسی را مجبور بقتل کسی کنند در این صورت اگر پای جان هم در میان باشد نباید اقدام بقتل دیگری کرد و تقیه حرام است .

باری مسئله تقیه در قرآن مجید و نزد سنی و شیعه مورد قبول است و آیه " وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ " را بعضی ناظر بهمین جواز تقیه دانسته اند . بیانات مفسرین اسلام بسیار است و نقل همه ممکن نیست ، در اینجا قسمتی از

مندرجات تفسیر منهج الصادقین که فارسی است و در
 ذیل آیه سوره آل عمران که قبلاً ذکر شده آورده است نقل
 میگردد زیرا از هر جهت جامعست و اقوال اهل سنت
 و شیعه و اخبار رسول الله و ائمه اطهار را نقل فرموده
 است و خود هم اظهار نظر کرده و طرفداری هم نموده ولی
 طرفداری او از راه تعصب است که کاملاً آشکار است، ولی
 بهر حال حقایق را هم گفته است، اینک قسمتی از بیانات
 ملا فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین در ذیل
 آیه مبارکه " لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ... " قوله
 از مُقَاتِل روایت است که این آیه در شأنِ حَاطِبِ بْنِ أَبِي
 بلتعنه نازل شد... ضحاک بر آنست که این آیه در باره
 عبادۀ بن صامِت فرود آمد... الی قوله جواز تقیّه در وقتی
 بود که دین اسلام هنوز قوتی نداشت و کفار را قوت تسلط
 بود بر مسلمانان و چون قضیه منعکس شد تقیّه مرتفع گشت
 و چون تقیّه در هر موضعی است که مظنه ضرر نفس یا مال
 باشد چنانکه آیه مذکور مصرح است بر آن پس اهل خلاف
 را (اهل سنت) نرسد که زبان طعن بر امامیه دراز کنند
 و دیگر " بمنطوق و لا تلغوا باید یکم الی التهلكه " و باید رگه
 عقلیه داله بر وجوب دفع ضرر از نفس تقیّه واجب است
 و صحابه رسول باین امر اقدام نموده اند و از جمله عمّارِ یاسرِ

با کفار اظهار موافقت میکرد بجهت رفع ضرر تا خدای
 تعالی در حق او این آیه فرستاد که " إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ
 مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ " و از حضرت صادق مروی است که فرمود
 " التَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي " تقیّه دین من است و دین
 پدران من و از آباء آن حضرت حضرت رسالت بود که در
 اوایل اسلام با اهل کفر ملائمت می نمود و امیر المؤمنین که
 با اهل خلاف بطریق ملاطفت سلوک میکرد و چون قنوت
 پیدا کردند شمشیر از غلاف بیرون کشیدند و با اهل کفر
 و خلاف آغاز محاربه کردند . مروی است که مردی نزد
 پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من برس که بهلاکت
 و شقاوت گرفتار شدم ، فرمود از تو چه صادر شد گفت
 کفار قریش مرا گرفتند و عذاب میکردند تا نسبت بجناب تو
 نا سزائی بگویم من بی طاقت شده آنچه اراده ایشان
 بود بزبان من جاری شد فرمود " كَيْفَ قَلْبُكَ " دلت چگونه
 بود گفت بسیار از آن کاره بود فرمود که اگر بار دیگر
 بدست ایشان افتی و مثل این حال بر تو واقع شود آنچه
 ایشان اراده کنند بگو و در دل کاره این باش .
 از عبدالله مسعود نقل است که " خَالِطُوا النَّاسَ وَ صَافِحُوهُمْ
 بِمَا يَشْتَهُونَ " با مردمان یعنی با اهل خلاف مخالطه
 کنید و با ایشان مصافحه نمائید و دست در دست ایشان

نهیید بآنچه ایشان خواهند یعنی ظاهرا با ایشان اظهار محبت و موافقت کنید اما باید که در اعتقاد شما قصوری و فتوری راه نیابد . ابن بابویه (صدوق) در رساله اعتقادیه (اعتقادات صدوق) آورده که تقیه واجبست هر که آن را ترك کند هم چنان است که ترك نماز کرده . . . سب کفار مکنید و مخالفین دین را که ایشان سب کنند شما را . . . شیخ مذکور " صدوق " بعد از نقل این کلام در رساله مذکوره فرموده تقیه واجب است و رفع آن جایز نیست تا ظهور قائم آل محمد پس هر کس قبل از ظهور آن حضرت ترك کند از دین خدا و دین امامیه خارج باشد و با خدا و رسول و ائمه مخالفت کرده و صادق را از کریمه ان اکرکم عند الله اتقاکم پرسیدند فرمود : " ای اعلمکم و اعملکم بالتقیه " یعنی گرامیترین شما نزد خدا کسی است که اعمل و اعمل باشد بتقیه و نیز آن حضرت فرمود که " اننی لاسمع الرجل فی المسجد و هو یشتمنی فاستتر منه بالساریه کیلا یرانی " یعنی من میشنوم کسه مردی مرا دشنام میدهد پس من خود را از او می پوشانم و پس ستون مسجد میروم تا مرا نبیند و نیز فرمود که بظاهر با مردم مخالطه کنید و بیاطن مخالفت نمائید و فرمود که " الریاء مع المؤمن شرک و مع المنافق فی داره عبادة ریا

با مؤمن شرک است و با منافق در خانه او عبادت و امیرالمؤمنین فرمود که " من صلی خلفهم فی الصف الاول فکانما صلی مع رسول الله فی الصف الاول " هر کس نماز گزارد در صف اول با اهل خلاف هم چنانست که در صف اول با رسول خدا نماز کرده و نیز فرمود که " عودوا مرضاهم و اشهدوا جنازتهم و صلوا فی مساجد هم عبادت مرضای اهل خلاف کنید و بر جنازه های ایشان حاضر شوید و نماز گزارید در مساجد ایشان و بعد از آن فرمود " کونوا لنا زینا و لا تكونوا علينا شینا " یعنی از برای ما آرایش و زینت باشید و مباشید بر ما شین و آرایش یعنی با اهل خلاف چنان سلوک کنید و حسن معاشرت نمائید که ایشان ماح باشند و راغب ما گردند نه آنکه با ایشان عناد ورزید و بجهت آن زبان به بدگویی ما بگشائید . . . الخ انتهى صاحب منهج الصادقین مطالب دیگری از کتب مهمه شیعه در باره تقیه و وجوب آن نقل کرده که باید باصل کتاب مراجعه کرد و آنچه را از رساله اعتقادات صدوق نقل کرده است ملاحظه فرمودید و در اینجا عین عبارت صدوق را از رساله اعتقادات او نقل مینمائیم قوله علیه الرحمه : " باب الاعتقاد فی التقیه قال الشیخ ره "

"اعْتَقَدْنَا فِي التَّقِيَّةِ إِنَّهَا وَاجِبَةٌ مَنْ تَرَكَهَا كَانَ بِعَنْزَلَةٍ
 مِنْ تَرْكِ الصَّلَاةِ . . . " و بعد از نقل مطالبی فرموده قوله
 "والتَّقِيَّةُ وَاجِبَةٌ لَا يَجُوزُ رَفْعُهَا إِلَيَّ أَنْ يَخْرُجَ الْقَائِمُ ع
 فَمَنْ تَرَكَهَا قَبْلَ خُرُوجِهِ فَقَدْ خَرَجَ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَعَنِ دِينِ
 الْإِمَامِيَّةِ وَخَالَفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْإِثْمُ ع . . . " بعد از گفتار
 طولانی میفرماید "واعْتَقَدْنَا فِيْمَنْ خَالَفَنَا فِي شَيْئٍ وَاحِدٍ
 مِنْ أُمُورِ الدِّينِ كَاعْتِقَادِنَا فِيْمَنْ خَالَفَنَا فِي جَمِيعِ أُمُورِ الدِّينِ .
 انتهى .

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْزَلُهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ

يُؤْمِنُونَ

این آیه قرآنی در سوره الجاثیه نازل شده و شامل
 حجیت آیات الهیه است و مضمون آنست که فرموده ، این
 است آیات الهیه که هر تو تلاوت میکنیم و پس از خدا و
 آیات خدا چه سخنی اهمیت و ارزشی دارد ؟ یعنی

ارزش واقعی و اهمیت حقیقی مخصوص سخن گفتن از قدرت
 خداوند و دقت در آثار عظمت او و تلاوت آیات مبارکه
 و کلمات نامه اوست و از این جمله که بگذریم سخن گفتن
 در باره سایر موجودات و تلاوت گفتار سایر مردم ابداً
 دارای اهمیت و قیمت واقعی و ارزش حقیقی نبوده و نیست.

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ

عَلَى بَعْضٍ

این آیه مبارکه در سوره بقره در باره مظاهر مقدسه
 الهیه نازل شده ، جمال قدم جل کبریا در کتاب ایقان
 پس از آنکه شرحی در باره مقامات عالیه و صفات راقیه
 مظاهر مقدسه الهیه بیان فرموده اند میفرمایند قوله
 تعالی " این صفات مختص به بعضی دوزن بعضی نبوده
 و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و اضعیای مقدسین باین
 صفات موصوف و باین اسما موسومند نهایت بعضی در
 بعضی مراتب اشد ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر میشوند
 چنانچه میفرمایند تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

.... انتہی .

و نیز در ایقان مبارک فرموده اند : " از قبل دو مقام برای شمس مشرقه از مشارق الہیہ بیان نمودیم یکی مقام توحید و رتبہ تجرید چنانچہ از قبل ذکر شد لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبہ حدودات بشریہ است در این مقام ہر کدام را ہیکلی مُعَیَّن و امری مُقَرَّر و ظہوری مُقَدَّر و حدودی مخصوص است چنانچہ ہر کدام با سنی موسوم و بوصفی موصوف و با امری بدیعی و شرعی جدید مأمورند چنانچہ میفرماید " تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَىٰ بُنِیَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ آيَاتِنَا بِرُوحِ الْقُدُسِ . " انتہی .

مضمون آیہ مبارکہ اینست کہ خداوند فرمودہ ما بعضی رسولان خود را بر بعض دیگر تفصیل نہادیم بعضی از رسولان مانند موسی بن عمران با خداوند تکلم کردند و سخن گفت و بعضی را بدرجات رفیعہ بالا بردیم مانند ادریس نبی کہ فرمودہ وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا و عیسی پسر مریم بیّنات و دلائل باہرہ عطا کردیم و او را بِرُوحِ الْقُدُسِ مُوَيَّدَ داشتیم

برای شرح مقام اول و آیہ مبارکہ قرآن کہ فرمودہ " لا نُفَرِّقُ

بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ " در این کتاب بہ ذیل آیہ " لا نُفَرِّقُ . . . " مراجعہ شود .

تورات

تورات در لغت عبری بمعنی شریعت است و در رتبہ اولی اطلاق میشود بر احکام عشرہ کہ بر حضرت موسی ع در کوه سینا از طرف خداوند عنایت شد و در الواح عشرہ در ہر لوحی حکمی بخصوص نقش شدہ بود و حضرت موسی با مر خدا از میان قوم برای مدت یکماہ خارج شد و بکوه سینا رفت تا الواح احکام را دریافت دارد ولی سر یکماہ مراجعت نفرمود و دہ روز تأخیر شد و جمعاً چہل روز طول کشید و چون قومش تأخیر او را دیدند بہ پرستش گوسالہ پرداختند و شرح این داستان در سفر خروج عہد عتیق و قرآن مجید نازل شدہ کہ فرمود " وَ اَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَعْنَاَهَا بِعَشْرِ . . . الخ " و لکن کلمہ تورات مجازاً بر اسفار خمسہ منسوب بہ حضرت موسی ع و سایر کتب انبیای اسرائیل اطلاق میشود و وقتی کہ میگویند تورات مقصودشان عہد عتیق است و عہد عتیق در مقابلش عہد جدید قرار گرفتہ است کہ بہ اناجیل اربعہ و رسائل بولس و غیرہ

اطلاق میشود کلمه عهد در اصطلاح انبیای اسرائیل بر شریعت الهیه اطلاق میشود ، در کتاب ارمیای نبی باب سی و یکم و آیه سی و یکم خداوند خطاب ببنی اسرائیل میفرماید که من با شما عهد تازه ای خواهم بست نه مانند عهدی که با پدران شما بستم و شما آن را فراموش کردید من شریعت خود را برای شما می فرستم . . . الخ .

نظر باین نبوت ارمیای نبی بنی اسرائیل موعود به عهد جدیدی از طرف خداوند بودند و چون حضرت مسیح ظاهر شدند پیروان حضرتش قیام و تعالیم او را عهد جدید موعود دانستند و از این جهت از آن ببعدها با ناجیل اربعه و رسائل مبشرین مسیحی عهد جدید اطلاق شد و بسه اسفار خمره و کتب انبیای اسرائیل عهد عتیق اطلاق گردید و چنانچه گفتیم امروز مجازاً مندرجات عهد عتیق را عموماً تورات می نامند ، عامه یهود و مسیحیان اسفار خمره و مندرجات عهد عتیق را وحی الهی میدانند و پنج کتاب اول عهد عتیق را از حضرت موسی می شمارند ولی محققین علمای مسیحی در این باره سخنان بسیار دارند که شرح آن را شیخ رحمت الله هندی در کتاب اظهار الحق بتفصیل نقل فرموده است و این مقام را گنجایش نقل آن نیست . در الواح مبارکه جمالقدم و حضرت

عبدالیهاء در باره مندرجات عهد عتیق بیانات مفصلی نازل شده و در کتاب محاضرات قسمتی از آن الواح مبارکه نقل گردیده و خلاصه آنکه اسفار خمره جمعاً از حضرت موسی نیست زیرا در آخر سفر تثنیه که سفر دباریم مینامند ذکر وفات حضرت موسی شده نه چگونه چهل روز قوم برای مرگ آن حضرت سوگواری کردند و او را دفن نمودند .

بدیهی است که این مطالب از حضرت موسی نیست و بقرم آن حضرت هم نوشته نشده و لکن در ضمن اسفار خمره احکام و اوامری که موسی از طرف خداوند فرموده است موجود است و بقیه مندرجات عهد عتیق گفتار مورخین است و کتب انبیاء هم که از انبیای اسرائیل است شیخ رحمت الله هندی در کتاب معروف خود بنام اظهار الحق در باره تورات و عهد عتیق سخنانی مفصل دارد که ذیلاً قسمتی از آن را بفارسی نقل مینمائیم . در آغاز باب اول میفرماید در بیان کتب عهد عتیق و جدید و این مبحث بر چهار فصل است . فصل اول در بیان اسماء کتب و اعداد آنها پیروان مسیح کتب مزبوره را بدو قسم منقسم کرده اند ، یک قسمت را میگویند که بواسطه انبیای قبل از عیسی علیه السلام بآنان رسیده است و قسمت دیگر را میگویند که بعد از حضرت مسیح به الهام الهی توسط مؤمنین نوشته شده

و مجموع قسم اول را بنام عهد عتیق مینامند .
 و قسم دوم را عهد جدید میگویند و هر دو قسمت را روی
 هم رفته بای پل میگویند و بای پل لفظی است یونانی
 و بمعنی کتاب است و هر یک از دو قسمت عهد عتیق
 و جدید نیز بد و قسم منقسم میشود ، یک قسمت آنست که
 جمهور قدما ی مسیحین بر صحت آن اتفاق نظر دارند و قسم
 دوم قسمتی است که در باره آن اختلاف نظر موجود است .
 قسمت اول عهد عتیق شامل سی و هشت کتاب است ، مانند
 سفر تکوین که آن را سفر خلقت (پیدایش) هم میگویند و
 (بعبری پرشیت خوانند) و سفر خروج و سفر داوود و -
 سفر عدد و سفر استثنا (تشبیه) مجموع این پنج سفر
 را تورات مینامند ، تورات لفظی عبری و بمعنی شریعت
 و تعلیم است و گاهی از راه مجاز لفظ تورات را بر مجموع
 مندرجات عهد عتیق اطلاق مینمایند بعد از پنج سفر
 مزبور کتاب یوشع و کتاب قضا و راعوت و کتاب سموئیل است
 که دو جلد دارد و پس از آن کتاب اول و کتاب دوم ملوک
 و کتاب اول و دوم اخبار ایام و کتاب نحما و عزرا و کتاب
 ایوب و زبور داود است ، سپس امثال سلیمان و جامعه
 و غزلیات سلیمان و کتاب اشعیا و آرمیا و کتاب مراشی آرمیا
 و کتاب حزقیل و دانیال و هوشع و کتاب یوئیل و عاموص

و عویدیا و کتاب یونس (یونا) و میکا و ناحوم و حبقوق
 و صفنیا و حکئی و زگریا و ملاکی است ، ملاکی نبی چهار
 صد و بیست سال قبل از مسیح بوده است . این سی
 و هشت کتاب که ذکر شد در نزد جمهور قدما ی مسیحین
 مقبولیت تامه داشت و لکن شعبه سامریون یهود از این
 سی و هشت کتاب فقط هفت کتاب را قبول دارند و آن عبار
 است از اسفار خمه منسوب به حضرت موسی و کتاب یوشع
 و کتاب قضا و نسخه تورات سامریها یا نسخه تورات باقی
 یهود اختلاف بسیار دارد .

اما قسمت دوم از عهد عتیق بالغ بر نه (۹) کتاب است
 یعنی کتاب استر و باروخ و قسمتی از کتاب دانیال و کتاب
 طوییا و یهودیت و کتاب وزیم و کتاب اکلیزیا ستیکس و کتاب
 اول و دوم مکابیین و این نه جلد کتاب که ذکر شد مورد
 قبول عامه نیست و نزد بعضی سندیت دارد

شیخ رحمت الله پس از این مطلب شرحی در باره نسخه های
 تورات و سایر مطالب مربوطه بآن فرموده است ، الی قوله
 وَفِي حَادِثَةٍ بَحَثِ النَّصْرَانِ عَدَمَ التَّوْرَاتِ وَ سَائِرِ كُتُبِ الْعَهْدِ
 الْعَتِيقِ عَنِ صَفْحَةِ الْعَالَمِ رَأْسًا " یعنی در دوره هجوم بخت
 النصر به اراضی مقدسه تورات و کتب انبیا بکلی از بین رفت
 و همه را با مر پادشاه مزبور سوزانیدند و یهود معتقدند

که بعد از جلاي بايل و مراجعت بارض مقدس عزراي کاهن تورات را بيرون آورد و نوشت و بهمين جهت او را عزرا سوفر (کاتب) مينامند .

شيخ رحمت الله در اين خصوص ميفرمايد " وَلَمَّا كَتَبَ عَزْرًا هَذِهِ الْكُتُبَ عَلَي زَعْمِهِمْ ضَاعَتْ نُسَخُهَا وَآكْثَرُ نَقُولِهَا فِي سِي حَادِثَةِ أَنْتِيُوكُوسٍ " يعني نوشتجات عزرا هم در واقعه انتيوخوس بگلي از بين رفت از اين بيعد در بيان مفصلي قريب ديست صفحه در باره اختلافات نسخه هاي تورات وغيره سخن ميگويد تا آنکه در آغاز باب دوم کتاب اظهار الحق ميرسد باين مطلب که خلاصه اش بفارسي اينست :

در نزد اهل کتاب از عهد عتيق سه نسخه مشهوره موجود است ، اول نسخه عبراني که آن را يهود و علمای پروتستان از طايفه مسيحي قبول دارند و معتبر شمارند ، دوم نسخه يوناني که تا قرن پانزدهم ميلادي (سال ۵۰۰ ميلادي) آن را معتبر ميدانستند اين دو نسخه شامل جميع کتب عهد عتيق است و در نزد کليسای يوناني و کليسای شرق معتبر بود . نسخه سوم نسخه سامري است که طايفه سامري ها آن را معتبر ميدانستند اين نسخه اگر چه يعبري است و لکن هفت کتاب از کتب عهد عتيق را بيشتتر شامل نيست يعني پنج سفر منسوب بموسي و کتاب يوشع

و کتاب قضاات را داراست و سامري ها بساير کتب عهد عتيق معتقد نيستند . . . اين نسخه هاي ثلاثه با هم بسيار متفاوتند و اختلاف زياد دارند . ر . ه . حضرت عبدالبهاء در لوحی شرح مفصلي در باره اختلاف تورات عبري و يوناني و سامري بيان فرموده اند و اشاره به موارد اختلاف کرده اند و آن لوح در مائده آسماني نقل شده مراجعه فرمائيد .

شيخ رحمت الله هندی هم در اظهار الحق در ضمن مقصد اول از باب ثانی مجلد اول اختلافات اين سه نسخه را با هم ذکر کرده است و جدولی را که هنري و اسکات در باره اختلافات سه نسخه مزبوره مرتب ساخته نقل کرده است اينک نمونه ای از آن چه نوشته بفارسي مينويسيم :

در نسخه عبراني ميگويد که از خلقت حضرت آدم تا طوفان نوح هزار و ششصد و پنجاه و شش سال بود (۱۶۵۶) و در نسخه يوناني ميگويد اين فاصله بالغ بر (۲۲۶۲) دو هزار و ديست و شصت و دو سال بود ولي در نسخه سامري اين فاصله را (۱۳۰۲) يک هزار و سيصد و هفت سال تعيين کرده است . . . الخ

در اينجا صورت جدولهاي هنري و اسکات را نوشته و شرح مهسوطی در باره اختلافات نسخه هاي مزبوره با هم داده

است هر که خواهد بآن کتاب مراجعه فرماید .
و برای عقیده اهل بها بمندرجات عهد عتیق به لوح
مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه که در جواب سؤال مرحوم
حاجن ملا یوسف بیگِ نَخَعی خُوسَفی بیان فرموده اند
مراجعه کند این لوح در مائده آسمانی نوشته شده است .

حرف - ث

ثعبان قدرت

در عهد عتیق و قرآن مجید مذکور است که خداوند
به حضرت موسی آیتی عطا فرمود که چون عصای خود را
می انداخت تبدیل به اژدها میشد . شرح این معنی
در ذیل "عصای امر" در این کتاب نوشته شده ، در سفر
خروج عهد عتیق داستان مار و عصا مذکور است و در قرآن
مجید چند مرتبه تکرار شده و در ذیل "بیضای معرفت"
در این کتاب نوشته شده است .

در سوره الاعراف کلمه ثعبان و در سوره شعرا نیز ثعبان
ذکر شده و در سوره طه حیه یعنی مار فرموده اند ، در
کتب تفاسیر و تواریخ و احادیث و اخبار و کتب قصص الانبیا
داستان ثعبان را به ظاهر حمل کرده و درباره آن —
داستانهای عجیب ذکر کرده اند .

مولانا محمد جویری در قصص الانبیا فرموده قوله :
"عصا بینداخت در ساعت مار شد چون بدیدند متحیر
شدند فرعون گفت به حق نان و نمک عصا را برگیر موسی
عصا برگرفت هم چنان گشت . . . الخ"

داستان مقابله فرعون با موسی مشهور است و در قرآن مجید نازل شده که فرعون موسی را به سحر نسبت داد و ساحرین مملکت را همه جمع کرد و یوم الزینه را که گفته اند روز جمعه است روز مبارزه قرار داد و در آن روز ساحرها جمع شدند و ریسمان های خود را که بسحر بشکل مار میشد بکار انداختند و بر حسب آیات قرآنی قرار شد اول ساحرها سحر خود را نشان دهند و بعد موسی عصای خود افکند و سحر ساحران را همه ببلعید ساحران پس از مشاهده آن امر غریب به موسی مؤمن شدند و فرعون بر آنان بر آشفته که چرا بدون اجازه من به موسی مؤمن شدید و آنان را تهدید کرد که همه را از درختان حلق آویز خواهد کرد و بالاخره ساحران را که مؤمن به موسی شده بودند همه را به بدترین عذاب بگشت و خود راه عذاب پیمود و این داستان بسیار دراز است و در قرآن مجید نازل شده است .

مولانا محمد جویری در قصص الانبیاء فرموده قوله : چون ندا بگوش موسی رسید عصا از دست بینداخت اژدها شد و بکنار میدان برآمد و هفتاد هزار سر پدید آمد در هر سری هفتاد هزار دهان بیک دهن آن چهار هزار طلسم که ساخته بودند فرو برد که بکناره شکم او

زیاد نشد و رو به کوشک فرعون نهاد چون آن بدیدند بگریخت و مردمان چون بدیدند که فرعون بگریخت دانستند که او باطل است ، اژدها لب زیرین به کوشک فرو برد و لب بالا از بالا برآمد و آن کوشک را از جای کند و در هوا بینداخت چنانکه نیست شد ، دمی بدید چنانکه خاکهای آن را باد برد پس اژدها روی بکوه نهاد هر سنگ که بود فرو برد ، فرمان آمد که ای موسی عصا را بگیر که اگر بگذاری همه مصر را خراب کند ، موسی دست فرا کرد آن - عصا چوب گشت و ساحران به استاد خود گفتند (استاد ساحران کور بود و چیزی نمیدید) استاد گفت هیچ زیادتی بر وی ظاهر نشد گفتند نه ، گفت بدانید که موسی بر حق است که سحر بیش از این که ماکرده بودیم نشاید من با و ایمان خواهم آورد همه اتفاق کردند و یکباره در سجده افتادند فالق السحره ساجدین . حق تعالی حجاب برداشت تا هفتم آسمان بدیدند و گفتند آمنا بر رب العالمین . . . الخ

از این قبیل داستانها در تفاسیر در قصص الانبیاء بسیار است و جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان مار و شعبان را به قدرت خداوندی که همراه حضرت موسی بود تبیین فرموده اند و عصای موسی را به شرحی که در ذیل همین

کلمه نوشته شده به عصای امر و شریعت معنی کرده اند و اشاره به آنست که در شریعت الهیه که توسط مظهر مقدس امرالله در هر زمانی تشریح میشود قوت و قدرت بسی حد و حصر وجود دارد که مخالفان و معترضین که دارای قدرت و جلال و ثروت و مال هستند هر قدر سعی کنند نمیتوانند مانع از پیشرفت شریعت الله در عالم و در بین افراد قبائل و امم شوند و در کتاب آسمانی عهد عتیق و قرآن مجید از شریعت به عصا و از قدرت و قوت مظهر امر الهی حضرت موسی به شعبان تعبیر شده است و مقصود ظاهر حال نیست و باید باصل معنی که در پس پرده این تشبیه نهفته است ناظر بود و لهذا در ایقان شریف در باره شئون روحانیة حضرت موسی فرموده اند "عصای امر" بیضای معرفت شعبان قدرت فاران محبت و امثال آن که شرح هر کدام در این کتاب در ذیل هر یک از آن جملا مسطور است .

ثقل اعظم

در ذیل ثقل اکبر مطالبی در این خصوص نوشته

شده مراجعه فرمائید ، در اینجا نیز مطالبی در این خصوص برای اطلاع احبای الهی نگاشته میشود .
 مُحَدِّثٌ قَسِيْرُهُ در کتاب سفینه البحار در ذیل "ثقل" مطالبی مرقوم فرموده که مجمل آن بفارسی اینست :
 این اشیر فرموده است که حضرت رسول ص عترت و قرآن را ثقل نامید از آن جهت که عمل بآن دو ثقل و اجرای دستور رسول الله در این خصوص بسیار سنگین است و کار مشکلی است و در عرب هر چیز گرانبها و بلند مرتبه ای را که پر قیمت و نفیس باشد ثقیل مینامند و حضرت رسول ص قرآن و عترت خود را ثقل نامید تا بدینوسیله قدرت و منزلت آن دو ثقل را آشکار فرماید و عظمت شان و مقام آنها را گوشزد نماید و در مجمع البحرین طریحی وارد شده است در ذیل "ثقل" میگوید "فی حدیث النبوی ص انّی تارك فیكم الثقلین کتاب الله و عترتی قیل سُمیا بذلک لِانّ العمل بهما ثقیلٌ و قیل من الثقل بالتحریک متاع المسافر" مضمون آنست که فرمود حضرت رسول ص فرمودند من در میان شما ای امت اسلام دو شئی پراهمیت و پر ارزش را بعد از خودم بودیعه میگذارم و بدست شما میسپارم و آن دو یکی قرآن مجید و کتاب الهی است و دیگری عترت و آل خاندان من است و از آن جهت حضرت رسول آن دو

رائِثٌ نَامِدٌ زِيْرًا عَمَلٌ بِهٖ اَنْجَامٌ وَظَافِعُهُ اَنْجَانٌ كِهٖ
بَايْدٌ وَشَايِدٌ بَدَسْتُوْرٍ اَنْ دُوْثِقْلٌ بِسِيَارِ سَنْكِيْنَ وَمَشْكَلٌ
اَسْتٌ وَبَعْضِيْ هَمْ مِيْكَوِيْنْدُ ثَقْلٌ بِتَحْرِيْكَ ثَاءٍ وَقَافٌ بِمَعْنٰى
زَادٌ وَتَوْشَهٗ مَسَاْفِرَاَسْتٌ . اَنْتَهٰى

و در حدیث کمیل بن زیاد نخعی از حضرت امیر المومنین
ع روایت شده که فرمودند " يَا كَمِيْلُ نَحْنُ الثِقَلُ الْاَصْفَرُ
وَ الْقُرْاٰنُ الثِقَلُ الْاَكْبَرُ قَدْ اَسْمَعْتَهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ ص وَ قَدْ
جَمَعْتَهُمْ فَنَادٰى الصَّلَاةَ جَامِعَةً يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا فَلَمْ يَتَخَلَّفْ
اَحَدٌ فَصَعِدَ الْعُبَيْرُ فَحَمَدَ اللّٰهَ وَ اَثْنٰى عَلَيْهِ وَ قَالَ مَعَاشِرَ
النّٰسِ اِنِّىْ مُؤَدِّنٌ عَنِ رَبِّىْ عَزَّ وَجَلَّ لَا مُخْبِرَ عَنِ نَفْسِيْ مِنْ صَدَّقَنِىْ
فَقَدْ صَدَّقَ اللّٰهَ وَ مَنْ صَدَّقَ اللّٰهَ اَثَابَهُ الْجَنّٰنَ وَ مَنْ كَذَّبَنِىْ
كَذَّبَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ كَذَّبَهُ اَعْقَبَهُ التِّيْرَانَ ثُمَّ نَادٰ اَنْبِيْ
فَصَعِدْتُ فَاَقَامَنِىْ دُوْنَهُ وَ رَاسِىْ اِلَى صَدْرِهِ وَ الْحَسَنُ
وَ الْحَسَيْنُ عَنِ يَمِيْنِهِ وَ شِمَالِهِ ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ اَمْرُنِىْ
جِبْرِئِيْلُ عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ رَبِّىْ وَ رَبِّكُمْ اَنْ اَعْلِمَكُمْ اَنَّ الْقُرْاٰنَ
هُوَ الثِقَلُ الْاَكْبَرُ وَاِنَّ وَصِيَّتِيْ هٰذَا وَ اِبْنَاىْ وَ مَنْ خَلَقْتَهُمْ
مِنْ اَصْلَابِهِمْ هُمْ الثِقَلُ الْاَصْفَرُ يَشْهَدُ الثِقَلُ الْاَكْبَرُ بِالثِقَلِ
الْاَصْفَرِ وَ يَشْهَدُ الثِقَلُ الْاَصْفَرُ بِالثِقَلِ الْاَكْبَرِ كُلُّ وَاَحَدٍ
مِنْهُمَا مُلَازِمٌ لِصَاحِبِهِ غَيْرُ مُفَارِقٍ كِهٖ حَتّٰى يَرِدَا عَلَى اللّٰهِ
فَيَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَ بَيِّنَ الْعِبَارِ " مضمون آنست که کمیل بن

زیاد نخعی گفت حضرت امیر علیه السلام فرمودند ای کمیل
ثقل اصغر ما هستیم و ثقل اکبر قرآن مجید است ، ای کمیل
حضرت رسول ص این مطلب را بگوش مردم رسانید و فرمود
که ندا کنند در فلان روز همه مسلمین در مسجد نبی ص
جمع شوند و در روز موعود همه مسلمین در مسجد مجتمع
شدند و هیچکس از آمدن خودداری نکرد رسول الله ص
به منبر صعود فرمود و به حمد خداوند و ثنای باری تعالی
زبان گشود و سپس فرمود ای گروه مردم من از طرف خداوند
مامورم که آنچه را بمن فرمود بشما ابلاغ کنم ، هر کس گفتار
مرا تصدیق کند خدا را تصدیق کرده و هر کس خدا را -
تصدیق کند خداوند پاداش او را بهشت مقرر کرده و هر
کس مرا تکذیب کند خدا را تکذیب کرده و هر کس خدا
را تکذیب کند البته بعد از روز گرفتار خواهد شد
آنگاه حضرت رسول ص بمن فرمود ای علی نزد من بیا من
اطاعت کردم و از منبر بالا رفتم ، رسول الله ص در مقابل
خود روبروی مردم قرار داد چنانکه سر من در مقابل سینه
حضرت رسول قرار گرفت و روی من بطرف مردم بود و حسن
و حسین هم یکی در طرف راست رسول الله ص و دیگری در
طرف چپ آن حضرت ایستاده بودند ، رسول الله ص فرمود
ای مردم جبرئیل فرمان خداوند را بمن ابلاغ کرده و بمن

فرموده که به شماها اعلام کنم و بگویم که قرآن مجید ثقیل
 اکبر است و این وصی من (علی ع) و دو پسر من (حسن
 و حسین) و ائمه دیگر که از نسل آنها خواهند بود ثقیل
 اصغر هستند ، ثقل اکبر که قرآن است در باره ثقل اصغر
 که عترت و خانواده من هستند شهادت میدهد و ثقیل
 اصغر که عترت من است به حقانیت قرآن مجید که ثقل اکبر
 است شهادت میدهند و این دو ثقل هر دو با هم ملازم
 و همراهند و از هم جدا نخواهند شد تا در محضر عدل
 خداوندی وارد شوند و خداوند در آن روز بین این دو ثقل
 و بین بندگان که این دو ثقل را محترم نداشته اند حکم
 میفرماید . انتهى .

این حدیث را مرحوم کلینی در روضه کافی روایت فرموده است
 این حدیث ثقلین در کتب عامه و خاصه بطرق متعدده -
 روایت شده و شیخ مفید در کتاب العمده آن را روایت
 کرده و مرحوم مجلسی در مجلد هفتم بحار الانوار در باب
 هفتم یعنی باب فضائل اهل البیت آن را روایت فرموده
 است و در مجلد ششم بحار الانوار در باب وصیه النبی
 بالتمسك بالثقلین و در جلد هشتم و جلد نهم بحار الانوار
 و جلد دهم و جلد سوم در بحث معاد و در جزء اول از
 جلد پانزدهم بحار الانوار این حدیث را روایت فرموده

است .

شیخ سلیمان نقشبندی الحسینی در کتاب معروف خود
 بنام " ینابیع العموده " در ضمن باب چهارم از جلد اول -
 کتاب مزبور حدیث ثقلین را از طرق مختلفه روایت فرموده
 است و این شیخ سلیمان از علمای معروف و معتد اهل
 سنت و جماعت است قوله ره " روى موفق بن احمد الخوارزمي
 عن الأعمش قال حدثنا حبيب بن أبي ثابت عن إبي الفضل
 عن زيد بن الأرقم قال نزل النبي ص بقدير خم فقال فيه
 إنني تركت فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله
 وعترتي أهل بيته فانظروا كيف تخلفوني فيهما وإنهما
 لن يفترقا حتى يردا على الحوض ثم أخذ بيد علي وقال
 ص من كنت مولاه فعلي مولاه و من كنت وليه فهذا وليه
 ثم قال ص اللهم وآل من والآه و عابد من عابده الخ
 مضمون آنست که زید بن ارقم گفت که حضرت رسول الله
 بسرزیم معروف بقدير خم ورود فرمودند و در آنجا
 گفتند که من دو شی بر ارزش و پراهمیت را بعد از خودم
 بجای میگذارم که یکی یعنی قرآن از دیگری که عترت باشد
 بزرگتر و اهمیتش بیشتر است ، یکی کتاب خدا یعنی قرآن
 است و دیگری عترت و اهل بیت من هستند ، مواظب باشید
 که چگونه باید با آنها که یادگار من هستند رفتار نمائید

زیرا آن دو ثقل با هم هستند و از هم جدا نمی شوند تا روزی که در کنار حوض کوشر بر من وارد شوند، سپس رسول الله دست حضرت امیر ع را گرفتند و فرمودند هر کس که من مولای او هستم علی بعد از من مولای او خواهد بود و هر کس من ولی او هستم اینک علی ع ولی اوست بعد فرمودند خداوند ا تو دوست بدار هر کس که علی را دوست میدارد و دشمن بدار هر کس که علی را دشمن می شمارد .
 انتهى .

شیخ سلیمان در همین باب از طریق دیگر هم این حدیث را روایت فرموده است و طالبین به نفس کتاب باید مراجعه فرمایند و میتوان گفت کتابی از طرق عامه و خاصه تألیف نشده مگر آنکه حدیث ثقلین در آن بتصریح یا تلویح ذکر شده است و بیشتر از این در این خصوص بحث و ادامه گفتار سبب تطویل و ملال است .

ثقل اکبر که ودیعه ربانیه است

ثقل اکبر عبارت است از قرآن مجید که بوحی الهی بر حضرت محمد بن عبد الله پیغمبر بزرگوار اسلام نازل

شده است و بدینوسیله حجت الهیه بر کل بالغ گردیده و قرآن را از آنجهت ثقل اکبر گفته اند که حضرت رسول ص در اواخر ایام حیات خویش خطاب به امت خود فرمودند
 "... اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلِیْنِ کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِترَتِیْ وَ اِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الحَوْصَ ... " یعنی من از میان شما میروم و دو حجت بالغه الهیه بعد از خود برای شما یادگار میگذارم که به آنها متشبث شوید و برای نجات خویش به آن دو حجت بزرگ تمسک کنید یکی قرآن مجید است که کتاب الهی است و دیگری عترت و مبین آیات الهیه و مرکز عهد و پیمان من است که باید از او اطاعت کنید و این دو ثقل اکبر و اعظم یعنی قرآن و مبین کتاب همواره با هم هستند و از یکدیگر هرگز جدا نمی شوند تا هر دو در روز قیامت در کنار حوض کوشر بر من ملحق شوند .

ملاحظه فرمائید که حضرت رسول ص از قرآن مجید و عترت خود به دو ثقل تغییر فرموده یعنی دو چیز بسیار مهم و دو حجت بالغه الهیه و چون قرآن مجید عبارت از آیات و کلمات الهیه است آن را ثقل اکبر گویند و مبین آیات الهیه را ثقل اعظم نامند و معانی حقیقی آیات قرآن را جز مبین کتاب که عترت حضرت رسول ص است کس دیگری نمیداند و راسخون در علم که در قرآن مجید برای

تبیین آیات متشابهه قرآنیه ذکر فرموده همین مبین کتساب
مجید است که عبارت از ائمه اطهار و عترت رسول اکرم
علیهم السلام است .

این حدیث ثقیل اکبر و عترت را علمای سنت و جماعت و -
پیشوایان شیعه امامیه بالاتفاق از طرق مختلفه روایت
کرده اند و هیچکس را بحث و اعتراض و شك و شبهه در
صحت صدور این حدیث شریف از لسان مطهر حضرت
رسول ص نیست . شیخ صدوق علیه الرحمه در کتساب
آمالی در حدیث ۱۵ مجلس شصت و چهارم فرموده است
که زید بن ثابت گفت " قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّي تَارِكٌ فِيكُمْ
الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي الْأَوْهَمَاءِ
الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ "
یعنی من بعد از خودم برای شما بجا میگذارم دو امر
مهم و عظیم را یکی کتاب خدا یعنی قرآن مجید و دیگری
عترت و اهل بیت خودم را و این دو خلیفه من هستند
در میان شما بعد از من و هرگز از هم جدا نمیشوند
تا در کنار حوض در قیامت نزد من آیند .

علامه مجلسی در بحار الانوار و سایرین در سایر کتب همه
این حدیث را روایت کرده اند .

سید جلیل و عالم نبیل سید هاشم بحرانی علیه الرحمه

در کتاب کبیر و مفصل خود بنام " غایه العرام " در باب
بیست و هشتم که حاوی تصور رسول خدا ص در وجوب
تمسك بثقلین است از طرق سنت و شیعه امامیه نصوص
بسیار و احادیث صحیحه متعدده نقل فرموده است در این
باب از طرق عامه و اهل سنت ۳۹ حدیث نقل کرده و در
باب بیست و نهم از طرق شیعه امامیه هشتاد و دو حدیث
در این خصوص روایت فرموده است .

اما علت تسمیه قرآن به ثقل اکبر مستند به حدیثی است که
از حضرت رسول ص روایت شده و در کتب عامه و خاصه موجود
است ، از جمله شیخ اجل سلیمان حسینی البلیخی در کتاب
" ینابیع العوده " که از کتب معروفه اهل سنت است در باب
پنجاه و هفتم حدیث شصت و هشتم از ابو سعید الخدری
روایت کرده که حضرت رسول ص روزی خطبه ای ادا کردند و
در ضمن آن خطبه فرمودند " يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ
الثَّقَلَيْنِ خَلِيفَتِي إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدُهُمَا
أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى
الْأَرْضِ وَعِترَتِي وَهُمْ أَهْلُ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ
الْحَوْضَ " مضمون آنکه ای مردم من برای شما بعد از خودم
بجا گذاشتم دو امر مهم و دو حجت بالغه و دو جانشین
و خلیفه اگر بان دو متمسك شوید و اطاعت کنید بعد از

من هرگز گمراه نمی شوید یکی از آن دو (قرآن) از حجت دیگر بزرگتر است و آن دو حجت عبارت از کتاب الله است که ریسمان محکمی است از آسمان به زمین فرود آمده و دیگری عترت من است که عبارت از اهل بیت من است و این دو حجت از هم جدا نمی شوند تا نزد من آیند در روز قیامت در کنار حوض .

اشاره بجمیع موارد و منابع این حدیث محتاج بکتاب مستقلی است و طالبین بکتاب احادیث اهل سنت و امامیه مراجعه فرمایند .

شُر ثَمُود

در لغت نامه دهخدا چنین مسطور است :

ثمود - نام یکی از قبایل قدیم عربست مسکن این قبیله در موصل میان حجاز و شام بود و در قرآن کریم نام این قبیله مانند قبیله عاد آمده . . . این قوم از فرزندان ثمود . . . بن سام بن نوح ع میباشند قومی بودند روستایی و قُرُ و شهرها داشتند از سنگهای جسیم برآورده و مصانعی در صخره ها حفر کردند و بپرستیدند و خدای تعالی صالح پیغمبر را به آنان

فرستاد و او مردمان را به خدا خواند . . . صاحب مجمل التواریخ گوید ارم بن سام را هفت پسر بود نام ایشان عاد ثمود . . . و اینانرا اعراب العاربه خوانند ثمود . . . با فرزندان و جماعت خویش میان شام و حجاز آرام گرفت جایی که آن را حَجْر خوانند و خدای تعالی صالح پیغمبر را بدین جماعت فرستاد . . . الخ

در کتب تواریخ راجع به ثمود سخنان مفصل و مختلف نوشته و عقاید مختلفه مسطور است ، در لغت نامه دهخدا در ذیل ثمود چنین مسطور است :

. . . خدای تعالی صالح پیغمبر را به آنان (ثمود) فرستاد و او مردمان را بخدا خواند و باعجاز شتری ماده از تخته سنگی برآورد قوم ثمود در عبادت بتان اصرار ورزیدند و در آخر آن شتر ماده را بئ کردند و در این وقت عذاب صیحه بر ایشان فرود آمد و آن آوازی بسود سخت مدهش از جانب آسمان که دلهای آنان در سینه ها بپرید و مردند . . . الخ

در قرآن مجید ذکر صیحه و طاغیه و صاعقه در باره ثمود نازل شده است قوله تعالی " اَمَّا ثَمُودُ فَاهْلِكُوا بِالطَّاعِیَةِ " "سوره الحاقه"

"فَاِنْ اَعْرَضُوْا فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودُ"

”سورہ فصّلت“
”وَآخِذْ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ
جَاثِمِينَ“ (سورہ ہود)

حرف - ج

جابر

مقصود جابر بن عبد الله انصاری از اصحاب رسول الله ص است، شرح حال جابر را مورخین و اصحاب کتب رجال و پیشوایان شیعه و اهل سنت همه نوشته اند، مهمترین و جامعترین شرحی که در باره جابر نوشته شده و از منابع مختلفه جمع آوری گردیده لغت نامه دهخدا است و در اینجا از لغت نامه شرح حال جابر اقتباس شده است.

در لغت نامه دهخدا در ذیل اسم جابر مسطور است قوله: جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری مکنی به ابو عبد الله و ابو عبد الرحمن و ابو محمد از کسانی است که حدیث بسیار از رسول اکرم ص روایت کرده است، مسلم از وی روایت کرده که در نوزده غزوه با رسول الله ص شرکت داشته است و در مصنف و کعب از هشام بن عروه نقل شده که گفته است جابر بن عبد الله مجلس دَرسِی در مسجد نبوی داشت و از او کسب علم میکردند . . . اهل مصر در حدود ده حدیث از او دارند که البهوتی آنها را از قتاده نقل کرده است و او آخرین مرد از اصحاب نبی اکرم است که پس از نابینا شدن در مدینه درگذشت.

ابن حیان گفته است " جابر در سنه هفتاد و هشت (۷۸) بعد از آنکه نابینا شده بود در گذشت و بعضی سال وفات او را هفتاد و هفت و بعضی هفتاد و چهار و گروهی شصت و سه گفته اند و نیز گفته شده است که وی نود و چهار سال (۹۴) زندگی کرده . . . "

صاحب عیون الاخبار آرد : کُنیت او ابو عبد الرحمن و بقولش ابو عبد الله است و معروف به انصاری و صحابی است . (صحابی کسی را گویند که دوره رسول الله را درک کرده و بحضور آن حضرت رسیده باشد) وی روایت کرده که نبی اکرم گفت : " ای جابر بعد از من عمر میکنی تا آنکه فرزند ی از اولاد من بدنیآید که نام وی نام من است و او علم را سخت میشکافد پس چون او را ملاقات کردی سلام مرا باو برسان " (عیون الاخبار جلد اول ص ۲۱۲)

وی در فضیلت قزوین از حضرت رسول روایتی نقل کرده است (نزهت القلوب مقاله ۳ ص ۵۶) از ابی جعفر محمد بن علی ع از طریق جابر بن عبد الله انصاری روایت شده که گفت نزد فاطمه دختر رسول الله رفتم و لوحی نزد او دیده که در آن اسماء اوصیاء و ائمه از اولاد آن بزرگوار ثبت بود پس آنها را شماره کردم ، دوازده تن بودند که آخر آنان حضرت قائم از اولاد فاطمه بود و سه تن بنام

محمد و سه تن بنام علی بودند و روایات دیگری نیز در باره محبت علی ع و اولاد اطهارش در همین کتاب از او وارد شده است (حبیب السیر جلد دوم) و صاحب قاموس الاعلام آرد : وی (جابر) یکی از صحابه است در غزوه عقبه ثانیه با آنکه کودکی بیشتر نبود بمعیت پدرش حاضر شد و در حضور وی در دو غزوه بدر و احد اختلاف کرده اند و با این وصف در هیجده غزوه بمعیت حضرت رسول مر بوده و در واقعه صفین هم همراه حضرت علی ع حضور داشته است در اواخر زندگی نابینائی به چشمانش راه یافت ، آخرین کس از حاضران در واقعه عقبه که تا آنوقت میزیست او بود و بسال هفتاد و چهار (۷۴) یا هفتاد و هفت (۷۷) هجری در نود و پنج سالگی (۹۵) در مدینه منوره در گذشت و ابان که پسر خلیفه سوم عثمان بن عفان و والی مدینه بود نماز بر وی گذارد کنیه اش ابو عبد الله است و بنا بر روایتی در محاصره قسطنطنیه همراه یزید بن معاویه بود و در همین جا مرحوم یا مقتول شد ، بهمین مناسبت مرحوم قوجه مصطفی پاشا بنام وی بیت جامع و آرامگاهی بنا کرده است ولی این مطالب با شرح حال صاحب ترجمه منافات دارد ، مثلا روایت وفات وی در مدینه منوره و حضورش در واقعه صفین با حضرت امیر ع با بودنش

در خدمت یزید بن معاویه سازگار نیست باید گفت اگر در -
خارج سور قسطنطنیه یکی از صحابه مُسَمی به جابریس -
عبدالله در گذشته صاحب ترجمه نیست بلکه دیگری بوده است

(قاموس الاعلام ترکی) انتہی

ناصر خسرو گوید :

کجاست جابر انصاری و اویس قرن

ابوعبیده جراح و مالک اشتر

.

" حدیث جابر "

حدیثی است که جابر بن عبدالله الانصاری روایت
کرده در باره لوح حضرت فاطمه زهرا علیها سلام الله
و شرح آن در ذیل جمله " لوح فاطمه " مسطور است

جبرئیل

مظاهر مقدسه الهیه بر حسب نصوص صریحه دارای -
قوای متعدده و اوصاف مختصه هستند و زمام خلق و رزق و

حیات معنوی و حقیقی خلایق و زمام موت واقعی کفار و
محتجبین در قبضه قدرت آنهاست ، مظهر امرالله چون
قیام فرماید و آغاز دعوت کند خلق جدید فرماید و رزق روحانی
بخلق خدا میدول دارد و حیات معنوی بخشد و کفار
و محتجبین را به موت دائمی و عذاب مستمر محکوم کند
مقام نزول وحی که خاتم مظاهر مقدسه الهیه است در اسلام
و قرآن مجید به " جبرئیل " تعبیر شده که زمام خلق روحانی
با و موکول است و زمام رزق به میکائیل و زمام حیات بس
اسرافیل و موت بعزرائیل واگذار شده و همه اینها شئون
متفاوته عالیّه مختصه مظهر امرالله است که بواسطه اختلاف
مفاهیم رزق و حیات و خلق و موت بتعبیرات مختلفه در -
اصطلاح قرآن و اسلام استعمال شده و تعدد اهری
البته سبب تعدد در ذات مظهر امرالله نتواند شد بس
شرحی که در ذیل اسرافیل در این کتاب مندرج است
جبرئیل در اصطلاح اسلامی امین وحی الهی است که
بنص قرآن مجید حقائق را بر قلب مظهر امرالله نازل سازد
و به مفاد نزله علی قلب تراوشات فطری و ذاتی حقیقت
عالیه روحانیّه مظهر امرالله که از عالم غیب سرچشمه میگیرد
در اصطلاح به جبرئیل تعبیر شده است .

در شرح اشعار نعیم در موضعی در باره اصطلاحات و

اقوال مختلفه در باره جبرئیل شرحی نوشته ام که در این
مقام قسمتی از آن را نقل میکنم .

" جبرئیل یکی از فرشتگان چهارگانه است که مدبّر امور عالم
به امر آفریدگار جهان است ، حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه
در لوح شکوهی شیرازی میفرماید قوله الاحلی :

" . . . روح الامین و جبرئیل و روح القدس و شدید القوی
عبارت از عنوانات شئی واحد است . " انتهى

جبرئیل در قرآن مجید مذکور و به روح الامین و روح القدس
و حامل وحی و امین وحی نیز معروفست در نزد پارسیان
به " بهمن " و در نزد فلاسفه شرق به " عقلِ عاشر " و در نزد
صوفیه به " عنقا مغرب " بضمّ میم و سکون غین معجمه و کسر
راء مهمله مشهور است . در الواح الهیه در باره معنی
آن آیاتی نازل شده برای اطلاع به رحیق مختوم و مائده
آسمانی مراجعه فرمایند .

در مقامی جبرئیل همان جنبه انزال آیات و اظهار بینات
و تربیت مردم جهان و تدبیر شئون و نظام عالم و بنی آدم
است که در مظاهر الهیه موجود میباشد و در مقامی
هم باصطلاح فلاسفه شرق که عقل عاشر و متعلق به کوره
قمرش دانند به مبین آیات و مراکز عهد الهیه اطلاق میشود
زیرا متعلق بکره قمر است و قمر هدایت کسب نور از شمس

حقیقت مینماید ، سیمرغ هم که در لسان عرفا مشهور است
نفس مقدسی است که مؤید بنفحات روح القدس و مهبوط
الهامات و فیض ربّانی است و مرکز سیمرغ هم کوه قاف است که
محیط بر جهان است زیرا نفس مقدس مؤید به نفحات روح
القدس محیط بر عالم است و مصدر فیض الهی برای عالمه
خلق میباشد . انتهى

جمال خلیل کشف نقاب فرمود

مقصود حضرت ابراهیم علیه السلام است که شرح
حالش در کتب تواریخ و در کتاب مقدس سفر پیدایش مسطور
است ، حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در مفاوضات در ذیل
حضرت ابراهیم شرحی در باره آن بزرگوار فرموده اند بقرار
ذیل قوله الاحلی " . . . حضرت ابراهیم در بین النهرین
از یک خاندان غافل از وحدانیت الهیه تولّد یافت و
مخالفت با ملت و دولت خویش حتی خاندان خود کرد
جمع الهه ایشان را رد نمود و فردا وحیداً مقاومت یک

قوم قوی فرمود و آن مخالفت و مقاومت سهل و آسان نه ، مثل اینست که کسی آلیوم نزد ملل مسیحیه که متمسک بتسورات و انجیل هستند حضرت مسیح را رد کند و یا در دایره پاپا کسی حضرت مسیح را استغفرالله دشنام گوید و مقاومت جمیع ملت کند و در نهایت اقتدار حرکت نماید و آنان یک اله نداشته باشند بلکه بآلهه متعدده معتقد بودند و در حق آنان معجزات نقل مینمودند ، لهذا کل بر حضرت ابراهیم قیام کردند کسی با او موافقت نکرد مگر برادرزاده اش لوط و یکی دو نفر هم از ضعفا بعد در نهایت مظلومیت حضرت ابراهیم از شدت تعرض اعداء از وطن خارج شد و فی الحقیقه حضرت ابراهیم را اخراج بلد نمودند تا قلع و قمع گردد و اثری از او باقی نماند ، حضرت ابراهیم باین صفحات که ارض مقدس است آمدند . مقصد اینست که این هجرت را اعدای حضرت اساس اعدام و اضمحلال شعرند . . . حضرت ابراهیم قدم ثبوت بنمود و خارق العاده استقامت فرمود . . الخ .

.....

جمال هود از مشرق ابداع

مُشرق شد

در ذیل کلمه هود شمعهای از حالات هود نبی مسطور شده است ، در قرآن مجید آیات بسیار در سوره های مختلفه در باره هود و قوم عاد و هلاکت آنان نازل شده است ، در سوره الاعراف شرح مفصلی در ضمن آیات متعدده در باره هود نبی و قوم عاد فرموده " وَاللّٰی عَادِ اِخَاهُمْ هُوْدًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ . . الخ " و در سوره هود نیز آیات بسیار در باره او نازل " وَاللّٰی عَادِ اِخَاهُمْ هُوْدًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ . . الخ " و در سوره المؤمنین نیز آیات متعدده در باره هود نازل شده " ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا اٰخَرِيْنَ . . الخ " این آیات سوره المؤمنین را بعضی مفسرین در باره هود نبی و برخی در باره حضرت صالح نبی دانسته و تفسیر کرده اند و نیز در سوره الشعراء در باره هود فرموده : " كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِيْنَ اِذْ قَالَ لَهُمْ اٰخُوهُمْ هُوْدُ اَلَا تَتَّقُوْنَ . .

... الخ

و در سوره السجده نیز در باره هود آیات بسیار نازل است
"فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ"

الخ و در سوره الاحقاف نیز در باره هود فرموده

"وَأَنْذَرْنَا عَادًا أَنْ أَنْذَرْنَا قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ ... الخ

أَحْقَافُ سرزمین قوم عاد بوده است که گویند در حَضْرَمَوْت

بوده است ... و در سوره الذاریات و سوره القمر نیز

آیه ای چند در باره قوم هود نازل شده است و شرح این

آیات در تفاسیر معتبره سُنی و شیعه مسطور و اختلافات

بسیار در بین اقوال آنان مشهود است ، از همه جامع تر

تفسیر مجمع البیان طَبْرُسی است و سایر تفاسیر نیز مانند

کَشَافِ زَمَخْشَرِی و تفسیر قاضی بَیضاوی و تفسیر صافسی و

ابوالفتح رازی و منهج الصادقین کاشانی و روح البیان

اسمعیل حَقی و تفسیر کبیر فخر رازی و امثالها موجود است

و علامه مجلسی در مجلد پنجم بحار الانوار در ضمن داستا^ن

هود همه آن آیات را نقل فرموده و تفسیر آن را هم ذکر -

کرده و ترجمه فارسی آن آیات را هم در جلد اول کتاب

حیات القلوب خود آورده است و این کتب در این ایام بسیار

بدست میآید ، طالبین بدان مراجعه کنند .

خلاصه احوال قوم عاد و هود همان است که در ذیل سوره

هود نوشته شده که هود پس از مدتی دعوت موفق شد جمع

قلیلی را هدایت کند و بقیه را خداوند به طوفان بار شدید

به هلاکت رسانید و آن باد و طوفان مدت هفت شب و هشت

روز بر آنها می وزید تا همه را نابود ساخت ، در این داستا^ن

مطالعه عجیبه در تفاسیر مذکور است که از ذکر آنها

صرف نظر شد زیرا لَا یُسْمِنُ وَلَا یُفْنِی است .

جمع آنچه بایشان راجعت فی الحقیفه

بحضرت ظاهر مستور راجع

مقصود از حضرت ظاهر مستور ذات غیب الهی

است که از حیث آثار قدرت و عظمت ظاهر و آشکار است

و از جهت کینونت و حقیقت ذات مستور و پنهان است که

عقول و افهام را به ساحت قدسش راهی نیست .

در بعضی از الواح مبارکه حضرت ظاهر مستور بر مظهر

امرالله نیز قبل از بعثت و قیام بدعوت اطلاق شده که

بظاهر در بین خلق ظاهر و آشکار است ولی از جنبه

لطیفه غیبیه و جلوه الهیه مستور و پنهان است و کسی را به حقیقت مکنونه در آن وجود مقدس آگاهی و اطلاع نیست .

جمع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره ...

شرح این مطلب را جمال‌القدم جل جلاله در کتاب مستطاب ایقان شریف به تفصیل ذکر فرموده اند که مقصود از قیامت قیام مظهر نفس الله است در بین عباد و مقصود از صور ارتفاع ندای آن حضرت است و مقصود از حساب و کتاب رسیدگی به اعمال و حالات فطریه خلایق است و رجوع به نصوص کتاب فطرت هر يك که فطرت سلیمه داشته باشند و به ایمان فائز شود یا فطرت سقیمه داشته باشد و به کفر

مایل گردند (شرح این معنی در ذیل جمله " سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا وَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا در این کتاب درج است) و مقصود از جنت لغای حضرت موعود و تحصیل رضای آن بزرگوار و مقصود از نار و جحیم محرومیت از ایمان و رضای حضرت منان است و تشریح فرموده اند که هر کس باو مؤمن شد به حیات ابدیه فائز گردد و هر کس معرض شد در زمره اموات محسوب است و شرح این موضوع در ذیل قیامت و موت و حیات در این کتاب به تفصیل مسطور است و خلاصه آنکه قیامت موعود همان قیام مظهر امرالله است به دعوت خلق و صراط مستقیم او همان صراط است و جنت نار رضا و سخط اوست و همسه این اشارات و دلالات قیامت بظهور حضرتش آشکار شد چنانچه میفرمایند قوله تعالی " جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره کل بتنزیل همان يك آیه هویداشد ... " انتهى .

در الواح مبارکه شرح این موضوع جلیل به الحان مختلفه عربی و فارسی نازل شده مانند سوره ص که در کتاب مبین موجود است و سایر الواح که درمائه آسمانی نصوص آن مندرج است ، حضرت رب اعلی جل اسمه الاعلی در کتاب بیان مبارك فارسی در اوائل کتاب معنی قیامت و حشر و نشر و حساب و جنت و نار را به صراحت به دوره

ظهور عظیم امرالله تفسیر فرموده اند که مراجعه اش سبب
 حصول روح و ریحان است .
 برای تفصیل احوال به ذیل قیامت در این کتاب مراجعه
 شود .

جوان ناصری که خود را

مسیح الله مینامد

مقصود از جوان ناصری حضرت مسیح علیه السلام
 است که منسوب بناصره است بر حسب تصریح قاموس کتاب مقدس
 ناصره شهری است در جلیل و بواسطه آنکه زمان طفولیت
 و کودکی مسیح در آنجا سپری شده بوطن مسیح مشم—ور
 است ، ناصره تا اورشلیم شصت و شش میل فاصله دارد ،
 یوسف پدر عیسی بر حسب ظن مردم و مادرش مریم در ناصره
 مسکن داشتند که بعد از مراجعت از مصر بدانجا رفتند
 ولی مردم ناصره آنها را نپذیرفتند و ناچار بکفرناحوم
 رفتند ولی عیسی در بین مردم بناصری معروف شد و —
 شاگردانش نیز بناصری معروف شدند و وقتی که مسیح

را به صلیب زدند کتیبه ای در بالای صلیب قرار دادند که
 نوشته بود "عیسی ناصری" و این برای معرفی مصلوب بود .
 اما کلمه مسیح بمعنی مسح شده و انتخاب شده است در نزد
 یهود هر چیزی را که دارای اهمیت بود با روغن زیتون
 و روغن دیگر مسح میکردند و نیز سلاطین و پادشاهان
 و بزرگان را یا در مذبح معبد و یا در جای دیگر با روغن
 مقدس مسح میکردند ، مردم نیز هر روز خود را با روغنهای
 معطر مسح میکردند و این علامت شادی بود و مسح نکردن
 با روغن معطر علامت غم و اندوه و عزاداری بود چون کسی
 را میخواستند بامارت و سلطنت بردارند او را مسح میکردند
 داود نبی سه مرتبه مسح شد اول بواسطه شموئیل نبی ،
 دوم بواسطه مردان یهودا و سوم بواسطه مشایخ بنی اسرائیل
 حضرت موسی امر فرموده که اشخاص و ظروف و امکنه را با
 روغن مخصوصی که مقرر داشته بود مسح کنند و شرح آن —
 مفصل در ذیل کلمه مسیح در قاموس کتاب مقدس مسطور
 است و چون عیسی بن مریم را خداوند بمقام مظهریت
 خود اختصاص داد و برای این کار او را برگزید بمسیح الله
 معروف شد . حضرت عیسی در ۲۹ سالگی قیام بدعوت
 فرمود و سه سال دعوت او طول کشید و بالاخره بفتوای
 علمای یهود بصلیب زده شد ، در قاموس کتاب مقدس در

ذیل مسیح میگوید که "مولود حضرت مسیح در سال ۲۴۶ بعد از تأسیس روم یعنی چهار سال قبل از تاریخ حالیه مسیحیه بود مسقط الرأس حضرتش بیت لحم یهودیه مادرش مریم دوشیزه نامزد یوسف نجار و در اناجیل هشتاد مرتبه خود را پسر انسان نامیده است . . . " بعد از شرح مطالبی در باب سخنان مؤلف قاموس مقدس باینجا می رسد که میگوید " در اناجیل مطلبی که دلالت بر توصیف هیئت مسیح بنماید یافت نمی شود و لکن تقلیدیکه آن را به پوپلیوس لنتوس نسبت می دهند میگوید که مسیح معاصر پیلاطوس بود وی بسناتس رومانی بدینطور نگاشت که در این روزها مردی که الی الآن موجود است ظاهر شده است مردی صاحب قوای و اقتدارات عظیمه میباشد مردم وی را پیغمبر عظیم دانند و شاگردانش وی را ابن الله خوانند و اسمش مسیح است مردگان را زنده میکند و مریضان را از هر نوع مرضی شفا میبخشد و خود شخصی معتدل القامه است علامت دلسوزی و شدت عزم از سرور و رویش با هر بطوری که هر کس او را ببیند دوست دارد و از وی بترسد مویهایش میگون و اصلاً طلائی رنگ و مستقیم میباشد و از مقابل گوشها مجعد و درخشان و مثل عادت نصاری مویهایش بد و نیمه منقسم است پیشانیش مستقیم و نرم ، رویش را عیبی متصوّر

نیست و مایل بقرمزی میباشد ، بینی و دهان وی را عیبی نیست ، ریش کامل و تمامی دارد که رنگش همچو رنگ موییش میباشد و آن نیز بد و قسمت شده است چشمهایش کبود رنگ و درخشنده است و چون کسی را سرزنش و توبیخ نماید خیلی ترسناک و با هیبت است و در ارشاد و پند و موعظت و تعلیم خیلی نرم و شیرین زبان میباشد کسی خنده وی را ندیده است و لکن بسیاران گریه وی را دیده اند ، دستها^{پیش} خیلی خوش ترکیب و خوش نما و راست است ، شخصی است دیرگو و کم سخن و از تمام بنی نوع خود خوشروتر و خوشکل تر است الخ

(قاموس کتاب مقدس)

(پایان حرف چ)

حرف - چ

چگونه حساب خلائق کشیده شد

رسیدگی بحساب خلائق از جمله وقوعات قیامت است و مقصود اصلی از قیامت قیام مظهر امرالله است به دعوت خلق و هدایت نفوس و علیهذا موضوع حساب خلائق در دوره ظهور مظهر امرالله تحقق مییابد و بمحض ارتفاع ندای الهی طیب از حبیب و نیکو نهاد از زینت فطرت تمیز پیدا میکند و فصل حقیقی واقع میشود و سیئات نفوس مقبلین به حسنات تبدیل میگردد، بشرحی که درایقان مبارک میفرمایند قوله تعالی . . . "هرکس اقبال نمود و اقرار جست حسنات او بر سیئات زیادتی نمود و جمیع خطایای او معفو شد و مغفور آمد کذلک نُصَدِّقُ فِي شَأْنِهِ إِنَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَ كَذَلِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ".
انتهی .

برای تفصیل احوال هذیل قیامت در این کتاب مراجعه شود .

چند مرتبه غیبت اختیار فرمود

اشاره به صالح پیغمبر شود است که بر اثر اعراض و اعتساض قوم از میان مردم کناره گرفت و غیبت اختیار فرمود ، داستان غیبت صالح در اخبار و احادیث مرویه ذکر شده است و نوشته اند که پس از مدتی غیبت قوم صالح او را نشناختند و از او نشانی ها خواستند تا تصدیق کنند که او همان صالح است زیرا در طول غیبتش شکل و شمایلش تغییر کرده بود .

در مجلد پنجم بحار الانوار در ذیل قصه صالح مرحوم مجلسی از شیخ صدوق روایت کرده که حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق فرمودند " اِنَّ صَالِحًا غَابَ عَنْ قَوْمِهِ زَمَانًا وَ تَانَ يَوْمَ غَابَ كَهْلًا حَسَنَ الْجِسْمِ وَ اَفْرَ اللِّحْيَةِ رُبْعَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَلَمَّا رَجَعَ اِلَى قَوْمِهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ . . . " الخ در سایر کتب معتبره نیز مسئله غیبت صالح تصریح شده است به لوح حضرت عبدالبها " جل ثنائه که در ذیل (هیکل صالحی) مسطور شده مراجعه شود .

چند مرتبه و علاه آنرا نضر باصحاب خود فرمود

بوعلاء معین و در هر مرتبه بداشد و

بعضی از آن اصحاب معدود بعلت

ظهور بداعراض نمودند

شرح این داستان در کتب تفاسیر و تواریخ مسطور است و از جمله مرحوم مجلسی در مجلد پنجم بحار الانوار باب بعثت نوح صفحه ۹۰ - ۹۱ طبع امین الضرب از حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام حدیث مفصلی روایت کرده که قسمتی از آن به فارسی ذکر میشود ، میفرماید که چون آزار معاندین نسبت به مؤمنین نوح و خود آن حضرت از حد گذشت و گاه میشد که حضرت نوح را بقدری میزدند که خون از گوشه‌هایش جاری میشد و مدتها بیهوش می افتاد

پيروانش باو میگفتند که خوبست بدشمنان نغزین نعاشی تا خداوند آنها را از بین ببرد ، نوح برای دعا حاضر شد خداوند باو فرمود به مؤمنین خود بگو خرما بخورند و دانه آنرا بکارند وقتی که آن دانه درختی شد و بشعر رسید عذاب خود را بدشمنان میفرستیم و مؤمنین تو را نصرت میکنیم ، نوح این وعده نصرت را به قوم خود داد چنین کردند و چون پس از سالها آن دانه درختی شد و ثمر داد میوه آن را نزد نوح بردند و انجامز وعده را طالب شدند ، نوح بخدا عرض کرد که میقات نصرت در وقت معین رسیده خداوند فرمود ای نوح به قوم خود بگو که این میوه را بخورند و هسته آن را مجدداً بکارند و چون بشعر رسد نصرت کنم و دشمنان را هلاک نمایم ، نوح فرمان الهی را به مؤمنین خود گفت عده بسیاری از آنها مرتد شدند و جمعی باقی ماندند و فرمان حق را اطاعت کردند ، در مرتبه دوم نیز خداوند همان دستور سابق را تکرار فرمود و وعده نصرت را به آینده موکول کرد و امر فرمود که باز هسته خرماي جدید را بکارند تا بشعر برسد ، در این نوبت نیز جمعی بسیار از نوح برگشتند و مرتد شدند و قسمت کوچکی از آنها ماند که برای مرتبه سوم امر الهی را اطاعت کردند و هسته خرما را کاشتند و صبر کردند تا درختی شد و بشعر رسید ، مؤمنین که

عده قلیلی بودند نزد نوح رفتند و گفتند ما عده ای قلیل هستیم و اگر باز در نصرت خدا تأخیر شود البته محسو خواهیم شد ، نوح به دعا پرداخت و انجامز وعده را طالب شد خداوند به نوح فرمود دعوت تو را اجابت کردم اینک برای نجات خود و مؤمنین خود برو و کشتی بساز و پنجاه سال بعد طوفان معروف شروع شد کفار را هلاک کرد و مؤمنین را نجات داد الخ .

چند نفر از مجوس که اطلاع

یافته بر ظهور نجم عیسی ...

این داستان در انجیل متی باب دوم ذکر شده است که چون حضرت مسیح متولد شدند و در بیت اللحم یهودا در ایام هیروودس این معنی بوقوع پیوست چند نفر مجوس از طرف مشرق آمدند باورشلمیم و پرسیدند که کجاست آن فرزندی که تازه متولد شده و پادشاه یهود خواهد بود ما ستاره او را در مشرق مشاهده کرده ایم و اینک آمده ایم که او را سجده کنیم . انتهى

حقیقت واقع این مسئله و اینکه مجوس کی بودند و از کجای

مشرق آمده بودند مجهولست ، در قاموس کتاب مقدس در —
 ذیل کلمه مجوس میگوید که مجوس لفظی است کلدانی یا
 مادی که مقصود کاهنی است که در جاهش واسطه بین حاکم
 و قوم است و خادمان دین زردشت را نیز مجوس میگفتند
 و بواسطه لباس مخصوص و عزلت و گوشه نشینی معروف بودند
 و از جمله تکالیف آنها آن بود که دائماً آتش را در آتشکده ها
 اورمزد نگاه دارند . . . و از قرار حکایت متی (ف ۲-۱) —
 (۱۴) چنان معلوم میشود که این اسم در زمان ولادت مسیح
 دارای اهمیت بود و بما معلوم نیست که مجوسیانی که در متی
 ذکر میکند از کدام مملکت و شهر آمده بودند ، جز اینکه
 خبر آمدن مسیح را از یهود یا نیکه پراکنده بودند شنیدند
 و ایشان نوپربت پرستان بودند که بکلیسای مسیح گرویدند
 و عید ظهور مسیح از برای قبایل که در ششم کانون دوم واقع
 میشود از برای یادگاری آمدن مجوسیان رعایت شد . انتهی
 در باره کلمه مجوس شرحی در کتاب درج لثالی هدایت
 نوشته شده مراجعه شود .

چون این جواب مذکور شد کل فریاد و اوایل بر آوردند

یهود از حضرت رسول در باره روح سؤال کردند
 و حضرت در جواب فرمودند "الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" و چون
 یهود این جواب را شنیدند اعتراض کردند و گفتند کسی
 که چنین جوابی میدهد چگونه ادعای رسالت و نبوت دارد ؟
 در سوره بنی اسرائیل آیه هشتاد و پنجم باین موضوع
 اشاره شده که "يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
 وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا" در تفسیر منهج الصادقین
 کاشانی چنین آمده است قوله هر وی است که چون کفار این
 جواب بشنیدند گفتند این خطاب " وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ
 إِلَّا قَلِيلًا" مختص بماست یا غیر ما در این نیز داخلند حضرت
 فرمود که بَلْ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ یعنی نه ما حقیقت روح را میدانیم
 و نه شما ، گفتند عجیب است از گفتار تو که یکبار میگوئی
 " وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا" و بار دیگر میگوئی
 " وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا" . . . انتهی

از این قبیل اعتراضات بسیار کردند که در تفاسیر مذکور است

.....

دانشوران در ضمن شرح حال سلمان که در ذیل "روزیه" نوشته شده در باره چهار نفر مزبور چنین مسطور است که سلمان پس از مسافرت از اصفهان بشام ابتدا بخدمت یکی از بزرگان مسیحی که مردی زیرپست و دنیا دوست بود میرسد و پس از مرگ او مردم براهنمائی سلمان بگنجینه های او پی میبرند و دیگری را بجای آن عالم قبلی قرار میدهند و سلمان بخدمت او می پردازد، در نامه دانشوران چنین مسطور است قوله :

پس پیوسته در خدمت او میبودم تا وقت فوت او شد . . . گفتم هنگام رحلت تو بسوی آخرت شده مرا بکه می گذاری کسه در خدمت او باشم گفت ای فرزند من کسی را گمان ندارم - بقییر از عالمی که در موصِل می باشد برو بخدمت او . . . چون او برحمت الهی واصل شد رفتم بجانب موصِل و خدمت آن عالم رسیدم . . . گفت ای فرزند نزد من باش پس در خدمت او نیز ماندم تا هنگام وفات او . . . با او گفتم که مرا بکسه حواله مینمائی گفت ای فرزند کسی را گمان ندارم مگر مردی که در شهر نصیبین می باشد با او ملحق شو . . . به راهب نصیبین ملحق گردیدم . . . گفت ای فرزند نزد من باش . . . چون هنگام وفات او شد گفتم مرا بخدمت کسی امر فرمائی گفت گمان ندارم کسی را مگر مردی کسه در

چهار نفر بودند واحد بعد واحد...

در کتاب ایقان شریف فرموده اند قوله تعالی :
" قَرِيبٌ ظَهْرُ اَنْ فَلَكَ سَمَوَاتٍ مَّعْدَلَتْ وَ جَرِيَانِ فَلَكَ هِدَايَتِ
بِر بَحْرِ عَظْمَتِ دَرِ اَسْمَانِ نَجْمِي دَر حَسَبِ ظَاهِرِ بِيْدَا مِي شُوْد
كِه مَبْشَرَا سَتِ خَلْقِ سَمَوَاتِ رَا بظَهْرِ اَنْ نَبِيْ اَعْظَمِ وَ هَمچِنِيْن
دَر اَسْمَانِ مَعْنِي نَجْمِي ظَاهِرِ مِي شُوْد كِه مَبْشَرَا سَتِ اَهْلِ
اَرْضِ رَا بَا نَ فَجْرِ اَقْوَمِ اَكْرَمِ . . . " انتهى
بعد يكايك مظاهر الهيه را ذكر مي فرمايند تا ميرسد به
حضرت رسول ص که مي فرمايد در آسمان نجمي ظاهر شد و
شرح آن در ذيل " قبل از ظهور جمال محمدي . . . " مندرج
است و مي فرمايند که در ارض هم چهار نفر بودند که
سبب هدايت سلمان فارسي شدند، شرح اين داستان
را در کتب اسلاميه نوشته اند و از جمله در ناسخ التواريخ
و نامه دانشوران و بحار الانوار مرحوم مجلسي و کتب معتبره
احاديث و اخبار شيعه و اهل سنت مسطور است، در نامه

عموریه روم مییابد . . . بجانب عموریه رفتیم . . . مدتی در خدمت او ماندیم . . . چون هنگام وفات او شد با او گفتیم که مرا بکنی میگذاری گفت گمان ندارم که کسی بر حال ما باشد در این زمان ولیکن نزدیک شده است زمان بعثت پیغمبری که در مکه ظاهر خواهد شد و محلّ هجرت او میان دو سنگستان خواهد بود در زمین شوره زاری که درخت خرما ی بسیار داشته باشد و در او علامتها ظاهر باشد در میان دو کتفش مهر پیغمبری خواهد بود و هدیه راتناول می نماید و تصدّق را نمی خورد و اگر توانی خود را بآن بلاد رسانی ، سلمان گفت . . . تا جماعتی از تجار عرب از قبیله بنی کلب وارد شدند . . . با ایشان رفیق شدم تا رسیدم بوادی القری . . . بر من ستم کردند و مرا ببنده گری گرفتند و فروختند بعمدی از یهود . . . در نزد آن یهودی بودم تا آنکه مردی از بنی قریظه آمد از یهودان وادی القری و مرا خرید و بسوی مدینه برد . . . نزد آن یهودی مدتی ماندم تا آنکه شنیدم حضرت رسول ص در مکه مبعوث گردیده است . . . تا آنکه حضرت بمدینه هجرت نمود و در قبا نزول اجلال فرمود من در باغی از باغهای آن یهود کار میکردم ناگاه پسر عم آن یهودی بباغ آمد و گفت خدا بکشد پندسی قیله (یعنی انصار را) که جمع شده اند در قبا بر سر

یکمردی که از مکه آمده است و می گوید که او پیغمبر است . . . چون شب شد قدری از طعام برگرفتم و رفتم بسوی قبا بخدمت رسول خدا . . . الخ
(نامه دانشوران در ترجمه احوال سلمان)

چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجموله این کتاب

اشاره به مندرجات عجیبه و مطالب غریبه ای است که حاجی کریم خان کرمانی در کتاب ارشاد العوام خود ذکر کرده است (رجوع شود به ارشاد العوام) حقیقه بعضی مطالب آن بسیار سبب حیرت و شگفتی است البته از این مطالب عجیبه در آن کتاب عجیب بسیار است و در اینجا شمه ای از آن نقل میشود .
از جمله در فصلی از فصول مطلب اول از قسمت دوم در تمجید و تعریف خودش گفته قوله : اگر بحول و قوه خدا دلم بخواهد جمیع فضائل و مقامات پیغمبران و اوصیای

ایشان و سایر بزرگان را بهمین بیانیهای واضح بیان میتوانم
کنم و چنانکه موفقی شده ام و در درسها و موعظه ها بیان
کردم تا عوام و خواص فهمیده اند (۱۰۱) ارشاد العوام
ضبح بمبئی سال (۱۲۷۱ هـ ق) و در ص ۵۱ میگوید قوله :
در دایره وجود تو چیزیک دل قرار داده نشده است هم
چنین در هر دایره ای یک نفر بمنزله دل است چه میشود
که دیگر نقطه «ا» یافت شود نه بمنزله دماغ و تپد و باقی
اعضاء شوند چنانکه زمین ثوفه بمنزله دماغ است و بیت المقدس
بمنزله کبد است و اما زمین کربلا بمنزله عقل زمین است
از اینجهت مکه مادر شهرهاست و کربلا پدر شهرها
و دیگر باقی قطعه های زمین فرزندان آن دومی باشند
و قبر پیغمبر و هر امامی از خال کربلاست و در صفحه ۵۴
همان کتاب و همان چاپ در باره اصناف ملائکه فرموده :
هویکند از ملائکه را خدمتی است که غیر آن کار از او بر
نمیآید ، مثلاً یکی از ملائکه دائم در رکوع است و یکی دائم
در سجود ، یکی دائم در قیام است و یکی موكَل بقطره
باران است ، یکی موكَل بیک تار موی انسان و یا حیوان
است و هر یک را خدمتی است که از آن دیگری بر نمیآید
و از انسان همه کار بر میآید ، پس انسان اشرف از ملک
است . . . الخ و در ص ۵۹ اشاره به فضیلت خود

کرده میگوید قوله : . . . واضح شد که نبی نباید سه
بکند و اگر در قرآن و حدیث ها بعضی که عربی قدری
دانسته اند چیزی ببینند که چنان بفهمند که نبی سه
میکرده معنی او را نفهمیده اند و چون آن سخن بدست
حکیم افتد معنی آن را خواهد گفت زیرا که زبان عربی
هفتاد رُو دارد و این مالاها یک رُوی او را فهمیده اند
و از شصت و نه دیگر خبر ندارند چرا که آنها تحصیلا
علم عربی را از کتابهای سُنیان کرده اند و سُنیان غیر از یک
رُوی عربی نمیدانند پس اینها میخواهند که همه قرآن و
حدیث را بآن یکرو معنی کنند از اینست که بخط افتاده اند
. . . و در صفحه ۶۹ در باره اثبات پیغمبر و ضرورت وجود
امام مطالبی و مثالهای چندی ذکر کرده و جمله " سوراخ
دعا را گم کردند " چندین مرتبه بطور نا هنجاری تکرار
شده است و بسیار عجیب و بخیال خود در این مطلب
دار فصاحت را داده است و در صفحه ۷۲ میگوید
که قرآن مجید مشتمل است بر علوم متعدده و رشته سخن
را ادامه میدهد تا آنکه چنین میگوید قوله : در ایمن
ایام که شیخ اجل اوحد شیخ احمد احسائی اعلی الله
مقامه و رفع فی الخلد اعلامه ظاهر شدند و بعد از ایشان
سید جلیل عالم الحاج الشید کاظم اجل الله شانه و انار

برهانه ظاهر شدند و جمیع علوم رسمیه و خفیه و لدنیه را از قرآن بیرون آوردند و شاهد مطالب خود را از مُحکم قرآن یافتند و بیان نمودند مثل علم صرف و نحو و عربیه و تفسیر و اصول و فقه و حکمت ریاضی و رمل و جفر و عدد و نجوم و کیمیا و سیمیا و لیمیا و هیما و ریپمیا و سایر علوم عربیه همه را از قرآن یافتند و اظهار نمودند و جمیع مسائل غریبه و عجیبه که از ایشان سؤال میشد از اوضاع دنیا و آخرت و مافیها و اوضاع هزار هزار عالم و آنچه در آنهاست همه را از محکّمات کتاب خدا اظهار کردند و در کتابهای خود نوشتند و شاهد این معنی کتابهای ایشان که قریب به پانصد و ششصد جلد است و در میان خلق منتشر است حاضر است . . . الخ

در اینجا معلوم نیست که مقصود از هزار هزار عالم چه چیز است و شیخ و سید در کدام کتاب خود از این عوالم و مافیها سخن گفته اند و در کجای قرآن ذکر رمل و جفر است که شیخ و سید استخراج کرده اند ؟

و از جمله مطالب عجیبه و کلمات مجعوله او بیانی است که در باره ارسال رسول نوشته و لزوم آن را اثبات کرده و میگوید که رسول از طرف خدا نه تنها برای بشر بلکه برای جمادات و نبات و حیوان و جن هم باید بیاید و مبعوث شود و نهی

هر جنسی باید از جنس خود آنها باشد و میگوید که چون خدا در قرآن فرموده که موجودات امتها هستند مانند انسان و فرموده " اِنْ مِنْ شَيْئٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ " و نیز فرموده هیچ امتی نیست مگر آنکه پیغمبری برای او فرستادیم بنابراین باید برای امتهای جمادات و نباتات و حیوانات و جن نیز پیغمبر ارسال شود سپس میگوید قوله : پس معلوم شد بنص آیه قرآن که همه خلق صاحب شعور و تکلیف میباشند و همه امتی هستند مثل انسان و پیغمبری دارند و شریعتی دارند الا آنکه هر قومی بحسب خود ایشان است ، پس پیغمبر هر قوم هم باید از جنس ایشان باشد تا پیغمبری او بر ایشان ثابت شود . . . الی قوله . . . پس نبی جمادات مامور نباشد بحرکت از جای خود و قومش مامور نباشند بزیارت او و حرکت بسوی او چرا که این تکلیف از لوازم امکان حرکت است و در وجود آنها نیست . . . حاجت بااستفا و فتوی ندارند و حاجت بدیدن نبی ندارند و نبی مامور بحرکت بسوی ایشان نیست و از این جهت است که هر سنگی و خاکی در هر جا هست مکلف است که با وجود حرکت نکردن مؤمن باشد . . . پیغمبر کبھی آدم باید بیاید در قوم و بایشان سخن گوید و پیغمبر جمادات مکلف باین نیست بلکه در همان

محل خود که هست تکلیف هر کس را باو می‌رساند
همچنین پیغمبر نبات نباید از جای خود حرکت کند
الخ .

و شرحی مبسوط در باره پیغمبران جماد و نبات و حیوان و
چن و طرز رفتار هر کدام می‌نویسد و شرح میدهد تا آنکه
میرسد بحضرت رسول که خاتم النبیین است و میگوید که
چون رسول الله مبعوث بر کُلِّ خَلِیقِ اسْتَلْهَذَا هَمَانْطُور
که مبعوث به بنی آدم است مبعوث برای جماد و نبات و
حیوان و چن هم هست مُنْتَهَى در هر جنسی بشکل آن جنس
متشکل است تا بتواند در هر رتبه رسالت خود را انجام
دهد و در اینجا عین عبارات او نقل میشود .

(ارشاد العوام مطلب دوم از قسمت دوم جلد اول ص ۹۱
طبع بمبئی سال ۱۲۷۱ هـ ق) قوله :

چون بنص آیه قرآن و اجماع مسلمانان پیغمبر ما ص آخرین
پیغمبرانست و شریعت او جمیع مُلْکِ خدا را فرا گرفته است
و همه کس باید بشریعت او عمل نمایند و پیغمبری دیگر
بر هیچ قومی پس از او مبعوث نخواهد شد پس هَمَّةُ مُلْکِ
خدا رعیت اویند و اوست پیغمبر بر تمام انسان و چن و مُلْکِ
و حیوان و نبات و جماد و احکام هر یک را به لُفْتِ ایشان
و بطور ایشان بایشان میرساند . . . غرض که پیغمبر بر کُلِّ

حضرت خاتم انبیا ص است و احکام هر چیز را باو میرساند
بهر طور که میخواهد و از هیچ چیز عاجز نیست و نه اینست
که او را یک نوع شریعت باشد در کُلِّ بلکه شرع او در هر
جنسی بر حَسَبِ آن جنس میباشد . . الخ انتهى .

ملاحظه فرمائید که چقدر مطالب عجیبه ذکر کرده اینها
همه نتیجه علم لدنی است که مُدَّتْهِ است . . . و در صفحه
یکصد و شش بیصد مشروحاً ذکر میکند و میگوید قوله :

” . . خداوند از نور ایشان مؤمنین چن را آفرید و باز -
حضرت پیغمبر ص را در عالم ایشان به لباس ایشان جلوه گر
گردانید و بزبان ایشان“

بعد شرح عالم ذر را میدهد که حضرت رسول در عالم
ذر که سی و دو عالم بود خلق را دعوت فرمود و شرح آن
مفصل است باید به اصل کتاب رجوع کرد و از جمله کلمات
مجعوله او مطلبی است که در ضمن فصلی در مطلب سوم
جلد اول بیان کرده است قوله : بالاتر از این عالم هزار
هزار عالم است و در هر عالم آدم است پس هزار هزار آدم
است که هر یک دَخْلِ بدیگری ندارند و پیغمبر ص از آن -
عالم بالا در هر عالمی جلوه فرموده است و لباس آن عالم
را در پوشیده و با اهل آن عالم سخن گفته تا باین عالم
تشریف فرما شد و لباس این عالم را پوشید“

و نیز از جمله مطالب عجیبه که ذکر کرده اینست (ص ۱۲۷)
جلد اول ارشاد العوام) قوله :

" قطب را یکی بدان و آن پیغمبر است ص بعد از آنکه این عالم را در آن لباس بدو فرمود بلباس وصی خود جلو فرمود و باز همچنین بلباس وصی دیگر در هر عصر همان پیغمبر است که قائم است در میان خلق و لکن در هر عصری بیک لباس و در یک عصر بدو لباس هرگز جلو نفرماید ، شا
بر اینکه همه لباس اویند قول خودشان که فرموده اول ما محمّد است آخر ما محمّد است وسط ما محمّد است کُل ما محمّدیم و حضرت امیر ع فرمود منم محمّد و محمّد من است . . . الخ .

از همه مطالب و مسائل عجیب تر و جالب تر مسئله ای است که در فصل اثبات یگانگی خدا ذکر کرده و متجاوز از پنجاه مرتبه کلمه مردنگی را در دوسه صفحه از کتاب ارشاد العوام تکرار نموده است میگوید :

" بعضی از اشیاء مخلوقه به مشیت نزدیک ترند بمشیت خدا و بعضی دورتر چنانکه اجزای نور چراغ بعضی نزدیکتر بچراغ و بعضی دورتر . . . دایره اول نوری است از چراغ پیدا شده در درجه اول است و دایره دوم در درجه دوم و همچنین هر دایره در درجه خود است . . . اگر

مثل را مجسم تر خواهی گویم چراغی بر روی او مردنگی بلوری گذارده و بر روی آن مردنگی ، مردنگی دیگر و همچنین تا مردنگی های بسیار و همه این مردنگی ها از نور چراغ روشن میباشند ، حال تصوّر کن که مردنگی ثانی راهی به چراغ دارد بجز بوساطت مردنگی اول و ممکن نیست که نوری باو برسد مگر آنکه آن نور اول بمردنگی اول برسد و از آن بیرون آید بمردنگی دوم برسد و از آن بیرون آید بسیم و از آن بیرون آید بچهارم و پنجم . . . هر حرکتی که چراغ کند اول خبرش به مردنگی اول رسد و چون او خبر شد ترجمه میکند این خبر را برای مردنگی دوم و آنچه بمردنگی دوم رسیده ترجمه اولی است ، آیا نمی بینی اگر مردنگی اول زرد باشد مردنگی دوم و هرچه بعد از اوست زرد خواهد شد و مردنگی دوم رنگ اصلی چراغ را ندارد مگر آنچه مردنگی اول برای او تعبیر کند و ترجمه کند . . . الخ .

دامنه این بحث و تکرار مردنگی ها خیلی وسیع است باید باصل کتاب مزبور از صفحه ۳۷ بیعد جلد چهارم قسمت چهارم ارشاد العوام چاپ بمبئی طبع سال ۱۲۷۱ ه ق مراجعه کرد .

.....

قوله تعالى : " صاحب معراج حَرَفِي از این علوم محدودهُ
 محجوبه حمل نفرموده و قلب منیر آن سید لَوْلَاكَ از جمیع
 این اشارات مقدس و منزه بوده چه خوب میگوید " جَمَلَهُ
 ادراکات بر خرهای لنگ " حق سوار باد پیران چون خدنگ " .
 انتہی .

در بعضی از نسخه ها این بیت چنین است :

جمله ادراکات بر خرهای لنگ

او سوار باد پائسی چون خدنگ

چه دعوئیهای زیاده از حد نموده

اشاره به حاجی کریم خان کرمانی است که در کتب
 خود برای خویش مقامات عالییه ای قائل شده و خود را در
 ردیف شیخ و سید قرار داده و از اینکه بعضی او را تکفیر
 کرده اند ناله ها سر داده و مرثیه ها سروده است .
 از جمله در قسمت چهارم ارشاد العوام صفحه ۲۰ مجلد
 چهارم طبع بمبئی سال ۱۲۲۱ هـ ق چنین گفته است

چه خوب میگوید :

جمله ادراکات بر خرهای لنگ

....

گویند این بیت مولانا جلال الدین رومی است که
 در مشنوی خود در مجلد سوم در ضمن داستان پیدا شدن
 روح القدس بصورت بشر در مقابل مریم عذراء فرموده است :
 خود نباشد آفتابی را دلیل
 غیر نور آفتاب مستطین
 سایه کی بود تا دلیل او بود
 این بسستش که دلیل او بود

این جلالت در دلالت صادق است

جمله ادراکات پس او سابق است

جمله ادراکات بر خرهای لنگ

حق سوار باد پیران چون خدنگ

جمال قدم جل جلاله پس از ذکر بیانات حاجی کریم خان کرمانی
 در کتاب ارشاد العوام در باره معراج رسول الله میفرمایند

قوله : " . . . چگونه جواب مفسدین در دین بقوت اصول و فقه داده میشود ؟ اگر ایشان (علماء) جواب میدادند غالب مسائل مشکله حکماً و فلاسفه لا ینحلّ نمی ماند تا ما بیائیم و بنور امام عصر عجل الله فرجه آنها را حل کنیم بلی عجالتاً اتفاق فی الجملة که علماء دارند در قدح شیخ مرحوم و سید مرحوم و من محروم است با وجود اینکه دین ما اینست که در این کتاب و سایر کتب است که در عالم پهن است نمی خوانیم مردم را مگر بکتاب خدا و سنت رسول و ضرورت اسلام و انزوا و گوشه گیری و اخوت و مهربانی با خلق خدا و رفتار و سلوک و کتب در اطراف ایران پهن است و یک نفر نتوانسته است که یک صفحه نظیر یک صفحه از کتب ما بیاورد و نمی فهمند آن را چه جای آنکه رد کنند آن را اگر نفهمند واللّه اولی بقهرند تا رد کردن ولی :

جهان را عادت دیرینه اینست

که با آزادگان دائم بکین است و اگر قدری بخواهی که بر احوال ما مطلع شوی کتاب هدایت الطالبین را تحصیل کن که حقیر در جواب یکی از متشبهین به علماء نوشته ام و بر احوال او مطلع شو . . . الخ .

بعد از این شرحی در باره علمای اسلام میدهد که چگونه دنیا پرستند و باین امید که اگر دعوت باب علیه کنند

بتوانند در نزد او مقام داشته باشند به رد او قیام نمیکند و بعد شرحی از قیام خود بنصرت اسلام میگویند که چگونه جواب پادری مسیحی را که علیه اسلام کتاب نوشته داده است و چه خدمت ها به اسلام کرده و خیلی از این حرفها میزند که باید به اصل کتاب او که صفحه اش مذکور گردید یعنی بقسمت چهارم از مجلد چهارم ارشاد العوام مراجعه کرد که چگونه از خود تعریف میکند و میگوید قوله : " و همچنین بنای حکمت محیی الدین ابن عربی و اساس وحدت وجود جمیع ایران را فرا گرفته بود که هرکس میخواست بغیر از علوم ظاهره حرفی زند بآن حکمت سخن میگفت چرا یک نفر جواب ایشان را نداد و رد بر ایشان نکرد و اساس ایشان را خراب نکرد تا آنکه ما آمدیم و بهمت اولیای دین اساس ایشان را منهدم کردیم . . . الخ .

و از دعوی های زیاده از حد او مطلبی است که در جلد سوم صفحه ۹۹ ارشاد العوام طبع بعضی سال ۱۲۷۱ هـ ق نگاشته و میگوید قوله : " . . . خدا رحمت کند علمای ما را و درجات ایشان را اعلی کند که شب و روز در این - سالهای دراز مردم را واداشتند بمسائل طهارت و نجاست و حلال و حرام و احکام و فرصت ندادند مردم را که به اصول دین خود بپردازند و امور اعتقادیه خود را محکم

کنند اگر چه بَحَسَب تَدْبِيرِ مُلْكِي دَرَسْت وَاقَع شَدَه اَسْت
و تا این جنین در شکم دَرَسْت نَشُود رُوح دَر آن دَمِیدَه
نَشُود و آنها شُكْرَاللّٰهُ مَسَاعِيْهِمُ الْجَمِيْلَةَ تَن اِسْلَام رَا بِنَهَايْت
اَصْرَار و دَقْت دَرَسْت كَرْدَنْد و حَال وَقْت دَمِیدَنْ رُوح سَسْت
كِه خدَاء عَزَّوَجَلَّ عِلْمَايِ رَبَّانِي و حِكْمَايِ صِدْقَانِي رَا (اِشَارَه
بِخُود اَوْسْت) بَر اَنكِیخْتَه اَسْت تَا رُوحُ الْاِيْمَان دَر تَن اِيْن
خَلْق بَد مَنَد و مَرْدَم رَا بِحَيَاتِ اِيْمَان زَنْدَه كَنْد . . . الْاَن
هَنْگَام دَمِیدَنْ رُوح اَسْت و لَكِنْ اَنچَه مَطْلُوب اَز بَا زَمَانْدِگَا ن
اَسْت اَنْسْت كِه مَرْدَم رَا نَهِي اَز دَمِیدَنْ رُوح و زَنْدَه شَدَنْ
نَكَنْد كِه زَنْدَه شَدَنْ اِيْشَان زَنْدَه شَدَنْ اِمْرَاثَمَه اَسْت
عَلَيْهِمُ السَّلَام و مَرْدَه بُوْدَنْ اِيْشَان بَعِيْر اَنْدَنْ اِمْرَاثَمَه
عَلَيْهِ السَّلَام مِيشُود . . . و مَا مَنَع اَز اِيْشَان نَعِي كُنِيْم مُنْتَهِي
مِیگوئِيْم كِه چُون تَن اِيْشَان رَا سَاخْتِيْد بَد هَمِيْد بَمَا كِه رُوح
اِيْمَان دَر تَن اِيْشَان بَد مِیْم رَا ضِي نَعِي شُودَنْد (يَعْنِي عِلْمَايِ
ظَاهِر رَا ضِي نَعْمِيشُودَنْد و مَخَالَفْت مِیكَنْدَنْد) و اَنگَهِي كِه دَر حِين
دَمِیدَنْ رُوح و بَعْد اَز اَن هَم اَز ظَاهِرِ شَرَع نَبَايْد دَسْت بَسَز
دَارَنْد و بَا ز كَار شَمَا رُوح دَارْدَنْد نَعِي شُودَنْد هَدَاوَنْد هَمَه
رَا هَدَايْت فَرْمَايْد و مَا اَز كَار خُود دَسْت بَر نَعْمِيْد اَرِيْم و مَا هَم
مَامُور بَخْد مَت خُود مِیْبَا شِيْم و بَرَايِ مَا هَم فُوعِي مَقْدَر شَدَه اَنْد
و اِيْشَان مَنَع نَعْمِیكَنْد اَز مَا مَكْر اَمُواتِي چَنْد رَا و اَن سَهْل اَسْت

و خدا میفرماید " لِتُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا . . . الخ .
از این قبیل ادعاهای بیجا در گفتار او بسیار است
و اغلب خود را مبینی اموات و باری سبیل و فارق حـق
و باطل و رکن رابع و . . . معرفی میکنند و سایر علمـا
را باطل و فاسد و گمراه و جزو اموات شمرده است .

چه مقلد ر خاشاکها و خاها . . .

اینجمله را در باره مصائب حضرت رسول ص فرموده اند و شرح
این اقدامات از ناحیه مشرکین و اعدای رسول الله از یهود
و مسیحیان معاصر آن حضرت در کتب تواریخ اسلامی
و کتب تفاسیر و اخبار و احادیث موجود است از قبیل
سَفَرِ اَن حَضْرَت تَنْهَابَه طَائِف كِه اَز شَرِ مَشْرِكِيْن مَكَّه عَزِيْمَت
بَطَائِف فَرْمُود و دَر طَائِفِ كَرْتَارِ خُصُومَت و عِدَاوَت اَعْدَاءِ
شَد و بَا لَا خِرَه بَه بَاغِي تِنَاه بَرْدَنْد و غَلَامِ صَا حِبِ بَاغِ كِه
عِدَا سَنَام دَا شْت بَه اَن حَضْرَت كَرُويْد و اَمَثَالِ اِيْن مَسْأَلِ
دَر كَتَبِ اِسْلَامِيَه مَنْدَر ج اَسْت و نَقْلِ اَن دَر اِيْن مَقَام بَر اَطْنَاب

541

— ۵۴۰ —

وتطویل کلام میں افزایش۔

حرف - ح

(پایان حرف چ)

حدیث

در باره حدیث و اقسام آن سخن بسیار گفته اند
 و در اینجا از لغت نامه دهخدا که جامع اقوال مختلفه
 است قسمتی انتخاب و ذکر میشود قوله:
 حدیث در اصطلاح محدّثان گفته رسول ص و حکایت
 گفتار و کردار وی باشد . . . و در خلاصه میگوید قول صحابی
 و تابعی را هم میتوان حدیث نامید (صحابی کسی است
 که خدمت حضرت رسول ص رسیده باشد و تابعی کسی را
 گویند که بعلاقات رسول الله فائز نشده باشد ولی صحابی
 را دیده باشد) و در خلاصه الخلاصه گوید آنچه از قول
 و فعل و تقریر او (رسول الله) روایت شده باشد آنرا
 حدیث نامند و گاه اطلاق بر قول صحابه و تابعین و آنچه
 از آثار آنان مرویست شود و در شرح شرح النخبه گویند
 حدیث آن چیزی است که بحضرت پیغمبر نسبت داده شود
 قولاً و فعلاً و تقریراً و صنعه و پاره ای گفته اند و رؤیاه
 یعنی اگر در خواب هم از پیغمبر چیزی دیده شود نقل
 او حدیث باشد حتی حرکات و سکنات آن حضرت اگر
 در بیداری نقل شود حدیث است ، پس حدیث نسبت

سُنَّتْ اَعْمَ باشد و بسیار واقع شده است در سخنان اهل حدیث که ترادف حدیث و سُنَّتْ از سخنان آنان مفهومی گردیده . . . اما صاحب تلویح میگوید سُنَّتْ اَعْمَ از حدیث باشد و آن عبارت از چیزی است که از پیغمبر صادر شده باشد غیر از قرآن از جنس گفتار و آن را حدیث نامند یا کردار یا تقریر انتهى .

و اینکه در ضمن تعریف سُنَّتْ قیدی قرآن کرده برای احتراز از خود قرآن است چه قرآن را در اصطلاح حدیث نگویند اقسام حدیث - حدیث یا نبوی و یا الهی است که بنام حدیث قدسی معروفست پس حدیث قدسی آن چنان حدیثی است که پیغمبر آن را بواسطه جبرئیل از پروردگار خود روایت کرده است و حدیث نبوی حدیثی باشد که مستقیماً از خود پیغمبر روایت شده باشد حبیبی گوید احادیث الهیه آن احادیثی است که حق عزّاسمه آن را بسوی پیغمبر در شب معراج بر طریق وحی فرستاده و آن احادیث باسرارالوحی نام نهاده شده است ، این حجر گوید باید بین وحی متلّو که عبارت از قرآن است با وحی روایت شده از پیغمبر که از خداوند روایت کرده فرقی نهاده شود و آن عبارتست از یک رشته احادیثی که پیغمبر از پروردگار خود در شب معراج روایت کرده و قریب بیکصد حدیث

میشود . . . آن احادیث را بنام حدیث قدسی نامیده اند و نیز گوید کلام منسوب بخدای تعالی را اقسامی چند باشد نخستین اقسام و اشرف آنها قرآن مجید است دوم از اقسام کلام حق کتب انبیاست . . . سوم از اقسام کلام حق بقیه احادیث قدسیه است و آن عبارت است از آن چه بر سبیل خبر آحاد از پیغمبرها رسیده است با اسناد مربوطه که از پروردگار خود روایت فرموده . . . این قبیل سخنان را به پیغمبر نسبت دهند زیرا او از خلق خبر داده است بخلاف قرآن که نسبت آن را جز بحق به احدی نتوان داد . . . در باره قرآن اگر زکری بمیان آید گویند قَالَ اللهُ تَعَالَى وَبِعِزَّتِي دَر بَارَةُ اَحَادِيثِ قَدْسِيهِ گويند قَالَ رَسُولُ اللهِ . . . حدیث به حسن و صحیح و ضعیف تقسیم شود و هر يك از حسن و صحیح به سیزده قسم منقسم شوند بدین ترتیب :

- ۱- مُسْنَدٌ ۲- مُتَّصِلٌ ۳- حَدِيثٌ مُوَضَّعٌ ۴- مُعْنَعٌ
- ۵- مُفْلَقٌ ۶- فَرْدٌ ۷- مُدْرَجٌ ۸- مَشْهُورٌ ۹- عَزِيزٌ ۱۰-
- غَرِيبٌ ۱۱- مُصَحَّفٌ ۱۲- مُسَلْسَلٌ ۱۳- زَائِدُ الثَّقَةِ .

و حدیث ضعیف نیز به دوازده صنف تقسیم شده است از اینقرار :

- ۱- مُوقُوفٌ ۲- مُقَطَّوعٌ ۳- مُرْسَلٌ ۴- مُنْقَطِعٌ ۵- مُعْضَلٌ

۶- شَانُ ۷- مُنْكَر ۸- مُعَلَّلَه ۹- مُدَلَّس ۱۰- مُضْطَرِب
۱۱- مَقْلُوب ۱۲- مُوَضَّوع

علم حدیث آنست که در آن از چگونگی اَسْنَانِ احادیث
به رسول الله از نظر احوالِ راویان در ضبط و عدالت و از
نظر چگونگی زنجیرهٔ سَنَد که متصل یا منقطع باشد گفتگو
کند و این را اصول الحدیث نامند اما در آیه الحدیث
علمی است که در مفهوم الفاظ حدیث از نظر قواعد عربیست
و طبق احوالات پیغمبر بحث کند . . . اهل حدیث
را مراتبی است ، طالب کسی را گویند که مبتدی باشد
مُحَدِّثِ اسْتَارِ کامل و شیخ همین معنی میدهد ، حائِط
کسی که صد هزار حدیث داند با شرح حال آن ، حُجَّت
کسی که سیصد هزار حدیث آنچنان داند . . . راوی ناقل
حدیث باشد و مُحَدِّثِ کسی که آن را بررسی دقیق کرده
است ، حافظ کسی که هر چه بدو رسد حفظ و نقل کند .
انتهی .

علامه مجلسی علیه الرحمه در مجلد اول بحار الانوار باب
بیست و چهارم میفرماید آنچه را که مضمونش اینست :
حدیث در لغت مرادف کلام است و کلام را از آنجهت
حدیث گویند که شیئا فشیئا و بتدریج بر زبان جاری میشود
و در اصطلاح عموم علمای حدیث عبارت از کلام مخصوصی

است که از حضرت رسول ص یا ائمه اطهار یا از صحابه و یا
از تابعین روایت شده باشد و مضمون آن حاکی از گفتار
و رفتار و بیانات آنان باشد و لکن اکثر محدثین امامیه
حدیث را بکلامی گویند که از معصوم روایت شده باشد
قوله الحدیث فی اللغة ترادف الکلام سَمِعَ به لانه يحدث
شیئا فشیئا و فی اصطلاح عامه الحدیثین کلام خاص منقول
عن النبی ص أو الأئمة أو الصحابی أو التابعی و من یحذو
حذوه یحکی قولهم او فعلهم او تقریرهم و عند اکثر
محدثی الامامیه لا یطلق اسم الحدیث إلا ما کان عن المعصوم
ع انتهى .

غالباً با کلمه احادیث کلمه اخبار ذکر میشود و بین این دو
کلمه فرقی موجود است ، ابن حجر فرموده " الخبر عند
علماء هذا الفن مرادف للحدیث و قيل الحدیث ما جاء عن
النبی ص و الخبر ما جاء عن غیره و من ثم قيل لمن اشتغل
بالتواریخ و ما شاکلها الآخباری و لمن اشتغل بالسنة
النبویه المحدث " .

محدث کسی در سفینه البحار جلد اول در ذیل کلمه
خبر بعد از نقل قول ابن حجر که ذکر شد میفرماید :
" یطلق الآخباری فی لسان اهل الحدیث من القدماء
من الغریقین علی اهل التواریخ و السیر و من یحذو و

حَدَوْهَمْ فِي جَمْعِ الْأَخْبَارِ أَنْتَهَى .

خلاصه آنکه ابن حجر فرموده خبیر و حدیث دو لفظ مترادف است یعنی معنی هر دو یکی است و برخی گویند حدیث عبارت از گفتار رسول الله است که نقل کنند و خبیر عبارت از گفتار سایر مردم است و از این جهت نفوسی را که مشغول بتاريخ نگاری هستند اخباری مینامند و آنان که بیانات پیغمبر را روایت کنند مُحَدِّث گویند و صاحب سفینه البحار فرموده که اطلاق کلمه اخباری بر تاریخ نویسان اصطلاحی بوده که در قدیم بین علمای سنی و شیعه رایج بوده است انتهى . ولی در اواخر زمان اخباری جماعتی را گویند که در مقابل اصولیین قرار گرفته اند و شرح آن از موضوع بحث ما عجله خارج است و برای اطلاع بر کیفیت اصطلاح اخباری و اصولی و فرقی بین آنان به روایات الجنات علامه خوانساری مراجعه شود . کلمه مُحَدِّث بغیر از معنائی که ذکر شد در اصطلاح شیعه اثنی عشری بایتمه اطهار ع نیز اطلاق میشود ، بشرحی که در کتاب اصول کافی وارد شده و در ضمن باب مخصوصی فرقی بین رسول و نبی و مُحَدِّث را ذکر فرموده و در باب بخصوصی هم آورده که ایتمه اطهار ع مُحَدِّث هستند و علامه مجلسی در بحار مجلد پنجم باب اول فرقی بین رسول و نبی و مُحَدِّث را مشروحاً

ذکر کرده و اخباری در این خصوص روایت کرده و در مجلد هفتم بحار الانوار باب مخصوصی بعنوان "انهم ع مُحَدِّثُونَ" تخصیص داده است .

اقسام حدیث مذکور شد حال در وجه تسمیه هر يك بنام مخصوص مختصری ذکر میشود تا فایده کامل گردد .

در کتاب نفایس القنون در فایده دوم از فن سوم چنین مسطور است قوله . . . مراد بحدیث صحیح آنست که سند او بروایت عدلی ضابط از مثل او متصل شده باشد و از شدوز و علت سالم ماند . حسن آنست که در اسناد او تهمتی نباشد و شاذ نبود و راویان او مشهور باشند و باتفاق همه حدیث حسن حجت است هم چو صحیح اگر چه درین اوست در قوت .

ضعیف آنست که در او شرط صحیح و شرط حسن موجود نباشد و حدیث ضعیف را باید که بلفظ جزم نقل نکنند بلکه گویند رَوَى عَنِ النَّبِيِّ كَذَا أَوْ بَلَّغْنَا أَوْ وَرَدَ عَنْهُ . . . و بعضی دیگر بیست و پنج قسم نهادند :

- ۱- مسند آنست که سند او متصل باشد از راوی تا انتهای .
- ۲- متصل آنست که سند او بسیماع از هر راوی از کسی که از آن روایت کند بمنتهی رسد و او را موصول نیز خوانند .
- ۳- مرفوع آنست که اضافه آن خاصه با پیغمبر کرده باشند

- از قول یا فعل یا تقریر او متصل یا منفصل .
- ۴- موقوف آنست که از صحابی روایت کنند متصل یا منقطع .
- ۵- مرسل آنست که تابعی آنرا نقل کند از رسول صریحی ذکر صحابی چنانکه گوید " قَالَ رَسُولُ اللَّهِ كَذَا او فَعَلَّ كَذَا " .
- ۶- منقطع آنست که آسناد او متصل نشود . . .
- ۷- منفصل آنست که از سند او دو کس یا زیاده ساقط شده باشد و اینگونه حدیث جزو ضعیف است .
- ۸- مُعْنَن آنست که در سند او گویند رَوَى فُلَانٌ عَنِ فُلَانٍ .
- ۹- مُعَلَّق آنست که از ابتداء سَنَدِ یکی را یا زیاده حذف کنند چنانکه شافعی گوید " قَالَ نَافِعٌ او قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ او قَالَ رَسُولُ اللَّهِ " .
- ۱۰- شان حدیثی است که عدلی روایت کند بر خلاف آنچه دیگران روایت کرده باشند .
- ۱۱- منکر عبارتست از حدیثی که کسی که از ثقه و ضابط نباشد و در آن حدیث منفرد شود .
- ۱۲- حدیث منفرد آنست که گویند تَفَرَّدَ بِهِ اَهْلُ مَكَّةَ او اَهْلُ الشَّامِ او تَفَرَّدَ بِهِ فُلَانٌ .
- ۱۳- مضطرب آنست که او را بوجوه مختلفه روایت کرده

- باشند و اضطراب شاید که در یکی از سَنَدِهَا یا مَتْنِ یا رَاوِی واقع شود و حدیث مضطرب از اقسام ضعیف است .
- ۱۴- مُدْرَج آنست که در او کلام بعضی از رُوَاثِ درج کرده باشند یا دو متن را که بدو اسناد باشد هر دو را بسند واحد روایت کنند یا حدیثی را که از جمعی باشد مختلف شنیده باشند و در روایت ذکر آن اختلاف نکنند .
- ۱۵- مقلوب آنست که برای مشهور شده باشد و آن را از راوی دیگر نقل کنند تا رغبت مردم در او زیاد گردد .
- ۱۶- موضوع آنست که جمعی از اهلِ اَهْوَاءِ و بَدَعِ از برای ترغیب بر امری یا تنفر از چیزی آن را وضع کرده باشند و این بدترین اقسام ضعیف است .
- ۱۷- عزیز عبارت از حدیثی است که بروایت او دو کس یا سه کس منفرد شده باشند .
- ۱۸- مُصَحَّف آنست که در سند یا در متن او تصحیف واقع شده باشد .
- ۱۹- مسلسل عبارت از حدیثی است که رجالِ اسناد او بوقت روایت آن متتابع باشند .
- ۲۰- مختلف عبارت از حدیثی است که میان معنی او و معنی حدیث دیگر بحسب ظاهر مضادتی باشد .
- ۲۱- ناسخ عبارت از حدیثی است که حکم شرعی را که بر

او سابق بوده باشد رفع کند .

۲۲- منسوخ عبارتست از هر حدیثی که حکم او را رفع کرده باشند بدلیل شرعی متأخراً از او . . . الخ .

مؤلف کتاب در باره هر یک شرح و بسط زائدی داده که از نقل آن صرف نظر شد و باید دانست که بین علمای حدیث اعم از سنی و شیعه در تعریف هر یک از احادیث مذکوره و اسامی آنان و کیفیت مخصوص بهر یک اختلاف بسیار است ، بسا میشود که بعضی از اقسام حدیث را که ذکر شد در بعضی دیگر داخل کرده و یکی دانسته اند و علیهذا بعقیده هر یک از علما عدّه احادیث مختلف میشود و در کتاب نفایس الغنون در همین فصل مؤلف آن مینویسد که : علمای اصول حدیث را بسه وجه قسمت کنند ، اول - صادق یا کاذب ، دوم معلوم الصدق یا معلوم الکذب یا مجهول الحال ، سوم متواتر یا آحاد . خبر متواتر آنست که بنفس خود مفید علم باشد بصدق آن . . . و اُمت را در آن خلایق نباشد . . . و در هر طبقه جمعی که تواطؤ ایشان بر کذب محال بود نقل آن کرده باشند و آنچه متفق اند اُمت بتواتر آن این یک حدیث است که " اَلْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ . . . " و احادیث آحاد آنست که بتواتر نرسیده باشد و هر چه از اینها که ناقل

آن زیاده از سه تن باشند آن را مستفیض خوانند و غیر آن را غیر مستفیض . . . انتهی .

خلاصه بین علمای سنت و شیعه در اقسام احادیث هم اختلاف بسیار است و نیز بین خود علمای سنت و علمای شیعه اختلاف نظر بسیار موجود است و در باره آنکه آیا حدیث متواتر در بین احادیث موجوده مرویه میتوان یافت یا نه اختلافست ، بعضی همین یک حدیث نبوی را که فرموده " اَلْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ " حدیث متواتر دانسته اند و بس و احادیث دیگر را مانند " اَلْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ " که شهرت دارد جزو حدیث متواتر ندانسته اند زیرا در سلسله روایات تواتر موجود نیست و خلاصه آنکه حدیث متواتر بجز یکی دو تا بیشتر وجود ندارد و در آن هم اختلاف است زیرا شرط حدیث متواتر تحققش بسیار مشکل است و آن اینست که در هر طبقه از روایات حدیث عدد نفوس بحدی باشند که تبانی و اتفاق آنان بر کذب و دروغ محال باشد و بنا بر این علمای شیعه و مردم دیگر که در باره تولد امام حسن عسکری و امثال آن مدعی حدیث متواتر هستند از درجه اعتبار ساقط است زیرا راوی حدیث تولد پسر عسکری یک خادم مجهول الحال و یک زن مجهول الاحوال است و بس و توافق جمعی حتی بیش از ده نفر

هم بر جعل و کذب استبعادی ندارد تا چه رسد به دو نفر
 مجهول الحال .
 جناب ابوالفضایل در کتاب الفرائد در باره معنی حدیث
 متواتر چنین فرموده است قوله ره : علمای اسلام خبری را که
 مخبر از قول و یا فعل و یا تقریر رسول الله ص باشد حدیث
 گویند و علمای شیعه بر آن افزوده اند قول و فعل و تقریر
 ائمه ع و اهل سنت بر آن افزوده اند قول و فعل و تقریر
 صحابه را رض پس حدیث باصطلاح علمای شیعه خبری است
 که مخبر باشد از قول و فعل و تقریر حضرت رسول و یا یکی
 از ائمه ع و این معلومست که بعد از انقضای ایام حضرت
 رسول ص و ائمه دین خیر بتوسط روای بعبار خواهد رسید
 در اینصورت علما فرموده اند که اگر روایان این اخادیت
 بحدی باشند که عاده تواطؤ و اتفاقشان بر کذب محال باشد
 آن را حدیث متواتر گویند مثلاً اگر هزار نفس که مستمع بدانند
 اینها یکدیگر را ندیده اند و با یکدیگر متفق نشده اند
 خبری دهند البته این خبر مفید قطع باشد و از آنکه
 قطعیه محسوب گردد و اگر حدیثی عدد روای آن بحدی
 باشد که عاده اتفاقشان بر کذب محال نباشد آن را خبر
 آحاد گویند و خبر واحد مفید ظن باشد و از آنکه ظنی
 محسوب گردد مگر اینکه مؤید بقرنه قطعیه خارجی باشد

و علمای شیعه متفقند بر اینکه ادله ظنیه مثل خبر خبر واحد
 در مسائل اصول دین حجت ندارد و قابل استدلال بان
 نباشد مگر اینکه مؤید بآیتی از آیات قرآن که از ادله قطعیه
 است گردد . . . علمای اسلام متفقاً از شیعه و اهل تسنن
 تحقق حدیث متواتر را بدو شرط مشروط فرموده اند .
 شرط اول اینستکه مخبر عنه محسوس باشد ، مثلاً هزار نفس
 و یا پانصد نفس و یا صد نفس لا اقل خبر دهند که از حضرت
 رسول این کلام را شنیدیم و یا از آن حضرت این فعل
 را دیدیم این خبر حدیث متواتر باشد و اگر صد هزار نفس
 مثلاً از امری عقلی و غیر محسوس خبر دهند مثل اینکه
 صفات الله عین ذات است یا خارج ذات و یا اینکه مثلاً
 رتبه نبوت اعظمست یا رتبه رسالت و یا اینکه امام واجب
 العصمه است یا نیست البته این خبر حدیث متواتر نباشد
 و مفید قطع نگردد زیرا که تطرق خطا در امور عقلیه
 اقرهست از امور حسیه و این شرط از شروط متفق علییه
 است که احدی از علماء در آن اختلاف نکرده اند و وجود
 آن را در تحقق تواتر شرط لازم دانسته اند .
 شرط ثانی اینست که شماره روای در جمیع طبقات بحد تواتر
 بالغ باشد چه ظاهر است که مردم این زمان شرف خدمت
 حضرت رسول الله ص را در نیافته اند و خود بسمع خود

خبری از آنحضرت نشنیده اند و لابد باید اخبار ایشان
 بده واسطه و یا اکثر باین خلق برسد ، پس ناچار باید
 جمیع این وسایط بحد تواتر بالغ باشد مثل اینکه صد
 نفس که یکدیگر را ندیده اند و با هم در نقل این خبر
 متفق نشده اند ، روایتی نمایند از صد نفس دیگر که آنها
 نیز بهمین وصف عدم تَوَاطُؤُ موصوف باشند و آن صد نفس
 از صد نفس دیگر و هكذا تا برسند برسول خدا یا ائمه
 هدی در اینصورت تواتر محقق گردد و خبر مفید قطع
 باشد و لکن اگر صد نفس از پنج نفس و یا ده نفس روایت
 کنند و این پنج نفس یا ده نفس از حضرت رسول ص روایت
 نمایند این خبر حدیث متواتر نباشد و مفید قطع نگردد چه
 عَادَةً محال نیست که پنج نفس و یا ده نفس بر جعل خبر
 دروغ متفق گردند و بر روایت بی اصلی متواطی شوند
 و خلاصه القول این دو شرط از شرایطی است که جمیع
 علما من غیر اختلاف در تحقق حدیث متواتر لازم دانسته اند
 و در روایت آن غایت اهتمام را مرعی داشته اند . . .

(ص ۱۵۳ - ۱۵۵)

مسئله قیاس در نزد علمای امامیه مردود است و قابل اعتماد
 و مورد نظر نیست .

و اما اصحاب حدیث در نزد اهل سنت و جماعت عبارت

از مالک و شافعی و سفیان ثوری و احمد بن حنبل
 و اصحاب ایشان و غیرهم اصحاب حدیث بر پنج
 فرقه اند .

داودیه - شافعیه - مالکیه - حنبلیه - عشیریّه
 شهرستانی آرد (اصحاب حدیث) از مردم حجاز بودند
 و در زمره اصحاب مالک بن انس و اصحاب محمد بن
 ادریس شافعی و اصحاب سفیان ثوری و اصحاب احمد
 بن حنبل و اصحاب داود بن علی بن محمد اصفهانی
 بشمار میرفتند و آنان را از این روی اصحاب حدیث
 میخوانند که عنایت آنان به تحصیل احادیث و نقل
 اخبار بود و بنای احکام را بر نصوص می نهادند و
 بقیاس جلی و خفی هنگام یافتن خبر و اثری رجوع
 نمیکردند .

شافعی گفت هر گاه برای من مذهبی بیابید و آنگاه
 خبری بدست آورید که بر خلاف آن مذهب من باشد
 باید بدانید که مذهب من همان خبر است

الخ .

بهر حال صاحبان حدیث نفوس هستند که در هر مورد
 احادیث و اخبار را معتبر دانند و به قیاس اهمیت
 نمیدهند و در نزد علمای شیعه نیز فرقه اخباری

مانند اصحاب احادیث هستند و با فرقه اصولی مخالفت دارند .

در نفايس الغنون فرموده (جلد اول علم اصول) علم اصول عبارت است از معرفت قواعدی که مفید کیفیت استنباط احکام شرعی باشد از ادله سمعی الخ .

باری مناظرات بین اصولیین و اخباریین بسیار شگفت انگیز است .

اینک مختصری در باره اخباری و اصولی نگاشته میشود .

اختلافات و مشاجرات بین اصولی و اخباری را علامه خوانساری در " روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات " در ذیل ترجمه احوال محمد امین استرآبادی ذکر فرموده است و موارد اختلاف آنان بالغ بر سی (۳۰) مطلب است که در آن کتاب مذکور است و در اینجا قسمتی از آن مطالب از کتاب " روضات الجنات " نقل میشود قوله ره :

۱- اِنَّ الْمُجْتَهِدِينَ يُوجِبُونَ الْاجْتِهَادَ عَيْنًا وَتَخْيِيرًا
وَ الْاَخْبَارِيُّونَ يُحَرِّمُوْنَهُ وَ يُوجِبُوْنَ الْاِخْتِيارَ بِالرِّوَايَةِ
عَنِ الْمَعْصُومِ الخ .

خلاصه مضمون بیانات صاحب روضات الجنات در این

مورد بفارسی اینست که فرموده مجتهدین میگویند که وصول بدرجه اجتهاد واجب عینی یا واجب اختیاری است یعنی هر کس میتواند باید بدرجه اجتهاد برسد و احکام شرعیه فرعیه را به اجتهاد استنباط کند ولی اخباریون میگویند که استنباط احکام شرعیه فرعیه باید از روایات ائمه حاصل شود نه از اجتهاد مجتهد و نیز مجتهدین میگویند که ادله موثقه چهار است یعنی قرآن و حدیث و عقل و اجماع ولی اخباریون فقط کتاب و سنت را اهمیت میدهند و عقل و اجماع را جزو ادله نمی شمارند .

و بعضی از اخباریها فقط سنت یعنی روایات را اهمیت میدهند و نیز مجتهدین میگویند در نفس احکام شرعیه عمل بظن جایز است و اخباری ها میگویند باید علم حاصل شود و معتقدند که علم قطعاً واقعی در روایات معصومین است که عاده خطا و اشتباه در آن راه ندارد .

و نیز مجتهدین میگویند که احادیث دارای اقسام اربعه است که عبارت از صحیح و حسن و ضعیف و آحاد باشد ، ولی اخباریها میگویند که حدیث دو قسم بیشتر نیست یا صحیح است و یا ضعیف و نیز

مجتهدین میگویند که رعیت و افراد اُمت دو قسم اند یا مجتهدند یا مُقلد، ولی اخباریها میگویند که هیچکس مجتهد نمی تواند باشد زیرا همه آحاد رعیت مُقلد ائمه اطهار معصومین هستند و در هیچ حکمی تا حدیث صریح صحیح از معصوم ع نباشد عمل باجتهاد جایز نیست و نیز مجتهدین میگویند که در زمان غیبت امام ع تحصیل درجه اجتهاد لازم است و چون امام ع ظاهر گردد و در میان خلق باشد آنوقت باید در جمیع موارد با و رجوع کرد نه باجتهاد مجتهد ولی اخباریها میگویند که چه در زمان غیبت و چه در زمان ظهور در هر حال باید از امام معصوم اخذ احکام کرد و بر روایات توجه داشت و نیز مجتهدین میگویند که جز امام معصوم کسی دیگری به جمیع احکام دین آگاه و عالم نیست و نیز اهل اجتهاد قائلند که برای وصول بدرجه اجتهاد و استنباط احکام احتیاج به علوم مختلفه و از جمله علم اصول موجود است ولی اخباریها میگویند که علم اصول بهیچوجه لزومی ندارد آنچه لازم است آنست که باید شخص با اصطلاحات اخبار و روایات آشنا باشد و اصطلاحات ائمه معصومین را بداند و بداند که خبر معارضی ندارد و بهیچوجه احتیاجی نداریم که برای استنباط احکام بقوانین علم الاصول که از مبتدعات

اهل سنت و جماعتست مراجعه کنیم و نیز بیشتر مجتهدین تقلید مجتهد مُرده را جایز نمی دانند و میگویند باید از مجتهد زنده تقلید کرد ولی اخباریها جایز می شمارند که از مجتهد مُرده تقلید کنند و نیز مجتهدین رجوع بظواهر آیات کتاب را بر رجوع بظواهر اخبار ترجیح میدهند و لسی اخباریها میگویند فقط بظواهر آیاتی میتوان رجوع کرد که از امام معصوم تفسیر آن وارد شده باشد و نیز مجتهدین میگویند که مجتهد هر حکمی را فتوی بدهد مستحق ثواب و اجر است اگر چه در واقع و نفس الامر حکمی که میدهد خطا باشد ولی اخباریها میگویند که اگر حکم مجتهد بر خلاف روایات صریحه صحیحه باشد قابل قبول نیست و عندالله مردود است و ثوابی در آن حکم برای مجتهد منظور نمی شود بلکه گناه او محسوب خواهد شد و نیز مجتهدین بخبرشان که مخالف آراء عمومی است اهمیت نمی دهند اگر چه آن خبرشان دلیل واضحی داشته باشد ولی اخباریها ناظر بدلیل هستند نه ناظر بقائل و هر روایتی که دلیل صحت در او بیابند قبول است و اگر چه کسی بقائل آن قائل نباشد و آراء عموم بر خلاف آن باشد یعنی خبرشان باشد و نیز مجتهدین خبری را ثقه میدانند که راوی آن مورد ثقه باشد و شیعه امامیه

اثنی عشری باشد و عادل و ضابط باشد ولی اخباریها
 میگویند همینقدر که از دروغ برکنار باشد مورد ثقه و اعتماد
 است و نیز مجتهدین میگویند که اطاعت مجتهد مانند
 اطاعت امام معصوم بر آحاد رعیت واجبست ولی اخباریها
 این مطلب را نمیگویند و اطاعت مجتهد را لازم نمی شمارند
 و فقط اطاعت معصوم را واجب میدانند و نیز مجتهدین
 جمیع آنچه را که در کتب اربعه است مقرون بصحت نمی دانند
 و لکن اخباریها بر خلاف این نظر دارند . . . الخ . انتهى
 در اینجا مطالبی از روضات نقل شد که از حیث مطلب
 ساده بود و احتیاجی بشرح و تفصیل نداشت و بعضی
 از مطالب که مورد اختلاف بین مجتهدین و اخباریهاست
 و شامل اصطلاحات خاصه مانند استصحاب و اصل برائت
 و امثالها بود و احتیاج بشرح و بیان داشت نقل نگردید
 طالبین بکتاب مزبور در ذیل احوال محمد امین استرآبادی
 مراجعه فرمایند .

علامه خوانساری نزاع بین اصولی و اخباری و اصحاب رای
 و حدیث را شکل خاصی از نزاع ما بین اشاعره و معتزله
 میدانند که تغییر شکل داده و باین نحو در این ایام
 ظاهر شده است نقطه ضعف اخباریها آنست که بدلیل
 عقل اعتنائی ندارند و بظاهر اخبار پای بندند و بدرجه

تعصب رسیده اند و در کتب خود مستند باخبار و روایات
 از هر قبیل مطالب عجیبه ای آورده اند بهترین نمونه در این
 خصوص کتاب جوامع الکلم شیخ احمد احسائی رحمه الله
 علیه است چون شیخ اخباری است نه اصولی و لهذا در شرح
 الزیاره و جوامع الکلم و شرح عرشیه و مشاعر سخنان عجیب
 بیان فرموده است که در ذیل احوال شیخ احسائی در این
 کتاب اشاره شده است مراجعه فرمائید .

حدیث جابر

حدیثی است که جابر بن عبد الله الانصاری روایت
 کرده در باره لوح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 و شرح آن در ذیل جمله " لوح فاطمه " مسطور است .
 شرح حال جابر نیز در ذیل کلمه جابر مندرج است
 مراجعه شود .

حدیث مشهور که فرمود گریگ و مپش ...

در بشارات قبل مذکور است که در یوم ظهور موعود

از جمله وقایع مهمه آنست که در میان درندگان و چرندگان
 صلح و آشتی برقرار میشود و فی المثل گرگ و میش با هم
 در يك جا زیست میکنند و ازیت و آزار از بین آنان رخت
 میبندد در احادیث مرویه از طُرُق اهل سنت و از ائمه
 اطهار ع این نکته یاد آور شده است و نصوص احادیث
 مزبوره در متون کتب معتبره طرفین مندرج است قسمت
 از این احادیث را از کتب معتبره شیعه و اهل سنت
 و جماعت مرحوم حاجی میرزا حسین نوری مَحَدَّث قسرن
 اخیر در کتاب معروف خود بنام نجم الثاقب روایت کرده
 و در ضمن باب سوم کتاب چنین فرموده قوله . . . شیخ
 صدوق در خصال روایت کرده از امیرالمومنین ع که فرمود
 اگر قائم ما خروج کند صلح میشود در میان درندگان
 و بهائم . . . و گذشت از تأویل الایات شیخ شرف الدین
 که گوسفند و گرگ و گاو و شیر و مار و انسان از یکدیگر
 مامون شوند و در عقد الدر مروی است از امیرالمومنین ع
 که فرمود در قصه مهدی که چرا میکنند گوسفند و گرگ
 در يك مکان بازی میکنند اطفال با مارها و عقربها ازیت
 نم کنند ایشان را به چیزی و میروند شرو میمانند خیسر
 و در احتجاج مروی است از آن جناب که در آن زمان
 سازش کنند درندگان و سایر حیوانات مطیع اصحاب

آن حضرت شوند چنانچه شیخ صدوق روایت کرده از جناب
 باقر ع که فرمود گویا می بینم اصحاب قائم را که احاطه
 نموده مابین خافقین را نیست چیزی مگر آنکه منقاد ایشان
 شود حتی درندگان زمین و درندگان طیور طلب خوشنودی
 ایشان میکنند هر چیزی . . . و در خطبه المخزون
 امیرالمومنین ع که مروی است در منتخب البصائر حسن
 بن سلیمان جلی که در ذکر ملاحم و کیفیت ایام مهدی
 است مذکور است که در آن وقت و حوش مأمون میشوند
 بنحویکه می چرند در اصناف زمین مثل اُنعام . . . انتهى
 در بحار الانوار مجلسی نیز در ضمن علائم ظهور موعود
 از این قبیل احادیث نقل شده است و البته معلوم است
 که مقصود از صلح حیوانات درنده و چرنده و غیره
 حیوانات ظاهری نیست بلکه مقصود آنست که دشمنی
 و عداوت نژادی و مذهبی و . . . بواسطه آن حضرت
 از بین ملل متخاصمه و طوایف متباغضه که با هم مانند گرگ
 و میش اند بکلی منسوخ و زائل میشود ، جمال اقدس
 ابهی جل کبریائه در ایقان مبارک باین معنی اشاره
 فرموده اند قوله تعالی : " و دیگر آنکه چقدر از مردم
 مختلف العقاید و مختلف المذاهب و مختلف المزاج که
 از این نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قمیص

جدید توحید پوشیدند و از کاس تفرید نوشیدند اینست
 معنی حدیث مشهور که فرموده گرگ و میش از يك محَل
 میخورند و می آشامند و حال نظر بحد م معرفت این جهال
 فرمائید که مثل ام سابقه هنوز منتظرند که کی این حیوانات
 بريك خون مجتمع میشوند اینست رتبه ناس گویا هرگز
 از جام انصاف ننوشیده اند و هرگز در سهیل عدل قدم
 نگذاشته اند و از همه گذشته این امر وقوعش چه حَسَنی
 در عالم احداث می نماید " فَنِعَمَ مَا نَزَلَ مِنِّي شَانِهِمْ لَهُمْ
 قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا . . . " انتهی

در این جمله که از ایقان شریف نقل شد جمله (مثل ام
 سابقه هنوز منتظرند . . .) اشاره است باینکه در کتب
 آسمانی قبل هم عین این مطلب در ضمن علامات موفود
 ذکر شده بود و بر حسب همین علامات بود که یهود در زمان
 مسیح ع چون این مسئله را به ظاهر مشاهده نکردند از
 ایمان به آن حضرت محجوب ماندند .

در باب یازدهم اشعیای نبی در ضمن علامات مخصوصه
 حضرت موعود پس از ذکر مطالبی چنین فرموده گرگ با بیره
 سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید
 و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آنها را
 خواهد راند و گاو با خرس خواهد چرید و بچه های

آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد
 و طفل شیر خواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل
 از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد
 گذاشت و در تمام کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهند
 کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود
 الخ .

برای تفصیل به کتب استدلالية بهائی مراجعه شود .

حدیث مفضل

مفضل بن عمر از اصحاب حضرت صادق جعفر بن
 محمد علیه السلام امام ششم شیعه امامیه است . در باره
 وی و کیفیت احادیثی که روایت کرده سخن بسیار است و
 جمعی از علمای مشهور از او تمجید کرده اند و برای
 احادیثی که از حضرت صادق ع روایت کرده ارزش بسیار
 قائل شده اند و بدانها اهمیت داده اند .

علامه مجلسی ره در مجلد هفدهم کتاب بحار الانوار که
 به روضه البحار معروف است مطالبی در باره مفضل نگاشته
 است و وصیت مفضل را که به جماعت شیعه خطاب کرده

است نقل فرموده که گفته : " اَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحُدُودِهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا . . . الخ .

در ضمن همین خطابه که بمنزله وصیت و سفارش نامه است میگوید که " قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مَرَّةً وَأَنَامَهُ يَا مُفَضَّلُ كَمَ اصْحَابِكَ فَقُلْتَ قَلِيلٌ " یعنی حضرت صادق ع روزی از من سؤال فرمود عدد یاران تو چند است ، عرض کردم بسیار کم است ، " فَلَمَّا انصَرَفْتُ إِلَى الْكُوفَةِ أَقْبَلْتُ إِلَى الشَّيْعَةِ فَمَزَّقُونِي كُلَّ مَزْقٍ يَا كَلُونَ لَحْمِي وَيَسْتَوُونِي عِرْضِي " چون بکوفه برگشتم و بیدار شیعیان رفتم بر من بشدت هجوم آوردند و مرا سخت آزار دادند گوشت بدن مرا خوردند و بناموس من بد و زشت گفتند " حَتَّى إِنْ بَعْضَهُمْ اسْتَقْبَلَنِي فَوَثَبَ فِي وَجْهِهِ وَبَعْضُهُمْ قَعَدَلِي فِي سِكَ الْكُوفَةِ يَرِيدُ ضَرْبِي وَرَمُونِي بِكُلِّ بُهْتَانٍ مَخَالَفَتِ أَنَانَ بَا مِنْ تَأَنٍ دَرَجَةٍ " رسید که بعضی از شیعه با استقبال من شتافتند و بمن بیحرمتی روا داشتند و برخی در کوفه های کوفه سر راه بر من سیگرفتند بدان قصد که مرا کتک بزنند و هر گونه بهتان بر من زدند و نسبتهای ناروا بر من دادند حَتَّى " بَلَغَ ذَلِكِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَيْهِ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ كَانَ أَوَّلَ مَا اسْتَقْبَلَنِي بِهِ بَعْدَ تَسْلِيمِهِ عَلَيَّ أَنْ قَالَ يَا مُفَضَّلُ مَا هَذَا

الذِي بَلَغَنِي إِنْ هُوَ لَا يَقُولُونَ لَكَ وَفِيكَ " خبر زجر و ازیت و رفتار زشت آنان نسبت بمن بسمع مبارک حضرت ابا عبدالله ع رسید و چون سال بعد بحضور مبارک مشرف شدم پس از ادای سلام و تحیت بمن فرمود ای مُفَضَّلُ این سخنان که در باره تو گفته و میگویند چیست ؟ " قُلْتَ وَمَا عَلَيَّ مِنْ قَوْلِهِمْ قَالَ أَجَلٌ هَلْ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ أَيَحْضِبُونَ هُوسًا لَهُمْ أَنْكَ قُلْتِ أَنَّ اصْحَابَكَ قَلِيلٌ لَا وَاللَّهِ مَا هُمْ لَنَا بِشَيْعَةٍ وَلَوْ كَانُوا لَنَا شَيْعَةً مَا غَضِبُوا مِنْ قَوْلِكَ وَمَا اشْتَرَوْا مِنْهُ عَرْضَ كَرَمٍ مِنْ رِفَاتَارِ أَنَانَ چَه ضرری بمن میرسد ؟ فرمود ضرر رفتارشان بخودشان راجع است و از بدبختی خودشان بغضب آمده اند ، تو بمن گفتی که یارانت بسیار کم هستند ، نه قسم بخدا این مردم شیعیان ما نیستند اگر از شیعیان و پیروان ما بودند از گفتار تو بخشم نمی آمدند و از استماع کلام تو روی درهم نمیکشیدند " لَقَدْ وَصَفَ اللَّهُ شَيْعَتَنَا بِغَيْرِ مَا هُمْ عَلَيْهِ "

رفتار آنان بر خلاف اوصاف و رفتار است که خداوند برای شیعیان ما تعیین فرموده است . " مَا شَيْعَةُ جَعْفَرٍ إِلَّا مَنْ كَفَّ لِسَانَهُ وَعَمِلَ لِخَالِقِهِ وَرَجَا سَيِّدَهُ وَخَافَ اللَّهَ حَقَّ خِيفَتِهِ " همانا شیعه حقیقی جعفر کیس است که زبان از گفتار زشت نگاه دارد و برای خدا هر عملی را انجام دهد و به پروردگار خود امیدوار باشد و از خدای خود بر راستی

و حقیقت چنانچه سزاوار است ترس داشته باشد . . . الخ
برای بقیه این مطلب پروضه بحار الانوار مراجعه فرمائید .

در مجلد چهارم کتاب بحار الانوار که معروف بکتاب
السما و العالم است در باب شصت و چهارم که بذکر
در وی دردها پرداخته فرموده است که مفضل بن عمر کوفی
بمرض تنگی نفس مبتلی بود و خدمت حضرت صادق ع عرض
کرد که من بسختی نفس میکشم و از منزل خود که بمنزل شما
میآیم در بین راه دو مرتبه می نشینم تا نفسم تازه شود
حضرت فرمودند " يَا مُفَضَّلُ اشْرَبْ اَبْوَالَ اللِّقَاحِ قَالَ فَشَرِبْتُ
ذَلِكَ فَمَسَحَ اللّهُ دَائِي " مفضل گفت که دستور حضرت صادق
را بکار بستم و خداوند مَرَضِی مرا شفا داد . (لقاح بمعنی
شتر است) .

از جمله آثار مفضل بن عمر توحید مفضل است که بسیار
مفصل و شامل مطالب عالیه است و علامه مجلسی ره در مجلد
دوم بحار الانوار باب چهارم آنرا نقل فرموده است .

مرحوم سید صدرالدین عاملی فرموده است که هر کس با
وقت حدیث مشهور مفضل که از حضرت صادق ع روایت
کرده نظر نماید یقین میکند که این خطابات بلیغ و معانی
عجیبه و الفاظ غریبه از لسان حضرت صادق ع جاری شده
برای مردی که دارای علم بسیار و عرفان کامل بوده است

(یعنی مفضل بن عمر) و بخوبی آشکار است که مخاطب
این حدیث مردی بوده که شایسته حمل اسرار الهیه بوده
چنین شخصی در نظر من دارای مقامی منبع و رتبه ارجمنند
است .

سید بن طاوس علیه الرحمه فرموده که برای مردم دانشمند
که بسفر میروند از جمله کتابهایی که لازمت با خود همراه
داشته باشند یکی کتاب مفضل بن عمر است که شامل احادیث
است که در علوم و فنون مختلفه از حضرت صادق ع روایت
کرده است .

باری در مدح و تمجید مفضل بن عمر سخن بسیار است برای
تفصیل بیشتر بکتاب سفینه البحار مرحوم محدث قمی ره که
بعنوان فهرست ابواب بحار الانوار تألیف فرموده است در
ذیل ماده فضل مراجعه فرمائید .

اما حدیث مفضل که در ایقان مبارک ذکر فرموده اند مقصود
حدیث مفصلی است که مفضل در باره ظهور موعود مسعود
از حضرت صادق ع روایت فرموده است ، این حدیث بسیار
طولانی است و شامل هر قبیل مطالب غث و سمین هست
و مرحوم مجلسی ره در مجلد غیبه بحار الانوار (مجلد
سیزدهم) در ضمن باب سی و پنجم آن را ذکر کرده است
مرحوم شیخ احمد احسانی ره در کتاب العصمه و الرجعه

نیز تمام آنرا ذکر فرموده و در سایر منابع و کتب احادیث شیعه نیز این حدیث ذکر شده است و در کتاب کبیر فصل الخطاب نیز مرحوم خان کرمانی آن را تماما نوشته است و در همین حدیث است که امام فرموده اند " وَفِي سَنَةِ السِّتِّينَ يَظْهَرُ أَمْرُهُ وَيَعْلُو ذِكْرُهُ " یعنی در سال شصت امر حضرت موعود آشکار میشود و نام حضرتش بلند آوازه میگردد برای تشریح موضوع بذیل کلمه سَنَةِ سِتِّينَ مراجعه فرمائید .

حروف مقطعه قرآن

بعضی از سوره های قرآن مجید با حروف مخصوصی شروع میشود مانند الم و الروض و ق و طسم و طس و کبیر و حم و حمعسق و یس و طه و المرأ و امثالها که در نزد علمای تفسیر و اسلام معروف بحروف مقطعه هستند و در هنگام خواندن این حروف آنها را بطور مقطع و مستقل تلفظ میکنند و مثلا میگویند الف لام میم و الف لام را و صاد و قاف و حامیم و یاسین و طاها و طاسین و طاسین میم

و حامیم عین سین قاف و کاف هایا عین صاد و امثالها معنی اصلی و مقصود واقعی این حروف مقطعه قرآن همه مجهول است و هر يك از مفسرین و دانشمندان اسلام را در باره این حروف عقیده خاصی است و سخنان بسیار و متفاوت گفته اند و در بعضی احادیث هم که از طرق عامه و خاصه از رسول الله و ائمه اطهار ع روایت شده مطالبی در باره مقصود و معنای این حروف ذکر شده است و لکن حقیقت واقع بهیچوجه آشکار و معلوم نیست حتی محققین غیر مسلمان نیز در این باره سخنان گفته اند فی المثل چیزی صال انگلیسی در کتاب معروف خود بنام المقالة فی الاسلام که بانگلیسی تألیف کرده و هاشم شامی آن را به عربی ترجمه و طبع نموده در باره حروف مقطعه قرآنیه میگوید که حضرت رسول ص چون آیات قرآن بر او نازل میشد گاهی برخی از یهود را که خواندن و نوشتن میدانستند بکتابت آیات که باو وحی میشد وادار میفرمود و کاتبان بهودی در ابتدای نوشته خود رمزی بکار میبردند تا دلالت کند که آنان بامر محمد ص آن آیات را نوشته اند و خودشان بآنچه نوشته اند معتقد نبوده اند .

از جمله رموز یکی الم بود که اشاره بود باین جمله که " أَوْعَزَّ إِلَيَّ مُحَمَّدٌ " یعنی محمد ص مرا وادار فرموده که

این آیات را بنویسم و همچنین کبیمم زمز است و مرکب از دو کلمه که و بعضی است یعنی هَكَذَا أَمْرٌ مُحَمَّدٌ بِمَنْ چنین دستور داد که بنویسم و از این قبیل و لکن هر محقق منصف بی ارزشی این سخنان که ناشی از تعصب جاهلان است واضح و روشن است .

ملا فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین که بفارسی نوشته و شیخ ابوالفتح در تفسیر فارسی خود و طهرسی در تفسیر مجمع البیان و ملاحسن فیض کاشانی در تفسیر صافی و علامه زمخشری در تفسیر کشاف و قاضی بیضاوی در تفسیر معروف خود و علامه مجلسی در بحار الانوار و غیره در باره حروف مقطعه سخنان بسیار فرموده اند و بعضی از آنان مانند فیض کاشانی و غیره در این باره حدیث ابوالبهره مخزومی را که در باره اشارات حروف مقطعه از امام ع نقل کرده ذکر فرموده اند و حروف مزبوره را از حیث اعداد آن حروف هر یک اشاره بتاریخ وقوع حادثه خاصی دانستند و حضرت ابوالفضایل این حدیث را در کتاب الفرائد و در شرح آیات مورخه ذکر کرده اند .

جناب الحاج احمد حمدی آل محمد نیز در کتاب تبیان و برهان جلد اول حدیثی شبیه بحدیث ابوالبهره مزبور از طرق اهل سنت روایت فرموده و تاریخ ظهور موهود

اسلام را از اعداد آن حروف استخراج فرموده و آن کتاب را من بفارسی ترجمه کرده ام و چند مرتبه طبع و نشر شده و در دسترس عموم است که طالبین باید باصل آن کتاب مراجعه فرمایند .

در اینجا مقدمه قسمتی از گفتار علمای اسلام در باره حروف مقطعه قرآنیه نقل میشود و در خاتمه بعنوان ختامة مسك قسمتی از آیات نازله از قلم جمالقدم جل جلاله در باره حروف مقطعه نگاشته میشود :

در تفسیر منهج الصادقین تفسیر سوره البقره در ذیل آلم چنین مسطور است ... آلم علما را در این کلمه و امثال آن از حروف مقطعه اقوال بسیار است . . . گوئیا که حق تعالی از روی خطاب با بندگان میگوید که قرآنی را که شمارا عاجز ساخته است از آوردن مثل آن از جنس این حروف است که شما آن را در محاوره و مخاطبه خود استعمال میکنید و چون قادر نیستید از اتیان نمودن بمثل پس بدانید که آن از نزد قادر مطلق است که قدرت او غالب است بر جمیع قدرتها و قوت او فائق است بر همه قوای بشر . . . و از علم الهدی رَجِمَهُ اللهُ منقول است که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد و استدلال اینکه این حروف اسماء سورند بآنست که اگر آنها مفهم نباشند پس خطاب بآن مانند خطاب

باشد بمهمل و مثل تکلم زنگی یا عربی و قرآن با سیره بیان و هدی نمی بود . . . پس مراد بآن (حروف مقطع) سُورِ هستند که اینها در اوائل آن واقع شده است . . . از این عباس مرویست که الف آلاء الله است و لام لطف او و میم ملک او و نیز از او منقول است که مجموع الکر و حم و ن بمعنی الرحمن است و الیم بمعنی ان الله اعلم است و از سعید بن جبیر منقولست که این حروف مراد اسماء حسنی است اگر کسی راه بآن برد چنانکه از الکر و حم و ن الرحمن حاصل میشود و لکن قدرت بشری و قوت انسانی از وصل و جمع جمیع آن عاجز است و روایت دیگر از ابن عباس الف از الله است و لام از جبرئیل و میم از محمد یعنی قرآن منزل شده از خدا بلسان جبرئیل بر محمد ص و بعضی دیگر گفته اند که الف آلاء عمیم اوست و لام لقاء رحمت او و یا لطف و رافت او و میم محبت ذاتی او و یا ملک قدیم او و یا الف بمعنی انا است و لام لی و میم منی یعنی انا الله ولی جمیع صفات الکمال و منی الغفران و الاحسان . . . و نزد بعضی این الفساظ الفاظ قرآنند و لهذا در عقب آن کتاب و قرآن واقع شده مانند " الم ذلک الکتاب و الترتک آیات الکتاب . . . " و یا اسماء الله اند چنانکه از امیر المؤمنین ع مروی است که در بعضی ادعیه فرموده که یا کبیر و جمعسق

. . . و از ائمه هدی ع مروی است که حروف مقطعه اسرار قرآن است و هر کس بر آن اطلاع ندارد مگر مؤیدین مین عند الله که حضرت رسالت و ائمه معصومین اند . . . از شعبی معنی مقطعات پرسیدند ، فرمود سُرُّ الله فلا تطلبوه یعنی این حروف سُرُّ خداست پس طلب آن مکنید . . . و قال بعضهم انه سُرُّ استأثره الله بعلمه ، این لفظ سبری است که حق تعالی ایثار آن نموده بعلم خود و اعلام بکسی - ننموده . . . این الفاظ اسراری است میان خدا و رسول او . . . و از امیر المؤمنین ع ماثور است که هر کتاب خدای را خلاصه ای بوده و خلاصه قرآن حروف مقطعه است . . . و گفته اند که حروف مقطعه بجهت تعجیز خلق است تا بدانند که کسی را بحقیقت این کتاب راه نیست و عقل هیچکس از کنه معرفت آن آگاه نه . . . انتهی

و از این قبیل سخنان بسیار فرموده که قسمتی ناچیز از آن نقل شد بعضی گفته اند که از جمیع حروف مقطعه قرآنیسه چون حروف مکرره را اسقاط نمائیم از ترکیب حروف باقی مانده این جمله بدست میآید که (صراط علی حَق نسیکه) یعنی راه راست که باید در پیش بگیریم راه علی ع است و ایمن سخن از بعضی از علمای شیعه است مندرجات سایر تفاسیر که نوشتیم از همین قرار است که نمونه ای از آن ذکر

شد مرحوم سید احمد خان هندی که از علمای قرن اخیر - هندوستان و پیشوایان شهیر عالم اسلامی محسوب است و هم اوست که دانشکده علوم اسلامی را در الیگر هند بنیاد نهاد تفسیری مفصل با تحقیقات خاص به قرآن مجید نوشته و سعی کرده که آیات قرآن را با اصول علوم و حقایق امروزه تطبیق بدهد در ذیل تفسیر الهم ذلك الكتاب سوره بقره بیانی فرموده که ترجمه فارسی آن از مرحوم فخر داعی گیلانی است در اینجا نقل میشود قوله ره . . . الم از میان سوره نوزده گانه ای که خدا برای آنها نام مقرر کرده یکی همین سوره است ، این نام عبارت از حروف مقطعه ای است که در ابتدا سوره مزبوره درج میباشد و مخصوصا سُورِی که بین آنها جهت جامعه و یا قدر مشترکی وجود دارد بنام واحد خوانده شده اند حال سه مطلب در اینجا هست که هر کدام قابل ملاحظه میباشد یکی آنکه چرا برای این سوره هـ نام تعیین شده و دیگر چرا این نام بحروف مقطعه تخصیص یافته است ، سوم آنکه وجه اختصاص آن بحروف مزبوره چیست ؟ بعد از خوض در قرآن مجید این مطلب ظاهر میشود که خداوند هر سوره ای را که بطور قسمیه یا بدین اسلوب افتتاح کرده که " اینست کتاب خدا و یا آن کلام خداست " برای آن سوره نام مقرر داشته است تا از ذکر

آن نام اطلاق امری که در نظر گرفته شده است آن امر بر مسمای آن نام اطلاق شده باشد و معلوم است سوره هائسی که بطرز مزبور افتتاح کلام نشده ضرورتی برای تعیین یا انتخاب نام نبوده است مثلا سوره حاضر (بقره) که نامش الهم است چون طرز کلام را خداوند بدین نحو شروع فرموده که " این سوره کتاب خداست " لذا دیده میشود که نام برای آن مقرر کرده میفرماید الهم یعنی مسمای وی آن (مسمسی) کتابست پس الم که نام سوره است مبتدا است و " ذلك " مبتدا^ی ثانی و الكتاب خبر آن میشود و اینجمله مبتدا و خبر خبر است برای مبتدای اول و الهم یعنی مسمای آن محمول بر ذلك الكتاب است . . . اما وجه تسمیه بدین حروف و یا علت اختصاص یافتن اینحروف بنام این سوره باید دانست که آن از مسائل غامضه شمرده شده و حل آن سهل و آسان نیست . . . پس کشف این مطلب که خداوند بچه مناسبت یا روی چه اصلی این سوره را بدینحروف موسوم ساخته بغایت صعب و مشکل است و جا دارد که علما و ارباب تفسیر در اینموضوع با هم اختلاف کنند ، چنانکه اختلاف زیادی هم کرده اند تا این حد که بعضی آن را جزوا سرار الهی دانسته مینویسند که علم بآن مخصوص بذات اقدس الهی است و پس ولی من با این عقیده همراه نیستم و میگویم

هر کس حق دارد که بقدر فهم و درایت خویش در اطراف این موضوع اعمال نظر کند و بحث و تحقیق نماید ، بالاخره آنچه در این باب بنظر میرسد اینست که اعراب بعضی اوقات در کلام خود برای اشاره بیک مطلب استعمال حروف مقطعه میکردند مثل این بیت :

قُلْتُ لَهَا قَفْسِي فَقَالَتْ لَيْسَ قِي

لَا تَحْسَبِي اَنَا نَسَبِيَا الْاِيْجَافُ

حاصل آنکه من بآن زن شتر سوار گفتم بایست و خیال مکن که من راندن شتر را فراموش کردم او در جواب گفت ق یعنی ایستادم (وقت) شاهد بر سر قاف است (ق) که شاعر آن را در اینجا استعمال کرده و از آن جمله کامل " وقت " را خواسته است سوره های بقره و عمران عنکبوت ، روم لقمان سجده تماما با تم که نام آنها است مُصَدَّر میباشد مضامین و مندرجات سوره مزوره اساساً سه دسته تقسیم شده است و آن عبارت از تأکید در اجرای اوامر و احکام الهی و استدلال بر وجود صانع از روی اختلاف لیل و نهار و آثار و اطوار قدرتی که در عالم موجود است و نیز شرحی راجع بموت و حالات بعد الموت است حال میگوئیم که برای اشاره بدین سه مطلب مهم اساسی است که خداوند سوره مزوره را بدین سه حرف الم موسوم داشته است و چون بیان مطلب سه گانه

فوق قدر مشترك بين تمام این سوره ها بوده است لذا همه آنها را خداوند تعالی بیک نام خوانده است این سوره های همنام و نیز سوره هائی که مده حروف مقطعه آنها زیاد تر است با اینکه مطابق بیان فوق دارای نامند معیندا علمای اولین ما برای رفع التباس و یا بمنظور اشاره بیکی از مطالب مهم و عمده يك سوره لفظی از میان آن سوره منتخب کرده اند که بتدریج آن لفظ نام آن سوره قرار گرفته است و آنها با سوره های دیگری که موسوم باسم خاصی نبودند همیشه طریقه را معمول داشته اند . انتهى .

این بود آنچه سید احمد خان کبیر هندی در باره حروف مقطعه قرآنیہ نگاشته و قضاوت با اهل تحقیق و انصاف است من در اینجا از نقل اقوال سایر علما و مفسرین که کتیب و تألیفاتشان الان در مقابل موجود است صرف نظر میکنم زیرا اقوال آنان متشابه یکدیگر است و در خاتمه این بحث بمقاد ختامة المسك بیانات مبارکه نازل از قلم مقدس جمال مبارک جل جلاله را مینگارم .

لوح مبارکی بنام تفسیر حروف مقطعه از جمال مبارک جل جلاله موجود است که در جواب سئوال شهید سعید میرزا آقاسی رکاب ساز شیرازی نازل شده است . میرزا آقاسی رکاب ساز که در شیراز بفتوای علمای شیعه مورد هجوم اعدا قرار

گرفت و بشهادت رسید از محضر مبارک در باره تفسیر حروف مقطعه قرآنی و تفسیر آیه مبارکه نور که در سوره النور قرآنست سؤال کرد و لوح مبارک مزبور در بغداد نازل گردید .

در این مقام قسمتی از آن لوح را که راجع به بحث حروف مقطعه است نقل میکنم و تمام این لوح مبارک را در مجموعه مائده آسمانی نوشته ام ، جمال مبارک جل جلاله میفرماید :

قوله تعالى (ص ۲۵۳ کتاب مائده آسمانی) " وَأَمَّا مَا سَأَلْتَنِي مِنْ حُرُوفَاتِ الْمُقَطَّعَةِ فِي الصَّحَائِفِ وَالزُّبُرَاتِ فَأَعْلَمُ بِأَنَّ لِلْكَافِ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْحُرُوفَاتِ لَا يَأْتُ لِلَّذِينَ هُمْ يَعْرِفُونَ . . . وَلَمْ يَزَلْ كَانَتْ أَسْرَارَهَا مَكْنُونَةً فِي كِتَابِ الْعِصْمَةِ مَخْتُومًا بِخِتَامِ الْقُدْرَةِ وَمَقْنُونًا بِقِنَاعِ الْعِزَّةِ وَلَكِنْ حِينَئِذٍ فَكَّ خِتَامَهُ عَلَى شَأْنِكَ وَوَدَّكَ عَلَى مَا كَانَ النَّاسُ يَقْدِرُونَ أَنْ يَعْرِفُونَ . . . فَأَعْلَمُ بِأَنَّ تِلْكَ الْحُرُوفَاتِ فِي مَقَامِ الْأَسْمَاءِ تَدُلُّ عَلَى الْكَيْنُونَاتِ الْأُولِيَّةِ وَالْحَقَائِقِ الْأَحْدِيثِ وَالسَّوَابِجِ الْهُيُوسِ كَمَا أَنْتُمْ فِي الْفُرْقَانِ تَعْرِفُونَ قَالَ عَزَّ نُورُهُ فِي أَوَّلِ الْكِتَابِ أَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ وَفِيهِذَا الْمَقَامِ سَمِيَ اللَّهُ حَبِيبَهُ بِهَذِهِ الْحُرُوفَاتِ الْمُنْبَسِطَةِ الْمُقَطَّعَةِ . . . أَنْ يَسَاءَ مُحَمَّدٌ هَذَا الْكِتَابُ أَيْ كِتَابَ نَفْسِكَ وَهَذَا مِنْ كِتَابِ الْغَيْبِ الْمَحْفُوظِ الَّذِي لَنْ يُحِيطَ بِعِلْمِهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَمِنْهُ يَفْصَلُ كُلَّ الْكُتُبِ لَوْ أَنْتُمْ تَوَقَّنُونَ . . . وَفِي مَقَامٍ آخَرَ يُطْلَقُ عَلَى كِتَابِ

الَّذِي نَزَلَ عَلَيْهِ بِالْحَقِّ وَجَعَلَهُ اللَّهُ فُرْقَانًا بَيْنَ الَّذِينَ هُمْ آمَنُوا عَنِ الَّذِينَ هُمْ كَفَرُوا عَلَى رَبِّهِمْ يَعْلَمُونَ وَفِي مَقَامٍ آخَرَ فَأَعْرِفُ بِأَنَّ اللَّهَ لَمَّا سَمِيَ حَبِيبَهُ بِالْحُرُوفَاتِ الْمُرَكَّبَةِ وَالْكَلِمَاتِ الْجَامِعَةِ كَمَا أَنْتُمْ فِي أَسْمَائِهِ بِمُحَمَّدٍ وَأَحْمَدٍ وَمَحْمُودٍ فِي مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ تَنْطِقُونَ كَذَلِكَ سَمَاهُ بِالْحُرُوفَاتِ الْمُنْبَسِطَةِ وَالرُّقُومَاتِ الْمُقَطَّعَةِ لِيَعْلَمَ كُلُّ مَنْ لَهُ وَرَأْيُهُ مِنْ بَعْدِ بِأَنَّ كُلَّ الْحُرُوفَاتِ الْأَبْهَى وَالْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى خَلِيقٌ لَهُ لِئَلَّا يَظْهَرَ مِنَ الْمَحْبُوبِ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أَرَادَ بِهِ حَبِيبَهُ . . . وَلِيُثَبِّتَ الْقَوْلَ فِيمَا نَطَقَتْ بِهِ وَرَقًا الْأَزَلِيَّةَ أَيَّامًا تَدْعُو لَهُ أَسْمَاءُ الْحُسْنَى . . . وَفِي مَقَامٍ آخَرَ الْأَلْفِ تَدُلُّ عَلَى الْأَلُوْهِيَةِ الْمَطْلُوقَةِ وَاللَّامِ عَلَى الْوَلَايَةِ الْمَطْلُوقَةِ الَّتِي تَرْجِعُ إِلَى نَفْسِهِ الْقَائِمَةِ بِقَوْلِهِ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَهَذَا مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمَحْمُودِ وَالْمِيمِ عَنْ كَيْنُونِهِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَالطَّرَازِ الْأَحْمَدِيَّةِ وَخَاطَبَهُ بِهَذَا الْحُرُوفَاتِ لِهُوِّقِنَ الْكُلَّ بِأَنَّ كُلَّ مَا يَعْبَسُرُ بِالْعِبَارَةِ وَيَذْكَرُ بِالسِّنِّ الْخَلِيقَةَ أَوْ يُدْرِكُ فِي أَرْضِ الْإِنشَاءِ بِهَذَا كُلُّ ذَلِكَ ظَهَرَ فِي قَمِيصِ الْمُحَمَّدِيَّةِ . . . ثُمَّ أَعْلَمَ فِي مَقَامٍ آخَرَ أَرَادَ اللَّهُ بِهَذِهِ الْحُرُوفَاتِ أَسْرَارَ اللَّانْهَائِيَّاتِ وَمِنْهَا إِشَارَةٌ إِلَى مَدْمُورِ اخْتِفَاءِ الْجَمَالِ خَلْفَ سُرَارِقِ الْجَلَالِ كَمَا أَنْتُمْ فِي آثَارِ أَيْمَةِ الْفُرْقَانِ تَشْهَدُونَ بَعْدَ انْقِضَاءِ الْمَصِصِ بِالْمَرَا يَقُومُ الْمَهْدِيُّ وَكَذَلِكَ أَنْتُمْ فِي كُلِّ الْحُرُوفَاتِ هَسِدِهِ

الاسرار فاعرفون . . . فاعلم بان الالف في مقام يشير على اسمه الاعظم فهو الله واللام من علمه المكنون والميم من اسمه المعطى اى انا الله الاعظم المعطى . . . ثم نفس مقام اراد الله سبحانه من الالف احديته ذاته ومن اللام ولايته و ليه لان اللام حرف الولاية لو انتم تعلمون ومن الميم نبوة حبيبه لانه حرف النبوة كما ظهر في اول اسم رسوله و كما انتم تشهدون و قدّم حرف الولاية على حرف النبوة ليشهدن اولوالا فئده بان هذا بشاره من بعد على كليل من في السموات والارض بان الذي ياتي بعد محمد يقدم في اسمه العظيم اسم الولاية على اسم النبوة (على محمد) كما انتم في على قبل محمد تعرفون ويدل على ذلك الاية الثانية من الفرقان كما نزل بالحق ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب والغيب لم يكن في عصر محمد الا على قيل نبيل لو انتم بهذا الغيب تؤمنون . وبهذا الغيب اخذ الله العهد في در الفرقان عن كل من في السموات والارض ولكن اكثر الناس هم لا يفقهون . . . ثم اعرف عظمة هذا الامر بحيث ذكره الله في اول كتابه واول خطابه مع حبيبه ومع ذلك هولاء الفجار ناقضوا عهد الله ونكثوا ميثاقه وانكروا برهانه . . . فوالله لو تفكرون في اللام الذي نزل بين الحرفين لتصلن الى

كل ما انتم تريدون لان اللام في هيئته ثلاثة احرف كما ان اهل الحساب في استنطاقه يحسبون و يصير بنفسه ثلاثه اللام والالف والميم اذا اجتمع فيه كل ما كتابه مسئولون لان الميم قد ظهر عن نفسه وهذا يدل على استغنائه . . وبهذا يستدلن المستدلون على انه لا اله الا هو كان واحدا في ذاته واحدا في صفاته واحدا في اسمه واحدا في صنوه . . . ثم تفكر في الالف التي جعل الله واسطة بين اللام والميم وهذا ما لا يعرف بالادراك ولا يفهم بالعلم . . . ثم اعلم بانك لو تدور هذا الالف الالهى حول نفسه يظهر الالفين القائمين وبعد ذلك اذا ترفعتها الى العشرات يظهر عدد المشيرين اذا ظهر كان الامر الذي به خلقت هياكل التوحيد ومظاهر التفريد ومواقع التجريد وذلك يكون قيل اقترانه بركن النون ان انتم تعلمون وبعد اقترانه خلقت الاشارات في عوالم التحديد . . الخ . اين لوح مبارك بسيار مفصل است وجمال مبارك جل جلاله همس از آياتى كه ذكر شد شرح مفصلى در باره اسرارالف بيان مي فرمايند و طالبان بايد بنفس لوح منبع مبارك مراجعه كنند در كتب آسمانى قديم حروف مقطعه مخصوص بقرآن مجيد است و در آثار حضرت نقطه اولى نيز حروف مقطعه موجود است و كتاب تفسير احسن القصص موسوم بقميوم

الاسماء که دارای یکصد و پانزده سوره است و شرح آن به تفصیل در این کتاب در ذیل قیوم الاسماء نوشته شده است در فواتح سور حروف مقطعه بطرزی خاص نازل شده و مقصود از آن حروف از اسرار الله است و برای احدی معلوم نیست و در الواح مبارکه هم در این خصوص بنصی بر نخورده ام - در الواح جمالقدم جل جلاله نیز گاهی حروف مقطعه در فواتح الواح موجود است و اغلب اشاره باسم مخاطب لوحست مانند لوح مُصَدَّر به ك ظ که در کتاب مبین نازل شده و مخاطب آن شیخ کاظم سمندر قزوینی است و مانند ح ب که سوره الاصحاب بآن مُصَدَّر است و مقصود مخاطب لوح است که خبیب باشد و مانند ج ل که مقصود جمال است و از این قبیل باز هم موجود است در باره برخی از حروف مقطعه قرآن در الواح حضرت عبدالهها اشاراتی موجود است از جمله در لوح افنان یزد در باره حم عسق که در صدر یکی از سوره های قرآن میچسبد نازل شده است باین مضمون میفرمایند که اشاره بنام و سال تولد حضرت رب اعلی است و حم مقصود محمد است و عسق که عددش دو بیست و سی میشود چون اشاره بیاب حطه است عدد باب هم که پنج است بر آن افزوده میشود و جمعا (۲۳۵) دو بیست و سی و پنج میشود که اشاره بسال تولد حضرت

رب اعلی است که سال یکهزار و دو بیست و سی و پنج هجری قمری است و نص این لوح در مائده آسمانی مندرج است بعضی از احباب هم مانند جناب الحاج احمد حمدی و غیره برای برخی از فواتح سوره های قرآن مطالب لطیفه ای گفته اند فی المثل طه را میگویند که اشاره به ظهور جمالهمارک و ظهور حضرت اعلی است زیرا عدد ط نه است که عدد بها باشد و عدد ها پنج است که عدد باب باشد و مثلا طسم اشاره به ظهور جمالهمارک و سال ظهور حضرت اعلی است زیرا ط که عددش (۹) است مطابق عدد بها است و سین عدد ش شخت است و اشاره بسنه ستین است که سال ظهور حضرت رب اعلی جل زکرة است و طسم اشاره به ظهور جمالهمارک (ط) و سنیه ستین (س) و دوره سلطنت معنوی جمال همارک در این جهان است که از سنه تسع شروع شد و بسال هزار و سیصد و نه هجری قمری پایان یافت و جمعا میشود چهل سال که عدد میم اشاره به آنست و بر این قیاس مطالبی لطیفه گفته اند ولی اینها نص الهی نیست و فقط شَم روحانی احبای الهی است که چنین لطایف را حدس زده است در احادیث مرویه از ائمه اطهار ع هم اشاراتی باسرار حروف مقطعه موجود است چنانچه از حضرت باقر ع مروی است که فرمود " یَس وَالْقُرْآنِ الْحَکِیم " سال ظهور

قائم آل محمد است و این حدیث را سید هاشم بحرینسی در کتاب قایة العرام در باب بیست و پنجم حدیث بیست و سوم نقل کرده است از ابن بابویه علیه الرحمه قال حَدَّثَنَا أَبُو أَيُّوبٍ الْمَخْزُومِيُّ قَالَ ذَكَرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْهَاقِصِرِيُّ عَ أَسْمَاءَ الْخُلَفَاءِ الْإِثْنَيْ عَشَرَ الرَّاشِدِينَ فَلَمَّا بَلَغَ إِلَيْنِ آخِرَهُمْ قَالَ الْإِثْنَيْ عَشَرَ الَّذِي يَصَلِّيَ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ خَلْفَهُ يَظُنُّهُ رَجُلٌ عِنْدَ سَنَةِ هَيْسَ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ، انتهی .

این حدیث را از ابن بابویه مرحوم مجلسی در مجلد فیهیت بحار الانوار نیز روایت فرموده است و در باره مُناد آن سخنانی گفته است و لکن حساب صحیح این حدیث پس از شماره اعداد کلمات آن بالغ بر عدد ۱۲۶۲ یکهزار و دو بیست و شصت و دو میشود که سال دوم از ظهور مبارک حضرت رب اعلیٰ جل ذکره است و امام باقر علیه السلام از آن بیان مبارک که فرموده مقصودشان تعیین سال ظهور قائم آل محمد بوده است و این مسئله اخبار و تعیین وقت منافاتی با احادیث نهی از توقیت ندارد زیرا امام علیه السلام آنچه را بفرماید از خودش نیست که توقیت بر آن تعلق بگیرد بلکه بالهام الهی است که با امام علیه السلام الهام میفرماید و نهی از توقیت راجع بکلام بشری است نه الهام الهی .

باری از جمله "عِنْدَ سَنَةِ يَاسِينَ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ" عدد

یکهزار و دو بیست و شصت و دو بدست میآید و باید یاسین را بهمین طرز که نوشته شده است حساب کرد ، عدد کلمه عند یکصد و بیست و چهار است و عدد سنه پانصد و هشتاد است و کلمه یاسین عددش یکصد و سی و یک است و عدد القرآن سیصد و هشتاد و هشت و عدد الحکیم یکصد و نه است و جمیع آن اعداد یکهزار و دو بیست و شصت و دو میشود که سال دوم ظهور حضرت رب اعلیٰ جل ذکره است و این در نهایت صراحت است و نیز علامه مجلسی در مجلد غیبت بحار الانوار در باب التعمیه والنهی عن التوقیت از کتاب المختصر حسن بن سلیمان شاگرد شهید رحمه الله علیه روایت کرده که نوشته ای بخط امام حسن عسکری ع موجود است که در آن مطالبی در عظمت مقام اوصیاء نبی فرموده از جمله میفرمایند قوله ع "قَدْ صَعَدَ نَأْزُرِي الْحَقَائِقِ بِأَقْدَامِ النُّبُوَّةِ وَالْوِلَايَةِ . . . اَلِي قَوْلِهِ ع وَ سَيَنْفَجِرُ لَهُمْ بِنَابِيعِ الْحَيَوَانِ بَعْدَ لُطْفِ النَّبْرِانِ لِتَمَامِ الْمِوْطِ وَالطَّوَّاسِينِ مِنَ السَّنِينَ ."

و این جمله اشاره بظهور مبارک قائم آل محمد است .

مرحوم مجلسی بعد از نقل این روایت در باره معنی بیان امام ع اظهار نظر کرده و سخن بسیار گفته است که باید باصل کتاب مراجعه فرمایند . . .

مرحوم علامه فیض کاشانی این بیانات مبارک حضرت امام

حسن عسکری ع را در کتاب قره العیون خود نقل فرموده
 است بقرار ذیل وَ رُوِيَ أَنَّهُ وَجَدَ بِخَطِّ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ
 الْعَسْكَرِيِّ ع مَا صُوِّرَتْهُ قَدْ صَعَدْنَا ذُرَى الْحَقَائِقِ بِأَقْدَامِ
 النَّبِيِّهِ وَالْيُولَايَةِ وَنَوَّرْنَا سَبْعَ طَبَقَاتِ أَعْلَامِ الْفِتْوَى بِالْهَدَايَةِ
 فَتَحْنُ لِيُوثُ الْوَفَى وَغُيُوثُ النَّدَى وَطَعْنَا الْعِدَى وَفِينَا
 السَّيْفُ وَالْقَلَمُ فِي الْعَاجِلِ وَالْوَأْءُ الْحَمْدُ فِي الْآجِلِ
 وَأَسْبَاطُنَا خُلَفَاءُ الدِّينِ وَخُلَفَاءُ النَّبِيِّينَ وَمَصَابِيحُ الْأُمَمِ
 وَمِفَاتِيحُ الْكُرَمِ فَالْكَلِيمُ الْبَسُّ حَلَّةُ الْأَصْطِفَاءِ لِمَا عَهَدْنَا مِنْهُ
 الْوَفَاً وَرُوحُ الْقُدْسِ فِي جَنَانِ الصَّاعُورَةِ ذَائِقُ مَنْ حَدَاثِقِنَا
 الْبَاكُورَةِ (میوه نویر) وَشَبِعْتَنَا الْغَنَّةُ النَّاجِيَةَ وَالْفِرْقَةَ
 الزَّاكِيَةَ صَادِرًا وَالنَّارِدَاءَ وَصَوْنَا وَعَلَى الظُّلْمَةِ الْبَا وَعَوْنَا
 وَسَيَنْفَجِرُ لَهُمْ يَنَابِيعُ الْحَيَوَانِ بَعْدَ لَطْفِ النَّبِرَانِ لِتَمَامِ
 الْمِمْ وَطِهَ وَالطَّوَّاسِينَ وَهَذَا الْكِتَابُ ذَرَّةٌ مِنْ جَبَلِ
 الرَّحْمَةِ وَقَطْرَةٌ مِنْ بَحْرِ الْحِكْمَةِ وَكُتِبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي
 سَنَةِ أَرْبَعٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتِينَ . انتهى

این روایت را مرحوم فیض در کتاب علم الیقین نیز نقل فرمود
 و علامه مجلسی نیز در مجلد هفتم بحار الانوار در باب جوامع
 مناقبهم و فضائلهم با مختصر تفاوتی روایت کرده و در مجلد
 غیبیت (سیزدهم) نیز بشرحیکه ذکر شد بدان اشاره
 فرموده است .

این بود آنچه میخواستیم در باره حروف مقطعه قرآنی
 بنویسم .

(آفاسید) حسین ترشیزی

ترشیز از مضافات خراسان است و در سابق بایسن
 اسم معروف بوده و در قاموس فیروز آبادی ذکر ترشیز
 آمده که آن را معرب کرده و طریثیت نامیده و از قرای نیشابو
 قدیم شعرده است ، شهری است نسبت آباد و کوچک و امروز
 نام آن تغییر کرده و به کاشمر موسوم است زیرا هر حسَب
 مشهور محل درخت سروی که هر حسَب روایات حضرت زردشت
 بدست خود کاشتند در همین شهر بوده و به سرو کاشمر
 معروف شده در شاهنامه دقیقی که جزو شاهنامه حکیم
 فردوسی است در این خصوص فرموده :

یکی شاخ سرو آورید از بهشت

به دوازده شهر کاشمر بگشت
 این درخت بسیار تنومند شد و قطر تنه آن هر حسَب
 تواریخ به دوازده تازیانه میرسید ، یعنی اگر تازیانه های

قدیم را بسر هم می بستند و دور درخت سرو می گردانیدند باید دوازده تازیانه را بهم به بندند تا دور درخت را بگیرد یا قوت خموی در معجم البلدان فرموده است قوله :

” وَ طَرِيشِيْثُ نَاحِيَةِ وَ قَرِي كَثِيْرَةٌ مِنْ اَعْمَالِ نِيْشَابُوْرٍ وَ طَرِيشِيْثُ قَصَبَاتُهَا ” یعنی طریث ناحیه و قریه های بسیار است از مضافات نیشابور محسوب است و مرکز آن قریه را نسام طریث است ، وَ مَا زُ اَلَّتْ مِنْهَا لِالْفُضْلَاءِ وَ مَوْطِنًا لِلْعُلَمَاءِ وَ اَهْلِ

الدین و الصلاح الی قریب من سنه ۵۳۰ . . . و پس از شرحی که درباره تسلط ملایحه و پیروان حسن صباح بر آن ناحیه میگوید بالاخره میفرماید قوله :

” وَ قَدْ خَرَجَ مِنْ هَذِهِ النَاحِيَةِ جَمَاعَةٌ مِنْ اَهْلِ الْعِلْمِ وَ اَهْلِ خِرَاسَانَ يَسْمُوْنَ هَذِهِ النَاحِيَةَ الْيَوْمَ تَرْشِيْشَ ” و سپس نام جدی از علمای معروف ترشیز را ذکر میکند و معروف است که خلیفه عباسی متوکل وصف این سرورا شنید و چون عظمت خلافت مانع از این بود که برای دیدن درختی از بغداد بکاشم رود فرمان داد تا آن درخت عظیم را از پای افکنند و شاخ و برگ آن را ریخته تنه آن را به بغداد حمل کردند تا خلیفه آن را از نزدیک ببیند و عجیب تر آنکه گویند چون تنه درخت سرو کاشم نزدیک پایتخت خلیفه رسید عمر خلیفه پایان یافت و وفات نمود و موفق

نشد که آن درخت را به بیند و گویند روزی که آن درخت را انداختند هزاران لانه و آشیانه طیور که در آن بود خراب شد و روی آسمان از کثرت و انبوه طیور که دور لانه های خود میگشتند سیاه شده بود ، سرو کاشم در زبان شعرای ایران در قدیم بسیار رایج بود و شعرا قامت معشوق را بسرو کاشم تشبیه مینمودند . فرخی سیستانی خطاب به معشوق خود فرماید :

. . . نه چون قد تو سروی بکاشم

نه چون روی تو نقشی بقندهار

و امیر معزی فرموده :

ترك نزايد چو تو بکاشمرا ندر

سرو نهال چو تو بکاشمرا ندر . .

داستان سرو کاشم را که ذکر شد اغلب مورخین نقل کرده و در بعضی جزئیات با هم اختلاف دارند ، در لغتنامه دهخدا شرحی در این باب ذکر شده از منابع مختلفه که اندکی با هم اختلاف دارد و خلاصه اینست که متوکل عباسی مشغول بنای شهر جعفریه (سامرا) ” سَرْمَنْ رَأَى ” بود بخساطرش رسید که سرو کاشم را قطع کند و به بغداد برد ، حکمی در این خصوص به طاهر بن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین نوشت که آن درخت را قطع کرده در گردونه ها

نهند و شاخه های آن را در نمد گرفته بر شتران بار کرده
 برسانند ، چون جماعت زردشتیان از این حکم مستحضر
 شدند پنجاه هزار دینار به طاهر میدادند که درخت
 را قطع نکند که آفتی است آشکار بر بزرگواری زردشت
 عبد الله قبول نکرده بقطع درخت حکم کرد ، بقول مولف
 تاریخ جهان نما از عمر آن درخت تا سنه اثنی و ثلاثین
 و ماتین (۲۳۲) یک هزار و چهارصد و پنجاه سال گذشته
 بود که قطع کردند و دور آن درخت هیست و هفت تازیانه
 و هر تازیانه آرشی و ربع آرشی بود . گفته اند که در سایه
 آن درخت زیاده از ده هزار گاو و گوسفند قرار میگرفتند
 چون آن درخت بیفتاد در آن حدود زمین بلرزد و بکاریزها
 و بناها خلل راه یافت و اصناف مرغان بیرون از حد و حصر
 از شاخسار آن درخت پریدن کردند ، چنانکه آسمان پوشید
 گشت و مرغان بانواع اصوات خویش نوحه و زاری میکردند . . .
 الحاصل خرج تنه آن تا بغداد پانصد هزار درم شد
 و شاخه های آن بر هزار و سیصد شتر حمل شده بود
 و چون به یک منزلی جعفریه رسیده بود غلامان ترك شب
 هنگام بر سر متوکل ریخته او را پاره پاره کردند . . . نام
 سرو کشمیری بین الشعرا مشهور و مذکور است . انتهى
 فردوسی در شاهنامه نیز شرح آن را گفته که چگونه آن

درخت کاشته شد و روئید ، برای اطلاع به شاهنامه فردوسی
 و لغت نامه دهخدا و سایر منابع تاریخی مراجعه شود .
 باری جناب آقا سید حسین که نامش از قلم اعلی در کتاب
 ایقان مبارک نازل شده اهل همین ترشیز بود و برای
 تحصیل علوم دینی به عراق عرب رفت و در سال ۱۲۶۵ هـ ق
 از تحصیل فارغ شد و از مجتهدین مشهور آن عصر اجازه
 اجتهاد گرفت و عازم وطن مألوف گردید ، در هنگام عزیمت
 به ایران با حاجی محمد تقی کرمانی که از اعتبار عظام
 طهران بود هم سفر شد ، حاجی کرمانی در بین راه به
 آقا سید حسین مزده ظهور حضرت اعلی جل زکوه را داد
 و آقا سید حسین مؤمن و موقن شد و پس از ورود به طهران
 با جناب حاجی میرزا سیدعلی خال اعظم که آن وقت
 در طهران بودند ملاقات کرد و در سال ۱۲۶۶ هـ ق در
 واقعه شهدای سبعه طهران آقا سید حسین ترشیزی
 بشهادت رسید و جناب خال اعظم و حاجی محمد تقی
 کرمانی هم از جمله شهدای سبعه هستند که نامشان
 در تاریخ نبیل زندی و ظهور الحق جلد دوم و جلد سوم
 در ضمن شرح واقعه شهدای سبعه به تفصیل مسطور است .

.....

و سید او را مامور اصفهان فرمود تا رفع شبهات حجّه الاسلام
 سید شفتی سید محمد باقر مجتهد معروف متوفی بسال
 ۱۲۵۸ هـ ق را بنماید و بشرحی که در تاریخ نبیل مسطور
 است ملاحظه این کار بخوبی برآمد و مورد تقدیر
 و الطاف سید مرحوم قرار گرفت و به اشاره سید مرحوم از
 اصفهان به مشهد خراسان رفت تا برفع شبهات میرزا عسکری
 مجتهد بهر دازد و جواب اعتراضات او را به عقاید شیخ و سید
 بدهد و او بخوبی از عهده این کار هم برآمد و سید مرحوم
 نامه ای تقدیر آمیز برای او بمشهد فرستاد که در عنوانش
 فرموده : " صحیفه الاشتیاق بشرف مطالعہ جناب مستطاب
 قدوة الأطیاب علامی فہامی مخدومی آخوند ملاحظہ
 بشرویه سلمہ اللہ تعالیٰ مشرف شود ۸۶۴۲ السلام علیک
 یا سیدی و مولای و رحمة اللہ و برکاتہ بسم اللہ الرحمن الرحیم
 مخدوم معظم مختم مراسلہ دوستی مواصلہ آن برادر مہربان
 را جناب مستطاب قدوة الأطیاب کھف الحاج حاج سید
 محمد رسانید فد و لساناً آنچه گفتی بود گفتند جزاکم اللہ
 عن ہذہ الفرقة المحقة خیراً اظہار حق کردی و کس
 صولت باطل نمودی ہمین عمل افضل است برای شما از جمیع
 طاعات و عبادات و قربات زیرا کہ کل آنها فروغ و توابع این
 اصل اصیل است . . . الخ .

(ملا) حسین

کہ محل اشراق شمس ظهور شد

جناب ملاحظہ بشرویه معروف بہ اول من آمن و ملقب بہ
 باب الباب و باب از اہل بشرویه خراسان بودند ، نبیل
 زرنندی تاریخ تولد آن حضرت را بسال ۱۲۲۹ هـ ق در
 بشرویه نوشته است ، مشارالیه پسر ملا عبد اللہ صباغ بود
 کہ املاک و ثروتی داشت در آغاز حال در بشرویه بتحصیل
 مقدمات پرداخت و سپس در مشهد در مدرسہ میرزا جعفر
 کہ در سخن کهنہ مقابل پنجرہ قبر امام ہشتم قرار دارد بہ
 تحصیل پرداخت و در جریان حال از طریقہ شیخ احسانی
 مطلع شد و برای درک محضر حضرت سید رشتی عازم کربلا
 شد چون در طی راه بطہران رسید خبر فوت پدر را شنید
 ناچار بہ بشرویه مراجعت فرمود و قسمتی از ترکہ و دارائی
 پدر را فروخته با مادر و خواہر و برادران عازم کربلا شد
 و ہیچہ سال از عمرش میگذشت کہ در محضر سید رشتی
 ورود نمود و مورد عنایت مخصوصہ سید مرحوم قرار گرفت

صورت این نامه بهتنامه در جلد سوم ظهور الحق مندرج است
 ملاحسین پس از مراجعت بکربلا از صعود سید رشتی مطلع
 شد و حَسَب الوصیة آن حضرت به تجسس و تحری پرداخت
 و عاقبت بشرحی که در تاریخ نبیل مسطور است در شیراز
 بشرف لقا^ی فائز شد و ملقب به باب‌الباب گردید و پس از چند
 او را بلقب باب‌سرافراز فرمودند و عاقبت حال در واقعه
 قلعه طبرسی روز نهم ربیع الاول سال ۱۲۶۵ هـ ق هدف
 گلوله عباس قلی خان لاریجانی قرار گرفت صعود نمود و در
 جوار رَمس احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی مدفون گردید
 زیارتنامه مفصلی از قلم جمال اقدس ابهی خطاب به خواهر
 ملاحسین نازل شده که در محاضرات صورت آن مندرج است
 نبیل زرنندی در تاریخ خود چنین فرموده و عین عبارات
 او اینست قوله : . . . ایشان در هیجده سالگی از بشرویه
 بسمت کربلای معلی حرکت نمودند و نه سال تمام بسا
 فخر الاعاظم حضرت حاج سید کاظم همراه بودند و چهار
 سال قبل از ظهور حضرت اعلی به امر سید مرفوع بسا
 اصفهان برای مذاکره با جناب سید باقر رشتی و بخراسان
 برای مکالمه با میرزا عسکری مامور شدند و در سنه ستین
 بامر رب العالمین اول من آمن گردیدند و رسیدند بآنچه
 رسیدند و حضرت اعلی ایشان را در سنه اول باب‌الهباب

نامیدند و در سال ثانی باسم باب‌مسی نمودند و در شصت
 و چهار سالار معروف در مشهد خیال داشت که ایشان
 را در قلع شجره سلطنت با خود متفق سازد لذا با قنبر علی
 بشرویه ای پیاده از مشهد برای آذربایجان حرکت کردند
 و جناب کلیم فرمودند که ما با جمعی ایشان را ملاقات کردیم
 و در اعلی درجه مقام عشق و انقطاع بود و هنگام خروجشان
 از خراسان با رایت سودا^ی سوی جزیره خضراء از طلعت
 اعلی بخلعت عمامة سبز اعلائی و اسم علی مخلص و مسمی
 گردیدند تا در جزیره خضراء در ظل طلعت اُخری (قدوس)
 بین الطلوعین نهم ربیع الاول سنه ۱۲۶۵ هـ ق شهید
 شدند و در جنب ضریح شیخ طبرسی بدست آن حضرت
 (قدوس) مخزون گردیدند و طلعت اعلی معادل سه
 جلد در زیارت و علو مقامشان نازل فرمودند و تربتشان
 را پنج میل در پنج میل شفای هر مریض فرمودند و از قلم
 اعلی من جمال الابهی نیز در حقشان زیارات و عنایات
 لاتحصی نازل و ظاهر گردید ، همین کلمه مبارکه کتاب
 ایقان در علو مقامشان کافی است که میفرماید لَوْلَا مَا اسْتَوَى
 اللَّهُ . . . الخ . انتهی .

عمر جناب باب‌الهباب در حین شهادت ۳۶ سال بنمود
 (۱۲۲۹ - ۱۲۶۵ هـ ق) خطبه ها و رسائل متعدده

از جناب باب‌الهاب موجود است و قسمتی از آن در مجلد سوم ظهور الحق مندرج است بیت بابیه در مشهد خراسان یادگار دوران توقف ایشان در محضر جناب قدوس در مشهد مقدس است هر چند دوره زندگانی جناب باب‌الهاب مملو از وقایع عجیبه و حوادث عظیمه است و لکن وقایع ایام مشهد در رتبه خود مقامی بس عظیم دارد ، جناب باب‌الهاب در خراسان جمعی بسیار از علما و بزرگان و تجار را بامر بدیع هدایت فرمودند و بنشر شریعت الله پرداختند و نفوسی را که لایق میدانستند به محضر حضرت قدوس هدایت میکردند ، داستان دوره توقف باب‌الهاب در خراسان بسیار جالب و شنیدنی است ، جناب باب‌الهاب در ماه کو به محضر حضرت رب‌اعلی جل‌ذکره مشرف شدند و بحسب الامر مبارک مراجعت فرموده در مازندران بخدمت حضرت قدوس رسیدند و از آنجا بمشهد خراسان رفتند و جناب قدوس هم بعداً وارد مشهد شدند ، سجن حضرت رب‌اعلی از ماه کو بچهریق تبدیل یافت و از چهریق توقیعات مبارکه حضرت رب‌اعلی خطاب به مؤمنین و پیروان شریعت الله ابلاغ شد که کل برای نصرت جناب قدوس و باب‌الهاب بخراسان توجه کنند و در توقیعات مبارکه از آن حضرت به علی و حسین تعبیر فرموده اند و همه اهل ایمان را امر

بنصرت علی و حسین یعنی جناب باب‌الهاب فرمودند و لهذا جمعی از یاران و اهل ایمان بتدریج در مشهد خراسان مجتمع شدند و بیت بابیه مرکز پیروان حق شدند و فوقاً و شورش عجیبی در سراسر خراسان براه افتاد علمای شیعه به مخالفت قیام کردند و به ازیت اصحاب پرداخته و اصحاب به هدایت جناب باب در هر پیش‌آمدی مهتدی میشدند غلبه امرالله در همه جا ظاهر شد و رعب و خوف شدید در قلوب مخالفین ملامرکز گردید از جمله بیانات مبارکه حضرت اعلی جل‌ذکره خطاب به مؤمنین و تأکید در نصرت

ملاحسین باب‌الهاب این آیات مبارکه است قوله تعالی :

” . . . اَنْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ احْضُرُوا بَيْنَ يَدَيَّ وَبِكُمْ وَكُنُوا مِنَ النَّاصِرِينَ . . . اَلَا يَا اَيُّهَا الْمَلَأُ مِنْ اَهْلِ الصَّادِ وَالْكَافِ وَالْاَلْفِ وَالزَّاءِ وَالْقَافِ اَنْ احْضُرُوا بَيْنَ يَدَيَّ الْحَبِيبِ وَهُوَ الْعَلِيُّ فِي السِّرِّ حَيْثُ قَدْ كَانَ لَدُنَا مَشْهُودًا . . . وَلَا يَحِلُّ لِاحِدٍ اَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَلَدِ عَلِيٍّ وَهُوَ الْحُسَيْنُ قَدْ كَانَ لَدُنَا مَحْبُوبًا وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ فَقَدْ دَخَلَ فِي اَصْحَابِ الْيَمِينِ وَكَانَ مِنَ الْفَائِزِينَ . . . وَمَنْ يَنْصُرُهُ كَمَنْ نَصَرَ اللّٰهَ فِي الْمَلِكِ وَكَانَ مِنَ النَّاصِرِينَ وَمَنْ يَسْمَعْ نِدَاءَهُ وَلَمْ يَحْتَسِبْ بِشَأْنِهِ كَمَنْ سَمِعَ نِدَاءَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فِي اَرْضِ الطَّبَقِ حَيْثُ قَالَ هَلْ فِيكُمْ اَحَدٌ يَنْصُرُ آلَ مُحَمَّدٍ الْمُخْتَارِ اِلَّا اِنَّهُ لَا اِلٰهَ

إِلَّا هُوَ إِنْ كُنَّا بَيْنَ يَدَيْ حَضْرَتِهِ لَمُحَضَّرِينَ وَإِنَّ الْيَوْمَ كُنَّا
 الَّذِينَ أَنْ تَحْضُرُوا بَيْنَ يَدَيْ الْحُسَيْنِ وَتَنْصُرُوهُ بِكُلِّ قُوَّتِكُمْ
 وَقَدَرْتِكُمْ وَإِنَّ ذَلِكَ لَحُكْمٌ مِنْ عِنْدِ رَبِّ عَظِيمٍ . . . لَيْسَ
 الْإِذْنَ مِنَ الرَّبِّ أَنْ يَقِفَ فِي مَقْعِدِهِ أَحَدٌ وَاللَّهُ عَلَى مَا
 أَقُولُ شَهِيدٌ . . . وَمَنْ نَصَرَ الْحُسَيْنَ فِي الْمَلِكِ كَمَا نَصَرَ
 اللَّهُ فِي الْأَرْضِ وَكَانَ مِنَ النَّاصِرِينَ وَمَنْ دَخَلَ فِرْسَ
 بَلَدِ الْعَلِيِّ دَخَلَ فِي سِرِّ الْحُسَيْنِ وَكَانَ مِنَ الْخَالِدِينَ
 فِيهِ مَشْهُودًا . . . وخطاب به ملا عبد الکریم قزوینی نموده
 میفرمایند قوله تعالى . . . إِنْ يَا إِبْرَاهِيمَ أَرْسِلْ ذَلِكَ
 الْكِتَابَ إِلَى الْأَصْحَابِ لِيَكُونَ الْكُلُّ بِذَلِكَ بَيْنَ يَدَيْنَا لَعَلَّ
 الْمُحَضَّرِينَ هُوَ الَّذِي قَدْ اصْطَفَى مِنْ بَيْنِ الْعِبَادِ عَبْدًا وَجَعَلَهُ
 عَلِيًّا مِنْ عِنْدِهِ وَهُوَ الْحُسَيْنُ فِي السِّرِّ عَظِيمٌ . . . وَكَذَلِكَ
 قَدْ أَنْزَلْنَا اسْمَ الْعَلِيِّ فِي السِّرِّ حُبِّينَ وَهُوَ الْحَقُّ لَيْسَ إِلَّا هُوَ
 وَهُوَ الْمَنْصُورُ عِنْدَنَا لَنْصِيرَهُ . . . إِنْ أَحْضَرُوا بَيْنَ يَدَيْ
 الْحَبِيبِ وَهُوَ الْحُسَيْنُ سِرُّ عَلِيٍّ قَدْ كَانَ لَدَيْنَا عَظِيمٌ . . . الخ
 بیاناته الاحلی .

نظر باین تأکیدات متابعه اصحاب از هر طرف روی به
 خراسان نهادند و جمعی کثیر در مشهد مقدس مجتمع
 گشتند و به تبلیغ امر جدید پرداختند از هر طرف ابواب
 بلا و محسن مفتوح گردید ، در اینجا شرح این داستان

چون بسیار جالب است از تاریخ امر مبارک در خطبه
 خراسان تألیف مرحوم حسن فوادی که نسخه آن بتصویب
 محفل مقدس روحانی مشهد خراسان رسیده و بمهر محفل
 زینت یافته است بطور تلخیص نقل میشود و در کتاب ظهور^{لحق}
 مجلد دوم نیز شرح این داستان را مرحوم فاضل مازندرانی
 علیه الرحمه نوشته اند خلاصه داستان از این قرار است :
 از جمله علما و دانشمندان مشهور مشهد جناب میرزا
 محمد باقر قائمی بود که معروف به میرزا محمد باقر بزرگ
 و هراتی بود جناب باب الحباب و حضرت قدوس در آقاز
 ورود به مشهد در خانه مشارالیه ورود فرمودند و بعد از آن
 میرزا محمد باقر بیت بابیه را آماده کرد و محل اجتماع
 اصحاب گردید و بر اثر زیارت توقیحات مبارکه حضرت اعلی
 جل زکوه که قسمتی از آن نوشته شد احبای الهی و مؤمنین
 امر بدیع از هر طرف عازم خراسان شدند و جوش و خروش
 عجیب بر پا شد در هنگام نماز صف جماعت می بستند و بدعا
 و نیاز میپرداختند جناب ملاحسین در نهایت خضوع و
 شهودیت بخدمت حضرت قدوس مألوف بودند و امور تبلیغی
 و نشر معارف امر بدیع و تهیه وسائل لازمه در هر کار راجع
 به جناب ملاحسین بود ، مشارالیه در مدرسه معروف به
 مدرسه دُوَدَر که در میان بازار بزرگ قرار دارد مجلس

بحث و تدریس راه انداختند ایمان و اشراف و طالبین حقیقت بحضرتش مشرف میشدند و آن بزرگوار رفع مشکلات و حل معضلات میفرمود و جمعی از اصحاب با سلاح و شمشیر پیرامون حضرتش بودند ، روزی حضرت باب الهاب که با اصحاب بطرف صحن کهنه میرفتند شنیدند که یکی از دکان دارها سخنی زشت بر زبان راند ، جناب ملاحسین ایستادند و دستور دادند آن مرد را که هرزه درآمی کرده بود از دکان بهزیر کشیدند و به تعزیر و تنبیه او فرمان دادند ، مردم بازار نزد حضرتش بتضرع و زاری پرداخته از آن مرد گستاخ شفاعت کردند و پوزش بسیار خواستند و عذر خواهی نمودند تا جناب باب الهاب دستور دادند که آن مرد را رها سازند . . . در زاویه ای از مسجد گوهر شاد خاتون که در مشهد واقع است از قدیم الایام منبری رفیع وجود داشت که در بین مردم شهر مشهد به منبر صاحب الزمان معروف بود روزی جناب باب الهاب با جمعی از اصحاب که با شمشیرهای برهنه پیرامون حضرتش حلقه زده بودند وارد مسجد گوهر شاد شدند و دستور دادند اصحاب آن منبر را بوسیله مسجد آورند و خود بالای آن منبر تشریف بردند و مؤده بشارت ظهور جدید را به مردم دادند و حجت را بر کمال بالغ فرمودند و هیچیک از معاندین جرئت مخالفت نداشت

جمعی کثیر از علما و اعیان اطراف خراسان بنور هدایت کبری توسط آن حضرت مهتدی شدند از نزدیکان و مقربان و صاحب منصبان قشون حمزه میرزای حشمت الدوله که در آن زمان در اطراف مشهد برای رفع فتنه حسن خان سالار و جعفر قلی خان در کابل یا قوتی و چمن را دکان خیمه و خرگاه افراشته بود بحضور جناب باب الهاب مشرف شدند جمعی از آنها محب و جمعی نیز مومن شدند از جمله نفوسی که بحضور ملاحسین رسید و مومن شد و بنهایت درجه ایمان رسید عبدالعلی خان مراغهای بود که در اردوی حمزه میرزا سمت سرهنگر توپخانه را داشت این مرد در خراسان خیلی خدمت کرد و در حین اقدام حمزه میرزا برای دستگیری ملاحسین از خود شجاعت عجیبی نشان داد بطوری که حمزه میرزا مجبور شد جناب ملاحسین را با احترام تمام به اردوی خود ببرد و در چادری مخصوص منزل دهد و پس از آنکه با جناب باب الهاب ملاقات کرد نسبت بامر مبارک محبت یافت و همین مسئله سبب شد که وقتی امیر کبیر مسئله شهادت حضرت اعلی جل زکریه را به حشمت الدوله که آن وقت از خراسان به تبریز رفته بود پیشنهاد کرد مشارالیه از قبول آن ماموریت بشرحی که در تاریخ نهیل مسطور است خود داری نمود

و امیر کبیر هم آن ماموریت را به برادر خود محول کرد
 و از جمله نفوس که توسط عبد العلی خان در مشهد بحضور
 جناب باب الهاب رسید و در باره امر بدیع سخنانی شنید
 سام خان بیگریگی صاحب منصب فوج بود که با مرالله محبت
 پیدا کرد این همان سام خان است که در تبریز مامور شد
 حضرت اعلی جل زکرة را بشهادت برساند و او بر حسب
 مندرجات تاریخ نبیل بمحض اعلی مشرف شد و درخواست
 کرد که در باره او دعا کنند تا از آن مسئولیت تجات بپاید
 و هیکل مبارک او را اطمینان بخشیدند و بشرحی که در تاریخ
 نبیل و غیره مسطور است بالاخره آقا جان بیگ خمسه بی هیکل
 اطهر را هدف صدها گلوله قرار داد و سام خان بیگریگی
 رئیس فوج آرامنه از آن اقدام مہیب برکنار ماند و از جمله
 نفوس معروف که بحضور جناب باب الهاب مشرف شدند یکی
 شیخ الاسلام چهار باغی مشهدی بود و امثال این نفوس
 بسیارند که اسامی آنان در تاریخ امر بدیع ثبت است
 و در اینجا بنقل اسامی بکایک آنان نمیپردازیم و این امور
 سبب اشتعال نار حسد و بغض و عناد اعداء مرالله گردید
 و از گوشه و کنار منتظر فرصتی بودند که اصحاب را از دست
 برسانند از جمله روزی خادم جناب باب الهاب موسوم به آقا
 حسن پسر آقا محمد صادق قزوینی دم درب بہت بابہ کہ

جمعی کثیر از علما و اعیان اطراف خراسان بنور هدایت
 کبری توسط آن حضرت مہتدی شدند از نزدیکان و مقرران
 و صاحب منصبان قشون حمزه میرزای حشمت الدولہ کہ
 در آن زمان در اطراف مشهد برای رفع فتنہ حسن خان
 سالار و جعفر قلی خان در کابل یا قوتی و چمن را دکان خیمہ
 و خرگاہ افراشته بود بحضور جناب باب الهاب مشرف شدند
 جمعی از آنها مہیب و جمعی نیز مومن شدند از جمله
 نفوسی کہ بحضور ملاحسین رسید و مومن شد و بنہایت
 درجہ ایمان رسید عبد العلی خان مراغہای بود کہ در
 اردوی حمزه میرزا سمت سرہنگ توپخانہ را داشت این
 مرد در خراسان خیلی خدمت کرد و در حین اقدام حمزه
 میرزا برای دستگیری ملاحسین از خود شجاعت عجیبی
 نشان داد بطوری کہ حمزه میرزا مجبور شد جناب ملاحسین
 را با احترام تمام بہ اردوی خود بہرہ و در چادری مخصوص
 منزل دہد و پس از آنکہ با جناب باب الهاب ملاقات کرد
 نسبت بامر مبارک محبت یافت و همین مسئلہ سبب شد کہ
 وقتی امیر کبیر مسئلہ شہادت حضرت اعلی جل زکرة
 را بہ حشمت الدولہ کہ آن وقت از خراسان بہ تبریز
 رفته بود پیشنہاد کرد مشارالیه از قبول آن ماموریت
 بشرحی کہ در تاریخ نبیل مسطور است خود داری نمود

و امیر کبیر هم آن ماموریت را به برادر خود محول کرد
و از جمله نفوس که توسط عبدالعلی خان در مشهد بحضور
جناب باب‌الهاب رسید و در باره امر بدیع سخنانی شنید
سام خان بیگربیگی صاحب منصب فوج بود که بامر الله محبت
پیدا کرد این همان سام خان است که در تهریز مامور شد
حضرت اعلی جل زکوه را بشفادت برساند و او بر حسب
مندرجات تاریخ نبیل بمحضراعلی مشرف شد و درخواست
کرد که در باره او دعا کنند تا از آن مسئولیت نجات یابد
و هیگل مبارک او را اطمینان بخشیدند و بشرحی که در تاریخ
نبیل و غیره مسطور است بالاخره آقا جان بیگ خسته بی هیگل
اطهر را هدف صدها گلوله قرار داد و سام خان بیگربیگی
رئیس فوج آرامه از آن اقدام مهیب برکنار ماند و از جمله
نفوس معروف که بحضور جناب باب‌الهاب مشرف شدند یکسی
شیخ الاسلام چهار باغی مشهدی بود و امثال این نفوس
بسیارند که اسامی آنان در تاریخ امر بدیع ثبت است
و در اینجا بنقل اسامی بکلیک آنان نمیپردازیم ، این امور
سبب اشتعال نار حسد و بغض و عناد اعدا امرالله گردید
و از گوشه و کنار منتظر فرصتی بودند که اصحاب را از بیت
برسانند از جمله روزی خادم جناب باب‌الهاب موسوم به آقا
حسن پسر آقا محمد صادق قزوینی دم در بیت بایبیه که

در بالا خیابان در کوچه زردی واقع ایستاده بود یک نفر
از مریدان متعصب حاحی میرزا حسن مجتهد را که از آن
کوچه میگذشت نظر به آقا حسن افتاد و بی محابا زبانه
به لعن و دشنام گشود و سب و ناسزای بسیار کرد آقا حسن
تحمل نکرد و بان مرد جسور هجوم و حمله کرد و تادیبش
نمود مرد گستاخ خود را از چنگ آقا حسن نجات بخشید
و روان روان نزد مجتهد مزبور رفت و به دروغ سخنانی
بهم بافت و برای مجتهد نقل کرد مجتهد مزبور عده ای
را فرستاد تا آقا حسن را دستگیر کنند آقا حسن رفت
بود بازار که چیزی بخرد جمعی از ماهوران مجتهد بر سر
او ریختند و کشان کشان بمحضرت مجتهدش بردند مجتهد
دستور داد چوب و فلک حاضر کردند و آقا حسن را بچوب
بستند و کتکی سخت باوزدند و سپس به داروغه شهر دستور
داد بپاره بینی آقا حسن را سوراخ کرده او را مهار نموده
و در کوچه و بازار گردانید مردم عوام هلبله و شادی راه
انداختند و هرکس بطریق آقا حسن را مورد ازیت قرار داد
و از زالت و سب و لعن چیزی فرو گذار نکردند این خبر
بسمع جناب هراتی رسید و با جمعی از اصحاب که بشدت
خشمناک شده بودند از جناب باب‌الهاب اجازه خواستند
تا باستفلاص حسن پردازند و کبیر بد نهادان را بانسان

بدهند جناب باب‌الهاب امر به صبر و تحمل فرمودند و فرمودند من خود بنحوی اقدام خواهم کرد ولی جناب هراتی و هفتاد نفر دیگر از احباب با هم مشورت کردند و تحمل آن رذالت و بد سرشتی اغیار و معاندین را ننمودند و با اسلحه مجتمع شده برای استخلاص آقا حسن روانه شدند آقا میرزا محمد باقر به همراهان فرمود که تا اغیار اسلحه بکار نبرده اند شما ها دست بسلاح نبرید و اگر اغیار و اعداء به بست و حرم مطهر حضرت رضا ع پناهنده شدند آنان را تعقیب نکنید از جمله همراهان جناب هراتی در این واقعه رضا خان پسر محمد خان ترکمان و میرزا سلیمان قلی نوری مشهور به خطیب الرحمن و میرزا محمد علی قزوینی و حاجی نصیر قزوینی و ملا محمد حسین رشتی بودند این هفتاد نفر شمشیرها را کشیدند و با فریاد یا صاحب الزمان از بیست بابیه بطرف زمره اشرار که آقا حسن را در میان گرفته و اذیت میکردند روان شدند اشرار چون خیر یافتند آقا حسن را به محلی که تخت داروغه در آنجا بود می بردند که پنهان کنند اصحاب در کوچه باغ عنبر به اشرار رسیدند و عاقبت کار از قیبل و قال به جنگ و جدال رسید مخالفین و اعداء حمله شدید نمودند و به اصحاب هجوم کردند و با ضرب گلوله جناب

ملا امینای بارفروشی را که در خدمت جناب قدوس از بارفروشی به مشهد آمده بود مجروح ساختند و آن بزرگوار ^{خفتند} بشهادت رسید ، اصحاب چون چنین دیدند بدفاع پرداختند و مانند شیر گرسنه به خیل روهاهان حمله کردند شخصی که ریسمان آقا حسین را بدست داشت و میکشید دستش را بریدند و او فرار کرد و سایرین بطرف مقبره که محلهای است بهمین اسم و از کوچه باغ عنبر که وارد خیابان بزرگ میشوند در آن طرف خیابان روی بروی کوچه باغ عنبر قرار دارد رهسپار شدند اصحاب فراریان را تعقیب نکردند و مراجعت نمودند ولی پس از چند دقیقه شنیدند که اشرار یکی از اصحاب را مجروح ساخته و در کوچه باغ عنبر او را در میان نهر آب افکنده اند لهذا ثانیاً مراجعت کردند و به اشرار حمله شدید نمودند آن نفس مقدسی که گرفتار اشرار شده بود جناب ملا محمد مقدس رشتی بود که چون از اصحاب عقب مانده بود گرفتار شرارت اشرار گردید و سلاح جنگ از دستش افتاد لهذا اشرار با حمله ور شدند و با شمشیر خود او سرش را شکافتند و در میان نهر آبش افکندند و اطرافش را گرفتند و با چوب تنش را مجروح ساخته در این میان اصحاب با فریاد یا صاحب الزمان رسیدند و جنگی مهیب در گرفت ، رضا خان یکنفر

را با شمشیر مقتول ساخت ملا عبد الحمید مشهدی نیز بیله
 نفر دیگر از اشرار را بضررب کارد مقتول ساخت صفوف اشرار
 شکسته و در هم شد و همه فرار کردند و در این هنگامه
 فتح و غلبه با احبای الهی بود اصحاب آقا حسن را نجات
 دادند و به بیت بایبه بردند جناب قدوس برای رعایت
 حکمت از بیت بایبه موقتاً بمنزل یکی از اصحاب رفتند و امر
 به تفریق احباب دادند و عده ای در بیت بایبه برای
 محافظت ماندند شب گذشت و روز بعد فریاد علما بلند
 شد و بحکومت شکایت کردند اصحاب نیز نزد حکومت رفتند
 و از مجتهد و حکم ظالمانه ایشان خواهی نمودند حکومت
 مشهد هر چند حق را با اصحاب دانست ولی از ترس علما
 حقیقت را اظهار نکرد و علما شدیداً به مخالفت پرداختند
 نایب التولیه آستان قدس رضوی حاجی میرزا عبد الله خوشی
 بود که با احباب نهایت عداوت را داشت و با جناب هراتی
 خشونت نمود و پرخاش کرد و از سام خان بیگرمیگی که
 مامور حفظ و حراست ارگ حکومتی بود خواست تا جناب
 هراتی را مجازات کند ولی سام خان که محبتی داشت
 وانگهی میدانست که احباب در این واقعه مظلومند و مجتهد
 را ظالم میدانست اعتنائی نکرد و جناب هراتی را بحال
 خود گذاشت و با اصحاب به محبت رفتار کرد علما و مشایخ

مشهد به حشمت الدوله شکایت کردند که برای رفع فتنه
 سالار در اطراف مشهد اردوگاه داشت مشارالیه موسوم
 به حمزه میرزا و برادر شاه بود حشمت الدوله در اول خوا
 جناب باب الهاب را با حقارت به اردوگاه ببرد ولی عبد العلی
 خان قیام کرد و او را تحذیر نمود و او هم با احترام بساب
 الهاب را به اردوگاه برد و بقیه قضیه در تاریخ نپیل مسطور
 است که چگونه منجر به سفر جناب قدوس و عزیمت جناب باب
 الهاب با دویمت و دو نفر از اصحاب بطرف دامغان و
 بالاخره عزیمت بجانب مازندران گردید و منجر بواقعه
 طهرسی شد و همین عبد العلی خان بود که در هنگام
 عزیمت جناب باب الهاب از مشهد اسب و شمشیر خود را بآن
 حضرت تقدیم کرد عبد العلی خان مراغه بعد ها در جاها
 دیگر هم بخدمات مشغول بود و روزی امیر کبیر او را احضار
 کرد و بطریق طعن و طنز با او گفت عبد العلی خان ان الذ
 یشریبون الدخان و ینفخونها فی الهوا اولئک هم المسرفون
 یعنی چه و مقصودش جسارت بمقام صاحب امر بود و این
 کلمات را از خودش ساخته بود عبد العلی خان فوراً گفت
 "القارعه و ما القارعه و ما ادریک ما القارعه" یعنی چه ؟
 امیر کبیر متغیر شده گفت فرار از پای دار یعنی چه ؟
 عبد العلی خان گفت مخفی شدن در عبا و سوار شدن بشا

آهوندر و فرار از مکه به غار ثور یعنی چه ؟
 امیر متغیر شد و گفت میر قضب بیا این احمق را بکش
 عبدالعلی خان شمشیر خود را کشید و بطرف امیر حواله
 کرد و گفت آن کسی که مرا بکشد هنوز تولد نیافته ، امیر کبیر
 لحن خود را تغییر داد و گفت عبدالعلی خان منظوری
 نداشتم میخواستم ایمان تو را امتحان و آزمایش کنم و بعد
 از چندی دستور داد او را مخفیانه مسموم کردند و شرح
 حالش در تاریخ امر مسطور است .

حضرت علم

مقصود از حضرت علم در اصطلاح صوفیه حضرت الوهیت
 و غیب الغیوب است و صوفیه به حضرات خمسّه قائلند از این
 قرار :

- ۱ - حضرت غیب مطلق که عالم آن عالم اعیان ثابت است
 در حضرت علم .
- ۲ - حضرت شهادت که مقابل حضرت غیب است و عالم آن
 عالم ملک است .
- ۳ - حضرت غیب مضاف که هر دو قسم است یکی آنکه نزدیک

به غیب مطلق است و عالم آن عالم ارواح جبروتیه و ملکوتیه
 یعنی عالم عقول و نفوس است .

۴ - دیگر آنکه نزدیکتر به عالم شهادت است و عالم آن -
 عالم مثال است .

۵ - حضرت جامعه که جامع چهار حضرات است و عالم
 آن عالم انسان کامل است

برای تفصیل به شرح قیصری بر فصوص الحکم مراجعه
 شود (صفحه ۲۷ و غیر آن) و نیز به اصطلاحات عرفاء
 مراجعه فرمائید .

باری صوفیه به تجلی خاص در عین ذات در حضرت علم
 ازلاً قائلند و آن را فیض اقدس گویند در ایقان مبارک
 باین معنی تصریح فرموده اند و برای اطلاع به ذیل
 " فیض اقدس " مراجعه شود .

حکایت ابن صوری

ابن صوری یکی از علمای مسلم بهبود بود که در مسئله
 حدّ زانی محسن که بهبود از رسول الله ص سوال کرده
 بودند حقیقت مسئله را ذکر کرد و اقرار نمود که بهبودیان
 از دیر زمانی حکم رجم را که در تورات برای حدّ زانی

محصن نازل شده تحریف کرده و به تازیانه تبدیل نمود هاند و علت این عمل را بعضی از مفسرین قرآن چنین گفته اند که اقدام علمای یهود به این تحریف از جهت حفظ نسل یهود از انقراض بود ، بشرحی که در ایقان مبارک ذکر فرموده اند و پس از ظهور این مطلب و اقرار این صوریا به تحریف حکم حد زانی از رجم به تازیانه آیه مبارکه سوره المائده (۴) در این خصوص و راجع به این موضوع معین نازل شد . بشرحی که جمال قدم جل جلاله در کتاب ایقان شریف تصریح فرموده اند داستان این صوریا را مرحوم ملا فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین در ذیل آیه (۴) سوره المائده پس از بیان مفصلی که در باره یهودیان آورده چنین نقل کرده است قوله :

" . . . اشراف یهود چون کعب بن اشرف و کینانه بن ابی حقیق و مالک بن صیف و کعب بن اسید و شعبه بن عمرو امثال ایشان به مجلس حضرت رسالت آمدند و از حد زانیین محصنین (مرد زن دار و زن شوهر دار که زنا کند) سوال کردند ، حضرت فرمود که به حکم من رضا میدهد ؟ گفتند آری - فی الحال جبرئیل بحکم رجم نازل شد ، حضرت فرمود که رجم (سنگسار) بهایبند کرد . ایشان ابا کردند و گفتند خدای در تورات آورده که

ایشان را چهل تازیانه به قیر اندوده زنند تا پست ایشان سیاه گردد و روی ایشان را سیاه کرده بر دراز گوشه و از گونه نشانیده و گرد منازل و محلات بگردانید . جبرئیل آن حضرت را خبر کرد که دروغ می گویند و گفت که ایشان را بگوی تا این صوریا را حکم سازند که عالمترین ایشان است به حکم تورات و صفات او را بآن حضرت اعلام کرد . حضرت فرمود که در میان مردم شما در فدک جوانی هست ساده روی و سفید پوست و یک چشم که او را این صوریا گویند گفتند آری داناترین همه اهل زمین است بتورات ، شو او را کجا دیده ای ؟ فرمود او را ندیده ام اما جبرئیل مرا خبر داده و گفته که او میان ما و شما در حکم تورات حکم باشد . گفتند که ما به حکم او راضی هستیم و آنچه او گویند بآن عمل می کنیم . حضرت به احضار او امر فرمود ، پس کس به خبیبر فرستادند و او را حاضر کردند . حضرت فرمود " انت این صوریا " تویی این صوریا ؟ گفت آری . فرمود در میان یهودان تو اعلی به تورات ؟ گفت آری . هیچ کس در میان ایشان از من اعلی نیست . فرمود میان من و ایشان حکم باش که داناترین یهودانی . این صوریا قبول کرد . حضرت او را سوگند داد که بدان خدای که تورات بر موسی نازل گردانید و دریا را برای او شکافت و شما را

از آل فرعون نجات داد و فرعونیان را غرق ساخت و من
 و سلوی بر شما فرستاد و ابر را سایبان شما گردانید و حکم
 حلال و حرام در تورات بیان کرد که در کتاب شما حد زانی
 محصن رجم هست یا نه ؟ این صوری گفت اگر نه ترس
 از آن دارم که آتش از آسمان نازل گردد و مرا بسوزاند اگر
 دروغ گویم و تغییر تورات دهم والا اعتراف نمی کردم باین
 تو فرما که خدای توجیه فرموده ؟ حضرت فرمود که
 خدای من چنان حکم فرموده که چون چهار گواه عادل بر
 زنا ی محصن و محصنه گواهی دهند کالیل فی المککله
 رجم بر ایشان ثابت و واجب شود . این صوری گپیت به
 خدای موسی که در تورات نیز همین حکم فرموده . حضرت
 فرمود که پس علمای شما چرا تغییر حکم خدا کرده اند ؟
 گفت بجهت آنکه اگر زنا در میان وضع القدر صادر شدی
 ایشان را رجم می کردیم و اگر زانین شریف القدر بودندی
 بجهت ملاحظه حرمت جانب اشراف رجم نمی کردیم و اجرای
 حد نمی نمودیم و بجهت این زنا در میان اشراف بسیار
 شد و جمعی که وضع القدر بودند نیز از حد تهرود کرده
 میگفتند که فلان و فلان را رجم نکردید می خواهید که
 اجرای آن در میان ما کنید و باین وجه احوال ما میگذشت
 و حکم الهی معطل بود تا وقتی که پسر عم ملک زنا کرد و ما

ایشان را چهل تازیانه به قهر اندوده زند تا پشت ایشان
 سیاه گردد و روی ایشان را سیاه کرده بر دراز گوشه
 و از گونه نشانیده و گرد منازل و محلات بگردانید . جبرئیل
 آن حضرت را خبر کرد که دروغ می گویند و گفت که ایشان
 را بگوی تا این صوری را حکم سازند که عالمترین ایشان
 است به حکم تورات و حقیقت او را بآن حضرت اعلام کرد .
 حضرت فرمود که در میان مردم شما در فدک جوانی هست
 ساده روی و سفید پوست بک چشم که او را این صوری گویند
 گفتند آری داناترین همه اهل زمین است بتورات بشو او را
 کجا دیده ای ؟ فرمود او را ندیده ام اما جبرئیل مرا
 خبر داده و گفته که او میان ما و شما در حکم تورات حکم
 باشد . گفتند که ما به حکم او راضی هستیم و آنچه او گویند
 بآن عمل می کنیم . حضرت به احضار او امر فرمود ، پس
 کس به خبیر فرستادند و او را حاضر کردند . حضرت فرمود
 " أنت این صوری " تویی این صوری ؟ گفت آری . فرمود
 در میان یهودان تو اعلمی به تورات ؟ گفت آری . هیچ
 کس در میان ایشان از من اعلم نیست . فرمود میان من
 و ایشان حکم باش که داناترین یهودانی . این صوری قبول
 کرد . حضرت او را سوگند داد که بدان خدائی که تورات
 بر موسی نازل گردانید و دریا را برای او شکافت و شما را

از آل فرعون نجات داد و فرعونیان را غرق ساخت و من
 و سلوی بر شما فرستاد و ابر را سایبان شما گردانید و حکم
 حلال و حرام در تورات بیان کرد که در کتاب شما حد زانی
 محصن رجم هست یا نه ؟ این صوری گفت اگر نه ترس
 از آن دارم که آتش از آسمان نازل گردد و مرا بسوزاند اگر
 دروغ گویم و تغییر تورات دهم والا اعتراف نمی کردم باین
 تو بفرما که خدای توجیه فرموده ؟ حضرت فرمود که
 خدای من چنان حکم فرموده که چون چهار گواه عادل بر
 زنای محصن و محصنه گواهی دهند کالیل فی المکحله
 رجم برایشان ثابت و واجب شود . این صوری گفت به
 خدای موسی که در تورات نیز همین حکم فرموده . حضرت
 فرمود که پس علمای شما چرا تغییر حکم خدا کرده اند ؟
 گفت بجهت آنکه اگر زنا در میان وضع القدر صادر شدی
 ایشان را رجم می کردیم و اگر زانیین شریف القدر بودندی
 بجهت ملاحظه حرمت جانب اشراف رجم نمی کردیم و اجرای
 حد نمی نمودیم و بجهت این زنا در میان اشراف بسیار
 شد و جمعی که وضع القدر بودند نیز از حد تعمد کرده
 میگفتند که فلان و فلان را رجم نکردید می خواهید که
 اجرای آن در میان ما کنید و باین وجه احوال ما میگذشت
 و حکم الهی معطل بود تا وقتی که پسر عم ملک زنا کرد و ما

ملاحظه ملک کرده حکم برجم او نکردیم بعد از آن هر کس
 را می خواستیم که حد زنا بر او جاری گردانیم گفتی که تا
 پسر عم ملک را رجم نکنید ما انقیاد نکنیم . پادشاه در این
 امر فرو ماند و مجمعی ساخت و گفت تدبیر این کار را باید
 کرد و چیزی را وضع باید نمود تا وضع و شریف در آن یکسان
 باشند ما بفرمودیم تا برسانی بیاورند و آن را محکم بتافتند
 و مقرر کردیم که هر که زنا کند از وضع و شریف او را چهل
 از این تازیانه بزنند و رویش را سیاه کرده و از گونه پسر
 دراز گوش سوار کنند . پس این عقوبت بجای رجم در میان
 ما قرار گرفت . . . الخ

امام فخر رازی از علمای اهل سنت و جماعت نیز در
 ذیل همین آیه سوره مائده داستان این صوری را نزدیک
 به همان وجه که منبع الصادقین گفته بیان فرموده است
 می گوید " یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ " آی من بعد آن -
 وَضَعَهُ اللَّهُ مَوَاضِعَهُ آي فَرَضَ فُرُوضَهُ وَأَحَلَّ حَلَالَهُ وَحَسَبَ حَرَامَهُ
 قَالَ الْمُفَسِّرُونَ إِنَّ رَجُلًا وَامْرَأَةً مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ
 حَيْبَرَ زَنِيَا وَكَانَ حَدُّ الزَّانِي فِي التَّوْرَاتِ الرَّجْمُ فَكَرِهَتْ الْيَهُودُ
 رَجْمَهُمَا لِشَرَفِهِمَا فَأَرْسَلُوا قَوْمًا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص . . . فَلَمَّا
 سَأَلُوا الرَّسُولَ عَنْ ذَلِكَ نَزَلَ جِبْرِئِيلُ بِالرَّجْمِ فَأَبْوَأَنَّ بِأَخْدُوا
 بِهِ فَقَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ اجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ إِيَّاهُ صَوْرًا فَقَالَ

الرَّسُولُ هَلْ تَعْرِفُونَ شَابًا أَمْرًا أبيضَ أَعْوَرَ يَسْكُنُ فِدَكَ ؟
 يُقَالُ لَهُ ابْنُ صُورِيَا قَالُوا نَعَمْ . . . فَرَضُوا بِهِ حَكْمًا فَقَالَ
 لَهُ الرَّسُولُ مِمَّنْ أُنشِدُكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الَّذِي فَلَقَ
 الْبَحْرَ لِمُوسَى وَرَفَعَ فَوْقَكُمْ الطُّورَ وَأَنْجَاكُمْ وَأَغْرَقَ آلَ فِرْعَوْنَ
 وَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ . . . هَلْ تَجِدُونَ فِيهِ الرَّجْمَ عَلَى
 مَنْ أَحْصَنَ قَالَ ابْنُ صُورِيَا نَعَمْ . . . الخ

این بود داستان ابن صوری که در کتب تفسیر سنسی و شیعه موجود است و سبب تحریف را آن دانستند که سه عاملان زنا از اشراف یهود بودند و برای حفظ آبروی اشراف رجم را به تازیانه تبدیل کردند و بعضی هم علت تحریف را حفظ نسل یهود از انقراض گفته اند زیرا اگر حکم رجم باقی می ماند آنچه از یهود از شمشیر بخت النصر رهایی یافته بودند بتدریج در ظل اجرای حدود تورات از قهیل رجم و قتل از بین میرفتند و نسل یهود منقرض میشد . در ایقان مبارک این مطلب را جمال قدم جل جلاله ذکر فرموده اند .

حکایت کلیم الله

مقصود اخبار منجمین از تولد حضرت موسی و طلوع

ستاره او در آسمان است که فرعون مصر را آگاه ساختند و به فرعون گفتند که از بنی اسرائیل طفلی متولد خواهد شد که هلاک تو و زوال سلطنت تو بدست او خواهد بود فرعون امر به کشتن فرزندان بنی اسرائیل نمود و شرح آن در قرآن مجید و تورات سیر اول و در کتب تواریخ و احادیث و قصص انبیا مسطور و در نقل آن داستان بین نویسندگان اختلاف بسیار است . جلال الدین محمد مولوی علییه الرحمه در مثنوی این داستان را ذکر فرموده است که قسمتی از آن نقل میشود :

چون زن عمران به عمران در خزید
 تا که شد استاره موسی پدید
 هر پیمبر که در آمد در رجم
 نجم او بر چرخ گردد منتجم
 بر فلک پیدا شد آن استاره اش
 کوری فرعون و مکر و چاره اش

هر منجم سر برهنه جامه چاک
 هم چو اصحاب عزا بر فرق خاک
 همچو اصحاب عزا آوازشان
 بد گرفته در فغان و سازشان

ریش و موهر کننده رو بدریدگان
 خاک بر سر کرده پر خون دیدگان
 گفت خیر است این چه آشوبست و حال
 بدنشانی می دهد منحوس سال
 عذر آوردند و گفتند ای امیر
 کرد ما را دست تقدیرش اسیر
 این همه کردیم و دولت تیره شد
 دشمن شه هست گشت و چیره شد
 شب ستاره‌ی آن پسر آمد عیان
 کوری ما بر جبین آسمان
 زد ستاره‌ی آن پهن بر سما
 ما ستاره بار گشتیم از نکا
 اشعار مثنوی در باره شرح احوال موسی کلیم الله و داستان
 عمران و زوجه اش و خشم گرفتن فرعون بر منجمان و غیره
 به تفصیل مذکور است و جمال قدم جل جلاله در ایقان شریف
 در ضمن بحث از ظهور ستاره هر نبی در آسمان و ظهور
 بشری از ظهور هر نبی در زمین داستان کلیم الله را هم
 شاهد آورده اند با حضرت موسی چون با خداوند سخن
 می گفت به کلیم الله معروف شد و در قرآن مجید فرموده
 " وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا " حکایت کلیم الله را این عید

از مجلد اول کتاب ناسخ التواریخ سپهر کاشانی نقل میکنم
 سایر منابع نیز کما بیش بر وتیره او نوشته اند . قوله :
 " شبی فرعون در خواب دید که آتشی از طرف
 شام بر افروخت و به مصر در افتاده سرای قبطیان را پاک
 بسوخت آنگاه سور مملکت و قصور سلطنت را فرو گرفته بود از
 آن بر آورد و با خاک یکسان کرد . فرعون وحشت زده و -
 دهشت دیده از خواب بر آمد . . . صبحگاهان آن واقعه
 را با معبرین در میان نهاد ایشان گفتند چنین می نماید
 که مولودی از بنی اسرائیل بوجود آید در انهدام این
 دولت اهتمام فرماید و شب انعقاد نطفه و روز میلاد وی
 باز نمودند . فرعون همگی همت بر دفع این غائله گذاشت
 و دو نفر زن که قابله قبیله قبطی بودند . . . طلب فرمود و
 گفت هر پسر که از زنان بنی اسرائیل متولد شود زنده
 نگذارند و سرهنگی چند نیز باز داشت که هر کجا مولودی
 مذکور از آن طایفه یابند نابود فرمایند و دختران ایشان
 را برای خدمت بجا گذارند . کما قال الله تعالی " يَذَبْحُونَ
 ابْناءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ " (سوره بقره) . . . تا آنشب
 که منجمین معین کرده بودند . . . فرعون فرمود که هیچ
 زن با مرد هم بستر نشود و مردان بنی اسرائیل را از زنان
 دور کردند آسیه بنت مزاحم ضحیح فرعون از قبیله بنی

اسرائیل بود فرعون با خود اندیشید که هم در آن شب با وی مباشرت کند شاید که آن مولود از صلب وی پدید آید باین اراده در زمینی که اکنون اسکندریه است به آرامگاهی فرود آمد و عمران را که از آعوان و نزدیکان بود با خود آورده بر در بگذاشت تا بحراست قیام نماید ناگاه نیمه شبی از آنجا که تدبیر سر پنجه تقدیر بر نتابد یوکابد (زن عمران بر در سرای فرعون ظاهر شد نزدیک عمران آمد . . . و یوکابد از عمران حامله شد عمران با وی گفت همانا این کار شدنی بود و صورت بست لکن این راز پوشیده در . . . پس یوکابد بشتاب از نزد عمران بدر شد و ستاره ی موسی در آسمان پدید آمد ناگاه منجمان آثار انعقاد نطفه ی موسی دریافتند غلغله ای عظیم در میان ایشان افتاد چنانکه فرعون استماع فرموده مضطرب الحال از سرای بیرون آمد و از عمران پرسش نمود که این چه غوغاست ؟ عمران گفت دور نباشد که چون مردان بنی اسرائیل در یکجا جمعند بتکریم و تعظیم حضرت فرعون این هیاهو در انداخته اند پس فرعون به سرای درون رفت و آن شب را خائفاً به روز آورد . . . " انتهى

بقیه شرح احوال حضرت موسی در ذیل موسی در این کتاب مندرج است مراجعه شود .

حکایت هایبیل

داستان هایبیل در عهد عتیق سفر تکوین و قرآن مجید سوره مائده آیه ۳۴ مبطور است و در توارخ اسلامی و کتب تفسیر و قصص الانبیاء با شاخ و برگهای عجیب مذکور است ، در سوره مائده میفرماید قوله تعالی " وَ اتَّكَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ اِنَّ قَرِيْبًا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا وَ لَمْ يَتَّكِلْ مِنَ الْاٰخِرِ قَالِ لَا قُتْلَكَ قَالَ اِنَّمَا يَتَّقِبُّ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ لِيُنْزِلَ عَلَيْكَ الرِّسَالَ لِيُخْبِرَ بِمَا اَنَا بِهَا سِيْطِيْ بِرَدِيْ اِلَيْكَ لَا قُتْلَكَ اِنِّيْ اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ . . . فَطَوَّعَتْ لَهٗ نَفْسُهٗ قَتْلَ اَخِيْهِ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ فَجَعَلَ اللّٰهُ غُرْبًا يَّهْبِكُ فِي الْاَرْضِ لِيُرِيَهٗ كَيْفَ يُوَارِي سُوْءَ اَخِيْهِ قَالِ يٰهَا وَيْلَتَى اَعْجَزْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ فَاُوَارِي سُوْءَ اَخِيْ سِ فَاصْبَحَ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ "

چنانچه نوشتم این داستان را مفسرین و مورخین اسلامی با آب و تاب بسیار نقل کرده اند و اغلب این کتب اینک در دسترس مؤلف است و برای نمونه آنچه که صاحب تاریخ

رَوْضَةُ الصَّفَاءِ مِيرْخَوَانِدُ خَاوَنْدُ شَاهِ نِگَاشْتَه اسْت عَيْنَا نَقْل
 میشود قوله : " قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ
 آدَمَ إِذْ قَرَّبَهَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ ."
 خواهر بار که حامله گشتی پسری و دختری آوردی و اول -
 فرزندی که از وی متولد گشت قابیل بود با توأم خود اقلیمیا
 و دوم هابیل با خواهر خود لبودا و چون ایشان به مرتبه
 بلوغ رسیدند آدم بنا بر فرمان ایزد تعالی خواست که لبودا
 را با قابیل نکاح کرده و اقلیمیا را به هابیل دهد ، قابیل
 بواسطه آنکه اقلیمیا جمالی فائق داشت از این معنی امتناع
 نموده گفت من توأم خود را نگذارم که در تحت تصرف دیگری
 در آید و تو از آن جهت که هابیل را از من دوست تر
 داری میخواهی که اقلیمیا را بدو بدی ، آدم گفت من
 این کار را بنا بر خبر جبرئیل میکنم . . . قابیل عناد و لجأ
 مسلوك داشته هر چند پدر او را نصیحت کرد سودمند
 نیفتاد آخرآدم گفت قرهان کنید و قرهان هر که مقبول
 افتاد اقلیمیا او را باشد . . . البی قوله . . . در آن حال
 بدعای حضرت آدم آتش از جانب آسمان آمده اول قابیل
 و قرهان او را استشمام نمود هیچ تصرفی در قرهان او نکرد
 آنگاه بجانب هابیل شتافته از قرهان او اثری نگذاشت . . .
 الی قوله ، چون بطواف بیت الله رفت هابیل فرصت

نگاه داشت تا آنکه يك روز هابیل را در سرگوهی در خواب
 یافت و بتعلیم شیطان سنگی چنان بر سر آن مظلوم زد که
 تا قیامت بیدار نگردد . . . الخ
 و پس از آن داستان دین هابیل و مراجعت آدم و سایر
 وقایع را ذکر کرده و فرموده که حضرت آدم اشعاری در مرثیه
 هابیل فرمود که توسط یعرب بن قحطان بزبان عربی ترجمه
 شد فرمود :

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَمَنْ عَلَيْهَا

فَوَجَّهَ الْأَرْضَ مَغْبِرٌ قَبِيحٌ

الی آخر

و در عهد عتیق سفر پیدایش باب چهارم داستان هابیل
 و قابیل مسطور است ولی زکری از تزویج اقلیمیا و غیره
 نیست بلکه قابیل که در سفر پیدایش او را قاین نامیده
 بواسطه آنکه خداوند هابیل را دوست میداشت به وی حسد
 برده او را کشت و در اینجا همه جا قابیل مستقیماً با خدا
 گفتگو میکند و خدا با او سخن میگوید و بالاخره خداوند نهی
 کرد که کسی قابیل را نکشد و او را بسرزمین عدن فرستاد
 و در آنجا دارای اولاد شد . . . الخ .

.....

عقبه میشود یعنی اعراض مینماید و اطاعت نمیکند و صلات
را باطل نموده فرار مینماید **حَمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ**
انتہی .

این آیه در سوره المدثر نازل شده و معنی و مضمون آن این
است که خداوند میفرماید معرضین و مخالفان امر الهی
مانند خران یا گورخرهایی هستند که از مشاهده شیر
فرار اختیار کنند .

حمزه سیدالشهداء

عمّ ہزرگوار حضرت رسول و فرزند عبدالمطلب است
شرح ایمانش در لوح حضرت عبدالبہاء جل ثناہ مذکور است
و نص لوح در مائده آسمانی و نیز در این کتاب در ذیل
حیات باقیہ . . . مندرج است و نیز در ذیل **أَوْ مِنْ كَانٍ**
مَيْتًا . . . بنحو اختصار مذکور است .

حمزه در جنگ احد که در سال سوم هجرت واقع شد
بوسیله وحش غلام ہند زوجه ابوسفیان بن حرب ہ
شہادت رسید و بہ لقب **سید الشهداء** از لسان مبارک

حَمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ

این آیه مبارکہ در سوره المدثر قرآن مجید نازل
شده است جمال قدم جل کبریائہ در ایقان مبارک پس از
تفسیر و تبیین شمس و قمر و نجوم شرحی در بارہ امتحانات
الہیہ میفرمایند کہ چگونه حق تعالی بندگان خود را بواسطہ
علامات ظہور موعود کہ در کتب آسمانی بہ رمز و اشارہ بیان
فرمودہ امتحان میفرماید و سپس در این موضوع بہ مناسبت
ذکر امتحان مطالبی را بیان فرمودہ اند . در بارہ آزمائش
عباد مانند تبدیل قبلہ از بیت المقدس بہ کعبہ کہ بتفصیل
بیان فرمودہ اند و میفرمایند قولہ تعالی : . . اینگونہ امور
کہ سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نمیشود مگر برای آنکہ
كُلٌّ بِهٖ مَحَكٌّ امتحان اللہ در آیند تا صادق و کاذب از ہم
تمیز و تفصیل یابد اینست کہ بعد از اختلاف ناس میفرمایند
وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا . . کہ مضمون اینست
ما نکرد انیدیم و بر ہم نزدیکیم قبلہ ای را کہ آن بیت المقدس
باشد مگر آن کہ بدانیم متابعت تو مینماید و کہ راجع ہ

حضرت رسالت مفتخر گردید .

برای تفصیل به تواریخ مراجعه شود . گویند هند به بالین حمزه آمد و جگرگاش را با خنجر بشکافت و جگر حمزه را بیرون کشید و قسمتی از آن را در زیر دندان خائید تا خشم خود را فرو نشانند و از این جهت به هند آکله الکباد و یا هند جگر خوار معروف شد ، هند زوجه ابوسفیان و مادر معاویه موسس خلافت امویه است .

حیات باقیه ابدیه ایمانیه ...

حیات بمعنی زندگی و موت عبارت از مرگ و فناست و در اصطلاح مظاهر مقدسه الهیه مقصود از حیات ، حیات ایمانی و مقصود از موت موت کفر و ضلالت است هر کس که در ظل تعالیم مظهر امرالله در آمد و از آب حیات ایمان سرزوق شد به حیات ایمانی و زندگانی جاودانی میرسد ، چنین نفسی قبل از ایمان و عرفان مرده بود و بروح حیات معنوی ایمانی زنده جاوید گردید و هر کس که قبول نکرد به موت دائمی مبتلی شد و از حیات ابدیه محروم گردید .

در آیات و کلمات الهیه به مؤمن بالله زنده اطلاق میشود و به جا حد و جاهل بالله مرده اطلاق میگردد ، جمالقدم جمل کبریائه در بحث حیات و موت در ایقان مبارک میفرمایند قوله تعالی : " هر کس از جام حب نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه حیات باقیه ابدیه ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول ننمود به موت دائمی مبتلی شد
انتهی .

موضوع موت و حیات دارای اهمیت فوق العاده است و باید معنی حقیقی آن واضح گردد زیرا پیروان ادیان معتقدند که موعود الهی چون ظاهر شود باید مردگان را زنده کند و چون در ظاهر چنین امری از مظاهر مقدسه به وقوع نپیوسته لهذا مردم جاهل راه انکار و اعتراض پیش گیرند غافل از آنکه مقصود از حیات ایمان به مظهر امرالله و مقصود از موت اعراض و انکار کلمه الهیه است ، جمال اقدس الهی جل کبریائه در ایقان مبارک بحث موت و حیات را به تفصیل ذکر فرموده اند و از انجیل و قرآن مجید و احادیث ائمه اطهار ع شواهد بسیار بر اثبات این معنی ذکر فرموده اند و هر موضوعی در این کتاب در محل خود ذکر شده و شرح آن مندرج گردیده است و در اینجا راجع به موت و حیات معنوی مطالبی سودمند نگاشته میشود و از کتب مقدسه شواهد

در این خصوص میآید و این جمله از شرح مفصلی که به اشعار مرحوم نعیم نوشته‌ام بطور خلاصه در اینجا نگاشته میشود تا حق مطلب در باره حیات و موت ادا شود .

جمال‌المبارک جل جلاله در کتاب ایقان میفرماید در جمیع کتب و الواح و صحائف مردمی را که از جام های لطیف معارف نجشیده اند و از فیض روح القدس قلوب ایشان فائز نشده بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا چنانچه در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود و او را دفن و کفن کند آن جوهر انقطاع فرمود " دَعِ الْمَوْتَى لِيَدْفِنُهَا الْمَوْتَى " یعنی واگذار مرده ها را تا دفن کنند مرده ها و حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات صفحه ۷۸ میفرماید این معجزات ظاهره در نزد اهل حقیقت اهمیت ندارد مثلا اگر کوری بینا شود عاقبت باز کور گردد یعنی بمیرد و از جمیع حواس و قوی محروم شود ، لهذا کور بینا کردن اهمیتی ندارد زیرا این قوه با لَمَالٍ مُخْتَلٍ گردد و اگر جسم مرده زنده شود چه ثمری دارد زیرا باز بمیرد اما اهمیت در اعطای بصیرت و حیات ابدیست یعنی حیات روحانی الهی زیرا این حیات جسمانی

را بقائی نه و وجودش عین عدم است مثل اینکه حضرت مسیح در جواب یکی از تلامیذ میفرماید که بگذار مرده ها را مرده ها دفن کنند زیرا مولود از جسد جسد است و مولود از روح روح است ، ملاحظه کنید نفوس که بظاهر بجسم زنده بودند آنان را مسیح اموات شمرده زیرا حیات حیات ابدی است و وجود وجود حقیقی لهذا اگر در کتب مقدسه ذکر احیای اموات است مقصد اینست که به حیات ابدی پیه موفق شدند و یا آنکه کور بود بینا شد مقصد از این بینائی بصیرت حقیقیه است و یا آنکه کور بود شنوا شد مقصد آنکه گوش روحانی یافت و بسمع ملکوتی موفق گشت و این به نص انجیل ثابت شده که حضرت مسیح میفرماید که اینها مثل آنانند که اشعیا گفته اینها چشم دارند اما نمیبینند گوش دارند لکن نشنوند و من آنها را شفا دهم و مقصد این نیست که مظاهر ظهور عاجز از اجرای معجزاتند زیرا قادر هستند لکن نزدشان بصیرت باطنی و گوش روحانی و حیات ابدی مقبول و مهم است پس در هر جایی از کتب مقدسه که مذکور است کور بود بینا شد مقصد اینست که کور باطن بود به بصیرت روحانی فائز شد و یا جاهل بود عالم شد و یا غافل بود هشیار گشت و یا ناسوتی بود ملکوتی شد چون این بصیرت و سمع و حیات و شفا ابدی است لهذا اهمیت

دارد والا حیات و قوای حیوانی را چه اهمیت و قدر و حیثیتش مانند اوهام در ایام معدوده منتهی گردد مثلا اگر چراغ خاموش روشن شود باز خاموش گردد و لیس چراغ آفتاب همیشه روشن است این اهمیت دارد. انتهی. اینک قسمتی از آیات مبارکه عهد جدید و قدیم را که دلالتی تام بر مقصد واقعی از مرده و زنده و مریض و شفا دادن و . . . دارد بنحواختصار نقل مینمائیم :

در انجیل متی باب هشتم آیه بیست و یکم و بیست و دوم و لوقا باب نهم آیه پنجاه و نهم داستان مردگان را واگذار تا مردگان دفن کنند مذکور است و در اعمال رسل فصل بیست و ششم آیه هفدهم میفرماید "تورا به نزد آنها خواهم فرستاد تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت بسوی نور و از قدرت شیطان بجانب خدا برگردند" و در رساله اول یوحنا باب سوم آیه چهاردهم میفرماید "ما میدانیم که از موت گذشته داخل حیات گشته ایم از اینکه برادران را محبت مینمائیم هر که برادر خود را محبت نمی نماید در موت ساکن است" چون ذکر نصوص آیات بعینها موجب اطناب است لذا بذكر ابواب و عدد آیات اکتفا میرود.

رساله اول پطرس رسول باب پنجم آیه ۱۲ و ۱۳ و انجیل لوقا باب پانزدهم آیه ۳۲ که میفرماید "برادر تو مرده

بود زنده گشت گم شده بود یافت گردید و این بهمان بعینه در آیه ۲۴ همین باب پانزدهم نیز مذکور است و نامه بولس به افسسیان باب دوم ۱ و ۵ و نامه به رومیان باب ششم ۱۳ و ۲۱ و ۲۳ و نامه به کولسیان فصل دوم آیه دوازده و سیزده و فصل سوم این باب تماما در این خصوص است و رساله اول به تیموتاوس فصل ۵ و ۶ و رساله یعقوب فصل ۱۹/۵ و ۲۰ و مکاشفات یوحنا رسول فصل ۱/۳ و نامه به کولسیان فصل ۱/۱۸ و مکاشفات یوحنا فصل ۵/۱ و نامه دوم به قرنتیان فصل ۱۴/۲-۱۷ و رساله یوحنا فصل سوم و انجیل متی ف ۲۲ آیه ۳۲ و رساله رومیان فصل چهاردهم آیه نهم بیست و در امثال سلیمان باب بیست و یکم آیه شانزدهم و باب بیست و سوم سفر خروج آیه هشتم و در کتاب اول سموئیل باب دوم آیه ششم فرموده خداوند می میراند و زنده میکند به قبر فرو میبرد و بر من خیزاند و مقصود علم و جهل و کفر و ایمان است نه موت و حیات ظاهری زیرا در کتاب ایوب فصل چهاردهم آیه دوازدهم میفرماید "انسان میخواهد و بر من خیزد یعنی عود به دنیا بعد از مردن و آجل محتوم ممکن نیست" و فصل هفتم نامه بولس به رومیان از اول تا آخر و کتاب اشعیا فصل ششم از اول تا آخر و حزقیل باب بیستم آیه یازده و سیزده و بیست و یکم و باب دوازدهم

آیه اول و دوم و آرمیا باب پنجم آیه بیست و یکم و مزمور داود هشتاد و دوم آیه پنجم و حزقیل باب هجدهم آیه سی و دوم و در مزمور یکصد و هفتم آیه نوزدهم مذکور که شفعا بواسطه ارسال کلام است و این قبیل مطالب در کتب عهدین و رسائل قدسیین بقدری زیاد است که احصای آن ممکن نه و آنچه ذکر شد اکتفا شد و گمان نرود که این مطالب اختصاص به عهدین دارد زیرا چنانچه در سابق مختصر اشاره ای کردیم در عرف اسلام و قرآن مجید و احادیث مقدسین نیز این معنی بسیار وارد شده از جمله جمال مبارک جل کبریا که در کتاب ایقان میفرمایند و نفر از اهل کوفه خدمت حضرت امیر آمدند یکی را بیتی بود که اراده بیع او داشت و دیگری مشتری بود و قرار بر آن داده بودند که با اطلاع آن حضرت این مباحثه وقوع یابد و قباله مسطور گردد آن مظهر امر الهی به کاتب فرمود که بنویس "قَدْ اشْتَرَى مَيِّتٌ عَنْ مَيِّتٍ بَيْتًا مَحْدُودًا بِحُدُودِ أَرْبَعَةٍ حَدَّ إِلَى الْقَبْرِ وَحَدَّ إِلَى اللَّحْدِ وَحَدَّ إِلَى الصِّرَاطِ وَحَدَّ إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّمَا إِلَى النَّارِ" حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت به محبت آن حضرت مبعوث گشته بودند البته اطلاق موت بر ایشان نمی شد و هرگز در هیچ عهد و عصر جز حیات و بعثت و حشر حقیقی مقصود انبیا و اولیا

نبوده و نیست . . . چنانچه فرموده اند "الْمُؤْمِنُ حَقٌّ فِی سِی الدَّارِیْنِ" اگر مقصود حیات ظاهری جسدی باشد که مشاهده میشود موت او را اخذ مینماید . . . و همچنین آیه مبارکه که در حق حمزه سید الشهداء و ابوجهل نازل شده برهانی است واضح و حجتی است لایح که میفرماید "أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَاحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ بَيْنَ النَّاسِ كَمَا مَثَلَهُ فِی السُّلَّمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا" (سوره انعام)

و این آیه در وقتی از سماء مشیت نازل شد که حمزه به ردای مقدس ایمان مردی شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود ، از مصدر الوهیت کبری و مکن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت در باره حمزه شد و بر خلاف در حق ابوجهل این بود که نایره کفر در قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض بحرکت آمد چنانچه فریاد برآوردند که حمزه چه زمان مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت . . . انتهى .

شرح ایمان حمزه سید الشهداء را حضرت عبدالیها در یکی از الواح میفرمایند بمناسبت مقام بدرج سطری از آن لوح منبع میبرد از قوله تعالی "بِكُرَاتٍ حَلَقُومٍ مَبَارَكٍ رَا (حضرت رسول) چنان فشرند که نزدیک بود انالله وانا الیه راجعون بفرماید چنانکه در کتب مذکور است که روزی ابوجهل خلق آن حضرت

را در خانه کعبه فشار داد که نزدیک تسلیم روح شدند
 در این اثنا حمزه عموی حضرت از شیکار مراجعت مینمود
 گمانی در دست داشت هجوم بر این جهل نمود و حضرت
 را از اذیت آن بد بخت نجات داد پس ابوجهل گفت مگر
 تو نیز متابعت این شخص نمودی تا آن زمان حمزه مؤمن
 نبود ولی حمیتش بجوش آمد در جواب گفت بلی من نیز
 متابعت او نمودم ، همین حمایت سبب شد که بنور ایمان
 موفق گشت . . . الی آخر قوله الاحلی ، انتهى .

و در آیات قرآنی بسیار مواضع از کفر و ایمان به موت و حیات
 تعبیر شده چنانچه حضرت عبدالبها میفرماید در لوحی
 " چگونه پدران بر پسران مهتدی ملامت و شماتت مینمودند
 وَلَيْدٌ مُنْكَرٌ وَمُعْرَضٌ پسرش مؤمن ، ابوجهل منکر ، پسرش عکرمه
 مُقْبِلٌ آن دو پدر شهیر بدین دو پسر مؤمن موقن فقیر چقدر
 شماتت و ملامت نمودند و حضرت رسول علیه السلام هر وقت
 ایندو پسر را می دیدند میفرمودند " يَخْرُجُ الْكُفْرُ مِنَ الْأَمِيَّتِ
 وَيَخْرُجُ الْأَمِيَّتُ مِنَ الْحَقِّ " انتهى

در آیه دیگر که در سوره بقره وارد میفرماید " كُنْتُمْ أَمْوَاتًا
 فَأَحْيَاكُمْ وَمَخَاطِبِ این خطاب مردم معاصر حضرت رسول
 بودند و مشرکین پس از استماع این آیه میگفتند ما کی مرده
 بودیم که حضرت رسول ما را باین صفت متصف میفرماید .

جمالبارک در ایقان میفرمایند مقصود از موت و حیات که
 در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است و از عدم
 ادراک این معنی است که عامه ناس در هر ظهور اعتراض
 نموده و به شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازل را -
 مقتدی نگشتند چنانچه وقتی که سراج محمدی در مشکافه
 احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت
 فرمود این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزا
 مفتوح گشت چنانچه از زبان مشرکین روح الامین خبر داده
 وَلَكِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ
 كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ . . . و در جای دیگر میفرماید
 " وَإِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذْ كَانُوا تَرَاءُوا لِنَفْسٍ خَلَقَ جَدِيدًا
 که ترجمه آن اینست که میفرماید اگر عجب میداری پس عجب
 است قول کافران و معرضان که میگویند کی آیا ما تراب بودیم
 و از روی استهزا میگفتند که آیا ما ایم مبعوث شدگان اینست
 که در مقام دیگر قهرالهم میفرماید " أَنْفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ
 بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ " که مضمون آن اینست که
 آیا ما عاجز و مانده شدیم از خلق اول ، بلکه این مشرکین
 در شك و شبهه هستند از خلق جدید . و علمای تفسیر
 و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک ننمودند
 و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا آمدند به قاعده

نحو استدلال نمودند اِذَا که بر سرِ ماضی درآید معنی
 مستقبل افاده میشود و بعد در کلماتی که اِذَا نازل نگشته
 متحیر ماندند مثل اینکه میفرماید "وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَٰلِكَ يَوْمَ
 الْوَعْدِ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَاقِقٌ وَشَهِيدٌ" که معنی
 ظاهر آن اینست که دمیده شد در صور و آنست یوم وعید
 که بنظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب
 و با اوست راننده و گواه در مثل این مواقع یا باز کلمه
 اِذَا را مقدر گرفتند و یا مُسْتَدِل شدند بر اینکه چون قیامت
 محقق الوقوع است لهذا به فعلِ ماضی آدا شد که گویا
 گذشته است ملاحظه فرمائید چقدر بی ادراک و تمیزند . . .
 الی آخر بیانه تعالی :

جناب حاجی مهدی ارجمند همدانی در کتاب استدلالیه
 خود معنی موت و حیات و احیای اموات مذکور در کتب
 سماویه را کاملاً تشریح فرموده و ما از آن سفر مفید مهم
 قسمتی را استخراج و برای تکمیل مقصود و فایده در این
 مقام می نگاریم قوله . . . سوال مسیحی . . . یکی از علائمی
 که در انجیل مرقوم است از برای رجعت ثانی مسیح احیای
 امواتست که در یوم ظهور مطابق نص انجیل باید اموات را
 زنده نماید و از قبور قیام دهد و با ایشان محشور گردد
 حال اگر حضرت بها^۱ الله جل اسمه الاعلی رجعت ثانی

مسیح است پس چرا از اول ظهور الی حین یکی از مردگان
 را زنده ننمود و از قبر برنخیزانید ، لهذا موافق آیه
 انجیل این مدعی موعود انجیل نیست چون مصداق همین
 بشارات واقع نگردید شاهد این قول را هم نامه نسلونقیان
 باب ۴ آیه ۲۶ قرار داده اند که میفرماید (خداوند یعنی
 مسیح از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح زنده
 خواهند گشت .

جواب : بیاناتی که در کتب مقدسه در باره احیای اموات
 مذاکره گردیده در یوم ظهور مظاهر الهی به بعضی از خلق
 نسبت موت و به برخی نسبت حیات داده شده صحیح است
 و لکن باید دانست که مقصد مبارک ایشان از این از کار چه
 بوده آیا ممات و حیات صوری مقصود است و یا روحانی
 و معنوی و مقصد قیام از قبور صوری است و یا قبور غفلت
 در آبدان و اجساد چون طبقه ای از خلق را عقیده آنست
 که مراد از اطلاق کلمات موت و حیات همان موت و حیات
 ظاهری و صوری است و فرقه ای برآند که مقصد روحانی
 و ایمانی است لهذا میزان را کلمات الهی قرار میدهیم
 و از موضع دیگر از کتب مقدسه استدلال میکنیم که مقصود این
 از کار روحانی و ایمانی است چون بعضی از خلق بواسطه
 جهل و عصیان و غفلت از آب حیوان که ایمان بمظهر رحمن

است در یوم ظهور ممنوع و محروم میگردد لهذا ایشان را به ادوات تشبیه مینمایند و برخی که بکلمه بانی موفق میگرددند و در ظل کلمه الهی محشور میشوند و از آب حیوان کسه معرفت و اطاعت آن شمس تابان است مشروب میگرددند کلمه حیات در باره شان اطلاق میشود شاهد بر این قول انجیل متی باب ۸ آیه ۲۱ و ۲۲ شخصی به مسیح عرض نمود " خداوند مرا رخصتی ده بروم پدرم را دفن نمایم " وی را فرمود " مردگان را بگذار تا مردگان دفن کنند " لهذا زندگان بی ایمان به اموات تشبیه گردیدند و دیگر در نامه افسسیان باب ۲ آیه اول در باره زنده شدن مومنین میفرماید " و شما ^{ها} که در گناه ها و خطاها مرده بودید زنده گردانید " و نیز آیه ه " و ما نیز که در گناه ها و خطاها مرده بودیم زنده گردانید و با او برخیزانید و در آسمان در عیسی مسیح نشانید " ایضا باب ه آیه ۸ " زیرا که بیشتر ظلمت بودید الحال در مسیح نور هستید " آیه ۱۴ میفرماید " بنا بر این میگوید ای که خفته ای بیدار شده از مردگان برخیز " در قولسیان باب ۲ آیه ۱۲ میفرماید " با مسیح در تعمیر مدفون شده اید که در آنهم برخیزانیده شده اید بایمان بر قدرت خدا که او را از مردگان برخیزانید " آیه ۳ " و شما که در خطایا و نامختونی جسم خود مرده بودید با او زنده

گردانید چونکه همه خطاهای شما را آمرزید " حال ملاحظه فرمائید آیا واضح از این ممکن است که خود مسیح و حواریون تشریح کرده اند که مقصود چیست اینکسه در آیه ۱۴ میگوید " ای تو که خوابیده ای بیدار شو از مردگان برخیز " آن شخص مرده نبود بل در عالم غفلت و بی ایمانی سیرو حرکت مینمود و باغیر مومنین محشور بود پس از موفق شدن بایمان بآن حضرت زنده شد اینست معنی ای خوابیده در کفر بیدار شو و از میان سایر کفار برخیز و دیگر در تورات سفر بیدایش باب ۲ آیه ۱۷ خداوند بحضرت آدم خطاب کرده میگوید " از شجره خیر و شر نخور زیرا در یوم خوردنت خواهی مرد " یعنی هنگامی که تمر از امر من میکنید در همان یوم میمیرید اگر این موت را در صورت ظاهر قائل شویم کلمه لغواست و بی نتیجه زیرا که آدم در یومی که توسط حوا از شجره منهبیه تناول نمود در آن یوم نمرد بلکه سالهای متعددی در این عالم زندگانی نمود و دیگر در تورات سفر لاویان باب ۱۸ آیه ه میفرماید " اگر شریعت مرا عامل شوید زنده میمانید " و در حزقیل باب ۱۸ آیه ۲ میفرماید " اگر شریک از تمامی معاصی و گناهایی که نموده توبه نماید و فرائض مرا با صدق عمل کند البته زنده مانده خواهد مرد . . . " آیه ۳۱ " تقصیرات خود را دور کنید و دل تازه برای خود ایجاد کنید ای -

خاندان اسرئیل برای چه همیرید" آیه ٣٢ " زیرا خداوند میگوید من همرگ آنکه می میرد راضی نیستم بلکه توبه کند و زنده بماند."

مقصد از این بیانات آنست خداوند شیرینی ایمان را به مرده تشبیه نموده پس از فوز بایمان و اطاعت باحکام زنده محسوب میگردد بلکه زنده مانده نخواهد مرد این مردن روحانی است و الا تمام خلق از مقبل و معرض در ظاهر مردند و از این عالم ارتحال بعالم دیگر نمودند در انجیل یوحنا باب ١١ آیه ٢٥ میگوید: " من قیامت و حیات هر که بمن ایمان آورد اگر مرده باشد زنده میگردد و هر که زنده است و ایمان میآورد تا به ابد نخواهد مرد" و در باب ١٩ قورنتیان اول میفرماید " در دقیقه و طرفه العینی در هنگام صور آخر زیرا که کرنا صدا خواهد نمود و مردگان بسی فساد خواهند برخاست" و در نامه تسلونیهان باب ٤ آیه ٦ میفرماید " که خداوند به آواز رئیس الملائکه و صور از آسمان نازل میشود و آنانی که در مسیح مرده بودند خواهند برخاست"

مقصود اینست که مسیح در رجعت ثانی از آسمان میآید و با صور خدا مردگان را زنده میکند. حال ملاحظه فرمائید عین این عبارات را حضرت مسیح در ظهور اولش

نیز بیان فرموده و با این بشارتی که در باره رجعت ثانی داده تطبیق نمائید بعد انصاف دهید انجیل یوحنا باب ٥ و ٦ میگوید " هر کس به آن کسی که مرا فرستاده ایمان آورد زندگانی جاوید دارد و از برای او مواخذه نیست بلکه از مرگ نقل به زندگی نموده آیه ٢٤ " آن ساعت نزدیک است بلکه رسیده است که مردگان آواز پسر انسان را بشنوند و شنوندگان زنده خواهند شد" ایضا انجیل یوحنا باب ٦ آیه ٣٨ میگوید " از آسمان پائین آدمم بجهت اجرای اراده پدرم" از این آیات چنین مستفاد میشود که در ظهور اول با آنکه از بطن ام متولد شده فرمود از آسمان پائین آدمم جهت احیای اموات و ندای خود را تشبیه به صور نموده بهمین نحو در رجعت ثانی هم از بطن مادر تولد یافت و فرمود از آسمان اراده الله ظاهر شده ام و ندای جانفزای خود را تشبیه به صور نمود و مردگان قبور غفلت و نادانی را که در اجسام و ابدان مرده بودند زنده گردانید و نیز در اشعیا باب ٢٥ آیه ٨ میفرماید " که در یوم نجات اسرئیل مرگ ابدًا نابود خواهد شد" و اما در باب ٦٥ آیه ٢٠ میفرماید " در یوم ظهور و لگد داود و نجات اسرئیل کودک کم روز و پیری که روزهایش را با تمام رسانیده باشد نخواهد بود زیرا طفل در سن صد ساله

خواهد مُرد و گناهکار صد ساله لعنت کرده خواهد شد " این آیات را اگر در صورت ظاهر معتقد شویم با عقل سلیم مخالف است که در یک روز هم مرگ ابداً معدوم گردد و هم اسرائیل تا عمر ایشان بصد سال نرسد نخواهند مُرد یعنی بعد از صد سال خواهند مرد در این مورد این آیات بی مصداق و بی نتیجه خواهد ماند حال ملاحظه فرمائید که در یک موضع حضرت مسیح میفرماید " هر کس بمن ایمان آورد زنده میگردد " و حزقیال میگوید " شریـر از گناهانش که توبه کند زنده میشود و دیگر نمی میرد " حضرت موسی هم میفرماید " اگر شریعت مرا عامل گردید زنده می مانید " از این قبیل آیات ثابت میگردد که زنده شدن مراد زندگی ایمانی و حقیقی است نه صوری و جسمانی یعنی آن حیاتی که سزاوار اهل ملکوت است همان حیات روحانی و ایمانی است و الا این حیات جسمانی و زیست نمودن در این عالم فانی برای مقدسین و روحانیین عین مشقت است نورش ظلمت است و سرورش حزن و اندوه آید مومنین و مقدسین در نشأه اولی چه لذتی از عمر دنیوی برده اند که خداوند مُجدد ایشان را در این دار فانی عودت دهد حضرت سلیمان در وعظ خود میگوید بساب ۱۱ آیه ه " از اینکه انسان بخانه دائمی خود میرود چنین

که خاک بزمین بر میگردد بطوری که بود و روح بخدائشی که آن را عطا کرده بود عود مینماید " از این بیان مبرهن میگردد که انسان بعد از تحلیل و تفریق جسد عنصری روحش به محل دائمی خود میرود در این صورت چگونه شایسته و سزاوار است که ثانیاً رجوع باین عالم کثیف موقتی نماید مثل این عالم به عالم بعد مثل جنین است و رحم نسبت باین عالم اگر ممکن و شایسته است جنین بعالم رحم ثانیاً رجوع نماید ممکن است که انسان هم پس از ارتحال رجوع باین عالم بی حقیقت نماید و علاوه بر این تمام مومنین در عصر موسی و عیسی از این عالم رحلت نمودند و نفسی از ایشان در این نشأه باقی نماند و ارتحال بعالم دیگر نمود پس معلوم شد که مقصود از موت و حیات معنوی میباشد نه صوری زیرا اگر بصورت ظاهر تصور شود کلمات انبیا لغو و بی مصداق میماند چون میگوید مومن هرگز نمی میرد و تمام مومنین در صورت ظاهر مردند باری اگر از معانی و اصطلاحات کتاب الهی اطلاع کامل حاصل نگردد همواره این مشکلات پیش آید و دیگر آنکه این اعتراض شما عین اعتراضی است که بنی اسرائیل نمودند ، مطابق بیانات انبیای بنی اسرائیل باید حضرت مسیح در ظهور اولش تمام اموات اسرائیل را زنده کند و از قبور قیام دهد چون شما نظر میکنید

و میبینید که این علائم در صورت ظاهر بواسطه آن حضرت بوقوع نرسید و مصداق پیدا نکرد لهذا از روی اضطرار و عدم جواباً متمسک باین شده اید که مسیح باید دو مرتبه در این عالم ظهور نماید دفعه اول بمظلومیت و بدون ظهور علائم و دفعه ثانی با اقتدار صوری و علائم کتاب ظهور میفرماید و حال آنکه در کتب انبیای بنی اسرائیل در باره ظهور و ولد داود اهدا چنین مذاکره ای نشده که دفعه اول بذلت و خفت و دفعه ثانی با عزت و سلطنت ظهور نماید حال بعضی از مواعید که بروز آن لزوم قطعی دارد در ظهور و ولد داود در خانه آخری که توسط کوروش بنا شد و باید تمام مردگان اسرائیل را زنده نماید و از قبور قیام دهد مینگاریم من جمله باب ۳۷ آیه ۱۲ " خداوند میگوید ای قوم اینک قبور شما را گشوده و شما را بیرون می آورم و بزمین اسرائیل عودت میدهم و روح خود را در جوف شما خواهم گذاشت که زنده شوید و بنده خود داود را (یعنی ولد او را) سلطان شما خواهم نمود و همگی شما را شبان بگانه خواهد بود و احکام مرا بجا خواهید آورد (یعنی احکام تورات را) چنانچه در حزقیل باب ۴۵ آیه ۱۵ - میفرماید " احکام را باید در یوم ظهور ولد داود بتمامها عامل گردید " حاصل آنکه بنی اسرائیل منتظر موعودی بودند

که در ظهور او آنها و اجداد ایشان زنده گردند و از قبور قیام کنند اهدا چنین فعلی در صورت ظاهر در ظهور مسیح بوقوع نرسیده و اسرائیل هم به مالک خود تسو سسط زرو باهل ولد داود قبل از مسیح رجعت نموده بودند و اگر بگوئید این علائم هم راجع به ظهور ثانی مسیح است این اشتباهی است فاجش چون تمام بشارات مخصوصا حزقیال نبی مدل بر این است که ولد داود ظهور نماید و در خانه آخر در ظاهر مثل حضرت سلیمان که در خانه اول سلطنت کرد سلطنت نماید و احکام و فرائض تورات را بتمام مجری دارد از قبیل قربانی گاو و گوسفند و خوردن میت و حیوان دریده و محترم داشتن یوم سبت و اعیاد و حاضر بودن کا^{هن} و لوی در حضور سلطان و داخل نشدن نا مختون در بیت المقدس و کثیر من امثاله .

اما حضرت مسیح اغلب احکام موسی را منسوخ نمود چنانچه در نامه به قولسیان باب ۷ آیه ۱۶ مندرج است " کسی شما را متعرض نشود و در باره اکل و شرب و در باره عید و یوم سبت اینها سایه اشیا آینده است و حقیقت آنها مسیح است " و در نامه اول به قرنتیان باب ۷ آیه ۹ است " زیرا که مختونی هیچ و نا مختونی نیز هیچ است " و نیز نامه به عبریان باب ۸ آیه ۷ میفرماید " چه اگر پیمان اولی

عیب بودی جای بجهت پیمان دیگر مطلوب نمی گشت" و نیز در آیه ۸ میفرماید " و از راه عیب جوئی به آنها گفت آیامی میآید که بر خاندان اسرائیل و یهودا پیمان نوبانجام خواهم رسانید " آیه ۱۱ میفرماید " چون پیمان نورا ذکر مینماید اول را کهنه ساخته و آنچه کهن و سالخورده است در معرض زوال است " و همچنین قربانی را مرتفع کرد در این صورت ظهور مسیح با این بشارات بهیچ وجه مناسبت نداشته و موافقت نخواهد داشت مؤید بر این بشارات یرمیا باب ۳۰ آیه ۸ میفرماید " ظهور ولد داود مع سلطنت و اقتدار صوری در یوم شکسته شدن یوغ ظلم نبوکد نصر از گردن اسرائیل و یهودا در انجام هفتاد سال خواهد بود " و نیز حزقیل باب ۳۴ آیه ۲۳ و ۲۷ این بشارات را تکرار مینماید که داود یعنی ولد او باید ظهور نماید و در اسرائیل شہانی کند و سلطنت نماید و در تاریخ شکستن پالہنگ نبوکد نصر چون حضرت مسیح در ظاهر اموات اسرائیل را زنده ننمود و سلطنت نکرد لہذا بر این هستیم کہ بگوئیم مقصود از احيای اموات تشبیه و تمثیل بوده و قیام از قبور را ذلت باہل و سایر قطععات عالم کہ اسرائیل در آنها اسیر و محبوس بودند و بہ منزلہ قبر بود برای اسرائیل " بامر خدا " از آنجا قیام کردند و در بیت المقدس رجعت نمودند و -

و فرائض تورات را کاملاً معمول داشتند موافق بشارات حضرت زکریا و حکنی و تاریخ عزرای کاهن دلیل دیگر آنکہ زنده شدن و از قبور قیام نمودن تمثیل و تشبیه است چنانچہ حزقیل باب ۳۷ آیه ۱۴ میفرماید " در عالم رؤیا دست خداوند بر من فرود آمد مرا در روح خداوند بر درہ قرار داد کہ پُر استخوانها بود پس فرمود ہاين استخوانها نبوت نموده بگوای استخوانهای خشک کلام خدا را بشنوید اینک روح خود را بشما میدہم تا زنده شوید پس چنانچہ مامور بودم آوازی مسموع گردید و تزلزلی واقع شد استخوان ہا استخوان دیگر نزدیک شدہ ہستی و گوشت ہا آنها بر آمد اما روح نبود پس ہر روح نبوت کردم ہا آنها داخل شد و زنده شدند و بر پایہای خود لشکر بی نہایت عظیمی ایستادند و مرا گفت ای پسر انسان این استخوانها تمام خاندان بنی اسرائیلند "

حال ملاحظہ فرمائید کہ بہ چہ صراحت میگوید کہ اینها تمام خاندان بنی اسرائیلند نہ اینکہ جزئی از اسرائیلند کہ در اینجا مردہ بودند حال زنده گردیدند از این بیان مدلل میگردد کہ تمام ملت اسرائیل را بہ استخوان پوسیدہ تشبیه نموده و میگوید زنده شدند و ہر پایہای خود ایستادند و اگر گفته شود کہ این استخوانها در حسب ظاهر زنده

شدند و تمثیل و تشبیه نبود پس چرا بعد از زنده شدن حزقیل از لسان ایشان در آیه ۱۱ میگوید " اینک ایشان میگویند استخوانهای ما خشک شد و امید ما ضایع شد و خود ما قطع گردیدیم " در این مورد جای یاس و ناامیدی باقی نمانده بود لازم بود بعد از زنده شدن بگویند " استخوانهای ما که خشک بود و امید ما که ضایع بود و خود ما که قطع گردیده بودیم " در عوض تشکر بعد از زنده شدن چرا شکایت میکنند پس باین دلیل این بیانات مثل است چنانچه اسرائیل دیگر امید نجات برای خود تصور نمیکردند و یقین کرده بودند که خداوند ایشان را در زلت هفتاد سال فراموش کرده است .

اشعیای پیغمبر هم در باب ۲۴ آیه ۱۴ یاس و ناامیدی اسرائیل را کشف میکند چنانکه میفرماید " صیون گفت که خداوند مرا فراموش کرده و خدا مرا ترك نموده " و دیگر آنکه بعد از زنده شدن در آن حین میگوید بهمیمن استخوانها نبوت نما که من شما را از قبور خود بیرون میآورم و بعلک اسرائیل خواهم آورد و مخاطب این بیان همان اشخاصی بودند که زنده شده بودند و در آیه ۱۴ میفرماید " بهمین اشخاص بگو که روح خود را در شما خواهم گذاشت تا زنده شوید " در آن حین نمرده بودند که نبوت ثانسی

لازم آید چون بر پا ایستاده بودند و روح بایشان داده شده بود پس معلوم میشود که مثل است و اینکه میگوید استخوان به استخوان دیگر نزدیک شد مقصود اینست که چون اسرائیل به اقطار عالم منتشر شده بودند و از یکدیگر جدا گردیده بودند و در یوم نجات توسط کورش و زر و بابل مجتمع شدند . اینکه میگویند متصل شده بودند و اینکه میگویند شما را در قهبر بیرون میآورم مقصد بلاد بعیده است و زلت قبائل که بمنزله قهر بود که محبوس و مکزون بودند مؤید بر این باب ۲۶ آیه ۲۲ و ۲۴ همین کتاب است میگوید " شما را از میان طوایف گرفته و از تمامی ولایات جمع خواهم نمود و بملک خودتان پس خواهم آورد و دل تازه بشما خواهم داد و روح جدید در جوف شما خواهم نهاد و دلیسنگی را از شما گرفته و دل گوشتی بشما خواهم داد " مقصد از دل سنگی قساوت قلب است و دلیل دیگر آنکه این نبوت را در عالم رؤیا میدیدند نه در صورت ظاهر در باب اول این کتاب آیه ۱ حزقیل میگوید " من در بابل نزد اسرا بودم که آسمان گشوده شد و بر رویای خدائی دیدم " و در باب ۸ آیه ۳ میفرماید " دستی مرا از ناحیه سرم گرفت و روح مرا در میان زمین و آسمان برداشت و مرا در رؤیای خدائی باورشلمیم نزد دروازه او آورد و بمن گفت رجاسات شنیعه اسرائیل را

ملاحظه کن اینک جلالِ خدایِ اسرائیل مانند آن رویائی که در هامون دیده بودم ظاهر شد پس چون داخل شدم دیدم که هر گوشه حشرات و حیواناتِ نجس و جمیع پتہای خاندان اسرائیل بر دیوار از هر طرف نقش شده بود و هفتاد تن از مشایخ اسرائیل پیش آنها ایستاده بودند و هرکس مَجْمَره در دست خود داشت و بوی ابر بخور بالا میرفت و در باب ۱۱ آیه ۲۳ و روح مرا برداشت و در عالم رؤیا مرا بروح خداوند بزمین کلدانیان نزد اسیران برد و آن رویائی که دیده بودم از نظر مرتفع شد و تمامی کلام خداوند که بمن نشان داده بود بیان کردم پس باین دلیل ثابت و محقق شد که تمام این وقایع تشبیه و تمثیل بود و در عالم رؤیا دیده شده و وجود خارجی نداشته زیرا که هیچ ممکن نبود که حزقیل از بابل تا اورشلیم معلق بموی پیشانی در میان زمین و آسمان برود و مراجعت کند با اینکه خود او میگوید "در رؤیا دیدم و رؤیا از نظر من مرتفع شد" انتهى .

باری چون این قبیل بیانات الهیه وارده در کتب مقدسه به ظاهر محمول نبود دارای معانی و تأویلات بود و خلق از فهم آن عاجز و قاصر ، لذا خداوند مَنان حسب الوعدہ بواسطه نزول ایقان مبارک پرده از اسرار کتب مقدسه برداشت و معین حیات برای زندگانی جاودانی بشر از فضل

خود جاری فرمود و در آیات و الواح مبارکه نیز مطابقت اصطلاحات الهیه الفاظ موت و حیات و ظلمت و نور و کسوف و بینائی و غیره بمعانی حقیقی خود استعمال و نازل گردید چنانچه جمال مبارک در لوحی میفرمایند "ان الناس اموات الا من فاز بکثیر الحیوان الذی جرى من جهة عرش الرحمن فیکل الاحیان" ص ۳۰۱ کتاب مبین .

و نیز در لوح دیگر میفرمایند "من المشرکین من یمسح عینیه و ینظر الیمین و الشمال قل قد عمیت لیس لک الیوم من ملانیه . . . و منهم من قال احشرت اعمی قل بلی و راکب السحاب" (ص ۲۹۰ کتاب مبین) . و راجع به خلفت جدید و بعثت بدیع حامل لوح سلطان میفرمایند قوله تعالی : " قل اما رأیت کیف خلقتنا البدیع بروح القدره و الاقتدار و أرسلناه ککرة النار بلوح ربک المختار هل یقابل امره ما عند خلقه لا ورب العالمین" (ص ۱۹۶ مبین) . و نیز میفرمایند " و اعلم اننا قبضنا قبضة من التراب و عجنناه بمیاه القدره و الاقتدار و نفخنا فیہ روح الاطمینان و لما کبر اشدده أرسلناه الی رئیس القوم بکتاب منیر" (ص ۲۰۵ مبین) . از این قبیل آیات و کلمات در بیانات الهیه بسیار و حضر آن بیرون از مرحله بنان و خامه است ، حضرت عبدالبها جل ثنائه نیز در الواح بسیار این مطالب را ذکر فرموده اند از جمله در لوح (دوندان) -

میفرمایند " ای اهلِ ملکوتِ ابهی دُونِ دایِ فلاح و نَجاح از
 اوجِ سعادتِ عالمِ انسانی بلند است خفتگان بیدار کنند
 کوران بینا نماید غافلان هوشیار فرماید کُران شنوا نماید
 گنگان گویا کند مُردگان زنده نماید . . . و در مقامِ مناجات
 میفرمایند " خداوند ا کوران را بینا کن و کُران را شنوا نما
 مردگان را زنده کن و پژمردگان را تر و تازه فرما نومیدان
 را امیدوار کن و محرومان را بهر عطائی سزاوار فرما توئی
 بخشنده توئی دهنده و توئی مهربان . . ." و از این قبیل
 بسیار است و استعمال الفاظِ موت و حیات در این معانی
 مجازیه و تاویلات باطنیه تا آن اندازه شایع و منتشر است که
 شعرا و فضلا هم در بیاناتِ خود آورده و استعمال نمود هاند
 شاعر عرب گوید " النَّاسُ مَوْتٌ و اهلُ العِلْمِ اَحْیاءُ " و اَسَدی
 طوسی گوید :

دو کس مُرده میدان ز روی خرد

که دانا جز از مُرده شان نشمرد

یکی تن که بهجان بماند بجای

دگر جان نادان دُور از خدای

وحید دستگردی میگوید :

زن و مردند اساسِ زندگانی

زن اول در شمار و مرد ثانی

دو زنده مُرده بی گفتند و شیون

زن بی شوهر آنگه مرد بی زن

باری استعمال این معانی و الفاظ در عرف و اصطلاح انبیا

و مظاهر الهی معروف و در ضمن بیانات شعرا نیز مذکور

و معارضه در این معنی از عدم اطلاع و فرط تعصب است .

(فهرست مطالب)

صفحه	موضوع	ردیف
	آنچه را یهود و نصاری بآن تمسك جستند و بر جمال محمدی اعتراض مینمودند بجهت عینه در این زمان اصحاب فرقان بهمسان تشبه نموده و بر نقطه بیان روح من نفس ملکوت الامر نداه اعتراض مینمایند	۱
۷		
۱۰	آیات واضحه آفاقیه	۲
	آیا نغمه طیر هوویه را شنیده اید که میفرمایند الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن عبد الله خاتم النبیین بودند	۳
۱۲		
	آیه مبارکه که در حق حمزه سیدالشهدا و ابوجهل نازل شده میفرماید "أومن كان ميتاً فأحييناه..."	۴
۱۸		
۲۰	ابن الانسان	۵
۲۲	ابن صوريا	۶
	ابواب علم الهی بمفاتيح قدرت ربانی	۷
۲۳	مفتوح گشته	
۲۵	ابوجهل	۸

ردیف	موضوع	صفحه
۹	ابوعامر راهب	۲۸
۱۰	ابن عبدالله	۳۱
۱۱	اتقوا الله يعلمكم الله	۳۹
۱۲	اثیم فی الكتاب عزیز بین الانعام کریم فی الاسم	۴۰
۱۳	اذا ظهرت رایة الحق لعنہا اهل الشرق والغرب	۵۱
۱۴	اذا قام القائم قامت القیامه	۵۲
۱۵	اذا لقوكم قالوا آمنا و اذا خلوا عصبوا علیکم الانامل من الغیظ . . .	۵۸
۱۶	ارحمین	۵۹
۱۷	ارشاد العوام	۶۰
۱۸	ارض طف	۶۴
۱۹	از جمله انبیاء نوح بود	۶۶
۲۰	از صور حیات علوی زنده شده بودند	۷۱
۲۱	از هیمنه کلمات از بحر اسما و صفات ممنوع نشوند و از مصباح احدیه که محل تجلی ذات است محجوب نگردند	۷۲
۲۲	استقامت آن جمال ازلی بر امر الهی	۷۵

ردیف	موضوع	صفحه
۲۳	الاسلام سما	۱۰۱
۲۴	الاسما تنزل من السما	۱۰۲
۲۵	اسمعوا یا اهل البیان ما وصیناکم بالحق ..	۱۰۳
۲۶	اظهر از شمس در فلک چهارم	۱۰۴
۲۷	أفرأیت من اتخذ الّٰهه هواه . . .	۱۰۷
۲۸	أفصیننا بالخلق الاول بل . . .	۱۰۸
۲۹	أفکلما جائکم رسول بما . . .	۱۱۲
۳۰	اگرچه شرح نزول این آیه	۱۱۳
۳۱	اگر گوئید تجلی عام مقصود است	۱۱۶
۳۲	الا لعنة الله . . .	۱۱۹
۳۳	الّٰ الذین هم انقطعوا بکلهم الی الله	۱۱۹
۳۴	الا لعنة الله علی القوم الظالمین	۱۲۰
۳۵	الانسان سرى وانا سره	۱۲۰
۳۶	الذین یظنون انهم . . .	۱۲۱
۳۷	الم أحسب الناس ان . . .	۱۲۲
۳۸	الله الذی خلق لکم البحر . .	۱۲۳
۳۹	الله نور السموات . . .	۱۳۱
۴۰	الوہیت	۱۳۲
۴۱	آما النبیین فانا	۱۳۴

ردیف	موضوع	صفحه
۴۲	اما ترى بان ابن الانسان . . .	۱۳۹
۴۳	امامت	۱۳۹
۴۴	امتحانات الهیه همیشه مابین عباد او بوده	۱۴۷
۴۵	ام تحسب ان اکثرهم . . .	۱۴۸
۴۶	امران حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت	۱۵۰
۴۷	انّ الابرار يشربون من كأس . . .	۱۵۴
۴۸	انّ الذين قالوا ربنا الله . . .	۱۵۵
۴۹	انّ الذين يبایعونك . . .	۱۵۶
۵۰	انّ الله عهد الينا ان . . .	۱۵۹
۵۱	انّ الله يبشرك بسمیعی . . .	۱۶۳
۵۲	انّ السعلا یأترون بك . . .	۱۶۳
۵۳	آنا وجدنا آباءنا علی امة . . .	۱۶۵
۵۴	آنا هو و هو آنا	۱۶۶
۵۵	انبیای اولوالعزم	۱۶۷
۵۶	انجیل	۱۶۹
۵۷	انسان کامل	۱۸۱
۵۸	انّ فی قاصتنا اربع علامات . . .	۱۸۴

ردیف	موضوع	صفحه
۵۹	آثار مهمه نازل از قلم مقدس حضرت رب اعلى جل ذكره الاعلى	۱۹۸
۶۰	ان كان هذا هو الحق من . . .	۲۱۲
۶۱	إن من شیئی الا یسبح بحمده	۲۱۳
۶۲	انه مثبت الحق بآياته . . .	۲۱۹
۶۳	انی عبد الله	۲۲۰
۶۴	ایکون لغيرك من الظهور . . .	۲۲۱
۶۵	این المدخّر لتجد يد الفرائض والسّنن . . .	۲۲۲
۶۶	این دو عبارت فی الحقیقه یکی است	۲۲۳
۶۷	الباب المذكور فی بیان انّ شمس الحقیقه و مظهر . . .	۲۲۷
۶۸	الباب المذكور فی بیان انّ العباد . . . حرف (ب)	۲۲۸
۶۹	باب علم را مسدود دانسته . . .	۲۳۵
۷۰	(ملا) باقر	۲۳۶
۷۱	باقی نماند برای آنحضرت مگر . . .	۲۳۷
۷۲	بحکم اول از امر ثانی معرض گشته اند	۲۳۹
۷۳	بحار الانوار	۲۴۲
۷۴	بهدیه	۲۴۹

ردیف	موضوع	صفحه
۹۱	به صیحه ای جمیع بنار راجع شدند	۳۶۲
۹۲	بیک آیه چگونه میانه نور و ظلمت ...	۳۶۳
	حرف (پ)	
۹۳	پیلطس	۳۶۹
	حرف (ت)	
۹۴	تأویل	۳۷۳
۹۵	تأییدات روح القدس	۳۷۶
۹۶	تاهت العقول فی افعالهم ..	۳۸۲
۹۷	تجلس خاص	۳۸۳
۹۸	تحریف	۳۸۳
۹۹	تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد	
	و ارواح ناس فرموده	۴۳۹
۱۰۰	تفسیر الهاء	۴۳۹
۱۰۱	تفصیل آن حضرت مشهور است	۴۴۵
۱۰۲	تفطر سما را که از علائم ساعت و	
	قیامت است ادراک نما ...	۴۴۷
۱۰۳	تفکر ساعة خیر من ...	۴۴۸
۱۰۴	تقیه	۴۵۷
۱۰۵	تلك آیات الله نتلوها ...	۴۶۴

ردیف	موضوع	صفحه
۷۵	بذکر خاتم النبیین محتجب گشته ...	۲۶۱
۷۶	بفرض تصدیق این رتبه صدق لقا ...	۳۲۰
۷۷	بزیه سینا	۳۲۲
۷۸	بشیر معنوی بهشارت روحانی	۳۲۳
۷۹	بعداز تولد عیسی ناله نمود ...	۳۲۸
۸۰	بعداز حکایت نار	۳۳۸
۸۱	بعداز هجرت شمس نبوت ...	۳۴۱
۸۲	بعضی دیگر نوشته اند که مقصود فصول	
	اربعه است	۳۴۲
۸۳	بغداد	۳۴۴
۸۴	بفلك چهارم فرار نمود	۳۵۰
۸۵	بل يجعلون اصابعهم فی آذانهم	۳۵۲
۸۶	بلی ، طلعتی در کتاب مذکور است که	
	باید ظاهر شود	۳۵۴
۸۷	بلی لا یعرف ذلك الا اولوالالباب	۳۵۶
۸۸	بهدايع نغمات حجازی در الواح مسطوره	
	قبل	۳۵۸
۸۹	بتغنیات خوش عراقی	۳۵۹
۹۰	بهضآ معرفت	۳۶۰

ردیف	موضوع	صفحه
۱۰۶	تلك البرسل فضلنا . . .	۴۶۵
۱۰۷	تورات	۴۶۷
	حرف (ث)	
۱۰۸	ثعبان قدرت	۴۷۷
۱۰۹	ثقل اعظم	۴۸۰
۱۱۰	ثقل اکبر که ودیعه رهانیه است	۴۸۶
۱۱۱	ثمود	۴۹۰
	حرف (ج)	
۱۱۲	جابر	۴۹۵
۱۱۳	جبرئیل	۴۹۸
۱۱۴	جمال خلیل کشف نقاب فرمود	۵۰۱
۱۱۵	جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد	۵۰۳
۱۱۶	جمع آنچه بایشان راجعست فی الحقیقه	
	بحضرت ظاهر مستور راجع	۵۰۵
۱۱۷	جمع اشارات و دلالات قیامت	۵۰۶
۱۱۸	جوان ناصری که خود را مسیح الله نامید	۵۰۸
	حرف (چ)	
۱۱۹	چگونه حساب خلائق کشیده شد	۵۱۵
۱۲۰	چند مرتبه غیبت اختیار فرمود	۵۱۶

ردیف	موضوع	صفحه
۱۲۱	چند مرتبه وعده انزال نصر باصحاب	
۵۱۷	خود فرمود	
۱۲۲	چند نفر از مجوس که اطلاع یافتند	
۵۱۹	بر ظهور نجم یحیی	
۱۲۳	چون این جواب مذکور شد کل فریاد	
۵۲۱	واویلا بر آوردند	
۵۲۲	چهار نفر بودند واحدا بعد واحد . . .	
۱۲۵	چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله	
۵۲۵	این کتاب	
۵۲۴	چه خوب میگوید . . .	
۵۳۵	چه دعویهای زیاده از حد نموده	
۵۳۹	چه مقدار خاشاکها و خاکها . . .	
	حرف (ح)	
۱۲۹	حدیث	۵۴۳
۱۳۰	حدیث جابر	۵۶۳
۱۳۱	حدیث مشهور که فرمود گرگ و میش . . .	۵۶۳
۱۳۲	حدیث مفضل	۵۶۷
۱۳۳	حروف مقطعه قرآن	۵۷۳
۱۳۴	آقا سید حسین ترشیزی	۵۹۱

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>	<u>ردیف</u>
	ملاحظین که محل اشراق شمس ظهور شد	۱۳۵
۵۹۶		
۶۱۲	حضرت علم	۱۳۶
۶۱۳	حکایت ابن صوری	۱۳۷
۶۱۸	حکایت کلیم الله	۱۳۸
۶۲۳	حکایت هابیل	۱۳۹
۶۲۶	حمر مستنفره قرئت من قسوره	۱۴۰
۶۲۷	حمزه سید الشهداء	۱۴۱
۶۲۸	حیات باقیه ابدیه ایمانیه . . .	۱۴۲

فهرست اعلام وامکنه و کتب

حرف آ :

۴۴۵

آبراهام

۶۴۱-۶۲۳-۴۱۴-۳۲۹

آدم

۶۵

آقا بزرگ طهرانی

۱۵۱

آقای دریندی (ملا)

حرف الف :

۱۳۸-۱۳۷

ابا بصیر

۴۹۷

ابان

۴۱۴-۳۲۹-۳۲۸-۳۸۲

ابراهیم (حضرت)

۵۰۱-۴۴۶-۴۴۵

۳۳۹

ابلیس

۴۳۱

ابن ابی سرح

۱۶۹

ابن ابی یعفور

۱۵۳-۴۸۱

ابن اثیر

۳۴۵

ابن الانباری

۴۶۲

ابن بابویه (صدوق)

۵۴۸-۵۴۴-۱۴۱

ابن حجر

۴۱۳	ابوزرغفاری
۴۸۹	ابوسمید الخدری
۶۲۷	ابوسفیان
۳۴۷	ابوسهل بن نوبخت
۴۴۹	ابو شیخ حیان
۲۸	ابوعامر راهب
۴۹۶-۴۹۵	ابوعبدالرحمن
۴۹۵-۴۴۹-۴۱۲-۳۹۶-۳۱	ابوعبدالله جعفر صادق
۵۶۹-۵۶۸-۵۱۶-۴۹۷-۴۹۶	
۴۹۸	ابوعبیده جراح
۴۰۶-۴۰۵	ابوعلی طبرسی
۱۷۱	ابو کریم
۴۹۵	ابو محمد
۱۴۴	ابویوسف
۵۹۰	ابن محمد العسكري (عولانا)
۴۱۹	ابن ابن کعب
۵۸۸-۴۹۶-۴۰۳-۳۸۷	ابن جعفر (ع)
۱۴۶-۱۳۷-۵۲-۱۷-۱۴	احمد احسانی (شیخ اکبر)
۵۲۶-۵۲۵-۵۲۸-۵۲۷	
۵۹۶-۵۷۱-۵۶۳	

۴۹۶	ابن حیان
۱۵۰	ابن زیاد
۳۴۳-۲۸۲	ابن شهر آشوب
۳۸۵-۱۲۳	ابن صوریا
۵۷۶-۵۵۰	ابن عباس
۴۱۹	ابن مسعود
۳۳۸	ابواسحق نیشابوری
۲۸۸	ابوالبقا
۳۰۸	ابوالحجاز
	ابوالعباس سفاح
۵۰۴-۲۷۵-۲۷۴-۲۷۳	ابوالفتح (شیخ)
۵۷۴	
۵۷۴-۵۴۴-۳۷۳	ابوالفضائل گلپایگانی
۲۳۲	ابوالقاسم (میرزا)
۴۱۴-۴۱۳	ابوبکر
۳۵	ابوجعفر منصور
۴۵۸-۳۶-۲۷-۲۵-۱۸	ابوجهل (ابوالحکم)
۶۳۶-۶۳۵	
۱۴۴-۱۴۳	ابوجنیفه (امام)
۲۸	ابو خالد کابلی

٤٠٥-٣٩٣	احمد بن ابى طالب طبرسى
	احمد بن حنبل (امام
١٤٢-١٤٣-٥٥٧	(المحدثين)
٥٨٧-٥٧٤-٢٨٤	احمد حمدى المحمد
	احمد خان كبير (سيد)
٥٨١-٥٧٨-٣٨٥-١٢٥	مصلح شهير هندی
٩٥-٧٩-٧٨-٤٧	ادوارد براون
٤٩١	ارم بن سام
٤٧٠	ارميا
١٧٤	اساييوس
٤٤٦	اسحق
٦٥٣	اسدى طوسى
٦٤٨	اسرائيل
	اسماعيل (پسر امام
٤٤٦-٢٥٨-٢٥٦	جعفر صادق)
٥٠٤	اسماعيل حقى
٦٥٠-٦٤٢-٥٦٦	اشعيا
٤٣٨	اصبح بن نباته
٥٩٥-٥٨٧	اطلى (حضرت)
٣٨٠	افلاطون

٢٠٨	افنان علائى
٦٢٤	اقليميا
٢١	الدر (مستر)
١٤٣	امام الائمة سيرافى
١٤٣	امام بخارى
١٤٣	امام ثعلبى
١٤٣	امام جوينى (امام الحرمين)
١٥١	امام سجاد
٥٥٧-١٤٢	امام شافعى
٥٣٦	امام عصر
٤٥٣-١٤٣-١١	امام غزالى
١٤٢	امام مالك
٣٩٥-٣٥٦-٣٤٠-١٦-١٢	اميرالمومنين (ع)
- ٤١٦-٤١٤-٤١٣-٤١٢	
- ٤٣٦-٤٣٥-٤١٩-٤١٨	
- ٤٥٦-٤٥٠-٤٣٨-٤٣٧	
- ٤٨٦-٤٨٣-٤٦٣-٤٦١	
- ٥٦٥-٥٦٤-٥٣٢-٤٩٧	
٦٣٤-٥٧٤	
٥٩٣	امير معزى

۳۴۹	بغ کرت
۴۹۵	البغوی
۴۹۰	بن سام بن نوح
۶۳۸	بہاۃ اللہ (حضرت)
۵۰۰	بہمن
۳۸۰	بہمن سروش
	حرف پ :
۱۷۵	پاپیاس (اسقف ہیراپولیس)
۲۲	پاپ ہی نہم
۵۳۷	پادری مسیحی
۹۵	پسر ملا محمد معقانی
۶۳۲-۱۷۹	پطرس
۳۷۰-۳۶۹	پنتطیوس پہلاطوس
۵۱۰	پوپلیوس لنتوس
۵۱۰	پہلاطوس
	حرف ت :
۴۴۵	تسخ
۲۹۳	تقی الدین بن حجت
	حرف ج :
۵۶۳-۴۹۸-۴۹۷-۴۹۵-۴۹۶	جاہرین عبد اللہ

۴۲۹-	انس بن مالک
۱۵۳	اوس بن
۵۹۶	اول من آمن
۴۹۸	اویس
۱۷۶	ایرویناویس
۳۲۳	ایزابیل
۳۳۰	ایشاع (مادریحیی)
۳۲۳	ایلیای نبی
	حرف ب :
۴۰۵	باب (حضرت)
۵۹۸-۵۹۶	باب الباب
۴۳۸-۴۳۱-۴۲۶-۴۲۱-۲۰	باقر (ع)
۵۸۸-۵۸۷-۵۶۵	
	باقر (ملا) پسر حاج ملا
۲۳۶	علی عالم قریہ کند
۵۹۸	باقر رشتی (سید)
۴۷۱-۳۷۸	بخت النصر
۶۵۳	بدیع (آقا بزرگ)
۱۳	برسی
۳۲۷	بشیر
۳۵۰-۳۴۷-۱۳۰	بطلمیوس

۴۶۰	حاطب بن ابی بلتعہ
۳۱۳	حافظ ابو نعیم
۵۸۶	حبیب
۶۵۰-۶۴۹-۶۴۸-۶۴۷-۶۴۴	حزقیال
۶۵۲-۶۵۱	
۲۷-۲۶	حسان بن ثابت
۴۸۴-۴۸۳-۴۲۸	حسن
۵۶۵	حسن بن سلیمان حلصی
۴۴۹	حسن بن صیقل
۸۳	حسن زنوزی (میرزا)
۲۳۲	حسن (شیخ)
۵۹۲	حسن صباح
۵۹۰-۵۸۹-۳۷۹	حسن عسکری (ع)
۳۲	حسن مثلث
۳۱	حسن مثنی
۴۸۴-۴۸۳-۴۳۹-۴۲۸-۳۵۶	حسین (ع)
۵۹۵	حسین ترشیزی (سید)
	حسین نوری (حاجی میرزا)
۲۹۵-۲۴۶-۲۴۳-۱۴۱-۵۴	محدث معروف
۵۶۴-۴۳۰-۳۹۲	

۲۰۰	جانی کاشی (حاجی میرزا)
۲۷۸	جبرئیل
۵۷۳	جرجیس سال انگلیسی
۵۶۹	جعفر
۴۲۴-۴۲۲	جعفر بن ابی طالب
۳۶	جعفر بن محمد (صادق)
۳۶	جعفر کذاب
۵۲۴-۳۶۴-۲۱۴-۱۰	جلال الدین رومی (مولانا)
۲۷۹	جلال الدین سیوطی (علامہ)
۳۵۶-۳۵۲-۳۴۲-۱۲-۳	جمالقدم ، جمالبارک ، جمال
۳۸۲-۳۶۹-۳۶۲-۳۶۰	اقدس کبریا
۴۳۳-۳۹۱-۳۸۶-۳۸۴	
۴۷۹-۴۶۸-۴۶۵-۴۴۸	
۵۸۲-۵۸۱-۵۶۵-۵۰۶	
۶۲۹-۶۲۶-۵۸۶-۵۸۴	
۶۵۳-۶۳۷	
۴۴۰-۲۲۱	جواد قزوینی
۴	جواد کربلائی (سید)
	حرف ح :
۴۳۷	حاجی نوری

۳۷۷	دحيه کلبی
۱۰۲	دهخدا (علامه)
	حرف ر :
۱۱۲	راشد حسینعلی
۵۸۶-۵۰۷-۴۴۰-۴۳۹	رباعلی (حضرت)
- ۱۷-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲	رجب البرسی العدوی (شیخ)
۳۱۲	
۴۷۳-۴۶۹-۴۶۸-۱۷۲	رحمت الله هندی (شیخ)
- ۳۵۵-۳۵۴-۳۴۱-۲۲-۸	رسول الله (ص)
- ۳۸۳-۳۷۸-۳۷۷-۳۶۴	
- ۳۹۸-۳۹۵-۳۹۴-۳۸۸	
- ۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷-۴۰۰	
- ۴۱۸-۴۱۵-۴۱۲-۴۱۰	
- ۴۲۴-۴۲۲-۴۲۱-۴۱۹	
- ۴۳۲-۴۳۱-۴۲۸-۴۲۶	
- ۴۵۶-۴۴۹-۴۴۸-۴۳۶	
- ۴۸۱-۴۶۱-۴۶۰-۴۵۹	
- ۴۸۷-۴۸۶-۴۸۵-۴۸۳	
- ۵۲۱-۴۹۷-۴۹۶-۴۸۹	
- ۵۳۰-۵۲۵-۵۲۴-۵۲۲	

۴۷۱	حکمی
۳۴۶	حمزه بن الحسن
۶۳۶-۶۳۵-۶۲۷-۱۳۶-۱۹-۱۸	حمزه (سیدالشهدا)
۲۷	حنظلیه (مادر ابوجهل)
۶۴۱	حوا
	حرف خ :
۵۳۱-۳۶۰-۳۵۶-۳۷۴-۱۲	خاتم الانبیاء (خاتم النبیین)
۶۸	خاقانی شروانی
۲۲۷-۱۶۰	خال اکبر
۴۱۴	خالد بن ولید
۵۷۲	خان کرمانی
۶۲۳	خاوند شاه
۴۴۶-۴۴۵	خلیل الرحمان
۱۳۱-۸۳-۵۴۸-۱۴۱	خوانساری
	حرف ر :
۳۴۵	رار
۳۴۹	راریوش
۴۷۱	رانیا

۲۸۷-۲۶۶	زید بن حارثه
۱۷۸	زینو (فیلسوف یونانی)
	حرف ه :
۳۴۹	سارگون
۴۴۶	ساره
۴۴۵	سام بن نوح
۲۵	سپهر کاشانی
۴۲۶	سجاد (ع)
۵۷۶	سعید بن جبیر
۳۵-۳۳	سفاح
۳۷	سفیان ثوری
۵۲۳-۵۲۲-۳۶۴-۳۵۶-۱۸۱	سلیمان (فارسی)
۵۲۴	
۶۴۷-۶۴۴-۴۷۰	سلیمان (نبی)
۴۸۹-۴۸۶-۴۸۵	سلیمان الحسین البلخی
	(شیخ)
۴۸۶-۴۸۵	سلیمان نقشبندی (شیخ)
۵۱۰	ستاتس رومانی
۳۹۵-۶۲۷	سید الشهدا (ع)
۵۷۱-۳۱۴	سید بن طاووس

۵۴۴-۵۴۳-۵۳۹-۵۳۴-۵۳۱	رسول الله (ص)
۵۵۶-۵۵۵-۵۵۰-۵۴۸-۵۴۷	
۶۳۶-۶۳۵-۶۲۷-۵۷۳	
۱۷۳	رشید رضا
۴۵۶-۴۴۹-۴۱۲	رضا (ع)
۴۲۲	رقیه
۵۸۱	رکاب ساز شیرازی
۵۲۳	روزبه
	حرف ز :
۴۲۲	زبیر بن عوام
۲۵۸	زراره
۵۹۴-۵۹۱	زردشت
	زعیم الدوله (میرزا)
۹۵-۸۵-۸۲	مهدی خان ()
۶۴۹-۴۷۱-۳۲۹	زکریا
۴۱۴	زلیخا
۵۷۴-۲۷۴-۱۱۵	زمخشری (علامه)
۴۲۹-۴۱۳	زید
۴۸۵	زید بن ارقم
۴۸۸	زید بن ثابت

۲۹۵-۳۹۶-۴۲۱-۴۲۷-۴۲۸-۴۱۳	صادق (ع)
۴۳۱-۴۳۹-۴۵۶-۴۵۷-۴۶۱-۴۱۳	
۴۶۲-۴۹۱-۵۱۷-۵۱۷-۵۶۸-۵۱۰	
۵۷۰-۵۷۱	
۳۶۳-۴۹۰-۵۱۶	صالح (نبی)
۲۴	صالح بن علی
۱۱۰-۱۸۲-۳۸۰	صدرالدین شیرازی (ملا صدرا)
۵۷۰	صدرالدین عاملی
۳۲۷	صدر الصدور
۱۷۳-۱۸۰	صدقی (دکتر)
۴۷۱	صفینا
	حرف ض :
۴۶۰	ضحاك
	حرف ط :
۵۹۳	طاهر ذوالیمنین
۲۰۹	طاهره (حضرت)
۳۱۲	طهرانی
۴۲۳	طهری
۴۱۲-۴۱۹	طلحه

۵۹۷	سید شفتی (حجه الاسلام)
۵۳۵	سید لولاك
۲۹۵	سیوطی
	حرف ش :
۱۸۲	شاه نعمت الله ولی
۴۵۱	شبستری
	شکوه السلطنه (زن ناصر)
۴۶	الدین شاه
۱۵۰	شمر بن ذی الجوشن
۵۰۹	شمویل نبی
	شیخ الطائفه (محمد بن الحسن الطوسی)
۴۱۱-۴۱۰-۱۳۶	
۳۲۸	شیخ بهائی
۱۳	شیخ حرر
	شیخ طوسی (ذیل شیخ الطائفه)
۱۸۵-۱۹۶-۲۷۹-۲۸۲	شیخ صدوق
۳۰۲-۳۱۴-۴۱۰-۴۸۸	
۵۱۶-۵۶۴-۵۶۵	
۱۹۳-۲۵۸-۳۱۴	شیخ مفید
	حرف ص :

۱۲	عبدالله
۳۴	عبدالله بن حسن مثنی
	عبدالله بن سعد بن
۴۳۳-۴۳۲-۴۳۱-۴۳۰	ابی سحر
۴۶۱-۴۲۲-۲۵	عبدالله بن مسعود
۵۹۶	عبدالله صباغ
۳۴۱	عبدالله عباس
۳۲	عبدالله محض
۴۱۹-۴۲۲-۴۳۱-۴۳۵-۴۹۷	عثمان (خلیفه)
۴۲۲	عثمان بن مظعون
۵۳۹	عداس
۶۴۹-۴۷۲	عزرای کاهن
۴۵۰	عطار
۲۵	عکرمه (پسر ابوجهل)
۵۵۸-۱۴	علامه خوانساری
۳۹۲	علامه سیوطی
۳۰۹-۵۶	علامه کاشانی
۱۲۰	علامه محمد مدنی
۱۴۶	علامی حلّی
۴۰۹-۹۰	علم الهدی (حاج ملامرغی)

	حرف ع :
۴۷۰	عاموس
۳۰۳-۲۷۹	عایشه
۴۶۰	عباده بن صامت
۵۹۸	عباسقلی خان لاریجانی
۵۴۷-۴۸۱-۴۴۹-۲۲۱-۱۴۴	عباس قس (حاج شیخ)
۵۷۱	محدث
۴۷۴-۴۷۳-۴۶۹-۳۷۶-۳۵۹	عبدالبهاء (حضرت)
۶۳۵-۶۲۷-۵۸۶-۵۰۱-۵۰۰	
۶۳۶	
۶	عبدالحمید شیرازی
۴۴۹	عبدالرئوف المناوی
۴۲۲	عبدالرحمن بن عرف
۳۴۷	عبدالعزیز
۳۴۶	عبدالعزیز بن ابی رواد
۳۵	عبدالعزیز عمران زهری
۸۳	عبدالکریم (حاج میرزا)
۲۰۹	عبدالکریم قزوینی (ملا)
۶۲۷-۱۹	عبدالمطلب
۲۹۳	عبدالوهاب شعرانی

- علی (ع) ۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۶-۴۲۶-۴۲۸
- ۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۸۶
- ۴۹۷
- علی (سید) خال اعظم ۵۹۵
- علی اصغر (ملا) مجتهد
- پروجردی ۹۶
- علی اکبر نهاوندی (شیخ) ۶۷-۷۰
- علی بن ابراهیم قمی ۱۳۸-۳۹۳-۳۹۷-۳۹۹-۴۰۰
- ۴۰۵-۴۱۲
- علی بن عبد الحمید (سید) ۲۹۵
- علی خان کبیر (سید) ۳۶-۴۵۱-۴۵۶
- علی عظیم (شیخ) ۹۰-۲۱۰
- علی قاری هروی ۳۱۲
- عمار یاسر ۱۹-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰
- عمر (خلیفه) ۴۱۳-۴۱۴-۴۱۸-۴۳۴
- عمران ۳۳۶
- عمر بن سعد ۲۲-۱۵۰-۱۵۲
- عمر بن علی بن ابیطالب ۳۱۲
- عیاشی ۴۳۱
- عیسی (مسیح) ۸-۹-۲۰-۲۱-۲۲۷-۳۵۰-۳۵۱
- ۳۵۲-۳۶۹-۳۷۴-۳۷۶-۳۸۲

- عیسی (مسیح) ۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۶۹
- ۴۷۱-۵۰۱-۵۰۸-۵۰۹
- ۵۱۰-۵۲۰-۶۲۰-۶۲۹
- ۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۴
- ۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۶۶
- ۶۴۸
- حرف ف :
- فاطمه (زهرا ع) ۳۵۶-۴۲۸-۴۹۶-۴۹۸
- ۵۶۳
- فتح الله کاشانی (ملا) ۱۹-۱۱۷-۲۶۳-۳۸۶
- ۴۶۰-۵۷۴
- ۱۲۵-۵۷۸
- فخر داعی گیلانی
- فخر رازی (امام) ۱۱۵-۲۶۰-۳۵۴-۳۸۶
- ۳۸۹-۳۹۱-۴۰۹
- ۵۹۳
- فرخی سیستانی
- ۵۹۴
- فردوسی
- فرعون ۳۶۱-۴۵۷-۴۵۸-۴۷۷
- ۴۷۸-۴۷۹
- فرهاد میرزا (شاهزاده) ۱۵۴

300, 327, 330, 333, 333, 353

۳۴۹	فنج پور
- ۳۹۴-۲۹۵-۱۶۶-۱۳-۱۱	فیض کاشانی (ملا محسن)
۴۱۰-۴۰۸-۴۰۴-۴۰۱-۴۰۰	
۴۲۶-۴۲۴-۴۲۱-۴۱۳-۴۱۱	
۵۸۹-۵۷۴-۴۵۷-۴۳۰-۴۲۷	
۵۹۰	
۱۷۹	فیلون
	حرف ق :
۵۸۸-۴۶۲-۴۳۵-۴۱۲-۹-۵	قائم آل محمد
۶۲۳	قابیل
۳۷	قاضی ابن خلکان
۵۷۴-۱۱۵	قاضی بیضاوی
۴۴۶	قطوره
۲۳۴-۱۴۷	قوشچی (علامه)
	حرف ك :
۵۹۶-۵۲۶-۵۲۵-۵۲۸-۵۲۷	کاظم رشتی (سید)
۵۸۶	کاظم سمندر قزوینی (شیخ)
۳۵۵	کامونی
- ۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۰	کریم خان کرمانی (رکن رابع)
۵۳۵-۵۳۴-۵۲۵-۹۳	

۹۵	کسروی (احمد)
۲۴۵	کسری (انوشیروان)
	کلینی (علامه محمد بن)
۳۷۹-۲۵۲-۲۵۲-۱۶۸-۱۰۰	یعقوب ثقفی الاسلام)
۱۳۸-۴۸۴-۴۵۷-۴۰۴	
۴۸۲	کمیل بن زیار
۶۴۶	کوروش
	حرف ل :
۶۲۴	لبودا
۵۰۱-۴۴۵	لوط
	حرف م :
۴۹۸-۵۵۷	مالک اشتر
۵۹۴-۵۹۲	متوکل عباسی
۵۲۰	مقی
- ۲۸۱-۵۱-۱۶-۱۵-۱۳	مجلسی (علامه)
- ۴۴۹-۴۳۹-۴۳۰-۴۲۹	
- ۵۰۴-۴۸۸-۴۸۴-۴۵۷	
- ۵۴۶-۵۲۲-۵۱۷-۵۱۶	
- ۵۷۱-۵۶۷-۵۶۵-۵۴۸	
۵۸۹-۵۸۸	
۳۱۴	محدث قمی (شیخ عباس)

۴۸	محمد خان
محمد رحیم خان (حاجی) ۴۸	
	محمد عبد الله
۴۵۰	محمد غزالی
۴۷	محمد قزوینی (علامه)
۸۸-۸۵-۸۳-۸۰	محمد معقانی (ملا)
۵۳۷-۳۳۷	محبیب الدین عربی (شیخ)
۱۵۲	مختار بن ابو عبیده
۱۴۳-۱۴۲	مدرس تهریزی
۴۲۸-۴۰۸-۴۰۶	مرتضی (سید)
۳۵۸	مرتضی انصاری (شیخ)
۴۱۷-۳۳۷-۳۳۶-۳۳۵-۳۲۹	مریم (عذرا)
۵۱۰-۵۰۸-۴۶۶	
۲۵	معاذ بن حارث
۶۲۷-۴۹۸-۴۲۰	معاویه
۲۵	معون بن عمرا
۵۷۰-۵۶۹-۵۶۷-۲۹۴-۲۴۳	مفضل بن عمر
۵۷۱	
۲۱۳	مقداد
۴۴	مقدس خراسانی

۱۲-۳۴۱-۳۴۲-۳۸۹-۳۹۰	محمد (ص)
۵۷۳-۵۶۸-۴۸۶-۴۵۸-۴۳۱	
۵۷۶-۵۷۴	
۳۵۹	محمد (سید)
۵۵۸	محمد امین استرآبادی
۳۵۹-۴	محمد (سید) خال اکبر
	محمد اصفهانی رجال
۳۵۹-۳۵۸-۲۰۱	(سید)
	محمد باقر درجهای (میرزا) ۴۹
۵۵۷	محمد بن ادریس شافعی
۱۳۸	محمد بن سلیمان
	محمد بن عبد الله بن
۳۵	حسن مثنوی
۲۵۳	محمد بن یحیی
۴۲۰	محمد بن یعقوب کلینی
	محمد بن یوسف بن
۳۱۴	محمد شافعی
۸۶	محمد تقی (ملا)
۵۹۵	محمد تقی کرمانی (حاج)
۴۷۸-۴۷۷-۳۶۳-۳۶۲	محمد جویری (مولانا)

۵۹۶	نبیل زرنندی
۴۵۴-۲۳۳	نصیر طوسی (خواجه)
۲۱۳	نصر بن حارث
۸۸	نظام العلماء
۱۴۲	نعمان بن ثابت
۶۳۰-۴۹۹	نعمیم
۵۸۵	نقطه اولی
-۳۴۷-۳۴۰-۳۳۹-۳۳۸	نمرود
۴۴۶	
۵۱۹-۵۱۸-۵۱۷-۴۱۴-۶۶	نوح
	حرف و :
۳۷۰	وانیلنوس
۶۵۳	وحید دستگردی
۴۲۷	ولید بن المغیره
	حرف ه :
۶۲۳-۱۶۱	هابیل
۴۴۶	هاجر
۵۰۴-۴۸۸	هاشم بحرانی
۵۸۸	هاشم بحرینی
۵۷۳	هاشم شامی

۵۹۸-۵۹۶	ملاحسین
۴۷۱	ملاکسی
۳۵۰-۳۴۹	ملك الشعراى بهار
۳۴۸-۳۴۷-۳۴۶	منصور (خلیفه عباسی)
۵۱	منصور بن حازم
۳۵	منصور روانیقی
-۳۶۱-۳۶۰-۳۵۵-۳۵۴-۸	موسی (ع)
۴۱۴-۴۰۰-۳۹۹-۳۸۹-۳۶۲	
۶۴۵-۶۴۴-۴۷۷-۴۷۲-۴۱۷	
۶۴۷	
	مهدی ارجمند همدانی
۶۳۸-۳۱۷ (حاج)	
۵۶۵-۳۲	مهدی موعود
۵۹۷	میرزای عسکری مجتهد
۲۳۲	میرزای قمی
۴۷۱	میکلا
	حرف ن :
۴۹۸	ناصر خسرو
۵۵۰	نافع
۶۴۸	نیوکد نصر

فهرست امکانه

حرف الف :

۴۹۷	احد
۴۷۱	اراضی مقدسه
۶۵-۶۴	ارض طاف
۵۰۱	ارض مقدس
۵۹۸-۵۹۷-۵۲۲-۳۵۸	اصفهان
۵۷۸	الیکرهند
۶۵۱-۳۶۹	اورشليم
۴۴۵	اورکلدانیان
۵۹۵-۵۹۳	ایران

حرف با :

۶۵۱-۶۴۸	بابل
۳۷۵	بحر احمر
۴۹۷	بدر
۵۹۸-۵۹۶	بشرویه
۳۴۸-۳۴۷-۳۴۶-۳۴۵-۳۴۴-۳	بغداد
۵۹۴-۵۹۳-۵۹۲-۵۸۲-۳۶۰-۳۴۹	

۲۸۰	هبة الله شيت
۴۹۵	هشام بن عروه
۴۷۳	هنری واسکات
۵۰۵-۵۰۳	همود
۵۱۹	هیرودس
	حرف ی :
۵۹۲-۳۴۷-۳۳۴-۶۵	یاقوت حموی
۳۴۹	یزدگرد
۴۹۸-۴۹۷-۴۲۰	یزید
۶۲۳	یعراب بن قحطان
۳۲۶-۳۲۴	یعقوب نبی
۶۳۲	یوحنا
۱۷۱	یوستینس
۵۱۰-۵۰۸-۴۱۴-۳۳۵-۱۸۸	یوسف (ع)
۱۳۸	یوسف بحران (شیخ)
۴۷۴	یوسف بیک نخعی (ملا)
۳۲۸	یوسف نجار
۶۴۸-۵۰۹	یهودا

٢٢	خمير
	حرف ر :
٣٥٠	روس
٣٧٤	روميه
	حرف ز :
٦٥٢	زمين كلدانيان
٣٤٦	زورا
	حرف س :
٣٥٨	سامرا
٣٤٩	سغد
٣٧٤-٣٧٠	سوريه
٣٢٢	سينا
	حرف ش :
٦٥	شاطى الفرات
٥٥٠-٥٢٣-٤٩١-٤٩٠	شام
٦٥	شط الفرات
٤٤٥	شكيم
٥٩٨-٥٨١	شيراز
	حرف ط :
٥٣٩	طائف

٥٢٧-٥٢٣-٥٢٦	بمبئي
٧	بنى موشه
٦٢٦-٥٢٦-٣٧٨	بيت المقدس
٥١٩-٥١٠-٣٢٣	بيت اللحم
٥٠١	بين النهرين
	حرف ت :
٥٩٥-٥٩٢-٥٩١	ترشيز
	حرف ج :
٧	جابلقا و جابلسا
٣٧٥	جزيره العرب
٥٩٣	جعفرية (سامرا)
	حرف ح :
٦٥	حائر حسين
٤٢٢	حبشه
٤٩١-٣٥٨	حجاز
٤٩١	حجر
١٥٧	حديبه
٤٤٥	حران
	حرف خ :
٥٩٨-٥٩٦-٥٩١	خراسان

۵۹۸-۳۹۳	قلعه شیخ طبرسی
۳۶۹	قیصریه
	حرف ک :
۵۹۱	کاشغر
۵۹۸-۵۹۶	کرهلا
۶۳۶-۶۲۶	کعبه
۲۰۹	کلین
۲۳۶	کند
۴۴۶	کنعان
۴۶۷-۳۸۷-۳۶۰	کوه سینا (کوه طور)
۵۶۸	کوفه
	حرف م :
۶۵	ماریه
۴۹۷-۴۹۵-۴۳۷-۴۳۱-۳۴۱	مدینه
۵۲۴	
۳۴۶-۳۴۷	مدینه السلام
۳۴۷	مدینه المنصور
۵۹۶	مدرسه میرزا جعفر
۲۳۲	مسجد الاقصی
۳۰-۲۸	مسجد ضرار

۵۹۲	طربیت
۶۵	طف الفرات
۳۸۹-۳۲۲	طور
۵۹۶-۲۱	طهران
	حرف ع :
۶۲۳	عدن
۵۹۵-۳۶۰	عراق
۵۲۴	عموریه روم
۶۵	عموسا
	حرف غ :
۴۴۶	غار مکفیله
۴۸۵	غدیرخم
۳۷۰	غلاطیه
	حرف ف :
۳۶۰	فارس
۲۲	فدک
	حرف ق :
۶۴	قاضیه
۴۹۶	قزوین
۴۹۸-۴۹۷	قسطنطنیه

حرف ی :

۳۷۵-۳۷۴

یونان

۴۳۸

مسجد کوفه

۴۸۳-۴۹۵

مسجد نبوی

۵۹۷

مشهد

۴۹۵-۴۷۹-۴۳۱-۳۹۹-۳۷۵

مصر

۵۰۸

۵۲۵-۵۲۴-۴۳۲-۴۳۱-۴۲۲

مکه

۵۵۰-۵۲۶

۵۲۳-۴۹۰

موصل

حرف ن :

۵۰۸

ناصره

۵۲۳

نصیبین

۵۹۲-۵۹۱

نیشابور

۶۵

نینوی

حرف و :

۳۴۶

وادی السلام

۵۲۴

وادی القرئ

حرف ه :

۶۵۲

هامون

۵۷۸-۳۷۵

هندوستان

۶۵

هراویس

فهرست کتب

	حرف آ :
۱۹۸	آئین بهائی
۲۵۹	آثار قلم اعلی
	حرف الف :
	اتحافات السنیه فی الاحار ^{یت}
۱۲۰	القدسیه
	احتجاج شیخ احمد بن
۴۱۳	علی بن ابیطالب
۵۸۵	احسن القصص
۱۱	احیاء علوم الدین
۶۰	اربعین شیخ بهائی
۶۰	اربعین مجلسی
۶۰	اربعین محدث بحرینی
۵۲۵-۹۴-۹۳-۶۲-۶۰-۴۴	ارشاد العوام
-۵۲۳-۵۲۲-۵۳۰-۵۲۶	
۵۳۷-۵۳۵-۵۳۴	
۱۵۱	اسرار الشهادہ

	حرف الف :
۲۵۹	اسماعیلیه
	حرف با :
۵۲۴	بنی کلب
۳۳	بنی هاشم
	حرف خ :
۲۹	خزرج (قبیلہ)
	حرف ش :
۳۳	شافعی
	حرف ف :
۲۵۹	فاطمیه
۲۳۳	فریقین
	حرف ق :
۲۸۸	قائل (فرقه)
۴۱۳	قریش
	حرف م :
۲۱۸	معتزلہ

۶۲۹-۵۱۹-۵۰۱-۴۱۷-۳۹۱	انجيل
۶۴۳-۶۴۰-۶۳۹-۶۳۸-۶۳۰	
۶۳۲-۱۷۷	انجيل لوقا
۶۳۲-۱۷۵-۲۰	انجيل متى
۱۷۷	انجيل مرقس
۱۷۸	انجيل يوحنا
۲۹۵	انوار المضيئه
	انيس الخاطر و جلييس
۱۳۸	المسافر (كشكول بحراني)
	ايقان
۳۴۰-۲۲-۲۰-۱۲-۹-۶-۴	
۳۵۷-۳۵۶-۳۵۲-۳۴۴-۳۴۲	
۳۹۱-۳۸۴-۳۶۹-۳۶۲-۳۶۰	
۵۰۶-۴۷۹-۴۶۶-۴۶۵-۴۴۸	
۵۹۵-۵۷۱-۵۶۶-۵۶۵-۵۲۲	
۶۳۷-۶۳۴-۶۳۰-۶۲۹-۶۲۶	
۶۵۲	
	حرف ب :
۴۷۰	باي بل
-۶۶-۵۶-۵۱-۳۳-۱۶-۱۲	بحارا الانوار
-۲۴۲-۲۳۷-۱۴۰-۱۳۴	

۲۵۹	اسرار رباني
۳۸۰	اسفار اربعه
۱۱۱-۱۱۰	اسفار صدرالدين
۳۲۵-۲۱۰-۲۰۷	كتاب الاسماء
۴۵۰-۱۸۲	اصطلاحات عرفا
۳۷۹-۲۵۲-۱۹۷-۱۶۸-۱۴۶	اصول كافي
۴۲۱-۴۲۰-۴۰۵-۴۰۳-۳۸۰	
۴۴۹-۴۳۵-۴۳۱-۴۲۰-۴۲۶	
۵۴۸-۴۵۸-۴۵۷	
۴۶۸-۴۷۳-۴۷۲-۱۷۴	اظهار الحق
۴۱۰	اعتقادات
۳۵۹	اقدس
۴۷۱	الكليزياستيکس
۲۷۹-۱۹۶-۱۸۵-۳۳	اکمال السدين
۱۷-۱۲	الالفين
۲۲	الواح ملوک
۴۸۸	امالي
۱۰۲	امثال و حکم
۵۱۰-۴۶۸-۴۶۷	اناجيل ، اناجيل اربعه
-۳۸۴-۳۸۳-۳۷۳-۱۸۹-۸	انجيل

۵۷۴-۲۸۵-۲۸۴	تبیان و برهان
۱۴۴	تتمة المنتهى
۲۳۳-۱۴۶	تجريد العقائد
۲۳۳	تحفة الاثنى عشریه
۱۰۶	تشریح افلاك
۳۴۲-۳۴۱-۲۷۶-۲۷۱-۱۶۸	تفسیر ابوالفتح رازی
۵۰۴-۳۵۴-۱۶۸	تفسیر بیضاوی
۲۰۶	تفسیر سوره کوثر
۲۰۷	تفسیر سوره والعصر
۴۲۴-۴۲۰-۴۱۳-۳۹۴-۳۵۴	تفسیر صافی
۵۷۴-۵۰۴-۴۵۷-۴۳۰-۴۲۷	تفسیر علی بن ابراهیم
۴۳۰	قصی
۴۱۳	تفسیر عیاشی
۲۸۴	تفسیر فتح القدير
۳۸۵	تفسیر القرآن
۴۴۷	تفسیر قمی
۵۰۴-۴۵۹-۳۸۹-۳۵۴-۲۷۱	تفسیر کبیر
۵۷۴-۲۸۷-۲۸۵-۱۶۸	تفسیر کشاف زمخشری
۳۸۶-۲۶۶-۲۶۴-۲۶۳-۱۶۷	تفسیر منهج الصادقین

۳۱۳-۳۰۸-۲۷۹-۲۵۶-۲۵۳	بحار الانوار
۳۸۱-۳۶۲-۳۴۰-۳۲۹-۳۱۹	
۴۵۸-۴۵۷-۴۴۹-۴۳۹-۴۲۹	
۵۱۷-۵۱۶-۵۰۴-۴۸۸-۴۸۴	
۵۶۷-۵۶۵-۵۴۹-۵۴۶-۵۲۲	
۵۸۹-۵۸۸-۵۷۴-۵۷۱-۵۷۰	
۵۹۰	
۴۸	بہجة الصدر
۱۹۹	بیان عربی
۱۹۸	بیان فارسی
۱۰۶	بیست باب ملا مظفر
	حرف پ :
۲۰۹	پنج شأن
	حرف ت :
۲۵۹	تاریخ الاسمعیلیه
۵۹۴	تاریخ جهان نما
۶۴۹	تاریخ عزرای کاهن
۵۹۸-۵۹۷-۵۹۵	تاریخ نبیل زرنندی
	تاویل الآیات شیخ
۵۶۴	شرف الدین

٢٢٥	جہار وادی
	حرف ح :
٤٧١	حبقوق
٤٩٧	حبیب السیر
٤٣٩	حلیۃ المتقین
٥٠٤-٣٢٩	حیۃ القلوب
	حرف خ :
٢١٢	خصائل سبعہ
١٥-١٤-١٢	خطبۃ البیان
١٥-١٤-١٢	خطبہ طتنجیہ
٥٦٥	خطبۃ المخزون
	خطبہ معرفۃ الامام
١٢	بالنورانیہ
	حرف ر :
٤٣٠	دہستان المذاہب
٥٢٠-٤٤٦-٢١٢	درج لثالی ہدایت
٢٠٦-٢٠٢	دلائل سبعہ
٥٧	دیوان حضرت امیر
	حرف ز :
٦٠	الذریعہ

٥٧٥-٥٧٤-٣٩٠	تفسیر منہج الصادقین
٢١١	تفسیر نبوت خاصہ
٤٤٠	تفسیر الہاء
١٤١	تمام النعمہ
٣٧٥-٣٧٣-٣٥٥-٣٥٤-٨	تورات
٣٩١-٣٨٩-٣٨٨-٣٨٤-٣٨٣	
٤٧١-٤٦٩-٤٦٧-٤١٧-٤١٢	
٦٤٧-٦٤١-٥٠١-٤٧٣-٤٧٢	
٦٤٩	
	توقیعات محمد شاہو
٢١٢	حاج میرزا آغاسی
	حرف ث :
٤٨٩-٤٨٧-٤٨٦-٤٨٣	ثقل اکبر
	حرف ج :
٣٩٢-٢٧٩	جامع الصغیر
١٤١	جنۃ المأوی
٥٦٣-١٤	جوامع الکلم
	جواہر الاسرار فی معارج
٣٥٨	الاسفار
	حرف ح :

	حرف ر :
٢٥٨	رد بر قرامطه
٥٠٠-٣٥٩-٣٥٠-٣٢٧-٤٠	رحیق مختوم
٤٦٧	رسائل بولس
٦٣٤	رسائل قدیسین
٤٦٢	رساله اعتقادیه
٣١٧	رساله اعمال رسل
١٧٥	رساله النظره
٦٣٣	رساله اول به تیموتائوس
٦	رساله خال
٢١٠	رساله ذهبیه
١٤	رساله شاهزاده محمود
٢١٠	رساله عدلیه
٦٣٣	رساله یعقوب
٥٠٤	روح البیان
١٤-١٤١-١٤٤-١٤١-١٣١-١٣٥-١٣٥	روضات الجنات
٥٥٨	
٥٦٧	روضه البحار
٣٤٠-٣٢٩	روضه الصفا
٤٨٤	روضه کافی

١٨٢	ریاض السیاحه
١٨٢	ریاض العارفین
٢٤٧-٢٤٦-١٤٤-١٤٣-١٤٢	ریحانه الارب
٢٤٨	
	حرف ز :
٤٧٠	زیور
٢٠٩	زیارتنامه شاه عبدالعظیم
	حرف س :
٣٥٠-٣٤٩	سبک شناسی
٥٧١-٥٤٨-٥٤٧-٤٨١-٤٤٩	سفینه البحار
	حرف ش :
٥٩١	شاهنامه دقیقی
٥٩٤-٥٩١	شاهنامه فردوسی
١٤٦	شرح تجرید
١٠٦	شرح جفمنی
١٤-١٥-٥٤-١٣٧-١٣٨	شرح الزیاره
٥٦٣	
	شرح صحیفه کامله
٣٦	سجادیه
٣٨٠-١١٨	شرح منظومه سبزواری

٢١-٢٢٢-٢٥٥-٢٦٠-٢٦١	عهد عتيق
٤٤٥-٤٦٧-٤٦٨-٤٦٩-٤٧٠	
٤٧١-٤٧٢-٤٧٣-٤٧٤-٤٧٧	
٤٨٠-٤٨١-٤٨٢	
٤٣٠	عين الحيات
١١	عين اليقين
٤٩٦	عيون الاخبار
	حرف غ :
٦٠-٤٨٩-٥٨٨	غاية المرام
١٨٧	غيبته نعماني
	حرف ف :
١٤٣-١٩٧-٢٩٣-٣١٢-٣٧٣	فرائد
٣٧٦-٥٥٤-٥٧٤	
١٠٠	فروع كافي
٢٨٠	فرهنگ علوم عقلي
٢٣٧	فص عيسوي
٥٤-٣٩٢-٤٣٠-٥٧٢	فصل الخطاب
٣٣٧	فصوص الحكم
٢٥٨	الفصول
	حرف ق :

٥٤٣	شرح النخبة
٤٥	شيخبگري
	حرف ص :
٣٩٢	صاح مسلمة سته
٤٢٩	صحيح بخاري
٢٠٦	صحيفه بين الحرمين
٤٥٠	صحيفه سجاريه
٢٠٨	صحيفه مخزونه
١٤١-٣١١	صواعق المحرقة
	حرف ط :
٤٥	طرائق الحقائق
	حرف ظ :
٤٥-٢١٢-٥٩٨-٥٩٥	ظهور الحق
	حرف ع :
١٧-١٨٢-١٨٨-٥٧١	عصمة الرجعه
٩٦	عقايد الشيعة
٥٦٤	عقد الدرر
١١-٥٩٠	علم اليقين
٢٠-٢١-٢٢٣-٤٦٧-٤٦٩-٤٧٠	عهد جديد
٦٣٢	

٥٤٥-٥٤٤-٥٢٩-٥٢٨-٥٢٧

قرآن مجید

٥٧٧-٥٧٦-٥٧٢-٥٥٩-٥٥٥

٦٢٤-٦٢٩-٦٢٦-٥٨٦-٥٨٥

٥٩٠-١٢-١١

قرۃ العیون

٤٧٧-٣٦٣-٣٦٢-٣٤٠-٣٣٨

قصص الانبیاء

٤٧٨

٤٧٣-٤٧١-٤٧٠

قضات

٥٨٦-٢٠٨-٢٠٥

قیوم الاسماء

حرف ك :

٤٣٠

کتاب ابن بابویه

٤٠٥

کتاب الاحتجاج

٤٧١

کتاب استر

٦٣٣-٤٧٠

کتاب اشعیا

٤٧٠-٦٣٣

کتاب ایوب

٤٧١

کتاب باروخ

٦٤٦-٦٣٣-٤٧٠

کتاب حزقیل

٤٧٠

کتاب رانیال

٤٧٠

کتاب راعوت

٥٧٠

کتاب السماء

٤٧٠

کتاب سموئیل

٤٩٨-٤٩٧

قاموس الاعلام

٥٩١

قاموس فیروز آبادی

٥٠٩-٥٠٨-٤٤٦-٣٨١-٣٦٩

قاموس کتاب مقدس

٥٢٠-٥١١-٥١٠

٣٥٩

قاموس لوح قرن

٣٥٩

قاموس لوح ١٠٥

٣٥٣-٣٥٢-٣٥٠-٣٤٢-٨

قرآن مجید

٣٧٧-٣٧٥-٣٧٤-٣٦١-٣٦٠

٣٩٢-٣٩١-٣٨٥-٣٧٩-٣٧٨

٤٠٥-٣٩٧-٣٩٦-٣٩٤-٣٩٣

٤٠٥-٤٠٤-٤٠٣-٤٠٢-٤٠١

٤١٠-٤٠٩-٤٠٨-٤٠٧-٤٠٦

٤١٥-٤١٤-٤١٣-٤١٢-٤١١

٤٢٢-٤٢٠-٤١٩-٤١٨-٤١٦

٤٣٦-٤٣٥-٤٣٤-٤٣٣-٤٢٩

٤٤٩-٤٤٧-٤٤٦-٤٣٨-٤٣٧

٤٦٧-٤٦٦-٤٦٤-٤٥٩-٤٥٦

٤٨٣-٤٨١-٤٨٠-٤٧٨-٤٧٧

٤٨٨-٤٨٧-٤٨٦-٤٨٥-٤٨٤

٥٠٣-٥٠٠-٤٩٩-٤٩٠-٤٨٩

٣١٤	كشف الغمّة
٣٠٨	كشف اليقين
٣٢٨	كشكول
٣١٤-٣١٣	كفاية الطالبين
١٣-١١	كلمات مكنونه
٤٤٩	كنوز الحقايق
٤٥٠-١١	كيمياى سعادت
	حرف گ :
١٣٠	گلاریس تالعی
٣١٧	گلشن حقايق
	حرف ل :
٥٤٣-٤٩٥-٤٩١-٤٩٠-١٤٤	لغت نامه دهخدا
٥٩٥-٥٩٣	
٦٥٣	لوح دونددا
٣٢٧	لوح قرن ایران
	حرف م :
٥٠٠-٤٧٤-٤٧٣-٣٢٩-١٤٧	مائدة آسمانى
٥٨٧-٥٨٢-٥٠٧	
٣٤٣	مشابهات قرآن
٥٣٤-٤٣٦-٣٣٤	مثنوى مولانا

٤٠٧	كتاب سيويه
٤٧١	كتاب طوبيا
٤٧٠	كتاب عزرا
٤٧١	كتاب عويد يا
٤٨٤	كتاب العمده
٤٠٧	كتاب مزنى
١٥٤	كتاب قمقام
٦٧	كتاب كشتى
٥٨٦-٥٠٧	كتاب مبین
٢٨٨	كتاب مفید
٥٠١-٢١-٢٠	كتاب مقدس
٤٧١	كتاب ميكا
٤٧١	كتاب ناحوم
٤٧٠	كتاب نحميا
٤٧١	كتاب وزدیم
٤٧٢-٤٧٠	كتاب يوشع
٤٧١	كتاب يونس
٥٠٤-٣٥٤-٢٧٥-٢٧١-١١٥	كشاف زمخشرى
٢١	كشف الآيات
٢٠٧-٢٠١-٤٨	كشف الغطاء عن حيل الاعداء

٨٥-٨٢	مفتاح باب الابواب
٤٧١	مكابين
٣٢٩-١٤٨	مكاتيب عبد البها
٦٣٣	مكاشفات يوحنا
١٧٣	منابع الاسلام
٢٨٢	مناقب
٣٧٩	العنجد
٥٦١	منتخب البصائر
١٤٤	منتهى الآمال
-٤٣٥-٤٣٣-٣٥٤-٢٧٧-١٩	منهج الصادقين
٥٢١-٥٠٤-٤٦٣-٤٦٠	الموطأ
١٤٣	ميزان الحق
١٧٣	حرف ن :
- ٣٤٠-٣٢٩-١٩٧-٢٨-٢٥	ناسخ التواريخ
٥٢٢	نامه دانشوران
٥٢٣-٥٢٢-١٤٤	نامه بروميان
٦٣٣	نامه روم به قرنيتيان
٦٣٣	نجم الثاقب
- ٢٩٣-١٩٤-١٤١-٥٥-٥٤	

٥٠٤-٤٢٩-٤٠٥-٣٥٤-١٦٨	مجمع البهيان
٤٩١	مجلد التواريخ
٤٨٨	مجيد قباب
٤٦٩-٤٤٦-٣٩١-٣٨٦-٣٥٩	محاضرات
٥٩٨	المختصر حسن بن
٥٨٩	سليمان
	مدارك در باره تحقيق
٧٨	دين بساب
٦٠	مدينة المعاجز
٤٧٠	مراثى ارميا
١٥٣	المرصع
٦٣٤	مزمور
٣٢-١٦-١٥-١٢	مشارك الانوار
٢٣٢	معالم الاصول
٥٩٢-٣٤٤-٦٥	معجم البلدان
٤٣٦	مصنف ابن مسعود
٤٩٥	مصنف وكيع
٣١٤-٢٢١	مفاتيح الجنان
٥٠١-٣٧٦	مفاوضات

٥٦٤-٤٣٧-٢٩٥	نجم الثاقب
٤٩٦	نزّهة القلوب
٥٥٨-٥٥٢	نفايس الفنون
٢٠٠-٤٧	نقطة الكاف
	حرف ه :
٥٣٦-١٧٣	الهداية
١٤٤	هدية الاحباب
	حرف ي :
٤٨٩-٤٨٥-٣٣	ينابيع العوده
٢٩٣	اليواقيت والجواهر
٤٧١	يهوديت